

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۶۵۰۴۹

کتاب منہج الرشاد
مؤلف شیخ جعفر شوشتری

مترجم

شماره قفسه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۶۵۰۴۹

کتاب منہج الرشاد
مؤلف شیخ جعفر شوشتری

مترجم

شماره قفسه

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, spanning the left page of the manuscript. The text is arranged in approximately 10 horizontal lines, with some words appearing to be in a different script or dialect. The ink is faded and the paper is aged and stained.

در بیان اصول دین

(۴)

جاءت بر اطفال مسلمین احکام مسلمین بنحیث جاریست و اما بعد بلوغ
و عفل تبعیت ایشان منقطع میشود و باید ملاحظه خود ایشان بشود که هرگاه
معتمد بعبادت خضر شدند و صف اسلام در ایشان حاصل و احکام مسلمین
بر ایشان جاری میشود بنا بر این هرگاه پیش از بلوغ بالغ شده معرفت اصول دین را
بمقدار کفایت و اسلام تحصیل نکردند و ندانند یا در شک مانند سربار
مشکل میشود از بیانت بجا است ایشان را بیانت مذهب و نکاح و پنجگم در حد
نیاید مشکل میشود زیرا که بعد از اتمام سال باید اصول اسلام را معتمد
شوند بلکه بعضی از اعظم علماء مثل شیخ طوسی و فاضل شده که تکلیف با اصول
دین نیست پس بعد از اتمام ده سال از این دخل ندارد با احکام دین پس هر که بلوغ
داناها شرط است ملاحظه این قول احوط است و بدانکه تکلیف غیر عفا
اقیم تکالیف است یعنی احکام خدا از او مهم تر نیست چونکه ندانند
باعث محذور و در عذاب است اول تکالیف است یعنی پیش از هر چه
باید تحصیل آن کس که حق اینک را ندارد دست نموده اگر نماز کرد باطل است
و اشکل تکالیف است از اینجهت که گاهی بعضی از احکام بجا است بر شخص
مترتب میشود هرگاه خلاف واقع را معتمد باشد مثل بسیار از مردان از آن
که از بیانت عقلی در معرفت خدا و تصور جسم نموده یا در انساب اندک حکم
بطهارت ایشان مشکل است هر چند منصف باشند و مقصود نباشد باید
دانست که معرفت اصول دین چند مرحله دارد **مرحله اول** از بیانت
تقسیم با اصول اسلام و اصول ایمان اصول اسلام سه است اول توحید
در حق تعالی و ایمان پنج مرتبه است عدل و امانت بر علم
اعتقاد با اصول اسلام چند حکم مترتب است اول بودن در هر چه صحت عقد

اگر چه
اقوی ظاهر است
ایشان

در بیان اصول دین

عقد و برای مسلم اگر زن باشد ستم مبرث نبیند و از مسلم اگر چه بد را باشد
چهارم مالک نشدن کینه و غلامی که مسلم باشد بیجم حلال نبودن و بیجه
یعنی جوانی را که زنجیر کند شتم واجب نبودن تعسک تکفیر و نماز کبر و
هفتم مشبه بودن هر چه یک از اجزاء حیوانات و دشت باشد از قبیل کبوتر
و پوسیدن و پاره خوانیها و غیر اینها از احکام و بر ندانستن اصول ایمان هم چند
حکم مترتب است مثل علم صحیح عبادات کلا و مثل جایز نبودن دادن زکوة و
و فطره و زدن مظالم و کفار و غیر اینها از احکامی که باید بخود **مرحله دوم**
در تشخیص اینک از هر یک چه ضرر است **مرحله سوم** اینک اصول دین را
بنشینند و اعتقاد قلبی ضرر است و مقدار واجب از هر یک **مرحله چهارم**
آنکه علماء احکام نموده اند یا اینک تحصیل اینها باید از دلیل بطریق یقین باشد نه
و نه مظنه و نه تقلید که اینها دران شمرند و دران بنا بر اینها کار صعب میشود
در اطفال و اول بلوغ بلکه در بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان
گذشته پس اتم امور تحقیق اینها را حل است مقصود از تحقیق این است که شخص
احوال خود را ملاحظه کند که از او ابل بلوغ بجه قسم بوده یا اینک اگر علم بجا
کسی ساند حکم انرا بداند الا شبه نیست که در بلاد مسلمین هر کس را که شخص
بر بیند و حال او را نداند باید احکام مسلمین را بر او جاری کند هر چند که اول
بلوغ او باشد و هر چند که شهادت را از او نشنیده باشد پس اول بعون الله تعالی
بنیان میکنیم قیام مردم را در اینخصوص و احکام مصرف را که هر کس تکلیف
خود را در باره و در باره دیگران بداند ان شاء الله تعالی و الله المستعان پس
میگوئیم که مردم در نسبت بمعرفت اصول دین بر چهار قسمند **قسم اول** اینک
قبل از بلوغ معرفت با اصول اسلام و ایمان حاصل نموده باشد بدلیل یقین یا

(۵)
عقد مسلم را
او اگر مرد باشد
و عقد صحیح
در صورت
علم علم بود
مسلم یا کفرین
از ازار و لایحه

و خواهد
معانی و مشاهد
مردم در دنیا
احکام و فضا
مردم که خوا
فرمود

در بیان اصول فقه است

(۶)

بواقع برای و حاصل شد این بخلاف آنچه بجهت بلوغ همه احکام اسلام و
برای و اینست شیهه در آن نیست چه نفر بر دلبیل خود را بتواند بکند بانه
فهم می رسد و اینست که از تقلید بدد و ماز و با غیر ایشان از کسانیکه اعتماد بر
ایشان دارد قبل از بلوغ بجهت و حاصل شده باشد بواقع و در وقت حصول
بلوغ بجهت طریقی بر فراز باشد قوی نیست که این عیب نداشت بلکه علاوه بر این
اگر در همه عمر خود بجهت بقیه بماند شیهه نکند و احتمال خلاف زاندهد
کتابت و احکام ایمان او هم در دنیا و هم در آخرت خواهد گرداننا ^{الله تعالی}
فهم می رسد که در اول بلوغ در صد و تحصيل درین و طریقه خواستار و باید
و بعد از چند وقت از آن تحصيل کند بجهت بقیه از تقلید که دیگر شیهه نداشت
باشد و احتمال خلاف ندهد و این صورت بعد از حصول بقیه حکم او معلوم است
کلامی که هست آن مذهب است که در صد تحصيل حق بوده اما حکم او بجهت خوا
ظاهر است که اگر در آن مدت تحصيل که هنوز بدست نیاوردست بجهت و اخذ
بر او نیست معاف نیست لکن در طهارت او و در جریان احکام مسلمین بر
او تا مکی است ^{مکمل} که تحصيل طریقه حق موقوف باشد بر اینکه
بکفر و یا چند روز ملاحظه کند یا در آن روزها نماز بر او واجب باشد
حکم بوجوب شکل است لکن قضای آنها بعد از تحصيل حق نباید کرد
فهم می رسد که اینست که در اول بلوغ ملتفت باین مسأله اختیار درین
نشود و در این صورت نباشد مثل اکثر ذخر در اول بلوغ در این صورت
احکام مسلمین بر او جاری نیست باینکه بودن او مشکل است و لازم است که
پدر و مادر یا غیر ایشان او را منتهی نموده و او را خالی نماند که خالفی
داری که ترخان کمر است و این مخلوق را خلق کرده است و جامع جمع

اشکال و اینست
بلو حکم بجهت
است

افوی است
طهارت آنهاست

در بیان اصول فقه است

(۷)

جمع صفات کمالست منترا از صفات نقص است و مکارند و در وقت تعریف بر آورد
نست و از اینجهت هست که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله میباشد و اینجه
از جانب او آورده است خواست هر دو مطلب خالی او نموده که بفهمد باین
لا اله الا الله و محمد رسول الله را بگوید که بگویند که بگویند بعد از آن که
امانت عدا ائمه و معا و تفا صیل از با و بفهمانند که نا فی احکام ایمان بر
مثبت بشود و اگر کسی در این بشود حتی اینکه اگر بگوید در اول بلوغ نماز
شد کار بسیار مشکل میشود فهم می رسد که اینست که باشد که همه عتقا
حقه در ذهن او ثابت هستند و آنها را می دانند در دل خود و لکن اگر از او
پرسند بعبادت نمی خوانند و تعریف میکند مثل بسیار از اهل صحرادر خصوص
نوحید و بسیار از مردم شهر در خصوص دانش صفات نبوت و سلبیه که
اگر ایشان بگویند که آنها چندند نمی خوانند حشا کنند و لکن اگر بپیش خدا
عالم ایشان میکنند اگر بگویند مکارند و باینهاست نفی میکنند و هم
چنین باین صفات او حکم در این صورت اینست که همین قدر کفایت میکند
فهم می رسد که اینست که شخص بجهت همین قدری بدینیم که شهادتین را
میگوید و ندانند و باشیم که قلبا معتقد هست بانه در اینجا ملائک باید
حکم با سلام او بکنیم و تکلیف بقیه بقیه نیستیم بلکه در باره او میتوان
گفت اللهم انما لانعلم منه الا خیر و این نسبت بتکلیف بگو از است
با او اما خود در بنفست بر باید حکم خود را از اعتقاد خود در ملاحظه
کند و اگر اعتقادش قلبی نیست باید سعی کند و اعتقادش را درست نماید
فهم می رسد که اینست که شخص بجهت این را بگوید و لکن می بیند که قلبی در
مضمون آنها با در امر معاد شک دارد حکم مردم نسبت باین شخص نیست

در بیان اصول نیست

(۸)

این است که هرگاه خود ظاهر کرد و شک خود را بر زداده که او را کافر و مجنون
کلامی که در این است که هرگاه شک خود را ظاهر نکرد و اقرار بشد این و معاد هم
میکند لکن از احوال و اعمال او شک بر شد که باطنی باشد دارد و تو میباید بپوش
خاصه با معانی اینست که عقد کردن زن مسلمه از برای او جایز نیست و اما
در اینکه پاکت یا نجس حیوانی که ذبح کند حلال است با حرام نامی است و احوط
اجتناب از آنست مثل هرگاه کسی بگوید که اگر خدای باشد فلان کار
میکند یا اینکه بگوید اگر خدای چه خواهد کرد یا بگوید اگر خدای دارد چنین
خواهد کرد یا اگر قیامت است هم میسریم چنانچه در زبان عوام اینها متداول
است یا بگوید مثل این سخن از حکم بکفر این شخص میشود از باب اینکه این عبارت در
بر شک او در اینها میکنند که حالا بر زداده بانه شخص کلام اینست که این الفاظ
بد و غیر استعمال میشوند یکی اینکه مراد اینست که بعد از آنکه خدای هست
چنان میکند یا فانی که هست محاله هم میسریم و هم چنین در بانی این الفاظ
نظیر اینکه کسی چیزی را از ترس بپندارد و بگوید که اگر آن باشد میباید
این قسم عیبی ندارد و حکم بکفر نمیشود یکی دیگر آنکه مراد این است که
اگر خدای هست چنین خواهد کرد و اگر نیست نمیشود یا اگر قیامت باشد
هم میسریم و الا نمیسریم مثل اینکه چیزی را در جایی که نمیدانند اثر است
بانه بپندارد و بگوید که اگر آنست میباید این کفر است گویند او کافر
همیشه است که مظنه داشته باشد بجهت ضمون شهادتین یا مظنه
بمعاد داشته باشد و اینجا اولاً باید دانست که حکم خود این شخص چه چیز است
و ثانیاً حکم او نسبت به بکران که اما احکام مسلمین را بر او باید جاری کرد یا
پس بگوئیم اما حکم او نسبت بخود اینست که هرگاه ممکن است از تحصیل بپز

بعضی از اینها در
در باب اینست
حلیت بیخوار
ک

در بیان اصول نیست

(۹)

بپز و تحصیل نمیکند بمظنه مانند است حکم او حکم شاکست و در آخر بخلاف
برای او نیست و اگر ممکن شود که از این بالا تحصیل کند و غایت سعی او این
است پس در آخر معذور است یعنی او را عفت این نمیکند و اما در دنیا
اجزاء احکام مسلمین بر او نمیتوان کرد و احوط نیز اجتناب از او قسماً است
اینکه شخص تحصیل معرفت با صودین نمود و معتقد بعباد کما هو حقه بوده
باشد لکن در حلال بعضی خبیالات و سواس هست بعضی خبیالات مخالفه
در دل او میکند و لکن او را آنها خوش نیاید مثلاً میباید از آنها بشود یا آنکه
بعضی کلمات که از زبان او میآید و میباید لکن کلمات از آنها دارد و حتی
اینکه گاهی راضی میشود با اینکه خود را هلاک کند و اینها در قلب نباشد
حکم این شخص اینست که اصلاً او ابد عیبی نیست و اینان او نیست مثلاً
بودن او دلیل قوه ایمان او است و هر چند خبیالات او بد بود و کراهت از
از آنها بیشتر ایمان او قویتر است علاج این سواس ناخوشی را حاد است
صحیح از حضرت رسالت نباه و ائمه ظاهرین صلوات الله علیهم وارد شده
است که هر وقت در خاطر او بیاید بگوید لا اله الا الله امنا بالله و رسوله
ولا حول ولا قوه الا بالله فاشهد که این عتقاد شخص زیادت
در توان بودن او باشد چه متصل باشد بپوئنتی یا انا ما بالغی و صلوات
ایام تحصیل اعتقادات نکرده باشد لکن تبعیت حکم با سلام و شد باشد
با تحصیل کرده باشد یا اینکه بالغ شد معتقد شد بعد بتواند شود
همه این صورتها احکام مسلمین بر او جاریست اگر چه هیچ اعتقاد بر او
نیست و اما هرگاه بالغ شد بود و تحصیل اعتقاد نکرده و بعد بتواند
شد اجزاء حکم مسلمین نمیتوان کرد و بخلاف خالی از وجه نیست اما هرگاه

در بیان اصول نیکو

(۱۰)

هرگاه در صدد تحصیل اعتقادات بود و هنوز بجای نرسیده بود و بعد
 در وقت شدت جزم حکم تمام نمیشود کرد و طهارت و خالی از وجه نیست
فهمیاری هم منضعین کفار و مشرکان و ایشان بر دو قسم اند
 و اهل یمن و مردان غافلان کسانی هستند که اصلاً و ابداً ملتفت نشدند
 باینکه باید اصلاح عقاید نمود و نشنیده اند و اهل یمن کسانی هستند که
 در جوانی نیستند و عقل کامل هم ندارند و نمیتوان ایشان را مطلبی حالی کرد
 تفصیل حکم اینها اینست که گفته شود اما منضعین کفار و مشرک
 و خیران فرنگی مثل باغیانها که اصلاً و ابداً نام اسلام نشنیده اند و خلیا
 میکنند که غلبه پادشاه فرنگ پادشاهی نیست غلبه دین او دینی نیست پس
 در دنیا احکام کفار بر ایشان جاریست اما در آخرت از عدالت خداوند
 عالم عذاب کردن ایشان و در آتش پراختن عذاب نمیکند و لکن
 در بهشت نیز داخل نمیشوند و در اعراف هستند و جری بر ایشان نیست
 با و در فایست کلمه ای ایشان میکنند و الله اعلم و اما منضعین که در دنیا
 شنیده اند حکم اینها نیز در آخرت حکم منضعین کفار است بخوبی گفته
 شد که در دنیا احکام مسلمین بر آنها و علاوه بر این بعضی احکام مشرکان
 نیز بر ایشان نیز جاریست و میشود مثلاً بنا بر قول باینکه شوهر کردن زن
 بسته حرام است منضعین ایشان چند اشکال دارند و هم چنین هرگاه
 شیعه از سنی بگوید که جایز است اما خلاف احتیاط است لکن در منضعین
 ایشان احتیاط هم نیست **فهمیاری** هم منضعین شیعیان
 کسانی که اعتقاد در سواد دارند و اخبار دین شیعیان را بحکم نموده اند و
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را وصی میدانند لکن ائمه را بنفصیل با نیت

در بیان اصول نیکو

باین ترتیب بنمایانند باینکه معنی امام علی علیه السلام نمی فهمند و کلام در صورت
 است که از باب غفلت یا ابله بودن ایشان باشد نه تفصیل حکم این اشخاص
 اینست که احکام اسلام از طهارت و غیره بر ایشان جاریست و عقاب ندارد
 و بعد نیست که داخل بهشت شوند لکن کلام در اینست که آیا بعضی احکام بر آنها
 برایشان جاریست مثل ازین کوه و فطره و در مظلوم برایشان صحیح است
 مسئله محل خلافت و فطره خالی از وجهی نیست در زکوة از سهم فقراء و
 سایرین مشکل است لکن از باب سهم فی سبیل الله میتوان داد و اما کفار
 احوط ندادن ایشانست در مظلومی بحکم احتیاطی نیست **فهمیاری**
 اینکه شخص اخبار طریقه شیعه نموده و غافل و ابله نیست لکن در معرفت بحق
 دوازده امام و اسم ایشان و ترتیب ایشان و بعضی صفات ایشان کوتاهی
 میکنند و این جور اشخاص از باب طهارت و یمن اشکالی ندارند و چون که آنها نیز
 در آن کافی است لکن از باب احکام ایشان خصوصاً در آخرت کار ایشان
 مشکل میشود خصوصاً هرگاه امام زمان را نشناسند و معتقد بجهنم
 او و عذاب او و اینکه امر از حجت خداست و مریض باشند یا اینکه از باب
 شایع ملتفت باینهمه حمله نشوند و نمیتوان گفت که اعتقاد بتوحید و نبوت
 بغير آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و در معاد اعتقاد خلافت
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او باین حد مخصوص که
 احکام ایشان معتبر است شناختن امام عصر مخصوصه کفایت را باین
 میکنند اگر چه بالاسم الترتیبیکه را ندارند لکن خالی از اشکال نیست
فهمیاری هم اشخاصی که امر ایشان از همه شد و کار ایشان
 از کفار مشکل تر یعنی کسانی که اخبار طریقه خود نموده اند و بعد از آن

ظ
 جزو دار فطره
 خالی از وجه
 نیست
 اگر
 چه لازم نیست
 مرآت آن

در بیان اصول این است

(۱۲)

ارند و برای ایشان حاصل شود و چون این مسئله هم مسائل است خداوند
الله تفصیل از دین و مقام بیان میشود اول در بیان آنکه در دین و راقا
ارند و سوم در احکام و دین و اما السباب آن که در آنکه در دین و حاصل میشود
یکی از سه چیز اول بدید دین و زبان سوم با اعضا و جوارح اما بدید مثل
اینکه در دین و کفر شود بعد از ایمان باشد که در دین و کفر باشد و در دین
قرار بدید که کافر شود بعد از این با اینکه اگر کفر از ایمان باشد
شود و همچنین که هنوز نشد باشد و اما از زبان مثل اینکه نفعی مانع که
بانی نوحید و بانی حکم است و بانی علم او بانی نفعی مانع که اثبات خلاف
حکمت و کارها و با اثبات عین و آنها بانی نفعی مانع که چاره زد
اعتقاد باشد با جویا اعتقاد باشد با شوخی و مطالبه و هم چنین انگار
ضرر بانی بنی مثل و جویا از و دوز و زکوة و حج با انگار از و بود
مال مرد و یا استخفا با صل شرع و مذهب و دین و معاد و قرآن و احکام
با اینکه بگوید اینها چه چیزند و کما می که از راه طعن و استخفاف و تحقیر میکند
که قرآن خدا یا پیغمبر یا قرآن یا حد بشود و مرد میشود و اما اعضا و جوارح
مثل اینکه قرآن را بر زمین نهد یا استخفا یا پاره کند و در زمین اندازد یا
لکه بر زمین باد و زو زان عمل بپندارد و همچنین اشیاء خدا و کتب
احادیث و نحو آنها و در اینجا سه مطلب است **مطلب اول** این که این
چیزها بیک گفته شد که بقول با فضل با عباد خداوند بماند و نمیکند
انها با بی بودن اعتقاد و قلب با بی بودن آن **مطلب دوم** این که
اینها که از کفین حاصل میشود بانی حکم خاصی دارد غیر از احکام
بانی فاساد و آن فاساد است که العباد بالله فاساد است و دستا باشد

در بیان اصول این است

(۱۳)

باشد بخدا یا رسول و بگوید هر لفظی که باشد و حکم خاص او این است که لا
است که کسی که شنید آنرا از او که او را قتل نماید بجز شستن آن از او
ما را مپکه خوف برجا خود یا جان کسی بکشد باشد پس در صورت
عدم خوف مرگ او را نکشت معصیت نموده و در خدا از خضر موسی جعفر
صلوات الله علیه ارد شد است که بعد از اینها انهم را در عرض کرد بخدا
انهم را این است انما لا تخفتم لاقول و لا اقل و لا اقله ما علی من الوزیر
اگر خوف نداشته باشم و با وجود این او را قتل ترسانم چه ندرگاه برین
هست خضر فرمودند بگویند علیات و زوره اضغاث مضاعفة من غیر آن
بفرض من و زوره بقی اما علیک من افضل الشهداء و درجه توبه الغیبه
من نصر الله و رسوله یظهر الغیب و در عین الله و رسوله یعنی میباشد
بر تو گناه او چندان ضاعفت بی آنکه از گناه او چیزی که بشود آمانمندی
که از افضل شهدا آن کس است که باری کرده باشد خدا و رسول را غایبانه و نشر
کرده باشد حرف بد را در باره ایشان زده نموده باشد **مطلب سوم** این که
سبب شدن این عمل و دین و دین و چند دارد اول بلوغ پس مرگ از نابالغ
ضار شد حکم قتل از دین خارج نمیشود لکن در سبب خدا و رسول و ائمه
و افعال موجب دین و تقرب و لازم است مرگ باشد و مرگ توبه کند
لحوظ است و هم عقل پس بر دین و اصول و ابدا چیزی نیست سوم اخپا
پس بر مرگ چیزی نیست یعنی مرگ کفار با نواصب کبریا جبار کردن لفظ
بیکه کفر خفی است پیغمبر صلی الله علیه و آله عیب ندارد چنانکه عمار بن یاسر را
اگر کردند در مکه بر کلمات کفر و انکار گفت بعد از آن که بر کمان نهادند
خضر رسول صلی الله علیه و آله و بیایا مضطرب بودا به شریفه الا من

در بیان اصول فقهیه

(۱۴)

مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ دَر حَقِّ او نازل شد انور و مطمئن شد حشر
 با و فرمود این عادی و اعلیٰک قَدْ یعنی هر وقت ترا اگر اه کردند بر گفتن بعد
 از این نیز بگو **مسئله** با و فت اگر اه که شخص این حرفها را بگوید توبه
 واجب است یعنی باید یک معنی دیگر فصد کند بانه وجوب معلوم نیست
 و شاید احوط باشد چهارم شعور بر هرگاه کلمه کفر غفله بانی فصد در
 شود عیبی ندارد و اما غبط و غضب بانی باعث دفع حکم هستند بانه تفصیل
 دارد باین طریق که اگر غضب بانی باشد که یا از شعور افتاده باشد که
 اگر خود را در چاه یا از بام بیندازد شعور به او نمیشود حکم مرتب بر
 او نمیشود و خصوص هرگاه خود نداند که گفته است مشخص شود که گفتن او
 بی فصد بوده و اما هرگاه غضب بانی در سبب دانستن باشد بانی فصد
 است احکام بر او جاری نمیشود **مسئله** هرگاه کلمه از کلمات اندک گفت
 و بعد از آن میگوید که این حرف غلط است و بی فصد صادر شد هرگاه احوط است
 که ذات بگوید ظاهر نیست که حکم مرتب بر او جاری نشود این حکم کار دارد بر
 مرتبه آن است که بگوید یا نه از معنی کفر و فصدان پس هرگاه کلامی گفته و معنی
 آنرا نمیدانست یا قصد آن نکرد یا منظور از آن معنی بود عیب ندارد و مثلاً
 شخص عامی که میگوید خدا یا نصاف شر شوم و منظور او از این است
 که ثناء خداوند و حمد او است نه اینکه اثبات شر برای خدا بکند این عیب
 ندارد و همچنین در افعال مثلاً هرگاه نمیدانست که این چیز برای که امانت
 کردن بود عیبی ندارد و اما جاهل بحکم مسئله از ندانیدن معذور
 نخواهد بود هرگاه مثلاً معنی کلام را ندانست که نمیدانست که اگر آنرا گفت
 بجنس میشود یا واجب القتل میشود این ندانستن باعث دفع حکم نمیشود

فصل در بیان
 فصد و توبه

در بیان اصول فقهیه

(۱۵)

نمیشود **مسئله** در زبان بعضی عوام متعافت که میگویند اما خبر
 عیث را زیاد بکند یا خضر عباس و و تو را زیاد بکند یا ترا و بدهد یا
 فلا ز ما فراده ترا نگاه بدارد اگر منظور این است که از بخت آنها بشود یا
 اینکه ایشان شفیع میشوند در خصوص اولاد و زیادتی زنی طول عمر یا
 خوب است اگر منظور حقیقت زنی و معطی و خالی باشد شکل است و اما
 افتام از ندادن بختی که از او حاصل میشوند منقسم اند بچند قسم اول
 نابالغی که در حکم اسلام بوده ببعیت والدین و رضوخود اعتقاد بهم نشنا
 و دوم نابالغی است که وصف اسلام بجهت خود او حاصل شده باین قول اینکه
 برای نابالغ در صورت زیادتی معرفت و تمیز و علم باین عقاید اصل اسلام
 استغفار حاصل میشود سوم نابالغی است که در وقت تولد محکوم باینکه
 او شده از باب اسلام والدین و یا یکی از آنها در وقت انعقاد نطفه او یا وقت
 تولد او و لکن خود بعد از بلوغ قبل از وصف اسلام و اقرار باین استنباط از پدر
 برای او حاصل شود چهارم نابالغی است که بر اسلام متولد شد و در وقت بلوغ
 با اسلام اقرار نموده بعد سبب تدارک او یافت شود و از مرتبه فطری بکویت
 پنجم کینه بر حکم اسلام متولد شد و بعد از بلوغ اسلام آورده و بعد از
 شدن و این مرتبه علی گویند مقام **مسئله** هرگاه احکام این افتام ماقم
 پس حکم بر او مرتب نمیشود همچنانکه گذشت اما ماقم ثانی بر ظاهر نیست
 که حکم بر او جاری نیست لکن بعضی قائل باین شده اند و اما ماقم ثالث بر عیث
 خلافت که با او اخلاص و فیم مرتبه فطری باینه و اما ماقم رابع که مرتبه فطری
 و غالب افتام است پس حکم در این نیست بحد و قدر تفاوت دارد اما در صورت
 که مرتب باشد چند حکم بر او مرتب است اول نجاست عیث یعنی بد او مثل

در بیان اصول دین

(۱۶)

مثل بنا بر کفار از اعتنا بچنانست میشود و در حرام شدن زوجه او و باطل
 عتق بکفر بعد از وفات بعد از آنکه شوهر بکشد بکسی دیگر و مگر زن نزد
 بنامد عتق بکسی که حاصل شود داخل نام باشد بتم اینکه قتل و لازم است
 بر امارت بانایک چهارمینکه اموال او از ملکیت او بفرز میرسد باین طریق که در
 او از آن اموال او بکند و باقی زوجه او میشود پس هرگاه خود بانها معامله
 کند حرام است باطل بتم اینکه توبه او بکفر قبول نمیشود و در دنیا کار او
 جاریه ندارد بنا بر مشهور و غیر مجتهدین توبه او نیست باخر نیز محل خلاف است
 والله اعلم ششم اینکه در بیعت او کینه است هفتم اینکه حرام است خل مسجل
 و غیر نکردن او واجب است هشتم اینکه تزویج او بمسلمه و کافر هر دو باطل است
 نهم اینکه اگر بمیرد بمسکین و تکفیر و نماز او مشروع نیست دهم آنکه دفن او در
 مقابر مسلمین جایز نیست یازدهم اینکه ولایت او بر ولا دین و احوال و ساطعات
 دوازدهم اینکه هرگاه مسلمانی او را بکشد نه فاضل دارد و نه ذمه بر سر هم
 اینکه هرگاه بعد از ارتداد نطقه او منعقد شد و زن مسلم باشد مسئله
 میباشد آنکه این زن است ازین ملحق است اما هرگاه بمذاهب یا غیر ملحق
 نمیشود و اگر زوجه نیز مرتد باشد و لحکم اسلام ندارد و بعضی جا
 دانسته اند در اینصورت که مانند اطفال کفار حکم ملکیت او شود و بیع
 بر او واقع شود چنانچه هرگاه بکند علام حکم فیه که مرتد بعد از دین و نیز
 مالک نمیشود چیزی را که جلد بمحصل کند مثلا هرگاه چیزی بخر یا بجزا
 برود همه با علق باورد با کسی چیزی یا بخرند مالک آنها نمیشود باین
 اینکه بمیرد یا منتقل نمیشود مثلا هرگاه کسی بمیرد که چیزی از ده که رده
 گفته است بکس دیگری یا بدو خر خاله نیز دارد و نیز او نمیشود

بقتل و عتق
 و بیعت و زوجه
 نه سائر احکام
 الا قوی چنانکه
 خواصا مذکور
 ان در مرتبه

در بیان اصول دین

(۱۷)

میرسد بانها میرسد که از او و فرزند در اینجا مطالب می باشد که این
 احکام که بنام شده در صورتیست که فائیل یا شیم بانکه توبه او قبول نمیشود
 با اینکه توبه نکند لکن اقوی و نظر اینست که هرگاه حقیقه توبه کرد توبه
 او بجهت آخرت مقبولست همچنین از باب بعض احکام در توبه نیز میسر میکند
 پس بدین احوال میشود و هرگاه زن را ضعیف بشود بعد از جد بدو مهر جدید
 بر او حلال میشود و احوط اینست که بعد از چهار ماه و ده روز از او عقد
 کند و بعد از این احکام مسلمین بر او جاری نمیشود لکن اموال او بر میگردد
 مگر اینکه ورثه یا بخرند و حکم قتل او که کار امارت بانایک خاص است
 نیز منفع نمیشود **مسئله** هرگاه ارتداد در اثناء عبادت مثل صلوة
 یا صوم یا فاقه یا عبادت باطل است اگر توبه او مقبول شد باید اعادة
 از کند و با طهارت او نقض میشود پس هرگاه وضو یا غسل داشته و مرتد
 شد بعد توبه کرد باید ارتداد وضو و غسل او را باطل نمود باینه قول بعد
 بطلان خالی از وجه نیست **مسئله** اولاد شخص مرتد نظری که هنوز
 نابالغ اند در حکم اسلام دارند و از داد پدر یا مادر تغییر حکم ایشان نمیکند
 و اما هرگاه زن باشد بجز اینکه مرتد شده بجنس میشود و لکن اموال او از
 ملکیت او بفرز نمیرسد و قتل او لازم نمیشود و اگر زن کسی باشد که عقد
 شده و نصرت نشد عقد باطل میشود و مهر باطل ندارد و هرگاه عقد
 و نصرت شده بجز در ده کفن حرام میشود بر شوهر نزدیکی با او و مملکت
 دارد و تا وقتی که زمان عتق بگذرد اگر در زمان عتق توبه کرد حلال
 میشود و الا عقد منفسخ میشود و لکن مهر از بیست شرف سابق طلب دارد
مسئله هرگاه بر مرد شخص شد که زن او رده سابقا در انهدن که

لظ
 من حکم ایشان میشود

در بیان اصول دین

(۱۸)

که مرند انداختن برای او عیب ندارد و حال حکم توبه دادن و ملاحظه عدل نکذاشن نماید و اگر مشخص شد که عده گذشته خالتوبه نماید و عقد را جدید واقع سازند و بدانکه واجب است بر هر کس که فادانست از توبه و توبه و هرگاه توبه او مقبول است اگر قبول نمیکند لازم است که او در زندان حبس کنند بقدر قوت و توبه با و دادنا اجل او برسد و بهر سرگاه زن توبه کرد بعد هم رده گفت باز هم توبه او قبول میشود و در مرتبه چهارم امام با نابا مام حکم بقتل او میباشد و اما فاسد میخیزد یعنی مرند ملی پس و عبارتش از کینه بر اسلام تو گذشت و لکن خود بعد از بلوغ اخبار اسلام نموده و بعد از اخبار اسلام مرند بشود و از برای او چهار حکم است اول اینست که او را توبه میکنند اگر قبول کرد و توبه نمود توبه او قبول است اگر چه بقیه نکند که در طلب معتقد است اگر قبول نکرد او را قتل باید کرد و دوم اینکه مدت برای توبه سه روز است و اگر سه روز سیم اینکه عقد که مابین او و زوجه او بوده منفسخ میشود و زن باید عده طلاق بکشد و لکن اگر در بین عده توبه کند و زن از او بشود و بعد جدید ندارد چهارم اینکه اموال او بر ملکیت او هستند لکن منوع است از تصرف در آنها اگر توبه نمود بعضی او میدهند و الا بهن طریق هستند نفقه او و نفقه واجب بر او و از آنها میدهند و او کشتن با مردن او اگر چیزی مانند ورثه مسلمین او علی ما فرض الله نفقه میکنند و اما اگر مطلب در بیان بعضی اقسام کفر که محل اتفاق اند با محل اختلاف اند که دخلی با اصل اعتقادات در اصول اسلام ندارند و آنها چند چیزند اول انکار ضرورت ربان و بنی مشد و جوینا و روزه یا استحبابا جاعه یا حرمت

در بیان اصول دین

(۱۹)

بوله توان که از اصناف و کسبه جبراً میگیرند و بخود لکن و قوما اعتراض در حکمی که خداوند عالم کرده است و از این باب است بلیس کافر شدن و الا قاتل بوجود و نبوت معاد و همه احکام بود و آنها را بطریق بقیه میدانست مدتی ملانکه بودند است و در کتب نماز و در چهار سال یا شش هزار سال نموده همین باب غرض بر خداوند عالم کرده کافر و مرند و درگاه شد که گفت امر کردی که سجده از من کنم و حال آنکه من از او بمنم و صوم استحقا بحکم خدا که بگوید این چه چیز است حتی استخفاف سبحان مثل اینکه بشارب گرفتن یعنی با کمال استخفاف استخفاف کند و این سه قسم با اتفاق علماء موجب کفر اند چهارم ولد الزنا را بعضی از علماء کافر میدانند و بخیر اگر چه بعد از بلوغ شهادتین بگوید و بحسب ظاهر غایب مقدس شود و لکن افوی اینست که مگر اظهار اسلام کرد مسلم و ظاهر است همه احکام ایمان بر او جاری میشود و بعضی از ادب است که اگر خوب باشد او را در حتم میبرند لکن غایب ندارد و اینها چندان ثمر و اشکال ندارد اشکالی که هست در زمان قبل از بلوغ او است و صورتی که از دو طرف از نیاید که آیا پاکست یا نه هر چند تابع بودن او کسی که تربیت او میکند خالی از وجه نیست پنجم مخالفان را بعضی حکم بنجاست ایشان نموده اند مشهور و افوی طهارت ایشان علی نواصب و خارج محکوم بنجاست شمر نیست بنا و ان الصلوة بعضی از علماء بسبب ظاهر بعضی از ادب حکم بکفر و نجاست نمود اگر چه منکر و جوین نباشد زیرا که منکر و جوین منکر و جوین نیز داخل در قسم اول است و شبهه بنجاست لکن این قول خلاف مشهور و مسلم است و عمر حرج است چونکه مرند از نازک الصلوة کسی است که هیچ نماز نکند یا نما

قال
انا ختم منه
خلفه من نادر
و خلفه من
طین

در صورت
لازم داشتن
انها از نادر از نادر
و انکار و خلاف است
بانبوت سید المرسلین
و در غیر اینصورت
موجب کفر است
خالی از اشکال
نیت

بلکه خانی
از وجهات و توفیق
طهارت
ک

دربارہا اول و ثانیہ

یا نماز باطل می کند پس کار طهارت و اکثر در میان هر یک می شود و افوی
 این است که هرگاه شخصی نماز را در کمال کثرت بخواند و هرگاه استغفار
 بآن نمود یعنی استغفار با صلوات بر او داد و او کرد و نداشت هرگاه معذور و مجبور
 آنست لکن اگر آنست که برداشته و سهل انگار و دان می کند از بابت ترک
 آن یا باطنی یا او در آن زیاد است کرد و مسائل آن یا نصیب آن از بابت
 ناخیز از میان آنی که در این صورت شخص اگر چه کافر نیست پاکست لکن فاصله
 یا کفر ندارد و در حادثه دارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر صلی
 الله علیه و آله برسد و بر حوض کوثر برایشان وارد می شود و در وقت
 مردن بر روی پیغمبر از عالم می خواند و اینها که گفته می شود بابت ترک
 نماز فضا که بر ذمه شخص ثابت است ناخیز می کند بحد ها و ثواب و
 عذر و فراموشی و غفلت و از امور که در اول بلوغ لازم می شوند
 تمام کیفیت نماز بمعرفه فعال و یاد گرفتن اقوال است بدانکه تمام کیفیت
 معتبر ندارد که نسبت بجهه علی السویه باشد بلکه نسبت بجهه ای از
 مکلفین کیفیت نماز در مثل نماز گاهی از اوقات منحصر است بیکد زانند در کل
 دیگر نه خواندن دارد و نه فعل و گاهی اقوال دارد و افعال ندارد و گاهی
 افعال دارد و اقوال ندارد و گاهی همه را دارد مثل نماز غالب در میان کن
 بحال خوب یا بد صورت نماز واجب خود را یاد بگیرد یا آورد و مانند صورت
 نماز بعد از آنست که شرط است در نماز و عوض نماز این است که افعال آن
 در حالت امکان قیام است رکوع و سجود و جلوس و اقوال آن هم در
 حال امکان تکبیر است قرائت و ذکر رکوع و سجود و تهلیل و سلام و غیره
 از اینها و در حالت عدم امکان عوضی است باین تفصیل عوض قیام یکی

(۲۰)

در بیان اصول و مبانی

(۲۱)

یکی از چهار چیز است بر تنب اول جاوسد قمر بر چهلوی است خوابیدن
که صورت پیش رو بقبله باشند و قمر بر چهلوی چپ خوابیدن بجهان نحو
چهارم بر قفا خوابیدن که صورت و کف پاها رو بقبله باشند و عوض کوع
یکی از چهار چیز است بر تنب اول انما بقدر مکان دوم انما بستر
انما بچشم چهارم گذرانند در دل و عوض بخود هر چه چاهای است لکن
در هر یک از اینها گذاشتن پیشانی بر مابصح الجوع علیه بر پیشانی احوط
و عوض جاوسد قمر است کاهی خوابیدن بودن عوض میشود و اما اقوال
واجب برین در صورتیکه شخص در اول بلوغ یا بعد از آن آنها را یاد نگرفت
هر یکی نیز عوض دادند عوض تکبیر ترجمه آنست بفارسی نالغث بکری
بعد از نیت مثلاً بگوید خدا بزرگتر است از من بگوید بزرگتر از من
تر است شاید بخیر باشد و اگر بر این هم قادر نیست در دل بگذراند از او
اما عوض جمله کاهی جمله غلط عوض صحیح میشود و کاهی فدی که از حد عوض
مجموع میشود و کاهی فدی که از حد و فدی از جای بکری قرآن را با حد
فرار داد و کاهی فدی که از جای بکری قرآن عوض جمله میشود و کاهی شجاعت
اربعه عوض جمله میشوند و کاهی شجاعت الله گفتن آنها عوض میشود
و کاهی گذرانیدن در دل عوض میشود بل و اینها ترجمه عوض میشوند
و اینها هم در مصرف است در جماعت غالباً حد ساقط است و تفصیل
بیان حکم مکلفی که کمال صحیح دانند بر چند قسم است اول اینکه کمال
میدانند که غلط میشوند را عراب یا در خارج حروف بطریقی که
زبان او بخیر از این نمیکرد و علاج پذیر نیست و اینها تکلیف از خود
هائست که میدانند و نماز جماعت بر او واجب نیست قطعاً و در وقت

و از در صورت
عند ممکن از فیه
است
کافی
نمکنند
خبر است
بگوید
و صحیح نداند
بجهت آنکه خداوند
زبان عجم در این
مجتاز است
و اگر
جمله از خود

(۱۰)

ملک و سیدنا حجۃ الاسلام

وازده شور
عده ممکن از فیما
استند

کفایت
منکنند از تابد
عبادت تا نبلا
بگوید
ک

وحي نذارد
بمجهز انك خداد
فبان ع و دانست
بمجهز الله انت

عن
الكر
چه اولی الحومه
انت
ك

در بیان کیفیت نماز است

وقت نماز میباید بکند و در آنکه حد واجب اربع حروف میخواند
علاج پذیر نیست مشغول در آنکه در آن وقت نماز است
هنوز در آن وقت در این صورت در سوره وقت نماز نکند و در آخر وقت
بکند بجهت بخورد بکاف و فاضل و لا نه نیست افوی از آنکه نماز جماعت
بر او لازم نیست مرچند احوط است تمام آنکه در وقت نماز در آن
در این صورت در اول وقت نماز منصرف میباید کرد و افوی و چون نماز جماعت
است او را گرفت نیک شد و جماعت ممکن او شد باز به طریقی نماز بکند
لکن از وقت فضا بر او خالی از وجهی نیست چهارم آنکه در آن حال نماز نکند
بلکه بایستد در این صورت بعضی گفته اند همان کاف نیست بعضی بر آنند که تکرار
از کف بقدر حد و احوط آنست که بعد از تکرار او از جای دیگر بماند بقدر
باقی ماند حد بر از اضافه کند نیست قریب مطلقه و این در صورت نیست که
وقت نیک شد یا موع است نمیشود باید گرفت نماز جماعت هم بر او واجب
نیست مرچند احوط است پنجم آنکه از حد هیچ نداند و لکن از جای دیگر
میداند در اینجا ملا خطه مقدار حد نموده بحسب وفای آن که میداند
عوض او بخواند و اگر زیاد تر باشد نماز نیست که عیب ندارد ششم آنکه
این امر نمی داند و این صورت ملا خطه مقدار حد نموده عوض از آن بگوید
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و اگر این را نیز نمیداند
بسیج آنها کاف نیست بجهان طریقی اگر بر هیچ نادر نیست حمد را در آن
یعنی در خیال خود بخواند یا اشاره بان در دل خود نماید و بمقدار آن باشد
و این سه صورت را خری و وقت نیست که نتواند مشایعت کسی نماید که او کلمه
کلمه بگوید و این در نماز میخواند اما سوره افوی از آنست که در این صورت

(۲۲)
در آنکه اگر جماعت
دارد و لا میخواند
نماز را بخواند در
سوره و فاضل
الا فوی
اگر ممکن
از وقت که در آن
آن تا آخر وقت
آن را داشته باشد
بلکه احوط آنست
غیر جهت
فضاء احوط
اطاعت
بقتضای
علی الا حوط
منه حد بگوید
دل میخواند

در کیفیت اخذ مسائل

صورت ساقط است احوط اجزاء حکم حد است اما ذکر کوع و سجود چون در
هر یک سه بنحان الله کاف نیست فرضند انش بعبادت اگر فرض شد عوض
ترجمه بقا و سی یا غیر آن نماید اگر ممکن نیست صل نطق در دل بکند زاندر و نحو
نشد ترجمه آنست لکن عربی غلط بر آن مطلقه نیست بنحویکه در حد کفیه
و اگر فردی بداند و باقی را ترجمه کند مثلا بگوید اشهد ان لا اله الا الله و
لا شریک له و محمد ص بنده و غیره سوره او است بعد صلوات بگوید اگر نیت
در دل بکند زاندر اما ساقط است بوسیله آن ترجمه آنست و بعد در آن گذشت
و فاضل مسائل در عمل خود خواهد آمد انشاء الله تعالی منظور را احاطه
صورت نماز است مقام سوره مر از مقاماتی که در اول باب
باب خلاصه بشوند کیفیت اخذ و تمام مسائل و احکام است از طریق
شرعی بدانکه مسائل بر چند قسمند اول مسائل واضحی که از بدیهیات
دین و معنی باشد اند مثل و چون نماز و چهار رکعت بودن نماز ظهر آنها
اجزاء و بنحو احوط و تقلید هم در اینها جایز نیست و مسائل یقینی که
میخوان در آنها تحصیل یقین کرد از اتفاق علماء یا از ائمه قرآنی و
احادیث متواتره قطعی در اینها نیز هرگاه عاقلی تحصیل یقین کرد از
راهی که علماء تحصیل یقین میکنند عمل بان میکند و اجتهاد و تقلید
در اینها نیز جایز نیست سیم مسائل که شخص حکم آنها را بطریق یقین نمیشود
محصّل کند و لکن احتیاط در آنها ممکن است و طریق احتیاط را بنحوی
میداند که از راه دیگر و خلاف احتیاط دیگری افتد و اینجا افوی
این است که اجتهاد و تقلید را نیز واجب نیست و عمل با احتیاط کفایت
میکند بلکه ارجح است آنکه کفیم احتیاط ممکن باشد چونکه در بعض

(۲۳)
در آنکه اگر جماعت
دارد و لا میخواند
نماز را بخواند در
سوره و فاضل
الا فوی
اگر ممکن
از وقت که در آن
آن تا آخر وقت
آن را داشته باشد
بلکه احوط آنست
غیر جهت
فضاء احوط
اطاعت
بقتضای
علی الا حوط
منه حد بگوید
دل میخواند
باراه دیگر

در کیفیت اخذ مسائل

(۲۴)

در بعضی جاهاست که احتیاط ممکن نیست مثل آنکه چیزی باشد که ندانیم
واجب است یا حرام البته و یا بجا یا بداجها و کرد یا تقلید و دیگر کتبیم یا
بطریق باشد که در خلاف احتیاط از باب است بکنیم چونکه بسیار جاها
هست که شخص خیال میکند که احتیاط نموده و حال آنکه از راه دیگر خلاف
احتیاط است مثلا مرگه شخص شک کند که آب منسوب در منزل است یا در
وضو گرفتن یا نه احوط بحفظ هرگاه است لکن اگر غیر از آن است باشد که
امر را بر ما بین آن و مهم بشود و لکن خلاف احتیاط است احتیاط واجب
ظاهر در جمع است لکن بعضی اوقات جمع نیز خلاف احتیاط است هرگز و نشان
باشد برین دو حکم با احتیاط باید ملا خطه هر طرف کرد که نباید خلاف
احتیاط بشود و از این قبیل است احتیاط ها که تکرار نماز و اذانها و
شاید خلاف احتیاط باشند از باب است که بعضی واجب باشد اندک نحو
بداند که این یک نماز معین را خداوند عالم آفریده و بنیاد بر آن است
و این در تکرار حاصل نمیشود پس لازم است که شخص با جهاد با تقلید کم
اصل مسئله و است بیارزد بعد از آن اگر احتیاط بخواند بکند فهو
نور علی نور چهار مسائل که احتیاط در آنها مشتمل نیست یا ممکن نیست
با اینکه بنای احتیاط را در آنها نداشتند و در آنها بر کسی که قوه اجتهاد را
ندارد لازم است تقلید چون مسائل تقلید از مهمات است اندک چند
مطلب در بیانها عنوان میشود **کتاب الف** بدانکه حاصل مسئله لزوم
تقلید مسئله است که هر کس با خود را از ابقه و یقین بان حاصل کند
چونکه بعد از فی الجمله تا مطلق عقل هر عاقل حکم میکند باینکه خداوند
عالم را احکامی هست که هر کس با موافقت بدانند از آنها و است از رسد

در کیفیت اخذ مسائل

(۲۵)

در سبب مجتهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام کونا است بر نیاید
از کلام خدا و احادیث حجتهای خدا را بقیه و خود قدرت بر فهم از آنها
ندارد پس چاره نیست مگر رجوع بعالی غادلی که از او باید بیکر و یقینانند
در هر کاری که شخص سرشته از اندر رجوع با مل خبر میکند
مثل آنکه در بال و باطن نشان میدهد و قول او را حجت میدانند و چیزی
در احکام باید رجوع با مل خبر با آنها نمود و این معنی تقلید است مطلب
شرایطی است که تقلید مجتهد جامع شرایط لازم است مراد از جامع
الشرایط کسی است که تجتهد و اندر جهان و امام علیهم السلام این وقت و آن
خلیفه الله فی عباده و بلاد و صاحب العصر و الزمان قائم آل محمد عجل الله
فرجه و جعل الله روحا قدا از داده باشد که با و رجوع نمایند چونکه
انحصار حجت خداست ما و باید امور باذن و حکم انحصار باشند بطریق
خصوص یا بطریق عموم و در امام غیبت صغری انحصار از ائمه مخصوص
بوده و بعد از آن که صلوات الله علیهم غیبت کبری گرفت ثابت مخصوص نداشت
ولکن در توقیع رفع بطریق عموم بیافرموده است صفات آنکس را که باید
مرحوم با و رجوع کنند و او را پیشوای پزیرانند و کسانی که آن صفات را
داشته باشند در حق ایشان فرموده است قاتلهم بحجی علیهم و آنا حجة
الله علیهم و در احادیث بگردن حق صاحب این صفات فرموده اند الزاد علیه
کالزاد علینا و الزاد علینا کالزاد علی الله پس بر مکلفین لازم است که صفات
آنکس را که امام ما اذن بر رجوع او داده باشند که در روز قیامت
عذر وی داشته باشند و متابعت هر مدعی نمایند که گمراه خواهند شد
و مجمل از صفات است که انحصار عجل الله فرجه در توقیع رفع میفرماید

امروز

له
توقیع رفع باشد
بلکه از این قبیل است
از حدیثی است

در کیفیت اخذ مسائل

(۲۵)

مستفهمانند و اما من کان من القتها و صائنا لذبها فایا لواءه مطعنا کز هو
فلا عوام از قیله و حاصل اینجا از این توقع شریف غبار از احادیث باقی
ایمده ظاهرین صلوات الله علیهم فهمیدیم میشود این است که کسی که نایب
و خاتم شرع و مرجع در اخذ مسائل است باید جامع چند صفت باشد اول با
بسی فصحیح عقاید بطریق که از تزلزل و شک ساقط باشد دوم مقام
و معرفت با حکام اهل بیت و نظردخلال و حرمان ایشان و این صفت حاصل
نمیشود در این زمان مگر بکس امر که نه از آنها بمحصل حاصل میشود و آنها
داشتن لغت عربی علم نحو و علم صرف و علم منطق و علم رجال و علم اصول
و علم فقه و علم احادیث و هر یک بقدر احتیاج و اطلاع بکلمات علماء
بجمله معرفت جامعها و یکی از آنها اگر نیست و هوایی از جانب خداوند
که بمحصل تمایز نیست از عباد و شناخت از قوه قدسیه که باعث ممکن در معرفت
است باصول آنها و استقامت سلطنت است و استنباط مطالب از ایشان و کلمات
اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم سوّم اینکه مجتهد مطلق باشد نه
منجزی یعنی باید قوه استنباط اغلب احکام را داشته باشد پس اگر در یک
مسئله یا چند مسئله قوه دارد و قوه باقی را ندارد تقلید واجب نیست
چهارم عدالت از عبارت از صفت است که حاصل است در قلب شخص
از معرفت خوف از خداوند عالم مانع از ارتکاب کبایر و بعضی امور که
فصلیل آنها در مقام خود خواهد آمد انشاء الله تعالی بجمیع بلوغ پس
مرکزه نابالغ بدرجه اجتهاد سبیل علامه و دیگر و فاضل هند در
ایام مدرسه بلوغ تقلید واجب نیست لکن بجهت اعمال خود عمل باجهتها
خود میکند اگر چه عبادات و اشیاء شرعی بدانیم ششم در کوربت یعنی نزد

بلکه ناید
قوه فیهین
فصلی حین منان
داشته باشد

در کیفیت اخذ مسائل

(۲۷)

مرد بودن پس هرگاه زن مجتهد بشود تقلید واجب نیست بتمام اینچه
شهادتانی ادعا اتفاق بران نموده است هر چند لیل و نهار بران معلوم
نیت مفقود است که حافظ و صاحب ضبط باشد یعنی کثیر التهور و التبا
نباشد که تقلید او در این صورت مشکل است ششم اینکه انما المقبل
بر دنیا نیست و نباشد یعنی همت و مصرف در جمع ارضاع و نبوی و
بر مشارف نباشد و حواس او مشغول با موری نباشد که محض دنیا
هستند و ضرر در امر خدا و معاش او نبینند و دل او در پی موری
که مصلحت بقیه برانها مترتب نمیشود نباشد و محبت نبی و عشقوان
من حیث هم و قلب او محکم نباشد تخم حریت نباشد بر قول بعضی که تقلید
عبد مملوک واجب نیست و اگر چه مجتهد شد باشدی هم حجتا یعنی
مجتهدی را که شخص ابتداء میخواهد با و رجوع کند باید زن نباشد پس
از اول امر جایز نیست تقلید بیکند و اما هرگاه تقلید مجتهدی کرد
و بعد از آن مجتهد از عالم رفته و بقاء بر تقلید او محل خلافت و
افقوی این است که جایز است فی الحقیقه از تقلید حجتی است از باب اینکه
عامود رجوع است و در این مرجع در آن روز که با و رجوع کرد حجتی بود
پس اخذ حکم از حجتی صفت تقلید حجتی همان روز برای او ثابت شد و حکم خدا
از آن مجتهد و باره او ثابت شد دیگر هرگاه وفات بعد از آن رجوع و تقلید
محقق نیست که حال اسم از تقلید میت بشود بتمام احکام فرقه که اخذ
نموده همه تقلید حجتی حکم او شده اند و در این زمان نیز باقی اند بر این صفت و
در خصوص این حکم نازده که مسئله بقاء بر تقلید است هم البته باید محال رجوع
بمجتهد حجتی کند که او را قوی مجوز و مدّی پس همه امور و بعد از آن عمل دقیق

افعال بدینا
اگر بطوریکه نیست
مضر بعد از نباشد
انمانع از تقلید
نخواهد بود و اگر
بطوریکه مضر
بعد از نباشد
آن شرط علیحد
نخواهد شد

بلکه
افقوی علی مجوز
است

در کیفیت اخذ مسائل

(۲۸)

دقیق تقلید می باشد **مسئله** هرگاه از مجتهد که فوت شده است
رای او جزو بقاء بر تقلید است بود و تقلید او در این مسئله هم کرده بود
نمی توان داخل قبول او بر تقلید او بنا ندید که چنانچه گفتیم باید در این مسئله
رجوع بجهت دیگری نماید **مسئله** هرگاه از این مجتهد است این بود که
جائز نیست بقاء بر تقلید است تقلید او در این خصوص کرده بود حال اگر رجوع
بجای کرد او را فوایدی در این باب که جائز است بانی مانده و در مسئله مسائل که
در این مسئله **مسئله** هرگاه تقلید مجتهد کرده و بعد از فوت او تقلید
کنی کرد که عدول را بر او واجب کرد و عدول کرد بعد از آن و هم فوت شد
و تقلید مجتهد ستم کرده بانی ماندن بر تقلید است لازم میدانند بانی
بانی بدانند و از بر تقلید مجتهد اول بر تقلید مجتهد دوم و مناسبت
در این مسئله خلاف کرده اند مرحوم شیخ صاحب جواهر الکلام علی الله تعالی
فرموده بودند که بر تقلید بانی بماند و بگوید بگوید بگوید بگوید
و این فوایدی است عموماً جمع است باین مردم و هرگاه که میکرانند الا احاط
آن مسئله را ملاحظه کنند و لازم نیست و این تصور عاده عبادانی که در وقت
رجوع نیامده است **مسئله** هرگاه از بابی تقلید مجتهد کرد و آن
مجتهد فوت شد با تقلید او مجتهد است که می شود بانی بماند با اینکه مجتهد نیست
در مسئله دور و جاست اینچنین است که هرگاه با بالغ مسائل خود را آباد
گرفت و تقلید مجتهد در آنها کرد و از زمان اول بلوغ او مجتهد در مسائل
ماند و قرار داد که تقلید او بکند بعد از آنکه فوت شد و تقلید او بماند
و لکن هرگاه در آن وقت عالم رفته باشد و آنکه در آن وقت قرار داد که
تقلید بکری بکند یا مثلاً شد که تقلید او بکند یا نه و در این بین فوت شد

تقلید حق در بقاء
بر تقلید است
خروج از این مورد
حققت لکن آنچه
فرمودند در
تجوز بر بقاء
تقلید است
عبر وجهت
بیان است

بلکه
افوی فرمود
صاحب جواهر
است

کشت که
افوی عده
بقا تقلید
می است

در کیفیت اخذ مسائل

(۲۹)

شد بکر تقلید او می توان فکر و باید تقلید مجتهدی بکند و از اینجا مشخص
شد که تقلید را با ما بالغی و قوی مجتهد که در اول با ما بلوغ قرار دادیم
نزد و اینکه اگر نخواهد عدول بجهت دیگر بکند و اول بلوغ نیز می تواند
اگر چه آن مجتهد اول هنوز حیات باشد و لکن در بالغ این عدول اشکال دارد
چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی اگر در با ما بلوغ تقلید کنی کرد که
تقلید با ما بالغی را شرعی بدانند احکام تقلید صحیح بر انجاماری کنند **مسئله**
هرگاه تقلید مجتهد کرده بود در مسائل حال که فوت شد بماند که کذا
مسائل بوده اند که در آنها باقی بماند فوایدی است که در همه مسائل باید
رجوع بجای کند باز در هر از شرایط اعلم بودند معنی اینست که است
باشد در هر یک حکم خدا و این شرط محل خلافت بعضی نازل شده اند که لازم
نیست هر چند که مجتهد باشد کفایت میکند و بعضی تفصیل داده اند
و تحقیق این مسئله بطریق که مطلب فایده بلوغ و علم و طریق احاطا مشخص
شود اینست که در اینجا چند صورت است **صورت اول** اینکه در
بلوغ یا در چند بلوغ چند مجتهد باشد و تقلید تخصیص کرده و بر او مشخص کنند
که اعلی دارند یا نه در اینجا خلافتی نیست که مختار است در تقلید هر یک
صورت دوم آنکه بماند که اعلم دارند و تخصیص کرده و دیگر نمی شود
که کدام است و این تصور نیز خلافتی نیست و اینکه مختار است **صورت سوم**
اینکه تخصیص اعلم نموده و لکن با غیر اعلم در مسائل اختلافی ندارد و بعضی
مسائل را در اینجا نیز در مسائل که می توان تقلید هر کدام که خواهد بکند
و احاطا چند از **صورت چهارم** آنکه تخصیص اعلم کرده لکن بماند
که در مسائل با غیر اعلم اختلافی دارد یا نه در اینجا نیز مختار است در تقلید

در اینجا
عمل با آن کرده
است نه در اینجا
عمل نموده است
شرعی بودن
صحت چنانکه
اولین
در اینجا
عمل نموده است

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۰)

تقلید هر کدام که میخواهد و اکثر علماء عصر که تقلید علم و الازم میدانند
در این دو صورت حکم بخیر بودن هم نموده اند **صورت نخست** آنکه علم را
میدانند لکن علم در مسئله فتوایی ندارد یا اینکه اگر داشته باشد و از اینجو
شرعی بدست نمیتواند بیاورد و در این صورت هم اشکالی در تقلید غیر علم
صورت ششم آنکه چند مجتهد هست میتوانند که تشخیص کنند که علم
دارند یا نه و میتوانند که او را هم تعیین کنند لکن نمیدانند که در مسائل باید
از آنها به در اینچنین خیر است تشخیص و تشخیص علم ضرورت **صورت**
هفتم آنکه تشخیص علم نموده باشد یا اینکه بتواند تشخیص کند و رای او مخالف
با غیر علم باشد که فضیلت آنرا بداند و فلا مسئله اختلاف در اینچنین
بدانند که در بعض مسائل اختلاف دارند و اینجا کثیری از علماء ما تقلید با
تقلید علم در این مسائل که با غیر علم خلاف دارد و این قول اقرب با احتیاط
است اگر چه لزوم آن محل نامثل است **صورت هشتم** آنکه بخیرالعدم
مخالفت تقلید غیر علم نموده بعد مشخص شد که رای علم مخالف است با او
در این صورت عدل با علم شاید احوط باشد و لزوم آن معلوم نیست و از
از شرایط بعضی لازم دانسته اند تقلید اوقع را بینه هرگاه دو مجتهد مطلق
که هر دو عادلند یکی از ایشان بیشتر برهیز کار باشد لازم است تقلید
و مرغان این قول احوط است **صورت نهم** هرگاه دو مجتهد یکی از ایشان
اعلم باشد یکی او را با کدام مقدمه است ظاهر نیست که اعلم مقدم
است در مرحله تقلید **صورت دهم** آنکه کلامی که هست و تعیین
رجوع با علم در خصوص اخذ مسائل است اما در امور دیگر که حرام
رجوع در آنها بغير تقلید مثل امر معا و نصب قیم و غیر اینها شرعیه

این احتیاط
نزد نشود

لازم نیست

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۱)

شرعیه پس ظاهر این است که فائلی باشد بلزوم رجوع در اینها با علم
خصوصا هرگاه آن علم در بلد نباشد **مطلب** ساد در کیفیت اثبات این
شرایط اما اجتهاد مطلق بر ثابت میشود بدانستن خود شخص اگر از اهل
خبره باشد و ثابت میشود بشهادت و عاقل از اهل خبره ثابت میشود و اینجا
ما بین اهل علم اگر چه عادل نباشند و ثابت شدن آن بحکم حاکم مسلم الاجتهاد
خالی از وجهی نیست اما ثابت میشود بمظنه که از غیر اینها باشد ظاهر عدل
آنست خصوصا با تمکن از آنها و اما با عدم تمکن مگر از مظنه بینه هرگاه غیر
مجرد مظنه با جهاد دیگر را می رود است از اهل تقلید از مجتهد حتی که
مظنه با جهاد او دارد مقدمه است با تقلید اموات که بینه الاجتهادند قول
باول اگر چه بعید نیست لکن احوط ملاحظه احتیاط است بحجج بن تقلید
در صورت امکان و اگر احتیاط در خود مسائل نماید بغير استسناد
اما ثابت میشود اجتهاد را با خود شخص هرگاه عادل باشد و بینه باشد یا
او نباشد محل اشکال است لکن این مانع اقدام با و نیست در صورت عدل
و تحقیق احوال و باز او را اعلم است و در بودن بر ثابت میشوند
با این چیزها بلکه اصل اجتهاد با آنها ثابت میشود و علاوه بر این بحجج مظنه
مطلفه نیز ثابت میشود و اما عدالت بر ثابت میشود بعلم حاصل از
معاشرت و بشایع و اقوی بر است که هرگاه از افعالی که از شخص ظاهر
بغیر از خود چیزی ندانند و از این ثابت مظنه حاصل شد با اینکه در قلب
او خوبی از خداوند عالم هست که مانع است او را از انکار یا برهیز کار
میکند ظاهر اینست که خلافت را بر نباشد چونکه تحصیل یقین با عی
قلیه برای غیر علام الغیوب حاصل نمیشود و همچنین است کلام در اثبات

در صورتی
که مقید علم شود

لکن خبر نیست

عس

قابل بلزوم

تسبیح رجوع

با علم با احتیاط

موجود است

ع

قول بان

مثل قول ثانیه

و عی ندارد باید

احتیاط نماید

ع

اشکال

نیست در عدل

ثبوت مجرد

ع

باطنی بعد آن

ع

شایع مظنه معتد

ع

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۲)

در اثبات عدم نقیض بودن آنکه سابقا گفته شد اما با وصف این طریق
ثبوت آنها معلوم است **مطلب چهارم** در کیفیت اخذ مسائل بدانکه
کیفیت اخذ مسائل اینست که از خود مجتهد سنا بشود یا آنکه دروغ
از او نقل کنند و شاید یک عادل هم کافی باشد آنکه در رساله فتوی
که اطمینان داشته باشد از او است اطمینان صحیح داشته باشد
به بلند پس هرگاه رساله غلط داشته باشد و هر چند در یک جائ
از آن باشد که نداند کجاست نتیجه آن عمل نمیتوان کرد و باید عبارت او را
در مطلب باشد پس بمحل عمل نمیتواند کرد و باید که از عبارت او فتوی
باشد پس اگر مجتهد بگوید یا بنویسد که در مسئله اشکال است یا بگوید خالی
از اشکال نیست یا بگوید یا مطلقا بگوید تردیدی هست یا بگوید شاید
احوط باشد یا شاید چیز باشد یا بگوید مشهور این است یا بگوید خالی
از وجه نیست یا فتوی نیستند و اما اگر حکم را نیاز کسری نیست یا
گفت فتوی یا اظهار یا ضرب یا ظاهر نیست خالی از قوه نیست یا هر
فتوی هستند و اما هرگاه بگوید احوط اینست پس هرگاه قبل از آن با بعد از
آن لفظ ذال بر فتوی باشد آن حوط مستحب است و اگر نباشد و ضریح
نکند که فتوی من این احتیاط است این فتوی نیست مخصوص این احتیاط
در آن مسئله است فتوی در این مسئله ندارد و تقلید را و جاری نیست
و مجتهد بگوید هر وقت میتواند رجوع کند اگر چه عمل یا این احتیاط
کرد باشد مسئله هرگاه شخص بداند که اگر مجتهد فتوی میدهد
چنین خواهد گفت این کفر است و تقلید او نمیکند **مسئله ششم**
مابین عبارت مجتهد و زبانی او اختلاف شود زبانی مقدم است هرگاه ناقل

کافیست

اگر کفایت
است

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۳)

ناقل عبارت رساله یا ناقل زبانی مجتهد مختلف شوند ناقل زبانی اوقفا
است اگر عبارت رساله یا ناقل زبانی بطریقین تعارض کنند باز هم نقل با
قطع بر عبارت مقدم است اگر دو فتوی زبانی یا دو عبارت رساله تعارض
کنند هر کدام را خواست نریزید و اگر معلوم نباشد هر دو را اعتبار
ساقط اند و اگر دو ناقل عادل مختلف شوند هرگاه جمع ممکن است بخواه و الا
ملاحظه و حجت شود مثل عدلیه و ضبطه و خوانها **مطلب پنجم**
در تخصیص مسائل که لازم است تحصیل آنها بدانکه در هر کاری از کارها
نوع انسان حکمی از احکام فرموده شده و از این باب زبانی حیوانات
امبار داده شده اند و هیچ فعلی از افعال مکلفین خالی از حکمی از احکام خدا
عالم نیست پس باید شخص مکلف که خود را میداند بدین فتوی و مجموع حکم
و مسکنات خود را جزئی و کلی ملاحظه نماید چنانکه حرف زور و انقادی که
مجموعه آثار بر آنها ترتیب میداد معاملات عقود و غیر آنها ملاحظه نماید
که شارع ترتیب داده یا نه و در چیزهایی که میخواهد با آنها قصد و نیت عباد
خداوند نماید ملاحظه نماید که آنها را خداوند عالم فرموده یا نه
و هر چند که در کلام دعا باشد یا چشم بزم فرزند باشد یا دست بر صورت مالیک
باشد که بقصد ثواب یا بیادورد و اگر ندانسته یا آورد تشریع است یا بدعت
است افتراء است مگر آنکه مضمون حد باشد یا فتوی عالمی و او را بقصد
ثواب یا بیادورد یا نه خواهد آمد پس تحصیل کردن سه جوره از مسائل
واجب است مسائل مباحات و محرمات و مسائل معاملات و مسائل عبادات
و تحصیل هر کدام کیفیت دارند مقدار زبانی از آنها را باید گرفت و واجب است
و مقداری از آنها را باید گرفتن شرط صحیح عبادات یا معاملات و تفصیل

مشکلت

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۴)

و تفصیل اینها بعون الله بیان میشود **مسئله ششم** در بیان اینکه در هر عبادت واجب چه قدر از مسائل آن باید تخصیص کرد بدانکه در عبادت واجب بعد از آنکه وجوب آنرا دانست باید اولاً صورت و اجزاء آنرا معلوم کند چنانکه در نماز فی الجمله اشاره شد و معرفت مفهومات آن نیز لازم است و دانستن شرایط مقارنه آن نیز لازم است معرفت موانع و مبطلات آن نیز لازم است و در اینجا چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه بعد از آنکه همه شرایط و مفهومات را و جمع انداز موانع و مبطلات چنانچه در او موجود نیست اگر تفصیل آنها را نمیداند ظاهر اینست که در وقت عمل به هر کاری نیست لکن وجوب آنرا بداند و گرفتن برقرار است **مسئله ثانیه** آنکه هرگاه مفهومات و شرایط را نمیدانست لکن اتفاق شد که در عبادت همه بجا آمدند با صحیح است باطل ظاهر نیست که اگر مفهومات و شرایط از چیزهایی باشند که نمیتوانند مثل سرع و طهارت و خایه و بدن نیست نماز نماز عجبی ندارد و لکن این تصور نیست که وقت نماز در شک نیستاده باشد که با شرایط جمع اندانند **مسئله ثالثه** آنکه اصل صورت نماز و واجبات و شرایط آنرا دانسته و نماز کرد لکن موانع و مبطلات آنرا نمیدانست مثلاً نمیدانست که حضرات موانع است یا نه دانست که حرف در مبطل است یا اینکه تکفیر بینه دست بالا ایست گذاشتن یا آمین گفتن بعد از حمد یا مطلقاً مبطل نماز است لکن اتفاق شد که نه از موانع چیزی حاصل بود و نه از مبطلات چیزی بمطل و دره ابا عمل او صحیح است باطل افوی صحیح است باطل عباداتی که اصل حقیقت و حقیقت آنها ترک بعض چیزها است مثل صوم و احرام و اعتكاف البته باید آن چیزها

بل اگر خبر شك داشته باشد لکن عمل واجب را بر بجا آورد باشد که اگر صحیح باشد یا غلط نماید

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۵)

چیزها را تفصیلاً با اجالا میداند لکن این جزیه عبادات نیز مانع چند دارند که داخل بحقیقت آنها ندارد و اینها نیز حکم موانع نماز دارند مثلاً هرگاه مفهومات صورت را بداند و لکن نداند که ناخوشی یا سفر یا حضرات مانع صورت است و اینها از برای اتفاق نشدند و در اینجا **مسئله ششم** در بیان آنکه تفرقه عابین اجزاء واجب و مستحب که در عبادات واجب مثل نماز و صوم و زکات و حج و عمره محل اشکالات است هر چند که ضرر نباشد و اینها نیز لکن ضعیف است و اگر اجزاء واجب است بیعت با وفات که زیاده از اقل واجب ممکن نیست بیعت ضعیف بود و وقت که در این صورت مستحب است او در کن باعث ابطال میشود **مسئله خام** هرگاه با دانستن مسائل که اتفاق میشوند و کامی اتفاق نمیشوند مثل مسائل شك و شبهه از اینها است آنچه افوی نیست که آنچه غالب اتفاق میشود باید گرفتن آنها واجب نیست و آنچه که اتفاق میشود باید گرفتن آن واجب نیست کلاً بلکه هست و این است که آنها را که واجب است باید بگیرد و اگر گرفت و در نماز هم اتفاق نشدند نماز اشکال دارد و باید این مسئله محل خلاف بعضی قائلان است و واجب است بداند گرفتن آنها لکن شرایط نماز نیست پس اگر سهو یا بی مسائل مثل اوله استیجاب نماید و نماز گرفت و شك شود که نماز او صحیح است یا نه گفتند صحیح نیست قول اول خالی از قوه نیست لکن قول ثانیه نباید کرد **مسئله ششم** هرگاه از مسائل آنکه نمیدانست و در آنجا از برای اتفاق نشد و در بین نماز نمیدانست که نماز او باطل شد که باید بجزء بزند با صحیح است ظاهر اینست که اگر فراموش کرد که حال نماز را تمام میکند و بعد از نماز سوال میکند اگر خوبست یا نه و الا اعاده میکنم همین قدر

بلکه باعث آن مصیبت نمیشود و اگر در وقت خواهد بود و در بیان علی بن ابی طالب

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۶)

فرد کتابت میکنند در امام نماز و نماز صحیح است هرگاه بعد از سوال معاوضه
که صحیح بوده و در این مسئله وجه دیگر هست با این طریق که گفته شود که اگر آن
مسئله از مسائلی است که یاد گرفتن آنها واجب بوده است تفسیر نموده و حال در
نماز اتفاق افتاده نماز او باطل است مسئله پرسید بعد از نماز برای حجت اثر
ندارد و اگر از مسائلی بوده که واجب نبوده تحصیل آن بر او واجب نیست گفته
شد خوب است **مطلب هفتم** در کیفیت تحصیل مسائل متجربان است بدانکه
مسائل متجربان برش نوع اند اول چیزهایی که استنباط آنها از جمله فنیان است
هرگز مثل استنباط غایب و ذکر و تصدیق و قرآن و نحو اینها پس در اصل اینها
تقلید ضروری نیست اما هرگاه خصوصیت آنها ملاحظه شود مثل خواندن
دعا کمال در حجت مثلا و ذکر کردن و نحو اینها پس هیچ حجتی ملاحظه و تصدیق
در رد و رد غیر بر که قصد خصوصیت در آنها ملاحظه میشود با تقلید
در آنها بخصوص ضروری است و این ظاهر نیست که ضروری نباشد و بعضی اینک شنیده
یا در نزد کتاب حجت و دعا و مثل آن را معاد و اعمال سه و غیر اینها اکتفاء
میشود از این باب است که احمال نفع و اضرار در حق چنین چیزی
از بعد بجهان عقل است نوع در و در اینها چیزهایی که اگر مستنبط نباشند بهیچ
مباح اند مثل بعضی ادیانند مستحب بودن دست شستن برای اکل و آشامیدن
غذای و دست کردن و بوی خوش تلقین با برای نماز و بار برین و نحو
اینها اینها بجز در شنیدن یا در کتابی مثل حلیه المتقین و غیر آن و بعد کثرت
در آنها میکنند و بعد از اتمال حکم بر جهان آنها تقلید نموده و چون که
عقل هرگز تعیین نمیکند که جای آوردن آنها خوب است از این باب است که گفته شد
و اگر این تعیین را نکرد در این مسئله کلیه تقلید بکنند که در احادیث و کتب

اگر معانی
بجا آورد و لا
در اینجا آوردن
بقتل خصوصیت
بنوعان استنباط
تقلید لازم است

در حکم بجهان
لا یستلزم ادیان
با تقلید
این نافع است و آنچه
روایت از آن نقل
شد باشد

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۷)

بسیار وارد شده است که هرگز حدیثی شنید که فلاذ عمل ثواب دارد و یا مبدء
آن ثواب عمل را کرد خداوند عالم آن ثواب را با او میداد که چه حدیثی که شنید
در اصل باشد نوع **سوم** استنباط که خبری بانی باشند مثل مستحب بودن تکبیر
در کوع و سجود مثلا و مستحب بودن بیع الله بزرگوار و مثل اینها ظاهر این
است که در اینها تقلید بجهت وضوح ضرورت است هرگاه از اهل اخبار استنباط
و باید دانست که در این مورد مستحب هرگاه خبر نماز واجب نباشد فنی
مستحب چونکه همینکه برخلاف وضع خود عمل آمدند نماز او باطل میگردد
از آنکه بقصد خصوصیت باشند مثل تکبیر نماز را که در حال سجود و در
شد بگویند بجهت استنباط اخبار صحیحی از اهل اخبار استنباط نوع **چهارم**
نماز مستحبی که در آن بعضی خصوصیات باشد که مخالف فاعله نماز فاعلی دیگر است
مثلا هرگاه حدیثی از آن باشد برخلاف فاعله نماز فاعلی است یا بر نیست
جاء آوردن آن مگر تقلید بکنند که آنرا بخصوص مجبور کند پس نماز مستحب
در وقت نماز واجب اشکال از در مثل نماز غفله و نماز عمل آورد
که در وقت نماز واجب اینها را نماز آخری که و در وقت یک سلام نیست و
اینجا جوع بجهت ضرورت است اما سوره منعده داشتن یا از کار خاصه
آنها بجهت ندارد و بدانکه نماز مستحبی نماز واجب در بعضی احکام دیگر
فرموده اند نماز الله بامه بقلید خدا کرد و آنها فرموده بجهت امرند
که در عمل خود انشاء الله بیا خواهند شد نوع **پنجم** بعضی مستحبی
که در کیفیت آنها خلاف شد مثل زیارت عاشورا و نحو اینها ظاهر این
که مستحبان از کیفیت آن بجا آوردن خوب است بجز بخصوصه تقلید بخود دان
ضروری نیست اگر چه خوب است نوع **ششم** بعضی چیزها که احمال

اگر قصد
جستجوی حقایق
و اگر بخواهد
و احمال است
جزئی و کلیه
تقلید ضروری نیست

صحت و نیت
مکروه و صورتیکه
برکرد و تشریح
در جزئی و کلیه
قصد اشکال

اگر قصد
و در اینجا آورد
و اما در اینجا آورد
بر یاد آورد و تقلید
ضروری نیست و
هم چنین است حال
در سوره منعده
و از کار

اگر بخواهد
بجای آورد

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۸)

که احوال دارد که داخل باشند و امر مستحب و اگر خوب معاوضت
و بطریق فیه منتهی نباشد که اینها داخلند و از آنکه مثل شبیه را در آوردند
تقریب و شهادت در دست کردن بقصد فیه و مثل اینها ظاهر نیست که در
اینها نیز شایع نباشد باید با جهاد با تقلید محققان را کرد و مطالب
در تحقیق تقلید بدانکه تقلید عبارت از یاد گرفتن مسئله بقصد عمل کردن
چون عمل میکند و چه نکند پس هرگاه بقت تقلید بجهت کرد تقلید بجهت نه
محقق نمیشود و هرگاه رساله بجهت را گرفت بقصد عمل کردن بجهت
باز هم تقلید حاصل نمیشود و هرگاه مسئله یاد گرفت بقصد اینکه نمیشود
یاد بدهد یا اینکه ملاحظه کند که بنای عمل بکنار داند این هم تقلید
نیست بلکه باید یاد بگیرد بقصد عمل کردن و اگر بقت تقلید بجهت کرد
در مسائل در هر تقلید که یاد گرفت بقصد عمل تقلید او مؤثر است
مسئله مثل بدانکه بقت تقلید در عمل خاص عمل بجهت عملی است
که موافق مسئله که یاد گرفته عمل کردن بجهت عملی است
بجا طر و نباشد که این را تقلید بدان بجهت بجا طر و نباشد
در احکام تقلید و در آن چند مسئله است **مسئله اول** آنکه
هرگاه تقلید بجهت کرد عدول بجهت دیگر نمیتواند بکند و هرگاه
تقلید چند بجهت با بجهت دیگر در هر چند مسئله تقلید با بجهت دیگر
عقب اندازد سبب این است که تقلید بجهت موافق و حکم جایز است
چون اگر قرار بدهد که در مسئله که می باشد نشان بدهد تقلید را بجهت
جایز است آنکه باید بجهت یکی را بکند ظاهر جز از آنست با بجهت دیگر که
قرار بدهد که هرگاه را تقلید میکنم نه اینکه مجموع من جهت مجموع

له
اگر احوال خیر است
که واجب است
بر عاقل و لکن در عاقل
بقا و عدل جواب
عدول بجهت دیگر
باین شکل

مگر با علم

با اختلاف و لو
اجالا با اختلافی
در علم و لو با علم
با اختلاف

مؤثر ندارد

در کیفیت اخذ مسائل

(۳۹)

المجموع را بجهت اگر تقلید یکی کرد مخصوصا احتیاطا ملاحظه تقلید
کسانی دیگر که موافق هستند و حکم نیز کرد اصلا شبهه ندارد و بجهت
اگر بدانند که یکی از جهات از احتیاطا بجهت تقلید در مسئله فتوای خاص
دارد و لکن نمیداند که بجهت از آنست که عمل بقول او میتواند میکند
ششم تقلید یکی از جهات بجهت علی التبعین که در حکم موافق اند بجهت
هفتم هرگاه شخص مسئله را بجهت تقلید بجهت یاد گرفت و وقت که از او پرسید
میتواند جواب بگوید ضرورت نیست که تصریح بکند که بقولای بجهت
لازم است که در دل این را بقت کند و وقت گفتن اما آنکه از او
پرسید نمیتواند عمل بکند یا آنکه تحقیق کند که این را بجهت طلب
هر یک از مسائل بجهت تقلید آنچه بر او مترتب میشود مسئله اولی
هرگاه شخص بجهت تقلید نموده با وجود اینکه میدانست که لازم است و
ملاحظه احتیاطا هم نکرده با بجهت شکایت و تسامح نماز کرد یا عبادت
دیگر کرد و یا اعمال عبادات او فایده قطعا اگر چه همه مطابق واقع
بجا آمده باشند **مسئله دوم** هرگاه ملثفت با بجهت تقلید نشد
و غافل بوده و عبادات او موافق آنچه از پدر و مادر یا معلم شنیده
باشد در کتاب غیر بجهت خوانده بجا آورده و بعد که بنای تقلید گذاشت
ملاحظه میکند که مطابق بوده اند اقوی تحت عبادات او است و آنکه
دیگر نماز قضاء یا غیر آن بجهت او ثابت نمیشود **مسئله سوم** هرگاه
در این صورت که غافل بوده خال که ملاحظه میکند معلوم شد که عا
او مخالف بوده اند بعضی از مشایخ بجهت حکم فرموده اند که بعد از آنکه
سعی خود را در انوقت نموده و مشایخی سعی او و نمایان بجهت در ذهن او

له
اگر ملاحظه
نکند تقلید را بجهت
شده است
فهرست
نخستین
نکته است که تقلید
حلیه است

له
اگر رجاء
استدلال او
و مطابق با حق
کنند با تقلید
آن نماز است
مخالفت

در احکام نقلی و تقلیدی

(۴۰)

بکمال خالص
است

او آمده هم میفرموده و اصلا التفتان با خیال خلاف نداشته عمل و صحیح
اگر چه مخالف واقع باشد و این قول اگر چه مجتهدین خالصی از وجهی نیست لکن
اطمینانی که با عتق غوی یا با باشد حاصل نشد **مسئله چهارم** در احکام
بر شخص مدعی گذشت که غافل بوده از تحصیل مسائل بطریق معتبر
بجای عتق خود نماز کرده و تقلید درست یا اینکه تشخیص میدهد درست
نکرده یا اینکه مسائل را درست تحصیل نکرده و لکن آنها را از این باب بود
که ملتفت نبوده و نیز خود احتمال نمیدارد که حکم خدا غیر از این باشد
که در صدد درست کردنش نمیداند که اعمال سابقه او بر طبق حقیقت
بوده اند یا نه آیا لازمست قضا آنها بانه افوی نیست که لازم نیست چیزی
اگر فوشت و وارث میبذاند که موافق قاعده تقلید نکرده و لکن میبذاند
که از اعمال خود خاطر جمع بود از بابت غفلت حالا ولی او نمیداند که اعمال
او مطابق با قضا باشد یا نه در اینجا هم قضای آنها او بر طبق قضا
نیست و هم چنین استیجار از مال او برای عبادت لازم نیست مگر در صورتی
که وصیت نموده باشد **مطلب از این هم** در مسائل شک و تقلید
مسئله اولی اگر مدعی از بلوغ شخص گذشت باشد و حال آنکه
میکند که با تقلید صحیح در آنست در مسائل خود نموده بانه عبادت کند
او محکوم بر صحت اند و قضاء بر او واجب نیست و لکن واجب است که حالا او
تقلید را درست نماید **مسئله دوم** اگر مدعی از بلوغ خود گذشت باشد و حال آنکه
بلوغ مدعی تقصیر در تحصیل مسائل کرده و بعد تحصیل کرده است لکن
نمیداند که از چه وقت بوده و اینکه چه قدر باید قضا نماید افوی نیست
که لازمست قضا کند آنقدر را که پیش از آنکه قبل از تحصیل بجای آمده

اگر بماند که اعمال
سابقه مرتبه
افل و اکثر باطل
نموده است اگر غافل
در صحت و بطلان داشته قضا لازم نیست علی الاثری

در صحت و بطلان داشته قضا لازم نیست علی الاثری

در احکام نقلی و تقلیدی

(۴۱)

افاده در
خارج وقت
ضرورت نیست
در وقت و
است

آمدند پس هرگاه مدعی بداند از این باب نماز قضا بیده او نیست و باید
واجب نماز یک سال و ده اجنباط معلوم است **مسئله پنجم** در احکام
ملاحظه کند که در مسئله محصور حکم مسئله و بطریق خاصه میداند لکن
حالشک میکند که این را از این باب است یا از چه راه بدست آمده لازم است
که حال تقلید را ملاحظه کند و اخذ حکم آن مسئله نماید اگر چه برخلاف
حکم سابق نباشد و لکن عاده عبادت ضرورت نیست **مطلب اولی** در احکام
در باب مسائل مهمه منقطع برید و شخص که در تکلیف مختلف عمل کلف
بجهت مریض باشد هرگاه دو مکلف مسائل مختلف باشند بسبب اینکه
هر یکی تقلید باین بجهت میکنند با احکام ایشان نیست بجهت یکدیگر
مثلا اگر بخوانند هم افتد کند یا یکی از ایشان بکلیت بکری شود یا وصی
دیگر بشود یا معامله با هم کنند یا اینکه از ایشان بخوانند نصرت کند آنچه را
که دیگری تقلید میکند خود بجهت فارسی خرید یا چیزی را که ظاهر
کرده یا چیزی را که طبع کرده یا حیوانی که تذکیر کرده که موافق تقلید
دیگری درست نیست یا اینکه بخواند کسرا جبر کند و نماز که مبتدا
مسائل تقلید او برخلاف مسائل هستند با حکم در اینها بخواند تفصیل
کلام محتاج باین چند مسئله است **مسئله اولی** اگر امثا
و مأمور در مسائل مختلف باشند یا اختلاف ایشان زیاد مسائل فراتر است
یا در غیر آنها اگر اختلاف در مسائل فراتر است آن محل اختلاف را امثا
بکار برده باشد حکم بخواند امثا از اشکال نیست مثل اینکه امام
سوره را واجب دانند پس بقصد استحباب خواندن از اصل بخواند مأمور
واجب دانسته باشد اگر چه قضا باشد مثل نظر بر خدایت یا بگوید

در صورتی که
امام بخواند امثا
بان اشکال ندارد

در احکام نفلی

(۴۴)

اگر در مسئله از مسائل تذکیر حیوانات مختلف باشند مثل اینکه هرگاه یکی از ایشان شکار گشته کلوله را مثل کشته تیرگان خلال بدانند با آن شرط که دارد و نماز پیشکش را در بلا شبهه باعث حلیت بود بکوی که حرام میباید نمیشود و در اینجا مسئله مهمه است که هرگاه طعامی که عصبی یا مثلاً داشته باشد و شک دارد شود که آیا جوش خورده یا نه یا اینکه بدانی که جوش خورده و نمیدانی در غایت ثلثین شده یا نه و در وقت کسی باشد که در غایت ثلثین است یا نه بدان مسئله را هیچ نداند ظاهر اینست که همین قدر که علم نداشته باشد بخوش خوردن و نه ثلثین نشدن و مرد و الحمال بدین کفایت و بپاکی از سکند و احتمال نجاست نرسد و در هم چنین هرگاه گوشت یا پوست از دست مسلمان گرفته شود که حلیت آنرا بطریق میباید که دیگری خلال نمیداند و لکن علم نداشته باشد که بجز طریق کفایت در طهارت حلیت میکند و لکن این فی الجمله احتیاطی شاید داشته باشد همچنانکه در مورد علم بخوش خوردن و شک در ذلثین بودن نیز فی الجمله احتیاطی است **مسئله ششم** هرگاه در وقت اجتناب از نمازهای اول و مسائل با مینت مختلف باشند مناط حکم نماز گذار است اما هرگاه وصی یا اجتناب نماز در خصوص مسئله ترخیص از قضاء مختلف باشند که اجتر ترخیص شرط نداند و وصی شرط بدانند از راست بر هرگاه در اجتر گرفت که ترخیص با ایشان شرط نماید که بنا آورد بکتمان مشغول شوند **مقام چهارم** در مقاماتی که در اول بلوغ ملاحظه آنها لازم است ملاحظه اسباب غسل است که در این باب با الحی حاصل شده اند بدانکه هرگاه بجهت شخص را یا بام طفولیت سبب از اسباب غسل حاصل شود حکم آنست

در مسائل مربوط به بلوغ و احکام آن

(۴۵)

سبب او قریب است پس هرگاه در همان ایام با الحی غسل آنرا کرده باشد لازم است حال رجوع در مسئله بکند اگر اجتناب با نفلیت کسی کرد که میگوید غسل در آن وقت مجزئ است بکری تکلیفی و این خصوص نماز و مکر اینکه احتیاطاً غسل نماید و اگر در آن وقت غسل نکرده یا اینکه غسل کرده و با رجوع میکند بجهت آنکه اگر اجتر میباید از راست که بجهت نماز اول و آخر غسل نماید و اگر ناخیر شده نمازهای و باطل اند و هر چند فراموش کرده باشد و در اینجا چند مسئله است **مسئله اول** اینکه هرگاه در اول بلوغ نماز سبب غسل برای او حاصل شود که سابقاً حاصل شده است که بجهت آن غسل کرده کفایت میکند اگر چه اولی را فراموش کرده باشد و نیست آنرا نکرده باشد **مسئله دوم** هرگاه پیش از بلوغ جنبه و اول بلوغ نیز با احتیاط بوده است که این غسل را بطریق صحیح بجهت بر جنبه احتیاطی هم اول و در دفع آن اولی هم میشود اگر چه صلاد و نظر او نباشد **مسئله سوم** هرگاه حصول جنابت در زمان عدم بلوغ شد و از بلوغ غفلت گذشت جنبه و غسل نمود همان نماز و روزه که مابین اول بلوغ و وقت غسل کرد با بدعا دارد **مسئله چهارم** سقوط هرگاه در اول بلوغ سبب بکری برای غسل حاصل شود غیر از آنچه در ایام نابالغی بوده و غسل کند بر نیت و بقی آن سابق بود و نظر نباید آورده باشد که در نیت ملاحظه کند کفایت نمیکند از سبب بقی مکرر آنکه از غسل اول بلوغ از جنابت باشد که نیت آن تنها کفایت میکند از استیاد بکری بر هرگاه سابقاً جنبه و بعد از بلوغ مس میت کرده و غسل بر نیت ثانی کرده بجهت اول کفایت نمیکند و هرگاه اول مس میت ضلالت کرد

در بیان امور که در اول بلوغ ملاخطه آنها لازم است

کرده و خاطر او نبوده و در اول بلوغ غسل جنابت که تکلیف است
میکند و غسل متتابعه بنا بر اولی که در وقت بلوغ غسل جنابت که در
همان نمازهای سابقین اول بلوغ و وقت غسل را آغاز کند **مسئله** اگر
هرگاه قبل از بلوغ غسل کرده باشد لکن شرایط و احکام غسل را از
اجتهاد یا تقلید بنا برده باشد بلا شبهه در آنست اما هرگاه غسل
نموده بطریق صحیح از باب دانستن مسائل صحیح شرعی پس بزرگ آنگاه
بان غسل اگرچه خالی از وجوب نیست لکن احتیاطا با آن غسل در اول
بلوغ ترك ننماید **مسئله** آنچه در هرگاه فائز شدیم که غسل
در آب یا با نای نجر نیست با لازمه است بر وی تا بالغ منع او از ماندن
در مساجد و مسکنات قرن و نحو اینها ظاهر است و وجوب **مسئله** اگر
ششم هرگاه فائز شدیم که غسل تا بالغ صحیح است ظاهر نیست که در صحت آن
اجتماع همه شروط ضروری نیست مثلاً غسل کردن بالغ در خانه عصبه یا
مشرك بدون اذن شرکاء یا طلال است اما هرگاه تا بالغ در چنین خانه
غسل کرده باشد حکم صحیح غسل او خالی از قوه نیست **مسئله** هفتم
هرگاه شك کند که در آب یا با نای غسل از او بعد آمد یا نه چه چیز
نیست اما هرگاه یقین بداند و لکن شك کند که غسل کرده یا نه از زمان تا به
دو آب یا بلوغ غسل بر او واجب است **مسئله** آنچه در اول بلوغ
بلوغ ملاخطه آنها لازم است بر نظر آوردن اشتغال از آنست که
مردم که در آب یا با نای حاصل شده اند بدانند که تا به نبودن اشتغال
بجمله الناس در خانه بلوغ و عدم بلوغ و دانستن و ندانستن و عدم سهو
و احتیاط و اضطراب و رضا و کراه و غیر اینها ندارد مثلاً میشود که نای

(۴۶)

بلکه اگر
افزون
ک

در بیان امور که در اول بلوغ ملاخطه آنها لازم است

تا بالغی به و از جای علاوه و مضطر او مکرراً کاری میکند و لکن باعث اشتغال
زده بشود که در وقت بلوغ مؤاخذه بر آنها بشود و دانستن این مسائل بسیار
مهم است بسیاری از مردم از باب عدم اهتمام با این مسائل اشتغال زده امر این
دو مقام ضایع میشود چنانچه این منصرف بظلم و غصب جنایت درک
نمیشد بلکه یار اسباب فحشه میباشد دارد مثلاً شخص غفله پوست خورده
در راه میاندازد و گاه میشود که در قلی بدیده او میاندازد مثال دیگر در کوچه
راه میری پای توپی قصد رکض کسی گذاشته میشود و پاره میشود و بسبب
پاینداشتن توپا رکض تو پاره میشود بسبب برداشتن او در اینصورت
تقصیر در حکم مسئله هست مطالبه نکردن ایشان از همدیگر باعث
رفع حکم نمیشود مثال دیگر صفائی بگوید سباه مطالبه کند با و بگوید
تا یکساعت بگردم یا را خورده کنم و در خانه بزد بکساعت بگردم یا بگوید
او را بدی یا زهم حقی را و در زده تو هست که چاره آن ابرام زده است و
مسائل اینها بسیارند و از هر ساله انشاء الله بیابان میشوند لکن در این مقام
چند مسئله بیان میشود که دخل یا اشتغال زده تا بالغ دارند و آنست که
قسمند **مسئله** اول در آنچه خل یا موال دارد و در آن چهارده مسئله
مسئله اول هرگاه تا بالغ چیزی از مال غیر تلف نمود یا خورد
بدون اذن مالک یا دزدی از باغها و نحو این نمود پس هرگاه متبر بوده است
لازم است او در اول بلوغ که از عهد آن برباید بطریق که اگر صاحب
میشناسد مثل باغبان یا برباد یا وارث و برساند و هرگاه نمیشناسد
باید مثل باغبان را به نیت صاحب تصدی نماید و احوط در تعیین نما
الذمه نیست که بجا که شرح برسد که از او بر قهر نیست صاحب تصدی

(۴۷)

باجای
یا مکرراً

بلکه حق
است و بخاک
چاره اوقات
است

در بیان اموال که در اقل بلوغ ملاحظه آنها لازم است

(۴۸)

شود و تفاوتی در آنچه که ما بین پدر و مادر و غیر ایشان نیست پس هرگاه
از پدر و مادر و خود چیزی زوجه باشد از آن است ایشان را ساقط است و اگر
طلبند و اگر از خا لودنه باشند بقدر حصه خود از آن که خا لودنه باشد و باقی را
بداد بوزنه اگر داشته باشد و اگر مبری نداشته اند و مدیون بوده اند
است که ان مقدار بضا ح طلب از ایشان بماند و هرگاه طفل متبر باشد
مثل کماله یا دوساله در تحقق ضمانت با و بی جمله ناملی است
مسئله دوم هرگاه طفل متبر باشد از مالک برداشته
از دست او تلف شد بی ضرر یا ظاهرا در اینجا نیز حکم بضا ح است
مسئله سوم هرگاه کسی چیزی از خود بدست نای بالغ و از دست او
تلف شد ضمانت بر نای بالغ نیست مسئله چهارم هرگاه کسی چیزی را بالغ
بدست او داد و آن چیز از دست او نای بالغ تلف شد آنکس بالغ ضامن آن است
است اگر چه از دست او تلف شده است مسئله پنجم هرگاه از دست
نای بالغ چیزی گرفته بعد از اذن ضامن آن چیز است چه ذی النفی باشد و چه از
خود نای بالغ باشد با و پدر داده است مثلا ما بالغی بای نشان بدهد بصر
که این را بین از او گرفت و باز با و داد ضامن آن را نای است مسئله
ششم هرگاه ولی نای بالغ بگوید بکس که مال او نای بالغ نزد او است
که آنرا بدست او بدهد و آنرا بدست او داد با و نای بالغ بدهد بکس که
ضامن آن باشد مسئله هفتم هرگاه چیزی بکس از کس بدهد بکس که
صاحب آن اذن بدهد که آنرا بدست نای بالغ بدهد و آنرا با و داد از عهده آن
بیرون انداخت بکس ضمانتی بر او نیست اگر از دست نای بالغ تلف شد نای بالغ
نیز ضمانتی نیست مسئله هشتم هرگاه شخصی از دیگری طلبی داشته

باشد
بر اگر در دست
نای بالغ تلف شد
ضامن آن کس
که از او گرفته
ع
نه
محل مال است
ک

در بیان اموال که در اقل بلوغ ملاحظه آنها لازم است

(۴۹)

هرگاه
مکرر آنکه
خود را از مال
باشد و قبول
که تعیین نموده
باشد

داشته باشد صاحب طلب اذن بدهد که آنرا بدست نای بالغ بدهد برای او بدهد
هرگاه آنرا مان نای بالغ داد که صاحب ضمانتی ندارد و اگر تلف شد
نای بالغ باید بداد و نای بالغ نیز ضمانتی نیست مسئله نهم هرگاه کسی از کس
پولی قرض بخواهد نای بالغ همراه او بفرستد که با و بدهد یا و رد پس هرگاه در رد
تلف شد از کس صاحب اقل فقه و بدین آنکه خواست قرض کرده نمی بدهد آنکه
بدست او ببرد مسئله دهم هرگاه شخصی را با مال نای بالغ بودن معامله
کرده است معاملات او محکوم بباطل است کلامی که هست که اما اشتغال از دیگر
او حاصل شده است بانه ظاهر نیست که اگر معامله با بالغین بود مانع از
بدست او داد و اند مشغول الذمه آنها نیست لکن آنها مشغول الذمه بچیزی
هستند که از دست او گرفته اند مسئله یازدهم هرگاه دو نای بالغ
با هم معامله کنند و آنچه را از همدیگر گرفته تلف نموده اگر معامله با و ن
اولیای ایشان است و بنا ضامن هستند اگر بی اذن بوده هر یکی از ایشان
اینچنین است که از دیگری گرفته و در امان بلوغ از عهده آن باید بداد مسئله
دوازدهم هرگاه نای بالغی قمار باز کند مثل تخم باز یا غیر آن و از این باب
چیزی بدست بیاورد مشغول الذمه بآن میشود و هرگاه ولی مطلع بر او
لازم است تا از صاحب هرگاه صاحب ملامت معلوم نباشد حکم بجهل است
دارد و اگر ولی آنرا نداند یا ندانست در دست نای بالغ تلف شد و ولی بلوغ
واجب است که از عهده آن بپردازد و خود را بری الذمه کند مسئله سیزدهم
هرگاه پدر یا کسی دیگر که انفاق بر نای بالغ کرده است اموال او حرام بوده اند
یا حرام داشته اند و حال که بالغ شده اینرا بقیه کرده و لکن یقین نمند
که بخصوعین حرام است یا بمصرف او رسانیده اند بجز این نیست مسئله چهاردهم

وَرَبَّنَا اِنَّا كُنَّا لَمَلَكُوتَ قُلُوبِ الْغَالِبِينَ

چهارم در هر ماه این یقین را که اگر چه بد او مثلاً از مال حرامی بخر
خود در پاپوشیدن و رسانیدن و قبیل و این مسئله این است که در اینکه
بد و رضا من است حرفی نیست کلامی که هست و اینست که بر طفل چیزی نماند
بماند یا بر او بماند یا اینست که آنچه را با غیره بخرد و داده اند که بخرند یا
چیزی بر او نیست هر چند که خود آنلاف آنها نموده باشد و اما آنچه را داده
بخرند و رسانند و امانی که نمیرسد و تقصیر خلاف از حرام نموده پس
او اگر چه خالی از وجهی نیست خصوصاً در صورتیکه دانسته که این حرام است
لکن اقوی علم ضمان است بلی اگر از مال حرام که نزدیک او مثلاً بوده لکن
بی اینکه با و بدیدها خود برداشته و انداخته و مع عدم ضمان اگر چه زاهی دارد لکن
اقوی ضمانت **مسئله** در هر ماه از مسائل که در این کتاب است و در میان ما بالغ دارند
مسائل متعلقه بعد از آنکه او در قتل و جرح یا عضو بخیزد کردن یا زدن یا شکنجه
یا سب یا نامتدن و نجاتها و اینها و از مسائل متعلقه **مسئله** در هر ماه
هرگاه تا بالغ کسی را عداکت یا شبه علیا خطا در همه این حقوق قصاص است
نیست و نه ثابت میشود و اقوام مدعی و مثل عوام و برادران و اولاد
ایشان و اینها را عاقله میگویند و در کیفیت قصاص که بر اینها و قسط قرار داده
و فقره مابین غیر غنی اینها تفصیلی است و اینست که باید با اینها عاقله
بانه خلاف نیست هرگاه این عاقله را نباشد یا ممکن ایشان عاقله ما عاقله
میباشد و مقام تفصیل این مسائل نیست چونکه علامه در چیزی است که بداند
خود را بالغ ثابت میشود و اینها و مقام خود خوانند اما انشاء الله تعالی
مسئله در هر ماه از مسائل که در این کتاب است و در میان ما بالغ دارند
بر اولاد میسر شود بانه و بر فرض ثبوت اینها بر عدا و کفار عدا ثابت میشود و بر

(50)

محل اشکالت

در بیان امور بزرگ و بلوغ ملاحظه نماید

(۵۱)

با بر عمل و کفاره خطا ناپسند میشود مسئله محل خلافت توضیح مسئله اینست که
هرگاه بالغ عدا کسی را کشت علاوه بر قصاص کفاره جمع بر او لازم است یعنی
باید بدهد ازاد کند و و ماه روزه بگیرد و شصت مکنز را اطعام کند و هرگاه
خطا کشت کفاره محقره بر او لازم است اما نای بالغ با حکم او باین نحو است که در
ایام بلوغ بر او لازم شوند بادر عدا و هاز کفاره محقره است با هیچ بر او نیست
اخباری از نفوذ نیست و احوط کفاره محقره است بعد از بلوغ و احوط از آن
دادن کفاره جمع است و عمل محقره در خطا مثل نای بالغ مسئله بر سر
هرگاه نای بالغ قطع عضو کسی کرد یا زخمی زد که باعث شکستن استخوان شد
یا ابطال نصفی کرد مثل اینکه باعث کرنی یا کوری شد ظاهراً اینست که
اینهم حکم اصل قتل را دارد در حدیثی که آن بر غایله مسئله چهارم
هرگاه نای بالغ زخمی بکسی زد که در پرده رگ استخوان ناکثر کرد یا بستر
استخوان سپید لکن ناکثر نکرد یا آنکه بکوشش قدری ناکثر کرد چه قلیل و چه
کثیر یا اینکه پوست و انبساط خراشید و فوی را بپایان رسانید که دیده آنها ناپسند
میشود بر خود نای بالغ پس در اولی که از او موضعه گویند بپنج شتر و در دومی
که سحاق گویند چهار شتر و در سیم که بسیار و کوشش ناکثر کرده و از انبساط
گویند سه شتر و چهارم که اندکی ناکثر کرده و از انبساط گویند دو شتر
و در پنجم که پوست آنها خراشید و از انبساط گویند یک شتر مسئله
پنجم هرگاه دو نای بالغ یا بالغی و نای بالغی یا هر دو عدا کردند چه بنحو
شوخی و باز با جدت هر یک از دیگری از این نحوها مجروح کرده اند ملاحظه
شاید و زخم و زبانی یکی بر دیگری یا بد بشود مسئله ششم
هرگاه یکی از این پنج قسم جراحت مذکور در سر بر عضو دیگر کسی زدند

بلکه در جای
که موضعه است از
غایله نقل میکنند
و در بانی خطا
است و سایر مسائل
مذکور و متعلق
بدان و متعلق
مقدار و متعلق
و تشخیص محل آن
مخارج بر اجزای

بلکه در جای
که موضعه است از
غایله نقل میکنند
و در بانی خطا
است و سایر مسائل
مذکور و متعلق
بدان و متعلق
مقدار و متعلق
و تشخیص محل آن
مخارج بر اجزای

(51)

٥
بلکہ مرتبہ
علیٰ المشہور
ک

۵۲
بلکه در آن
که موضع است از
غالبه تحمل میکند
و در باقی خط
است و سایر
مذکور منصفه
بدان و غیر
مقدار در آن
و تشخیص
محتاج بر اجبه
۵

محمد بن عبد الرحمن

(52)

زند ملا حظہ دہہ آنجراخت مدہ اصل عضو میشود و نظیر ملا حظہ دہہ
جراحت بر سریدہ اصل سر فلا زخم خارصہ در سر دہہ آن صد دہہ دہہ
سزاست کہ بان شراست در انکت صد دہہ دہہ انکت مسئلہ
مرکاہ نابالغ بچو یا سنک یادست بر صور با سربا بالغ دیگر و نابالغ
باشد و لکن مجروح نشدہ باشد بلکہ جای آن سرخ یا کبود یا سیاہ
باشد بچیتے کہ فردی یا زنی بماند در سرخی بان شرف نیم و در
کبودی سر شرف در سپاہی شرا شرف بر او ثابت میشود مسئلہ
مرکاہ بریدن یکی از اینها حاصل شود بی انکہ قدر بماند در سرخی و بیع
اشرف دو کبودی بان و نیم و در سپاہی سر شرف ثابت میشود و مجموع اینها
کہ کہنیم ثابت میشود بذمہ خود طفل ظاهر است مسئلہ
جنابت سانبند بر حملی کہ در شکم است کہ از اجنبین کونین ظاهر است
کہ این نیز بر عاملہ او حمل میشود و چند عمداً باشد مسئلہ
جنابت او بر صفت شد مثل اینکہ قطع داس او نموده در بالغ صد شرف
او است ظاهر است کہ بر طفل چیزی نیست حتی در صورت عمد
باز در مرکاہ نابالغی مملوک کسی را از کبیر با غلامکت باز خیزد
بافتا و فہمت بذمہ او میباشد و در خلایع با فہم ندارد
مرکاہ طفل در جالت احرار کاری کرد کہ موجب قمار است مثل صید حیات
در اینجا بذمہ ولی او ثابت میشود و مفاہر شمر از امور کہ در اول
بلوغ ملاحظہ آنها لازم است تحصیل مسائل معاملات فی شخصے
در ذاتہ تکلیف داخل شدہ باشد و آنچه کسب معاش بان میکند و آنچه
و عقلت سبع و اجارہ و نکاح و غیر اینها جاری نمایند باندہ کہ موافق

یہ سب عباد اہل سنت

(۵۳)

رضا خداوند عالم میکنند و دانستن اینها هرگاه بطریق یقین باشد مثل
 بعضی اقسام بیع و انساب نقلند همچو اهل کربلا که صحبتهای آنها با بیطرفی نباشد
 لازم است اجتهاد یا نقلند و تصرف بدو دانستن حرام است شرعاً یا نقلاً
 که منت مابین این مسائل و مسائل عبادات نیست که در عبادات هرگاه با وجود
 تشکیک عبادت کرد باطل است و اما اگر معامله بکند یا تشکیک در صحت
 و بعد ظاهر شد که صحیح است کفایت میکند تا نماز شده و یا اما مقاصد
 پس مفصل اول در عبادات آنست که عبادات بر چند قسمند قسم
 اول عبادات تکلیفی که باید بقصد اختیار بجا آیند و شرط صحیح آنها
 قصد قربت است معنی او بیان خواهد شد و اصول این قسم از عبادات پنج
 است صلوٰه و زکوٰه که خمس تابع او است و صوم که اعتکاف تابع او است و حج
 که عمره تابع او است و جهاد که امر معروف و نهی منکر تابع او است و غیر اینها
 غریب به پنج قسم عبادات خاصه در شریعت است مثل مراقبه فی سبیل الله
 و فدا بندگی و عهد و پیمان و طهارات مثل بنه وضو و غسل و نیت و تلاوت
 قرآن و ذکر و دعا کردن و زیارات نبی صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام
 و کبریا کردن در مصائب ایشان خصوص بر سبب الشهداء ابی عبد الله علیه السلام
 و شاد شدن بشاد ایشان و زیارت مؤمنین و عبادت ایشان و زیارت
 قبور مؤمنین و احوال سرور و غلبه مؤمنین و بجا آوردن احکامی که بجهت
 اموال مقرر شده از شایع از واجبه مستحب و سلام کردن و جواب سلام
 دادن و صلوات ارحام و سوره خواندن مؤمنین و اخراج حقوق و احسان
 بوالدین و اشتغال بعلوم دینیه و تقوی از و حکم کردن مابین مردم از کینه
 که اهل بیت دارند و انتظار نماز قبل از دخول وقت و کتمان ناخوشی و خشنودن

له
گذشت انکه
اقوی عهد بطار
عبادت نزد
صورتیکه برجا
حجت بجای آورد
شود باطن نوران
ک

۵۳
در عبادت
بودن بعضی از این
فلسا با اینکه قصد
تربت و دانش را
داشتند نظر را
که چه بین واجب
و مستحب
ک

در بیان نماز است

(۵۴)

عبادت الله تعالى بها بعد از معرفت الله تعالى بنماز است بنا بر این که لازم است لهذا ابتدا
بنماز میشود **کتاب الصلوة** و در آن در آورده مقام است
مقام اول در حقیقت نماز در وقت و در صفت است و در حکم نماز
چهار مرد و یک زن و یک طفل و بالغ و ابله و دیوانه و مجنون و مسکر و
نماز ششم در کیفیت نماز و تشخیص ارکان و افعال و مقتضیات و مستحبات نماز
ششم در احکام نمازهای مستحبیه و اقسام نماز غیر یومیه و غیره
مناجات و قواطع و موانع نماز و از هر دو قواعده و مستحبات و موانع و قواطع
در مسائل متفرقه متعلقه بنماز ابتدا از لطف خداوند عالم اینست که احکام
کند بر تمام اشاء الله تعالی **کتاب نماز** اول در حقیقت نماز است بدانکه نماز
حقیقت معینه ندارد بلکه نیست باحوال مکلف مختلف است اول احوال
افعال نماز است که مثل این باشد بر وقت و جمع ارکان و افعال و شرایط و مستحبات
و آخر اقسام آن منتهی میشود بچشم بر هم زدن عجز و کوع و سجود و تکبیر و غیره
بگویم **مقام دوم** در صفات نماز است بدانکه نماز در میان احوال
در صفت مخصوص دارد که فراز بحد و احادیث صحیحین بر آن دلالت دارند
صفة اولی از الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی نماز صحیح که مقبول
درگاه باشد البته مکلف از معاصی کار بد باز بدارد پس هرگاه شخصی در
معاصی کافران را در خود ملاحظه کند شخص میشود که نماز او خالی از نقص
نیست دوم از الصلوة معراج المؤمنین پس در هر نماز صحیح البته باید توفیق
در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل شود و توفیق الصلوة عمود الدین پس
اهتمام در او باید فرموده بر اتمام در هر نماز باید چهار اقسام الصلوة این
فیلان قبل ما سواها و این وقت در قضا سواها یعنی اگر نماز قبول شد غیر آن

در بیان نماز است

(۵۵)

از اخطایات هم قبول میشود و اگر در شد غیر از هم میشود و بدانکه معنی این احوال
که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر از قبول نمیشود نه اینست که اگر
نماز قبول نشد بنا بر احوال باطلند که محتاج بقضا یا اعاده نباشند بلکه معنی اینها
اینست که هرگاه نماز مقبول نشد احوال دیگر که بطریق صحیح بجا آمدند اگر چه
تکلیف عاده آنها نباشد ثمرات آنها بر آنها منتهی نخواهد شد و شرط اجر
و ثواب بنا بر احوال قبول شد نماز است بدانکه هرگاه شخص در مدتی از عمر خود
نماز را او صحیح یا مقبول نباشد و بعد از آن سعی کند در تلاوت و تدارک آنها
ظاهر اینست که آنچه احوال نامقبول و آئینت بجا آورده بعد از قبول نماز
مقبول درگاه میشود پنجم اول ما نجاه سببه الصلوة و اول ما یظهر فی
من عمل ابرار الصلوة یعنی اول چیزی که در نامه اعمال ملاحظه میشود نماز
است اگر نماز صحیح نیست نظر بنا بر احوال او نمیکند که در میزان ملا حظه شود
شماره آنکه حضرت پیغمبر و ائمه ظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنگام
و صحت فرموده اند من استخف بالصلوة لانا له شفاعتنا و البقیة فی کس
سبک بردارد نماز او شفاعت طاووس نمیکند و از ما محسوب نیست بدانکه سبک
برداشتن نماز بر چند قسم است اول آنکه چیزی نداند و این باعث کفر است
دوم آنکه از ترک کند سبب آنکه مسائل از او نیست نکند و در فکر صحیح و غلط
آن نباشد چنانکه در بند وقت آن نباشد پنجم آنکه نماز قضاء بدو باشد و با
و در صدد جا آوردن آنها نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا آنکه قدر
از عمر او بگذرد و هنوز در دمه او نباشد ظاهر اینست که بر فرض قبول اینها
قضاء موعود است ستم از این مقدار نیست که بعد از نماز و سهل انگاری
برسد مکمل هرگاه شخص از عالم رفت نمازها او صحیح نبودند باینکه

بلکه احوال

با نماز نکرده یا نماز فضا نکرده و وصیت بان ننموده داخل منحنی بالصلاة است
اما هرگاه وصیت نموده یا با عث پس میشود که داخل آن عنوان نباشد حکم این
در نهایت شک است هفتما از صفا نماز این که مکرر شخص میبرد و نماز خود را درست
نکرده باشد برین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیبردیم چنانکه حضرت
رسالت پناهی اشاره فرمودند بشخصی که نماز کرد و طاعت نیند و کوع و سجود را عمل
نیاورد و فرمودند لا یزلف هذا و هكذا صلوة له یؤتی علی غیر فی یعنی اگر
بشخص میبرد و نماز او با بنظر این باشد برین من میبرد و را از این است که اینها
او در وقت من سلب میشود یا آنکه عذاب او در وقت من عذاب کفار
مسئله این بدانکه نماز از میت نازک الصلوة بجا آوردن باعث دفع این
ناثیر نمیشود اگر چه باعث تخفیف بشود بعد از جا آمدن هفتما آنکه در نماز جمع
شد است مجموع آنچه عذاب است همه مطلوبان خداوند فالو از افرایا عتقا
و مکالمه اخلاف و احیان قلبیه و بدنیته و عالیه و مستحبات و این مقام حجاب
تفصیل از نیست تخمینا آنکه یک نماز حضرت از بیست حج و هر حجی هفت
از عاتقه که پرباشد از طلاء و انوار راه خدا تصدق کند و هر آنکه نیت
بجگانه مثل نحر را هستند بجهه پاک کمر از کافران و مینار کفاره کافران
که مابین آن نماز و نماز دیگر باشد **مسئله** هر نماز و حکم نازک نماز بدانکه
ترك نماز بر سه قسم است اول ترك بانکار یا استخفاف بر اصل مشروط عین آن
و این باعث کفر و بیعت است از خدا است حکم زن و مرد و زن مختلف است
هم چنانکه در احکام از خدا گفته شد و هر ترك از دو معصیت یا اعتقاد
بوجوب آن و این بعضی حکم کفر و زن نیز جاری نموده اند و مشهور و انوی
است که حکم بکفر و بیعت است نمیشود اما بحضرت اسم او را کافر میخوانند گفت

در بیاننا زمانست

(59)

گفت و لازم است هر کس امری را بکفرت او اغراض نمودن و بدستلوی
نمودن و زدن و حکم او نغز نیست تا سر مرثیه و در مرتبه چهارم قتل و کلاه
است مخصوص نیست باهل خانه که این تکلیف شد است پس هر کس از نماز
تکلیف لازم است شوهر اینکه او را نصیحت نماید به هر طریقی و اگر غایب و بیگانه و
انواع بدستلوی و در غدار با او نماید و زدن او واجب است که اگر کسی از
اینها در نماز کبیره و هر نمازی از اوقات توبه نموده است و نماز که نماز را
باطل بجا بیاورد و این قسم هرگاه قاصر نباشد احکام گذشته بر او جاری نیستند
لکن اگر شاد و لازم است هرگاه بظان نماز از جماعی علما نباشد بپوشد که
نماز قضا بر او واجب است و ثابت شود و هرگاه مقصر نباشد احکام یاد کرد بر او
جاری نیستند قطعا و علاوه بر این معصیت تشریع را هم مرتکب شد پس خال و
از مال تارک الصلوة افضل بدرخواست و عفو امر چنانست که
وقت عادت از اطفال نماز بیدانند اطفال قبل از بلوغ اگر چه بر ایشان
تکلیف نیست از باب مجوری حرمت لکن بر ولی ایشان نیست بکارهای ایشان
بعضی چیزها لازم است و خصوص بعضی معاصی و بعضی چیزها مستحب است
در خصوص عبادات تفصیل کلام در تکلیف نیست باطفال این است
که حکمی دارند نسبت بولی از باب محرمات و حکمی نیست بوالجاء و حکمی نیست
بکارهای نسیبه از باب خلاف ذایع قواعدا محرمات پس آنها بر قسم
محرماتی که باعث ضرر مرثیه و فساد میشوند مثل زنی زنا و ولواط
و شرب قنداق و اینها است و اینها لازم است بولی ایشان منع
ایشان و از برای اطفال در شربت تعزیری هست محرماتی که ضرر
و فساد اندازند مثل حریم پوشیدن و خواندن اینها از روی منع بولی مشخص

راک
فائدہ نکر دیجو
وستک
۴

طه
 بانکه مؤمن
 مجتهد که عطف
 رجوع بان باشد
 و مجتهد سابقه
 بارای مجتهد
 کفایت نمیکند
 و

در بیان نماز است

(۵۰)

مشخص نیست لزوم منع از غیبت غنا خالی از وجهی نیست استماع آنها از او
حرام است قطعا و اما واجب است بر وی که غایب را بگوید و بعد از اذان
بر نماز گذاردن باشد و از او حدیث نیست بپوشیدن طفل در وقت استماع
تعلیم مختلف است بعضی روایان شش ساله و بعضی هفت ساله و بعضی هشت
ساله دانند و در دوزخ نیز تعلیم دادن اطفال قبل از بلوغ مستحب است و روایت
که طافتن از او داشته باشند و ضرری بران منسوب نشود و اما مستحب است بر تعلیم
دادن بر هر یک مستحب است و بدانکه بر اصل تعلیم دادن ثواب بجهت و
میشود و اما بجهت خود اطفال با ثوابی است بر این عبادت که بجا میآورند
بر عبادت ایشان شرعی هستند با اینکه بعضی عارفان و مشایخ نورانی
خلاف آن قول اول خالی از وجهی نیست **مسئله** اما اطفال قبل از
بلوغ هرگاه بمقتدا امور خیر بجهت ایشان مشرعت دارد و صحت دارد و
دارد بانه مسئله محل نام است خصوصا نسبت بطفل که ده سال نداشته
باشد و حکم بیشتر عین مشکل است چه ثابت و چه منقطع **مسئله** اگر
طفل بالغ نسلا میکند پس اگر متبرع نیست جواب لا ملو واجبت هرگاه
متبرع است واجب است اگرچه اصل سلام کردن او مستحب شرعی نباشد
مسئله اگر طفل بالغ نسلا شود اما با از دیگران ساقط
افوی عدم سقوط است اگرچه متبرع نباشد و اما در خصوص کار فرمودن اطفال
نسبت بغير واجب و مستحب است هرگاه بقصد نادیده ملاحظه مصلحت طفل
باشد جایز است و در ایشان باین قصد جایز است بخوبی که مضر نباشد
و اما هرگاه کار فرمودن و دردن بجهت مصلحت خود شخص تشفی غبطه
باشد جایز نیست و اطفال بغير قطعا و اما غیر ایشان از اطفال که پدر

که وجهی
ک

افوی
است

در مقدار نماز است

(۵۱)

پدر و مادر با استخوان میگردانند و از او مود که مصلحت بجهت خواندن
ندارد جایز است بانه طریق مستقیم مسلمین ظاهر است و این است و اما
فردن ایشان بر فرد این امور حتی از پدر ایشان محل نام است و اما **مسئله**
در مقدار نماز است بدانکه بعد از حصول شرط صحت نماز از معرفت اول
دین و دانستن مسائل واجبه لازم است قبل از دخول نماز ملاحظه کرد
امور چند که آنها را مقدار نماز میگویند و آنها پنجند اول طهارت از
حد است بدانکه شارع اذن فرموده که بعضی حالات که برای شخص اتفاق
شد صفت باطنیه است از برای او حاصل میشود که مانع است از نماز و امور
دیگر و اسم آن صفت حاصله حد است از برای وجود آن حکامی قرار داده است
و از برای برداشتن آن باین حد است حکم آن سه کار مقرر فرموده وضو غسل
و نیمه و طهارت حد است اسم این سه میباشد لکن بعضی جایها انصاف وضو
نهار بر میآورد و بعضی جایها غسل نهار و بعضی جایها وضو و غسل و نهار
نیمه بر آن بدل یکی از غسل و وضو است و بیان این سه در سه مقصد
میشود **مقصد اول** در وضو است و از چند مطلب است **مطلب اول**
در حالات غرضه که باعث خطاب بوضو میشوند ابتداء و از این جهت آنها
موجب وضو گویند و اگر وضو داشته باشد و یکی از آن حالات عارض شود
وضو را میبندد آنها را نواقض گویند و آنها شش چیز است اول و دوم بریدن
آمدن بول و غایب چه قلیل و چه کثیر از مخرج اصلی معناه غیر اصلی که معناه
باشد با اینکه از این معنی باشد و کیفیت بریدن مذکور معناد باشد
چه خود آنها بریدن نباشد یا چیزی دیگر بریدن بیايد که الوه یکی از آنها باشد
مثل منته خرما یا ربک که بریدن بدو با او غایب باشد و اما بریدن

گذشت
که دانستن
شرط صحت نیست
اگر چه واجب
ک

بلکه از بالای
ان نیز
ک

در بیان نماز است

(۵۲)

آمدن کسبه باز باین باشد یا اگر در آنکه الوتره بنا بر آن باشد موجب است
و باعث نقص طهارت نمیشود و بخیر هم نیست هر چند در باطن ملاقات بخیر
نموده باشد مگر مثل این که اگر مالیه که اصل آن غیر شده و چیزی را
نباشد باعث نقص طهارت نمیشود و خودش هم پاک است استیفاء هم ضرر ندارد
مسئله هرگاه بر سر شیشه آغاله چیزی از غایب بفرین بیاید بخیل است
اگر اطراف مخرج را الوتره کند شستن منوط است اگر چه آب استیفاء محتوی شود
اما در نقص بودن طهارت مالمی است مسئله هرگاه از مخرج بفرین
بجز زینت یا اگر بطریق که گفته میشود بول و خون میباشد یا خوراک و زردی
مسئله اگر خون حقیقه نهانه بدل بول است نه یا بول است ناقص نیست
اینست چنانچه در هر چه از مخرج بیاید مسئله خون بول است که از مخرج
بیاید ناقص طهارت نیست بخیر است غساله او حکم آب استیفاء دارد و پاک میکند
و اما استیفاء خون مخرج با بلیغ ناقص طهارت میباشد هرگاه بطریق
رفع شدن غایب باشد مسئله اگر آب استیفاء بعد از تفصیل مالمی
بسبب حرکت شهوت بفرین بیاید و در آن وقت سفید بعد از بول خارج
میشود و در آن وقت بعد از آنرا المیه خارج میشود و آنها هم پاکند
و ناقص طهارت نیستند بجز آنکه از موضع غساله بفرین آید که از
معد حاصل شده باشد و اگر از حلقه بفرین آید یا از قبل باشد
نقیص آنچه شیطان در خیال مباد و در علم بان حاصل نیست غساله
چهارم خواب که در غرض صدق خواب قن بشود در هر حال که باشد
هر چند در حال راه رفتن باشد و علامت حصول آنرا فراداده اند آنکه
کوشش نشود و اصل مناط اینست که در حال خود طعم خواب را در آن گذراند

بباید بفرین
ک

باعتبار
باعتبار
در محل نماز
مست

در بیان وضو است

(۵۳)

کند و محض خیر و یقین و کمال چشم بجم مد و گردن کج شدن و در آن
بعض چیزهای شبیه بخوابیدن و نفس بلند کشیدن و حرف بیجا زدن و بلند
خوابیدن هرگاه غلبه ناله بر خواست نشد باشد بر مناط زوال خواست
نه اینکه اثر آنرا از ابل بشود بسبب مشغول بودن دل که در میان او هم بسیار است
میشود بجز هر چیزی که عقل را از ابل کند مثل بوانکی و مسنه بهوشی و کما
میشود که شد خوف و غم و غم و فرح با این حد میرسد و اما بیهوش
بودن و خفیف شدن عقل و مدغم شدن داخل نیستند شتم استیفاء
طلبه که باعث خونیها میشود برای هر نمازی متوسطه که باعث میشود
چهار نماز و کثرت که باعث میشود برای چهار نماز و کثرت که باعث وضو نهانه
میشود برای و نمازی که در نماز قبل از آن غسل کرده باشد و تفصیل اینها
در اغلیان است میشود ان شاء الله اینها چیزهایی بودند که وضو را بعد از آنها
مستحب است **فصل در بیان وضو** وضو واجب است که وضو برای نماز
مستحب است و اصل وضو نیست این چیزها بر چهار قسم است اول شرط طهارت
یا صفت جو مثل وضو بجهت نماز واجب و بجهت شرط صحت بجز صفت
و جو مثل وضو بجهت نماز مستحب و بجهت شرط جواز مثل وضو بجهت مس
کاتب قرآن چهار شرط کمال مثل وضو بجهت قرآن و در بیان اقسام وضو
چند فصل است **فصل اول** در بیان وضو واجب است که وضو واجب
میشود برای چند چیز اول بجهت نماز واجب و بجهت وجه غیر آن و برای
نماز احتیاط و اجرای فراموش شده نماز پس هر که نماز واجب داشته و
ثابت باشد چه بسبب غول وقت نماز و از آن وجه بسبب غول الله بودن بقیضا
چه برای خود چه از باب تحمل از بدو نماز که از باب تحمل چه از باب

در بیان وضو

(ع ۱)

از بابت نذر یا عهد یا قسم وضو را واجب است مادامیکه آن نماز در روزه
 او است و نسبت با روزه مسئله مهم است اول اینکه با اراده نماز واجب را
 باشد که قصد وضو کند یا عهد یا روزه او است که نسبت جمعی از علما
 شده اند باینکه همین قدر که نماز واجب روزه باشد وضو بقصد وضو
 صحیح است و هر چند اراده آن نماز را نداشته باشد یا ملتفت باین باشد
 نمی شود اینست که اگر در وضو که میباید با اینکه اراده آن نماز را نداشته
 ملاحظه کند که اگر میخواهد بکند صحیح باشد لکن با فعل بنای او ندارد
 یا اینکه قصد وضو برای خا او کردن نماز دیگر کند که آن نماز بر او واجب
 نبوده و اینرا که بر او واجب بود غافل از آن بوده باینای آن نداشته وضو
 مجزئ است مثل اینکه کسی که نماز قضاء بکند و از آن باشد بمجال صبح شدن
 وضو واجب نمیشود بعد معلوم شد صبح نبوده و اما اگر نیت وضو کرده
 باینای نماز و بی ملاحظه بمحصل حال صبح نماز واجب با آن وضو باطل
مسئله دوم اگر با وضو را بخواهد یا شخص که وضو بر او واجب شد وضو
 مستحب بکند یا نه مثلا در وقت نماز او واجب یا در حالتی که نماز قضاء
 بدو باشد یا نه وضو بجهت قرائت قرآن یا غیر آن بکند یا نه بعضی
 گفته اند هرگاه بکند باطل است بعضی گفته اند صحیح است و مانع میشود
 و لکن نماز واجب زن کند و بعضی گفته اند مانع میشود و بعضی گفته اند واجب
 چونکه مقدمه نماز واجب است نماز با آن صحیح است احوط اینست که
 اگر چیزی وضو بکند قصد قربت مطالعه کند و اگر قصد استحباب کند
 هم خوب است و هر دو صورت مانع میشود واجب چند گفت استحباب کرده باشد
مسئله سوم اگر با وضو را بخواهد یا شخص که وضو بر او واجب شد وضو

بلکه بجهت
 اینست وضو
 بنابر این که
 اراده آن نماز
 ندارد و اگر قصد
 وضو بجهت
 بانی ندارد و اگر
 قصد وضو را
 دارد و نیت صبح
 اگر قصد قربت
 با وضو نباشد
 علی ای حال اگر
 چه ملتفت باشد
 که وقت نماز وضو
 داخل شده و
 صحیح نیست اگر او
 قصد داشته باشد

لکن بشرط
 آنکه بر نیت کرده
 بقصد عبادت باشد
 ک

در بیان وضو

(ع ۲)

وضو بکند بجهت نماز و قرائت قرآن ظاهر اینست که عینیه آورد و بجهت
 وضو بجهت طواف واجب که جزء حج یا عمره باشد هر چند حج و عمره مستحب باشد
 نیت وضو بجهت مسکات قرآن هرگاه بر او واجب شده باشد که مسکات
 قرآن کند از بابت عهد یا قسم یا اینکه اصلاح قرآن مثل صحافی یا مقفای
 آن بر او واجب شده باشد بعضی ملتفت کرده اند باین که اگر ورق قرآن در جای
 نامناسبی باشد که بپزد و از آن واجب باشد لکن خواندن آنست که در این صورت
 باید بی وضو آنرا فوراً بردارد بلکه در جواز وضو هم نامی هست بدانکه
 در جایی که مسکات قرآن فوراً واجب نشد بدون طهارت حرام است
 چه مسکات باشد که وضو واجب باشد یا مسکات حین باشد پس وضو
 مسکات با طهارت باشد مگر در جای نامناسب که گفتیم اخراج آن فوراً لازم
 است و اینجا چند مطلب است اول در معنی مسکات مراد از مسکات ناسیدن
 جزء بدنست چنانچه در صورتی که در غیر اینها چه ترا بر کتف بکند یا
 کتف بر آن و ناخن حکم باقی بدن را ندارد لکن در وضو نامی مسکات قوی است
 که عینیه دارد و تفاوتی مابین ظاهر باطن نیست پس گذاشتن زبان یا باطن
 لب قرآن و محو کلمه قرآن بزبان بی وضو حرام است **مطلب دوم** در
 تحقیق آنچه مسکات حرام است بدانکه حروف قرآن که نوشته و خوانده میشوند
 بی شبهه داخلند لکن در دخول مد و تشدید و اعراب نامی هست در تشدید
 احیای هست اما حروفی که نوشته میشوند و خوانده میشوند مثل الف
 که در و او قالوا و انوار سم شد است حروفی که خوانده میشوند اما در و
 نوشته میشوند هرگاه نوشته شدند مثل و او و اقوی است که عینیه
 اما در ثانی احیای هست و تفاوتی نیست در نوشته قرآن مابین خط

از احیای طهر
 نشود

در بیان وضو

(۶۴)

خط منعارف خط غیره و سر یانی و خط فرنگی خط متداول و خط مایه
مثل خط کوفی و است نوشته و چپ نوشته و قلمی و چای و حروف مقطعه کند
داشت با مثل مهرت و بریدن با کاغذ که قصه آن خوانده میشود باشد که
مشکلا به فرزند خوانده شود و در این سه قسم از مسئله هست که با امر اطراف
انها بنا بدکرم با فضاء مابین را الحوط ملاحظه در است **طلب**
در دنیا آنچه که بران نوشته میشود قرآن بدانکه فرق نیست مابین کاغذ
با خوب یا بد و از میان این خن بطریق چکن یا بجهت سوزن یا بد بطریق
کوبیدن یا بیل که در دنیا ثابت نمائند بلکه خود نوشتن بریدن نمائند اشکال دارد
و همچنین در قه کوبیدن و بعد از نوشتن با کوبیدن من کسری غیر من
کردن خود را حرام است بلکه لازم میباشد که همیشه منظر باشد و عمدا
محدث نشود مگر در حالات اضطرار و آن میباشد که حرام باشد بر او که خود
جنب بکند و از این ثابت میکنیم که هرگاه بر بدن کوبیده باشد که این قرآن
با اسم الله باشد واجب است انرا محو کند بینه و اطراف از هم زنک آن را
مثل آن با و متصل کند که صورت آن به شود و یا نوشتن با انگشت و وضو
جائز است نه اگر از آن نوشتن اثر بماند و اما مثل بر کاغذ نوشتن با انگشت
میانند و زایل میشود مثل بر شیره سخت نوشتن فی الجمله حیاط دارد
و اما اگر زایل میشود نوراً مثل نوشتن بر آب عجب دارد و اگر اثر او بخود نشود
ظاهر میشود مثل نوشتن با نیاز که بعد از گرفتن با انگشت ظاهر میشود و اما
مس محدث و زایل از ظهور جائز است نه الحوط اجتناب **طلب**
چهارم آنکه آنچه مخصوص مکلفین است و بر بابایع مکلفین نیست کلامی
که هست نیست که با بر بابایع مثل معلم یا والدین واجب است که طفل را منع

در وضو
ناامل اشک
احوط است

(۶۵)

۵
اگر چه ارتفاع
است

۵
ناقص
قرآن و بدن
فصل در این
معلوم نیست که
چه احوط است

۵
اقوی
نزد است

۵
در احتیاط
وضو و غیره
ناامل اشک
اشک با احتیاط
مطلوب نیست بجای
اورد

منع کنند من از کلمات قرآنی نه افوی نیست که واجب نیست اگر بنا بر وضو
شد هرگاه وضو بیکرند هم مشکل است و نفع خدا ایشان مشکل است
کلمه مشترک مابین قرآن و غیر آن باشد مثل مال و مثل یا ایها الناس و
کتاب است اگر معلوم نباشد بکلمی نیست **مسئله** بسم الله الرحمن الرحیم
که جائز نوشته شود چون مخصوص قرآن نیست بقیه از آیات و است من او
حرام است دیگر فصد کاتب میخواهد بنا بر این هرگاه کند او را فصد
نوشت باز من او حرام است اگر چه در هیچ سوره حساب نشود چهارم از
وضو و واجب شریف اند وضو را که بنزد یا عهد با قسم واجب باشد
اگر مرد ایشان نیست که نذر وضو بجهت یکی از چیزها باشد که وضو بجهت آنها
خواستند بکنند خود را اگر مرد نذر خود وضو است نه برای چیزی خسته
حالت با طهارت بودن در آن نامل است **فصل** در دنیا
وضو و مستحب و بیایند که با کدام میتوان داخل نماز واجب شد و آنها
سه نوع اند یک نوع مستحب است و در جائز وضو داشتن فرقی ندارد
و یک نوع مستحب است با وجو وضو داشتن و آنها دوازده قسم اند و یک نوع
مخصوص صورت وضو کنند یعنی باعث شباهت عبادت نبینند و آنها شش
قسم اند پس مجموع وضو و مستحب فریب بجهت قسم اند اما نوع اول بر اول
آنها وضو بجهت نماز مستحب است که اصل وضو مستحب است اگر چه نماز بی وضو
باطل و حرام است و بجهت طواف مستحب است وضو بجهت آنها شش قسم
نماز واجب یعنی نزدیک داخل شدن وقت وضو میکند بفسد آنکه در
اول وقت نماز مبرم نخواهد شد ظاهر این است که اگر قبل از وقت وضو
بکند بجهت آنها بودن از برای اینکه اول اوقات مکان نماز بکند هر چند اول

در بیان وضو است

(۶۸)

اول وقت نشود باز وضو و تمهیدات باشد چهار وضو بجهت اصل داخل شدن در مسجد هر چند از راه نماز نداشته باشد و اما هرگاه بخواهد عبور از مسجد نماید و استنجاء وضو بجهت آن تا مملکت پنجم وضو بجهت دخول در مشاهد مشرفه علی الاقوی ششم وضو بجهت طلب حوائج بدعا یا بطلب ثواب و سعی توجیه لبوی کارها و هفت وضو بجهت هر یک از اعمال حج و اعمال عمره مکر طواف و نماز طواف که وضو آنها واجب است هر چند که حج و عمره مستحب باشند چونکه طواف و نماز که در حج و عمره مستحبند واجب میباشد ششم بجهت بارش بوزن تخم بجهت نماز میت و هر بجهت قرآن نوشتن یا حمل آن یا اشتراف خواندن یا از مردم بجهت طهارت بودن که اینها از مطلق شارع و هر چند که از راه نماز یا چیزی دیگر از آنها که طهارت میخواهند نداشته باشند باشد و از هر وضو بجهت زفات که بجهت مرد و زن مرد و متحلیت ستر هر وضو مسافر که از سفر برگشته و میخواهد داخل خانه بشود چهار وضو وضو بجهت حکم بنی الناس از اهل ان یا نترجم وضو بجهت سجد شکر و سجده تلاوت شانه هم بجهت دعا و بجهت زیارت از در هفتصد هم بجهت مقاربت از وجه خود که حامله باشد مسجد هم وضو بجهت خواب و حکم این مسجد شمس است که میتوان با آنها نماز واجب عمل آوردن لکن در اینجا ندقی است که ملاحظه آن لازم است و آن این است که این وضو را در وقت جای آوردن باید حقیقت نیست ثمرات آنها را بکند و بعد از صحت آنها نماز با آنها صحیح است پس هرگاه بسبب اینکه زحمت او بشود در وقت نماز وضو گرفتن و از این جهت قبل از وقت وضو بجهت طهارت بودن میکند که وقت نماز از زحمت وضو فارغ باشد و صحت آن مشکلی ندارد

پنج وضو
از این وضوها
دلیل مستحب است
استنجاء بر نیت
احوط است که
انها را واجب بجا
آورد
ک
اشکالی
ندارد اگر رفع
زحمت حقیقتی
آن شود در تحصیل
طهارت
ک

در بیان وضو است

(۶۹)

و اما هرگاه خفیه بخوامد با طهارت باشد قبل از وقت وضو بجهت برکت در وقت نماز با او بکند عین دارد اگر چه نیت او هم این باشد که بعد از دخول وقت نماز با او بکند بلکه بعضی از آنها را فرموده اند که این نیت بکند احوط است مسئل در هرگاه از این وضوها بکند او را لکن آن کاری که این وضو بجهت آن بود عمل نماید باز هم نماز واجب میتوان بان کرد یا نه مثلا هرگاه وضو گرفت بقصد نماز مستحب یا قرآن خواندن و نماز مستحب نکرد یا قرآن نخواند میتوان نماز واجب بکند ظاهر اینست که همینکه بقصد آنها وضو گرفت کافیست میکند هر چند که آنها عمل نمایند و بعضی از آنها عصر نامی و این فرموده اند و بعضی از علماء در هفتصد هم مسجد هم نامی دارند چونکه بقصد ایجاد حد انوضو را میکنند و اقوی در هر دو نماز است با آنها فروع کس و کما وضو مستحب میکنند که با وجوه وضو بجهت نماز دارد مستحب است که بجهت نماز آنها وضو بگیرد و آنها را از راه شمس انداول وضو بکند بکعبه هرگاه وضو دارد و نذر از زمان گذشت بایست نماز در مسجد است بکند یا بجا آورد وضو تا لثا و اربعه تا ماله است و هر وضو احتیاطی یعنی هرگاه احتمال خللی با مظنه حد باشد مستحب است بقصد احتیاط تا بجا وضو بگیرد پس وضو بعد از خروج مسجد چهار بعد از خروج و دومی پنجم اینکه هرگاه بعد از وضو دروغی گفت وضو بگیرد بکند مستحب است ششم اینکه بعد از وضو ظلم کرد وضوی دیگر مستحب است هفتم اینکه بعد از وضو شر باطل بپا رنجواند هفتم اینکه قی بکند نه اینکه رعا غار ضا و بشود و نه آنکه متعورت خود یا غیر نماز بکند یا باشد یا تا آخر وزن یا مرد یا زن هم اینکه استنجاء و افراموش نمود

در بیان وضو است

(۷۰)

که وضو را در این
موارد واجب است
آورد با آنکه وضو
باید کرد

ک

که اگر قاضی
وضو بخالد
علی خا

نمود و وضو ساخت و وضو صحیح است لکن بعد از استیفاء وضو بکرمه
دوازدهم هرگاه دندان خلال کرد و خون آمد عاده وضو مستحب است و
بدانکه اصل دخول در نماز با این دوازده قسم بشمارند از این باب است
که اینها وضو بعد از وضو صحیحند پس باینکه وضو اول داخل نماز است
لکن کلامی که در اینها هست اینست که هرگاه وضو پیش از این باشد
بجای آورد بعد معلوم شد که وضو اول را نداشته مثلا بقصد تجدید وضو
ساخت بعد معلوم شد که وضو نداشته با قصد تکمیل بعد از خروج دست
یا وضو ساخت بعد معلوم شد که وضو اول را نداشته اما این وضو
ما و بگویند که وضو دفع حد و از قضا میخواند از نماز کرده باشد مثل غسل اشک
لکن در یک قسم از اینها که وضو احتیاطی باشد اشکال در وضو نیست و مجوز
دخول نماز چندین شود که وضو اول را نداشته و در باقی اقوال
نیز مجوز است احتیاط این است که بعد از وضو وضو بکشد و بگوید یا
نماز با اینکه وضو بکشد بقصد احتیاط و فرقی مطلقه که در وضو نیست
نکند **فصل پنجم** در وضو و آنکه وضو بکشد برای غسل اگر مستحب است حاصل نماز
بجهت دفع حد و از اینها است وضو اول و وضو جنب بجهت خوابیدن
و وضو جنب بجهت اکل یا شرب و وضو جنب که بخوابد غسل است
بدانچه جامع وضو جنب بجامعت هرگاه بخوابد بکشد پنج وضو
جنب با خلای هرگاه بخوابد با خلای خود مقدار یک کند ششم وضو غافل
میت که غسل می کند بخوابد غافل کند هفتم وضو غافل در وضو
منها از بجهت که خدا بقدر نماز ششم وضو غافل میت که غسل می نکند
هرگاه بخوابد میت را تکفین کند یا بخوابد و قبر بپارد و اینها وضو و وضو

در بیان وضو است

(۷۱)

که اگر قاضی
وضو بخالد
علی خا

که اگر قاضی
وضو بخالد
علی خا

وضو اند و نمیدانند اینها برای با حاشیما و غیره معلوم است که اگر
که میت را بپوشد که اگر باین عنوان وضو گرفت بعد معلوم شد که وضو مثل
اینکه با احتیاط که هنوز غسل جنب نکند وضو گرفت بجهت احتیاط است
بعد معلوم شد که غسل جنب کرده بود و بعد از او هم محدث شد اما این
وضو شری بجهت دفع حد و از اینها است وضو اول و وضو جنب بجهت خوابیدن
لکن احتیاط شد بدو را کفایت نکردن **مسئله** ششم هرگاه بر کسی چند
وضو از وضو واجب باشد مثل اینکه من کاتب قرآن بر او واجب شد در
وقت نماز واجب طواف هم بر او واجب شد باید که کفایت یک وضو کند
نیت هر دو کرده باشد یا نه یکی از آنها را و بعد وضو با نیت **مسئله** هفتم
هرگاه قصد دارد چند کار از آن کارها بکند وضو بجهت اینها مستحب است
مثل اینکه میخواهد قرآن بخواند و مسجد ببرد و بپوشد بجهت نماز واجب قبل
از وقت بشود و زیارت قبور بکند پس هرگاه یک وضو نیت همه اینها
بجا بیاورد کفایت میکند در حصول هر دو واجب و هرگاه یکی را نیت کند
وضو بکرمه غیر او گرفتند ای که آن وقت شکست نشد **مسئله** هشتم
هرگاه از آن چیزها بکند وضو از آنها و بعد از آنها مستحب است متعبد بعمل آمد
آنکه بعد از وضو وضو و دعا و خلل کردن هر از برای او اتفاق شدند
ظاهر این است که یک وضو برای همه کافیست و اگر یک وضو برای یکی گرفت
برای یکی دیگر میشود وضو بکرمه لکن احتیاط تر آنست که اگر یکی از آنها
حاصل شد وضو برای آن گرفت بعد بکرمه حاصل شد وضو بکرمه بجهت
او میشود بکرمه پس ممکن است دوازده وضو عقب هم بکرمه و وضو اول
بکرمه **مسئله** نهم هرگاه چیزها بکند وضو برای آنها مستحب است جمع

در بیان وضو

شده اند برای هر یک بکوضوب بکشد و کفایت بکوضو برای همه محلهاست
مسئله هرگاه ازاده دارد جا آوردن چیزی از آن چیزها که وضو برای
 آنها واجب است چیزی از آنها که وضو برای او مستحب است بکوضوب
 همه بخواه از جا آورد اما اگر بجهت نجاست یا نجاستها یا بیاورد برای
 دیگری یا جا آوردن محل اشکالست **فصل** در بیان کیفیت وضو
 و افعال اصلی آنست بعد از آنکه نیت بکوی از وضو فارا بطریق که گفته
 نمود واجب است وضو شدن در آنست که نیت آنست که آب از دستگاه و
 سر بریزد و بشوید بمس طول از حد محل و بشوید مگر تا زخم دیگر مگر در
 که از زخم بیابان است شستن آن لازم نیست اما بجز عرض در مایه
 انگشت بزرگ و انگشت میانه را بقدر که ممکن است جدا نموده و با انگشت
 همان دستگاه از زخم کشیده شود مگر باین سطح و انگشت حاطه نمود
 واجب است شستن آن هم از سر آن و انگشت خارج ماند شستن آن
 نیت بر هر قدر از شقیقه و رموی که از آخر شقیقه فرج و با اخر روزه
 گوش و از این در اطراف و میاید داخل این حد شد شستن آن واجب است
 و آنچه بریزد مانند واجب نیت بر آن دو سفید که در دو طرف پیش برسد
 در دو جانب پیشانی و موند از نماز صورت خارجند شستن آنها واجب است
 و لازم است شستن رقی چند ملاحظه وقت بشود اول اینکه از این
 حد که گفته شد اندکی نادر بشوید که بقیه شستن مفید و واجب حاصل
 شود در همه ملاحظه نماید که همیشه آنچه بالا تراست اول شسته شود تا
 آخر صورت جز بیابان پیش از بالا تراش شسته شود لکن جز از اول
 تا آخر ملاحظه این بنحو کیفیت شکل است چونکه دست را که بر صورت

(۷۲)

کفایت
نیت

بلکه اتوی
انگشت خانداد
مگر آنکه بخوبی
بجا آورد

در بیان وضو

که بر صورت کشید تمام بالای صورت شسته نمیشود مگر از بیابان پیش
 بالا البته شستن میشود لکن بگوئیم که در بالا و بیابان ملا خطه هر چیزی
 نسبت بمقابل خود بشود که بیابان پیش از مقابل خود بالا شسته شود و اگر
 یک سمت تمام از بالا بیابان شسته و سمت دیگر مانند بیابان پیش است و قبل
 از بالا ای سمتی شسته شد این عیب ندارد و وضو بر این ملا خطه دست
 کشیدن در وقت شستن خوب ظاهر میشود ملا خطه سمتی که سر رموی از شستن
 در وضو هر رموی بر روی مکران و در شستن و شارب شستن نماید و ملا خطه بر
 داشتن مانع از رسیدن آب بیشتر کند مثل چشم و آب بینی خشک شود
 بار که وضو حاصل میشود و اثری که از وضو و خطا ط از نمازها علم میشود
 و جری که از وضو خوردن و سر کشید بیابا حاصل میشود هر چند که شد
 کند که اینها مانع اند از واجب رفع آنها و همچنین باید وقت کند
 در گوشها چشم که در وقت شستن کشید دست از رسیدن آنها رد میشود
 باید مخصوص آب را بر آنها برساند و همچنین محل بهم مدلهها که از ظاهر محسوب
 است اطراف صورت و اخای بینی که از ظاهرند باید بحد وضو دست بر آنها نماید که
 شسته شوند ملا خطه چهارم و اما موها صورت و دست حکم آنها بدانکه مو
 که در صورت رویشند بر چهار نوع است اول اینکه در همان مکان
 که در او رویشده احاطه نموده و او را مسنون نموده که در نظر ابتدائی بشره
 صور پیدا نیست مثل ابرو ها غالباً و مودیش که انبوه باشد و این قسم
 ظاهر موی را باید شست بگوئیم که در بر آنست بشره که مسنون یا شستن
 نمیتواند بلکه شستن آن هم مجزی نیست و هم آنکه در آن محل رویشد موی
 که نگاه میکنی بشوید شستن مثل بعضی ریشها که نازک میباشد بخوبی که

(۷۳)

اگر چه
داشته باشند
متر رنگ

عربیہ و ضوابط

بنحویکه پوشش و در وقت نگاه با زین است و اینجا اگر موها بسیار از هم
 دور باشند شستن اصل بشر واجب است اگر بطن پهنی است که صدا حاطه
 می کشود افوی گفتا بشستن موی احوط شستن موی بشر است تم آنکه
 موی که از جای بگردد و پدید بلند شد باشد جای دیگر را پوشاند مثل
 شارب بلند که بر اطراف و هر سبب بلند افتاده باشد آنرا ستر کند و
 مثل موز بر لب که بسبب بلند یا لایخ نخ را پوشند و اینجا اگر آن موی
 مستفر باشد که همیشه انموضع را پوشیده دارد شستن خود از کافیه
 و اگر گاهی می پوشاند و گاهی جدا میشود شستن بر آن لازم است و
 احوط دو هر دو قسم شستن هر دو است چهارم آنکه در مبارز جانی
 خالی از موی سبب علی با شوخی که زین را نباشد بسبب بلند موی جدا و
 او را اینجا هم موی گفتا بشستن موی محبط و احتیاط شد بد و اینجا
 در شستن هر دو است که سبب بلند و تفصیل حکم شارب و وضو بد آنکه
 موی شارب اگر بشر از او نما یا نت ناپدید بشود و اگر بقدر بلند شد
 که همان بشر را پوشید همین ظاهر شود و بشود و اگر بسیار بلند شد
 که از حد عرض صورت گذشته شستن آن مقدار که گذشته لازم نیست اگر
 بلند شد و او پنجه است و عرض صورت اما اگر کشید شود می کشد و پس
 در مسئله آخر شستن ملاحظه است اول نسبت با مقدار که اگر کشیده شود
 از عرض صورت می کشد و ظاهر اینست که شستن آن لازم است و هرگاه
 آن از سمت بالا و شستن آن بلا شبهه لازم نیست سیم ظاهر از آن جهت پایین و
 که بر صورت گذشته شد اینهم ظاهر از شستن آنست چهارم موی
 از بی شهر شستن نمخواهد پنجم بشر که بسبب پنجه شد شارب بر آن

(۷۴)

لِزَوْجِ مَعْنُو
فَلَيْتَ اَكْرَهَ اَحْو
اَنْتَ

درخواست

براز منور است شنن ان لازمست شنن موكظا امر حاسن كه شارب بران
او بجنه ظاهر است شنن ان لازمست واجبه و نه شنن دكست راست است بكد
از ان دكست چپ تر شنن از مرقواست ناسر انكشان مرقو محل جمع
باز و سارو دكست سبب اخر استخوان باز و زامبايد اول شنن فرود
كه بالا حلاله شسته شود و خاطر كند شنن هاء عضو ناسر انكشان
كه بشد در مرقو و دكست شنن و بايد اذاله مانع و مشكوك الما فعبه
و بايد از اين برتر دكست ساند و احوط شنن بر و برتر است در اين مضا
چند ملاحظه بند فتولاف منشا و البته ابتدا با علي شود تا اخر شنن
جزم پايين قبل از بالا شنن شود مرقو دكست بمقابل خود و اما آخر
پايين كه كبد از بالا مقابل خود شسته موزن بالا نري كه مقابل او بند
شسته شده باشد عكسند ارد و البته هيز كه دكست ايكنه بجهه شنن از
بالا پايين چين خواهد شد ملاحظه ديگر اينكه بسا از عوام دكست را
ميشويند تا بند دكست چونكه از بند دكست پايين شسته شده در وقت شنن
هر دو دكست قريبا باشد و اين غلط است چرا كه شسته شد سابق و قري عينا
نلارد بايد بعد از شنن بالا شنن شود ملاحظه سيم اينكه بند انكشان
بسبب چرك داشتن و بيم املا پوشش بالا اي نهادن كه ميكشد ما بين
چركها و اين قري آريانه و شنن و ضوئي فرا نميكرد پير بايد و دكست
جنت از ناده تحليل كند و همچنين سر خود انكشان را هم بايد بشنن ناده بعد
از همه دكست اين ساند ملاحظه چهارم چرك و پرخن چند قسم است اول
اينكه بعد از كوفتن ناخن مياند اين بجهه برداشتن از قلاب يا بود
ان وضو باطل است و هرايكه ناخن زناده از معارف عالم فكر مبلند

(v)

له
 اخو طائفة
 که بتوبه نشود
 ظاهر شارب با من
 الاحسان بقصد
 جز نبه و همچنین
 حال شارب با من
 ک

له
 اخوط المنه
 كه بتوبه بشرو
 ظاهر شارب با من
 الاحسانه بقصد
 جزئه و همچنين
 حال شارب با من
 ك

در بیان وضو

(۷۶)

شده و چرك در زير آنها باشد خود آن ناخون باشد كه از آنجا كه دست باد
نشسته بپایا باید شست اما آنقدر كه از حد دست گذشته بپایا نكفت
كه لازم نیست لکن ظاهر لزوم است اما چرك در زير آنها باشد كه ظاهر است و
بجای آنکه میشود برداشتن و جایست كه زير آن شسته شود سیم آنكه ناخون از
منعارف بلند تر نشد لکن چركی در زير آن متصل بان هست بشیر خالو
ظاهر نیست كه از آله آن لازم نیست چهارم آنكه چرك در زير آن ناخون منعارف
خالی بشیر زير آنست و اینجا احتیاط شده بدو آله آنست كه در ابتدا
نگاه دیند میشود بلكه لزوم آن خالی از وجه نیست واجب بر مسیح پیش است
و مراد از مسیح كشیدن دست است بر آن بر طوطی كه دارد بطرفی كه ناخون
در محل نماید و كفایت میکند سستی را از بعضی گفته میشود كه مسیح نمودن را
و افضل و احوط آنست كه طول سه انگشت بر عرض سر كذا شسته شود و
بفرد يك انگشت پایین بکشد كه سه انگشت محل سه انگشت از عرض طول
مسح شده باشد و در جا آوردن بر افضل كه مسیح است قصد و خوب باید
نمود و در این مقام چند وقت ملاحظه باید بشود اول آنكه در این مسیح باید
سه ازم و بر فرار باشد دست كشيده شود پس اگر دست نداشت و سر را حركت
داد مثل جبار از عوام وضو نا طلائست چونكه دست را مسیح نموده و اگر
هر دو حركت كند باز هم صحیح مسیح مشكل است و هم آنكه اگر نوری در پیش سر
بسیب نوری با بسبب بگرمای باشد اگر طبل است كه در طوطی دست بر آن
غالب میشود و اگر در دست تا بشیر نمیکند عیب ندارد و اگر طوطی نداشت و نگاه
بهم میکرد بكي علامت مسیح بكي مسیح با نیاز و پیر نباید از خشك كند با گرمی
نقد مسیح بکشد سیم آنكه هرگاه بیدار است در وقت مسیح بان آب نداد باشد بطرف

بلکه افوی
در صورتیکه پنهان
نماند از آب
بشیر است بکشد
اگر چرك نداشت باید
انرا شست
ك

در بیان وضو

(۷۷)

بطرفی كه آنرا كه بر منوخ میکند و آب جگر میشود مثل شستن در اینجا چو
قصد نماید مسیح را كفایت میکند هر چند شستن عمل آمده باشد لکن احوط
آنست كه دست را كاملاً بیدار كند و با دوی آن آب و دوی باقی بماند كه بان
مسح نماید چهارم آنكه پیش سر اگر مرده اند در بران مسیح بکند و اگر در بران
مسح كند بخیر است اگر موی دارد و بخیر آمد بر موی مسیح كند پس آن بر چهار
قسم میشود باشد اول آنكه مؤخر است كه در همان محل و بشیر و بلند نشد
لكن بشیر و پوشانیده مسیح بر آن موی باقی است و هم آنكه موی است كه از بالا
روئید و بر پیش سر افتاده مسیح بر آن جایز نیست بشیر سیم آنكه در اینجا
روئید و بلند شد بکشد كه از حد سر میگذرد و بران مقدار كه گذشته
از حد سر مسیح كند اینهم بخیر نیست چهارم آنكه حدان مواز سر میگذرد لکن
بران مقدار كه از حد سر میگذشته است مسیح میکند و این نیز كفایت میکند
مسح است در این مسیح تفاوت نمیکند از بالا یا پیر یا بعد از اول الحوط
است تفاوت نمیکند كه بطرفی استقامت یا كجی باشد تفاوت نمیکند كه
مسح بطول سر باشد یا بر عرض آن و احوط همین طرف منعارف است واجب
مسح روی سر و پا است از سر انگشتان تا كعب بحسب طول و مراد از كعب بر انگشت
كه از همه دو پا بلند تر است بعضی گفته اند آن كود است كه بالا تر از این
برآمدگی است و مفصل یعنی اینجا كه استخوان ساو نماز میشود و مفصل
باصطلاح قدیم میشود و مرعات این قول احوط است باید خود كعب هم مسیح
بشود و اما در عرض همین قدر لازم است كه خط مفصلی از سر انگشتان تا كعب
مسح شود لکن احوط اینست كه تمام پیش پایها مكد است مسیح شود مفصل
ساو و باید همان ملاحظاتی كه در مسیح سر كند در اینجا هم بشود پس باید با فرار

در بیان وضو است

(۷۸)

بهر فرد باشد این که دست بر پا گذارد و پا را حرکت دهد و با پا بر پا آید
برای دست باشد اگر در اینجا اگر موی بر پا باشد هرگاه موی بازگشت باشد
همین طور مسح کند و اگر انبوه و زیاد باشد که ساق و مچ را در بر داشته باشد و
اینجا اگر ممکن باشد زاله آنها واجب است زاله زیرا که تحلیل غیر ممکن باشد مگر با مشکل
و اگر زاله ممکن نیست بر آنها مسح کند و قول مجوز مسح بر این مطلقا خالی
از وجه نیست لکن خلاف احتیاط است البته احتیاط با زاله آن صورت نشود
مسح مثل مسح پای راست بدست راست پای چپ بدست چپ
است که از نه نیست و هرگز یکدست مسح نمیتوان نمود اینها افعال واجبیه
وضو اند و در این افعال چهاره شواست که در هر یک شرط الزام
غسل با وضو و شستن چهارده مرتبه آنها مختص وضو است اول صاحب
این افعال با نیت یا بر مضمی که از اول عمل یا آخر و در هر دو صورت کوفت باشد که
چه میکند و برای چه میکند و حقیقه همین است لکن حقیقه نیت است
و در چیز آنرا بر هم میزنند اول غفلت یا بکلیه که بالمره از خیر و در هر دو صورت
که چه میکند بخوبی که اگر از او پرسند فساد فساد این شود و فساد
برای مسئله که هرگاه کبر و نماز پستی یا چرت غرض شستن بخوبی از انبساط
بدای غفلت کرد لکن کوشش و بشود یا چشم و نهایی نباید در اینجا مسکون
وضو او هم نخورد لکن فعلی که در اینجا است بجا آمد با فرائض که خوانده
از نماز محسوب نشود و با بدعا خواندن آنها بکند و گاهی از این نیت نماز باطل
میشود و ویم آنکه نیت خلاف کند یعنی نیت قطع یا نیت قاطع نماید و آنگاه
و در اینجا است هر چه که بعل و در باطل است لکن هرگاه رجوع کرد و نیت
در هر دو مالک بجم نخورد و اعمی و وضو و غسل اینست که عینا از وضو

در بیان وضو است

(۷۹)

هر چند نماز و روزه در این مسئله حکم دیگر دارند و ویم از شرط خلوص
نیت است یعنی باید چیزی غیر نیت وضو نشود و تفصیل که در اینست که منضم
کردن چیزی با قصد نیت بر چند قسم میشود اول آنکه در محل و در وقت و در قصد
و بام و در محل و در وقت و در قصد و در نیت باشد و این قسمها عبارتند
باطل است هرگاه در بام و در محل و در وقت و در قصد باشد و در وقت و در نیت
و لکن هرگاه بخیال او بگذرد و در اصل ابتدا با اعتنا عمل نموده عیب ندارد
هم چنانکه اگر در اصل او حرکت نموده و فریت و خلوص را در دل بگذراند
اصلا اثری ندارد و در عمل باطل است مثل هرگاه بداند که قصد
و در بام هر دو در خیال او هستند و در عملی که بان مشغول است لکن شستن
میکند که آیا حقیقه داعی حرکت او در نیت فریت بوده یا بام و کدام
بنای اصلی که در اینک بالبع بوده صحیح است بطل فساد است بلی هرگاه علی
کرد و بعد از آن در او نیت کرد و نیت را حمل بر نیت نماید مثل هرگاه
شخص مشغول عبادت است و از اطلاع مردم بر او در خیال انبساط خوشا
بجمله او حاصل میشود عیب ندارد هرگاه آنرا از اول بجهت اطلاع
ببیل نیاورده و ویم آنکه قصد هرگاه حاضرم بفریت بشود مثل آنکه
در هوای گرمی است وضو با غسل بجا آورد و قصد خنک شدن را هم
دارد و حکم در این نیت است که اگر مقصود اصلی عبادت است یا نیت بالبع ملا
نموده عیب ندارد و اما اگر عینا باشد باطل است یعنی با و همچنین اگر این
را و هر دو در وضو با اعتنا شدند و نیت باطل است همانکه قصد را بجمی
دیگر کند مثل آنکه در تکیه نماز قصد علام کند هرگاه قصد امثال امر
نماز کند عیب ندارد و در شرط مباح بودن آنست که بطلان ملکیت از آن

اگر چه ملک
اگر چه باشد
در اعمی باشد
الاخوه

مباحثات

له
که کبار است
اما آنها را جان
نبندید
اذن
ک

۵۲
این احسان
نشود
ک

غیر جہالت
ک

دربینا وضو است

12

مکنند
هرگاه در صورت
مزوج مثلث
بکند که کما
امتنان هم جان
نیت

در بیان وضو است

(۸۲)

هرگاه در آب باشد یکی طلق و یکی مضاعف مشبه بشود و آبی غیر از آنها نشاء
لازم است و وضو بیکر و این مثل مشبه بمضو نیست که اینجا کفیه حکم
نہتم است و اگر یکی از این دو آب بمجنه شد یکی بکرو وضو بیکر و نہتم نیز
بکند **مسئله** ششم داخل اب طلق است مگر در بعضی اشیا که کفیه
پیدا میکند مثل ششم نموده که خصوصیتی بمجنه تغییر طعم در آن حاصل
میشود و عزاب طلق هم اب طلق است پنجم آنکه مکانی که در آن وضو
میکرد یا غسل میکند مباح باشد یعنی در آن فضائی که شستن روی
و در شهادت آن میشود غصبی نباشد و اما مکانی که شستن باید و وقت
مصحح مثل آنکه کفش غصبی در پا بپوشاید یا فرش غصبی و یا در آن کفش
گذاشه صحیح کف بعضی گفته اند که عین پا و لکن اینجا این است که ملاطفت
اینهم بشود که باین در وقت صحیح و در کفش نباشد و اگر آن را در وضو آنرا
بپوشد و آنرا حوط است **مسئله** ششم مجوس در مکان مخصوص وضو نشاء
او در آن مکان صحیح است اگر هم بدنه او نجس باشد **مسئله** ششم غصبی
غسل در آن باطل است اگر چه از آب است اگر چه در آن نجس باشد و او
برفتن این نجس نباشد **مسئله** ششم خام یا خانه که زمین یا عین کج و جبر
با آن آن غصبی باشد بطلان وضو و غسل در آن معلوم است و اما
هرگاه عین آنجا مباح باشد و فطرت آنرا مزه نداده باشد مکان
غصبی نمیشود و اگر چه عمل در آن مباح است **مسئله** ششم اگر آب
کج و اگر و اهلک را خرید لکن پول از حرام داده اما اصل خانه و حمام
غصبی نمیشوند یا نه میگوئیم که اگر معامله بهین پول شده و یا بهین میماند
که حرامست معامله باطل مکان و بنیان همه دو حکم معصومند و اگر بدنه

اگر موجب
عقد است

اگر باطل است
نشد

اگر بطور
بجا آورد که نشاء

زاید یا بجا
بودن در آن مکان

است که در آن
مشکل بلکه ممنوع

در صورتی
که وضو و غسل

در آن صورت
از عین وضو
یا بپوشیدن

بلکه وضو نیست
آن محتاج باینجا
است

در بیان وضو است

(۸۳)

بدنه فروخته و نمیدانست که پول حرام خوانده از حلیت محل اشکال است اما
اگر باع میدانست که پول حرام میداد و بدنه معامله شد بیع ملایم مشاء
شده و خلالت بلکه اگر بهین نیز معامله کرده احتمال حلیت هست لکن مشک
است ششم آنکه ظرفی که از آن آب استعمال میکند مباح باشد پس هرگاه آب بجا
مثلا در آفتابه باشد که علی نداشته باشد که صاحب آفتابه را غصبی
جایز نیست کشتن در آفتابه بمجنه وضو گرفتن بآن و نه خالی کردن آن در
ظرف دیگر و اگر آب مختص باشد باین باید نہتم بیکر و بلی اگر معصیت نمود
و ابراد در ظرف دیگر خالی کرد آفتابه تکلیف بود وضو میشود و اگر صاحب
آفتابه بدو از صاحب آبراد آفتابه گذاشت و آفتابه صاحب
پاما دون از او میخواند که بدو در آن وضو و غسل در آفتابه بجای کردن آن
او نماید و توضیح مسئله این است که وضو گرفتن بآب مباح که در ظرف
غصبی است بر چند قسم تصور میشود اول آنکه در وقت داده وضو آنرا
خالی کند و ظرف دیگر وضو بیکر و این اشکال ندارد و هر چند آن خالی
کردن هم معصیت باشد و نہتم آنکه بان ظرف آب بر اعضا جاری کند و این باطل
بی شبهه چونکه اصل استعمال تصرف است نه آنکه دست زدن ظرف بر آب
و بشوید چهارم آنکه با انظر از این در کف دست بمجنه بشوید ظاهر نیست
که در این دو قسم نیز باطل است چونکه عین تصرف است تفاوتی در بطلان در آنها
ما بین این که آب مختص باشد یا نباشد نیست پنجم و ششم و هفتم همین سه صور
لکن در حالتی که قصد وضو خالی کردن بآن بمجنه تصاحبا باشد و این سه
صور صحیح خالی از قیود نیست هفتم از شرط این که ظرفی که بان وضو میکند
طلا یا نقر یا طلا و نقر نباشد که تصرف در آن و نگاه داشتن آن حرام است

اگر قصد غسل
بجای آورد یا آخر
نماید اگر از آن
قصد بدهد و بیکر
غسل نماید بدست
کشتن میسر است
از آنجا معلوم
حال مسئله ششم و
چهارم و آنکه تصرف
در غصبی قلم است
نه خوششستن که
جرم وضو است
عدم احتیاط طلا
و نقره

تفاوت تصرف بیکر
غصبی بودن وضو اختیار
نموده است

در بیان وضو است

(۸۴)

و همان وقت صوران مسئله ایا چه در این مسئله میباشد لکن در سه صورت
 اخیر باید قصد احوالی کردن و شکستن آنها باشد همتانکه محلی که آب را
 ریخته میشود مباح باشد پس هرگاه وضو بکند بخوبی که آب وضو در چوب
 ریخته شود در ظرف غصه باز بین غصه جوی از عطا حکم بطلان وضو
 بلکه بعضی از محققین حکم کرده اند باینکه اگر آب غسل شلای شود در جایی که
 بعد از طریقی مانع از بین غصه میسر کند غسل باطل است لکن در این شرط تأمل
 هست اگر چه احتیاط در این مطلب است همانکه محل نشستن و مسح در چوب
 نشستن و مسح پاک باشد پس هرگاه محل یکی از آنها نجس باشد در حال نشستن
 یا مسح در شبیه آن وضو و غسل باطل است اما هرگاه او را قبل از شروع در غسل
 پاک نمود بی اشکال و هم چنین هرگاه در بین عمل او را ظاهر نمود نیز خوب
 لکن در غسل کف تأمل اند که باید قبل از شروع پاک نماید اما هرگاه بخواند که
 بیک جا و کرد آب هم نظیر آن باشد و هم علاوه بر آن باشد که کف در
 دو موضع باشد که هر پاک شود و هم وضو با غسل حلال و در محل اشکال
 اقوی آنست که اگر قصد کند که نشستن وضو یا غسل در آن بعد از وضو
 بجز حاصل شود عیب ندارد **مسئله** هرگاه بعد از نشستن عضو یا
 غایب از وضو در آنجا عمل عیب ندارد و بعد از وضو بجهت نماز او را ظاهر
 کند **مسئله** هرگاه از محل وضو یا غسل خور میاید و منقطع نمیشود
 همینکه از آنجا بکشد و برود دست پاک است باینکه منقطع شود
 سطح آب او جاری شود کفایت میکند باینکه در محل نشستن و مسح خائل
 نباشد که مانع از آب غسل یا رطوبت مسح بشود هر چند بعد از آنکه
 ورنه و چربی که نازک باشند خائل نیستند لکن هرگاه غلیظ شدند خائل

و باید در طاعت
 وضو و مسح
 گرفتن کف پاک
 در چوب و جار
 آبی باشد در محل
 غصه و اگر غصه
 نباشد شرک نیست
 ک

در بیان وضو است

(۸۵)

خائل میشوند و اگر شک شود در چیزی که بر بدن هست که ایا خائل است یا نه
 واجب است از آن مسئله هرگاه خائل بطریق است که این بران میرسد
 نه بطریق جریان ایا لازم است برداشتن آن یا نه از سبب آب کافی است
 ظاهر آنست لکن احتیاط کردن ببرداشتن آن بهتر است **مسئله**
 اگر شک دارد که بر بدن خائل هست یا نه اقوی آنست که شخص لازم نیست
 لکن هر چه شیخ استناد اعلی الله مقامه حکم میفرمود بوجوب شخص ملا
 خصوصاً هرگاه شک معنی بر باشد و احتیاط شد بدیهه اینست باز دوم
 اینکه آب منعم در دفع خبث نشد باشد هر چند پاک باشد و منعم در
 دفع عذت کبر نباشد بنا بر حوط و اما منعم در وضو و در غسل معتد
 عیب ندارد و مراد از منعم در وضو آنست که بر بدن جاری شود بقصد
 غسل پس آنکه در وقت غسل قبل از اجزای آن طرق و این طرف و بجهت میشود
 یا آنکه بعد از آنکه قصد و اجزاء غسل است بدست آن را داخل منعم
 در حد نیست اشکال ندارد و آنی که دست میآورد و آب را نشسته و
 منعم نیست و از دم تربید یا بجز اعضا بخوبی مقرر است پس اگر در وضو
 یا غسل ترتیبی تقدیم مؤخر نمود یا در وضو یا هم نشستن باطل است بلکه
 هست در این است که هرگاه مثلاً دست راست و چپ با هم نشستن بطریق
 بزرگ یا اینکه دست چپ اول نشستن بعد از آنست که با دست راست بجز
 با این معنی که هرگاه تا نباید دست چپ بشود وضو صحیح است یا نه اقوی آنست
 لکن در صورت مخصوصه که هرگاه بعد از نشستن روی چپ یا دست
 بعد از آنست که حوط نیست که تا نباید دست راست بشود بعد چپ و بعد
 در وضو تربید یا بین مسح و و یا واجبت نیست پس هر دو یا با هم میشوند مسح

و باید در طاعت
 وضو و مسح
 گرفتن کف پاک
 در چوب و جار
 آبی باشد در محل
 غصه و اگر غصه
 نباشد شرک نیست
 ک

و باید در طاعت
 وضو و مسح
 گرفتن کف پاک
 در چوب و جار
 آبی باشد در محل
 غصه و اگر غصه
 نباشد شرک نیست
 ک

در بیان وضو

(۸۸)

کند با آنکه در آب گذارد و بیست وضو در پیش از او گذارد
بجای آنکه بپوشد که از دستگاه اول بپوشد و دو ختم نازخ کند و بعد از آن
دست راست را در آب فرو برد و در پیش از او در دست راست کند و ابتدا
از مرفوع ختم بپوشد و در دست چپ هم بپوشد و در اینجا مسح بدست
و چپ هر دو با شکالت کیفیت است که در آنها از آب فرو بردن است و در
بعضی فرقی بین بپوشیدن و در اینجا هم ظاهر است که مسح بدستها عیب ندارد
ولکن اگر دست راست که شستن بپوشد و در آن طول کشد بگوید که دست
چپ را شستن بپوشد و در دست چپ همه مسحها را بکند چون که دست
راست را بسبب طول بازه فرار گرفته کیفیت است که در اینجا جاری
فرموده و فراموش کرده که در هر یک از این اعضا شستن شود و غرض از این
بنابراین مسح بپوشیدن است که عیب ندارد کیفیت چهار مرتبه که زیاد
از نواز از اینها از شستن یک مرتبه بپوشد و در هر حال فصد وضو
کند در اینجا بدست چپ همه مسحها را کند کیفیت پنجم آنست که در آب بپوشد
فرموده که بپوشد و اگر از دستگاه موقوفه شستن و کند و بپوشد که در آنها
از مرفوع فصد وضو است و بلا مکش بپوشد کیفیت ششم آنکه در آب بپوشد
بدون مخرب و در طرف فصد شستن بخوری کند بپوشد و در پیش از
او مسح کند و در این قسم مایل است بلکه در مطلق شستن در آب
از بابت آب بدو در مسح احتیاطی است هر چند غرض از آب بپوشیدن
فهمی و بپوشد که شخص از آب بپوشد و در آنکه که هر قطرات آب بپوشد
او باشد فصد وضو کند و دست بر صورت بمالد با آن قطرات بشوید
و همچنین در مسحها را و بعد مسح کند با آنکه باران بگذرد و اگر فصد وضو

له
مشکلات
چونکه آب از
بر میزد و در
اشغال در شستن
کیفیات
ک

در بیان وضو است

(۸۹)

و فطرات نباید بر بدن باقی ماند فصد وضو نموده بطریق استعمال وضو
بگوید بنحویکه صدق شستن بشود نه بپوشد کلام بدانکه این چهارده شرط که برای
وضو گفته شد شرطها در حال تمکین است و اما در صورت عدم تمکین
بهر حکم شارع در آنها مختلف است و بعضی آنها بمحض ممکن نشدن حکم پنجم
فرموده و در بعضی از آنها وضو را بپوشیدن موقوف نموده اما شرطی که بمحض عذر
تمکین حکم پنجم فرموده اطلاق طهارت را با حدیث است آيا حدیثی در
موجب استعمال نشدن در رفع حد اکبر و باقی شرایط از وضو عذر
امکان آنها وضوهای چند مقرر فرموده که اسم آنها وضو اضطرار است
و وضو اضطراری هشت قسم است وضو حیث وضو اقتصار وضو نسیه وضو
نافض وضو وضو تولیه کلبه وضو تولیه بعضیه وضو دائم الحدیث وضو
غیر ممکن الموالاة و بیان آنها در هفت فصل است **فصل اول** در
بیان وضو حیث وضو اقتصار بدانکه وضو حیث اسم وضو است که بسبب
عذر و محل وضو بر حائل مسح میشود و وضو اقتصار اسم وضو است که بعضی
مواضع وضو را ترک میکند و اکتفاء با طرف آن میکند و هر یک جای دارد
تفصیل بیان آنها اینست که ممکن نشدن شستن یا مسح محل وضو یا از بابت
اصل استعمال است بپوشیدن یا اینکه در محل خاص از آن مانع است از مانع
یا حیث است یعنی تخلف شده بر شکسته و از جای دیگر رفته باشد یا در آنی که بر دلت
و زخم گذاشته اند یا در سئال است که بر از بسته یا چیزی بپوشد علوی چسبیدن
و رفع نمیشود یا زخم مکشوف است یا وجه پا و در میان چشم است یا بسبب
و عذر امکان ظاهر شستن آن ممکن نیست و هر یک از اینها در سئال یا چیزی
عذر ضعیف یا بعضی وضو را گرفته یا تمام وضو را از حد خود نه بیشتر

در بیان وضو است

بیشتر با سرت کوبیده از جزو غسل میجوید سال و نقد شستن باز با دانه از مغاوت
وضو حاصل از استعمال آب با مختصر محل شستن است با عمل مسح و چون احکام
اینها تفاوت دارد لهذا در ضمن چند مسئله بیان میشود **مسئله اول**
هرگاه اصل استعمال آب بخیر است بیک حکم نهیم است جبر در رکاو نیست جز
مکن باشد **مسئله دوم** بدانکه هرگاه موضع شستن شکسته یا ازجا
رفته باشد بشوید باشد تخته بان ستم باشد جبر است بر هرگاه وضو بر هرگاه
باشد که آب بخود عضو برسد بر پنج بسیار با بگذاردین آن در آب و وقت
که چنین کند اگر کرد سبب این بطور اجماع باشد تفاوت نیست مابین
امکان و نمودن آن و علم امکان و اگر بمحض سبب باشد اگر چه حوط
اینست که در این صورت اگر ممکن است و کند اکفای بمحض سبب نکند بلکه
و کند لکن اقوی اکفای است بیکه و اگر در وضو نیست اما سبب و ظهور
خالی بر آن نمی نهد و حکم آن مثل وضو نیست که هیچ ممکن نباشد مسئله سیم
هرگاه در محل مسح جبر باشد اگر و اگر وضو نیست نذر لازم است که اگر
دارد لکن آب سبب بر آن ممکن است با آب سبب عوض مسح میشود با باید
مسح بر آن خابل بود ظاهر این و احوط جمع است **مسئله چهارم** هرگاه در
نمودن جبر و آب سبب بر آن ممکن نباشد اینجا جای وضو جبر است بقیه
چه بسبب ضرب باشد یا ضرر خود را کردن یا مشقت و اگر در با از جهت
مجااست محل وضو را شستن قطعه کفایت وضو جبر نیست که بعد از
آنکه موضع سال را داشت محل جبر و سبب باز بر دست بخند و باز آب
مسح کند بر همه ظاهر جبر بی تردید بلکه همان قدر که دست را اول کشید
با و میرسد کفایت رسانیدن مابین چو بخاورد و همانها فاصله اگر

با جمیع آنکه شستن
باشد

در بیان وضو است

اگر چه ظاهر باشد وضو و نیست در این مسح نمودن باب از ملا خط کردن
که اما این شستن جبر است با مسح و است وضو و نیست هر قدر قصد کند وضو
بر در بر این کفایت خاصه کافی است تفاوتی نیست در این حکم مابین مسح بود
در جبر و پاک بودن آن بلکه هر قدر که ظاهر جبر پاکست کفایت میکند
مسئله هرگاه ظاهر جبر بخیر نباشد و تغییر طهر آن ممکن نباشد گنا
چیزی بر آن ممکن نباشد و اینجا اکفای میکند شستن اطراف آن و نیست
بجبر و موضع آن ناقط است و این معنی وضو اقصا است و احوط جمع است
مابین این و نهیم **مسئله احاطه** بدانکه در صورتیکه مسح بر غیر ممکن
باشد و جبر هم نباشد و وضو جمع مابین محاذ احتیاط پیدا میشود با این
که اول و کند و مسح کند بعد از آن بگذارد و بالای جبر مسح کند و قصد
وضو اقصای تمام بدین شستن اطراف نهیم بدن وضو بمجا یا و زد مس
در صورت مجااست ظاهر جبر هرگاه ممکن است که چیز ظاهری بر جبر
بگذارد لازم است که چنین کند و مسح کند بر آن و احتیاط جمع نهیم
مسئله بدانکه تری جبر از وضو محذوبت بر این طلب و فرع قهر
میشود **فرع اول** اینکه جبر کفایت نباشد مسح بر آن جایز است **فرع**
دوم اگر همه اعضا وضو خشک بشوند و تری جبر برقرار باشد و الا
بر فرد است بجهت عضو بعد از آنها **مسئله چهارم** هرگاه زخمی باشد
که دوائی بر آن گذاشته و برداشتن آن ممکن نباشد یا دشوار بر آن باشد
باز تکلیف بوضو جبر است بطور نفی که گفته شد و احوط جمع است مابین
آن و نهیم **مسئله پنجم** هرگاه محل شکست بازخم مکشوف باشد آب
بجهت آن ضرر داشته باشد چیزی بر آن بگذارد و عمل جبر کند احوط

(۹۱)

این احتیاط است
نمود

این احتیاط است
نمود

در بیان وضو است

(۹۲)

بلکه از قوه
ک
ع
این احباط است
نشد
ک

واحوط جمع است باین و نهم و حکم بوضو اقتضای نیت و نیت
مسئله ششم محل که وجع دارد یا ورم دارد و آب آن مضرت است
در وضو و وضو اقتضای آنست احوط نهم آنست که مسأله هفتم هر چه
پاد و بادکنال از محل صحیح گرفته باشند اگر بفکر وضو افتد عیبی ندارد
و اگر زیاده است ممکن است که واکند چیزی کند و اگر ممکن نیست علاوه
بر وضو چیزی نهم کند احتیاطا مسئله هشتم چیزی که بی علت
در بدن چسبیده و زایل نمیشود اگر بطریقی شک که دیگر جز بدن محسوب
میشود مثل موضع اصلی است شستن میجوید و وضو جایز است
و اگر باین طریق نشکد و قابل زوال است لکن بالفعل مانع است عمل چیزی نماید
باینهم احتیاطا مسئله نهم نیت که در وضو آن که محل غسل آب
مضرت است اطراف آنرا میبازارند لکن خوف سیلان آب بر موضع غسل
مسئله نهم بجهت شستن اطراف سیلان نکردن اینست که با وضو
که با آب بر داشته بر موضع صحیح بکشد بطریقی که باب خارج از او غسل
حاصل بشود و بر زخم نرسد و میشود که دست را بر تیره که در آن موضع
بکشد تا جری آن حاصل شود مسئله دهم نیت که در وضو آن که
جبهه از بابت شک جایز است گذاشتن آن تا اطمینان بهم برسد و اگر بعد از
برداشتن معلوم شد که از سابق بر این خوب بوده است علاوه احوط لازم نیست
مسئله یازدهم هرگاه بر ماسه جبهه باشد یا بر ماسه بماند نری
جبهه که بر ماسه است مسح کند محل مسح را با جبهه که بر آنست مسئله
در وضو آنکه محل وضو با خلل روح است که کسی که جبهه بر پدید آید یا
که بر او گذشت میشود جایز میشود مسئله سیزدهم هرگاه ظاهر جبهه

بلکه لازم است
ک

در بیان وضو است

(۹۳)

این احباط است
نشد
ک
ع
بطوری باشد که
مسح بر آن مضرت
با طریقی باشد
ک

جبهه معصوم باشد است کشیدن بر آن جایز نیست گذاشتن چیزی بر آن
دلیل ندارد و در صورت امکان تبدیل آن لازم است لکن هرگاه تبدیل مضرت
باشد میباید میبازارند و اگر وجود معصیت را تبدیل گذاشتن خالی که ضرر
جایز دارد بر داشتن آن لازم نیست و در عوض آن مالک هم لازم است لکن
باز هم نمیشود گفت که جایز است مسح بر آن و هر چند که بدل از آن باشد
مگر آنکه برضاء مالک آنرا مجوز منتقل کند و این دادن بدل باعث انتقال
حقیقی چیز نیست بنا بر علی لک حکم در مسئله نهم آنست احوط آنست که
وضو اقتضای مسح علیها بد مسئله چهارم هرگاه باطن جبهه
معصوم باشد و ظاهر آن مباح ظاهر جبهه از مسح بر جبهه مسئله
پانزدهم هر چه چشم در هرگاه اصل استعمال آب مضرت باینست قیسم باید کرد
و هرگاه همان آب پسند بخورد چشم نه مضرت است بعد از شستن با لای چشم
چیز بر چشم گذاردن بخوبی بر آن مسح کند یا بر همان استعمال و کف کردن
است مسح کند بعد یا باین طریق بشوید و بعد از آنما وضو نهم هم بخورد
مسئله شانزدهم بعضی از آن خورج را حش یا و اینکه بر آن برود
آب بخند شده جوش میخورد و سخت میشود بر ظاهر بدن مانند بوسه هرگاه ممکن
است از آن بخام یا آب گرم واجب است چیزی نکند و هرگاه ضرر دارد یا منتفی
و باعث زخم شدن بدن میشود از آن لازم نیست چون قطره آن هم ممکن
نست یا بد چیزی بر آن گذاردن و مسح با آب یا بوسه و نهم نیز جایز است
مسئله هفدهم هرگاه کشودن جبهه با برداشتن دوا و کف زخم
و آب ساندان ممکن باشد و ضرر نداشته باشد لکن وقت وضو نداشته
باشد یا مسح بر جبهه کافیه است آنست که نمر ندارد و باید نهم نهم مسئله

بلکه احوط است
باین نیت
مسح
ک

در بیان وضو و قیلت

(۹۳)

مسئله هر چه که در وضو واجب است که کف و چیز بر جبهه علیل بگذارد و چون مسح کند باید اول اطراف سالن را بشوید که اگر آنچیز که میگذارد زیاد از موضع علت فراتر رود و شستن نماید و اما اگر چیزی گذاشته باشد و بعد از آن متعاز از موضع سال گرفته حکم آن حکم موضع زخم است اما هرگاه برخلاف متعارف گرفته حوط جمع است مابین عمل جبهه و تهیم مسئله نورانی هرگاه جبهه هر یک عضو وضو را فراتر گرفته باشد حکم همانست که مذکور شد و اما اگر همه یک عضو را فراتر گرفته حوط جمع است مابین جبهه و تهیم و اگر در عضو وجا جبهه دارد صحیح مابین آنها را بشوید و بر هر دو مسح کند مسئله بلستیم که هر چه سبب علی مسح بر چکه و موزه باید نمود و این داخل جبهه نیست مثل وضو و نیت است که گفته خواهد شد فصل در وضو و نیت است هرگاه شخص در بلاد مخالفان و محل طهون باشد یا باشد میتواند که وضو بگیرد بطریق ایشان از هر بابی حتی شستن با مسح بود و وضو بان نحو صحیح و مجرب است کلامی که هست و این مقام از آنست که مخالفین قائلند باینکه اگر یا برهنه باشد شستن مسح بر آن جایز نیست و اگر مسح بر چکه است مسح بر چکه جایز است اما مسح بر خود یا جایز نیست حال چنانچه نیت بحد و عمل میباشد کدام مقام است افوی از آنست که شستن با مسح است بر مسح بر چکه و موزه مسئله هرگاه شخص در موضع تقیلت است لکن نمیتواند بجای دیگر برود که وضو اصلی بگیرد ظاهر نیست که لزومی ندارد همان موضع وضو و نیت بگیرد صحیح است مسئله هرگاه شخص مبتدیانند که این شخص از شستن است چیزی نباشد که این عمل باعث خجالت ایشان در موافقت شود ظاهر از آنست که باز مجزی باشد لکن چون در آن ناطق

که بتواند کشت
ببالد و مصلحت
ناید الا حوط
جمع بین هر دو
که
اگر بر تریق
خوفضه باشد
مجزی نخواهد
بود
ک

در بیان وضو و قیلت

(۹۵)

نامتلی هست حوط این است که بعد از آن عمل عاده یا فضا در حالت امکان نماید مسئله در وضو ناقص اعضا است بدانکه هرگاه عضو از اعضا وضو در عضو با عرض از نفی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی دارد و هر چند برده نازکی از آن مانده باشد و حکم جبهه آن هم حکم اصلی علیل است و اما هرگاه از اعضا طویل چیزی بریده باشد مرقد از آن را که هست شستن و اگر دست از مرفق بریده اند سر مرفق را هم باید بشوید و مستحب است شستن باز و اگر از غده چیزی بریده مسح کند بر باقی مانده از آن و بر کعبه اگر از کعبه یا بر بریده مسح بر غده مسامحه و وجوب وضو بر قرار است و چنانچه نیت است و اگر کعبه آنها مانده حوط و افوی مسح است مسئله هرگاه عضو جدا شده باشد وضو در محل خود او پنجه باشد ظاهر حکم آن برقرار است و اگر افتاده باشد و در غرضش و قبل از افتادن او محدث شد بحدی که بر آن دیگر حکم آن ساقط است بعضی گفته اند که اگر افتاده و صل آن باشد حکم آن برقرار است ظاهر از آنست که هرگاه بپوشد محل وضو برخواستن بر محل دیگر افتاده افوی از وضو شستن است چنانچه هرگاه در جگه وضو جدا شد وضو دیگر او صل نموده باشد گرفته باشد یا حکم وجوب غسل با مسح عوض میکند یا نه بعضی از شایخ ما حکم میفرمودند باینکه هر چه فک که اسم عضو و بر آن گرفته شد حکم آن حکم عضو اصلی و حقیر در حکم مسئله نامتلی از مسئله هرگاه بپوشد از وضو جدا شد و نا بالای مرفق فرزند را بجا او پنجه ماند شستن جای آن لازمست نه خود آن و اگر در همان پایین مرفق او پنجه ماند شستن خوان و بجا از آن است اگر از بالای مرفق خراشید و در پایین مرفق او پنجه

اخوانیت محل
نامتلی است
ک

مسئله
آن با صلی
در حکم
ک

در وضو و تلبیس

(۹۵)

آویخته مانده ظاهر از وضو شستن است **فصل چهارم در وضو**
 تلبیس کلمه هرگاه شخصی قدرتی ندارد بر اینکه افعال وضو را خود بخود بجا
 بیاورد لازمتی که کسی از وضو بداند یا بنظر حق که خود او نیست بگوید
 که طهارت بعمل بیاورد و این که اثر طهارت را حاصل میکند قرینه الی الله
 و بعضی گفته اند که نیت بکند که وضو داده میشود قرینه الی الله و این
 مشکل است خواه نیت که نیت ناپسندیم و از شستن و مسح کو باشد
 خود شخص است پس میشود مثل منارف نیت کند که وضو میکنم قرینه
 الی الله بعد از آن نیت و دستها را از آب ببرد و بگوید یا رب اغفر لی
 بعد از آن مسح کند بکف خود آن شخص یا بکف بجان نری که در دستش است
 یا نری که در دست من است و نیت هرگاه شستن و مسح و یا شستن و مسح
 در وضو و تلبیس بعضی است یعنی هرگاه شخصی قدرتی بر بعضی افعال دارد
 و بر بعضی ندارد در آن بعضی که قدرتی ندارد نیت بکند و در اینجا مسئله
 هست که هرگاه اینقدر را که میتواند میشود در اول بجا بیاورد و میشود
 در آخر یا ابتدا بمقدور کند و وقتی که عاجز شد نیت را وضو میدهد
 یا میشود اول افعال را نیت بجا بیاورد و بعد بمقدور در آخر خود
 جابجا آورد اقوی اول است **فصل ششم در وضو دائم** هرگاه کسی
 شخص را ناخوشی غرض شده که حدث متوالی غرض او میشود مثل سلسله البول
 و مبطون و غالب النور و مانند اینها بر حالت او بچند قسم مقصور میشود
 اول اینکه بکافی برای وقت که سالوات حد میشود و وضو و اقل
 واجبی از آن حاصل میشود پس اگر اول وقت است تا خبر نماز از آن
 جا بر نیت اگر آخر وقت است انتظار آن لازم است و اگر همان اقل و

بلکه مقین است که در وضو و تلبیس نیت واجب است

بلکه اقوی با قطع تلبیس

در وضو و تلبیس

(۹۶)

واجب آنها تمکن است و نیت واجب است و در وضو و تلبیس
 نیت هم نباید بگوید و اگر نیت بجا آورد نماز او باطل است مسئله
 هرگاه اوقت فرضی را اول وقت بود و نیت کرد معصیت کرد بعد از آن نماز
 بنحو قارف بجا آورد و هرگاه اوقت فرضی را آخر وقت است در اول وقت
 تکلیف اضطرار بجا آورد ظاهر بطلان است مسئله در وضو و تلبیس
 طهارت و اقل نمازهای اضطراری دارد مثل اقل نمازهای اضطراری حال طهارت
 و نماز غریبه که اکتفاء میشود در آن بایمان و کاهی بعضی در کعبه یا کعبه
 همچنانکه در باب صلوات اضطرار بر بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی پس
 در اینجا میگوئیم انتظار و نیت که طهارت را بجا بیاورد و با آن نماز
 اضطراری لکن حوط بعد از آن نماز دیگر است بخوبی خواهد شد مسئله
 آنکه فرضی بگذرد طهارت و اگر از نماز باشد و بطریقی باید که باز هر چند
 فرضی قدری بکمر نماز بدهد و اینجا انتظار اوقت لازم و بعد از طهارت
 و قدری از نماز همینکه حد آمد بنشیند و همان اثناء نماز وضو بکند و
 و نماز را تمام کند خصوصاً در ناخوشی سهال که بپوشیدن این طریقه معتبر است
 چهارم آنکه حدث متوالی میباشد و از نماز بگذرد و در اینجا اگر چه بعضی گفته اند
 که این بود که بنا خوشی مثل آید مثلاً داخل شد نیت مثل صحیح وضو نماز
 بجا بیاورد لکن اقوی نیت که باید برای هر یک نماز یک وضو بکند
 پس بجهت نافله ظهر و نماز ظهر و وضو بجهت نافله عصر و نماز عصر و بجهت
 وضو و همچنین نماز از واجب و مستحب و اما اجرای نماز و شستن نماز
 که بعد بجا بیاورد و سجود سهواً و وضو منقل نمیشود و اما اصل نماز
 احتیاطاً که فی الجملة تابع است پس اقوی را نیت کفایت وضو نماز اصلی است

عقل نالایق است که نماز را تمام کند و اعاد نماز نماید

ایمان از آن

در وضو بعد از اذان

(۹۱)

بلکه احوط خواندن آن
همین وضو است
نه در وضو
و بکر
ک

کذا
که مؤلفان باین
معنی گفته اند
و آنکه کفایت
مؤلفان باین
درهم است
با فندان
متمم است
میشود مگر در
صورت تعدد آن
ممکن است
(ک)

برای و اگر چه احوط وضو بعد از اذان با فاصله مغرب است و بدانکه آن
جملة اقسام دائم الحث است بخاضه قبله است حکم آن بلا شبهه همین است
که برای هر نماز وضو بکشد و فرقی که مابین آن و باقی اقسام است اینست که
در مستحاضه عقبه نمازی تغییر نیابد و ظاهر ضریح است که در مثل سلس
البول لازمست گذاشتن حفظه یعنی چیزی که منع نمیکند مثل کپشه که
در آن نیست بگذارند و دیگر تغییر باطنی برای هر نمازی لازم نیست اگر چه
احوط است **فصل هفتم** در وضو شدن و الموالات است یعنی هرگاه
بسیب است خرافت هوا بآید و الموالات یعنی ستم حاصل شده اگر بایشنا
مبنوا تحصیل کرد احوط است بنا بر این است که خشک شدن
اعضای درجه شریع بقصور و این تصور نیست و اما بجهت مسح یا وضو
هرگاه نری بداند نمادند در دست نه در اعضا وضو که از آنها بر دارد
احوط مسح است بدست خشک بعد مسح باینکه بعد از آن بتم است اما
هرگاه از بابت آنکه آب که در دست میباشد و جمع میشود الموالات یعنی
حاصل نمیشود مثلا آنکه در عرض و یا غایت مثلا آب دست میباشد
نه غایت بجهت عضو یا از بابت بکر مگر نمیشود مگر آنکه هرگاه غایت
عضو بشوید و اینجا احوط بعد از این وضو نیم است **خاتم مکرر**
در بیان مشترکات وضو اضطرار است آنها چند اند اول هرگاه
که باعث بنوضها بوده رفع شد با حکم وضو یا ایستاده نفع است
بالا نه است خواصلی بجهت اغمال مشروطه بوضو تفصیل کلام از آنست
که رفع عذر با و اثناء وضو است بعد از فراغ از آن قبل از آن عمل که
وضو برای او بود با و اثناء اغمال است با بعد از اغمال بجهت اغمال بکرین

در وضو بعد از اذان

(۹۲)

بلکه احوط در آن
در وضو و اذان
وضو و اذان
است
ک
اگر چه احوط است
ک

بلکه احوط بوضو
ناخبر است
ک
بلکه احوط
ک

پس در اینجا چند مسئله است مسئله اول آنکه در اثناء وضو
که مذکور از آن بخوبی با تقیه عمل باید رفع عذر شد با تمام وضو و
اصلی کفایت میکند با اینکه باید از سر گرفت وضو اصلی اگر چه اول نماز
از وجه نیست لکن اقوی احوط تا باینکه مسئله دوم بعد از فراغ
از وضو رفع عذر بشود هنوز مشغول نماز نشود و اینجا صحیح وضو است
از قوت نیست لکن اقوی احوط اعاده است مسئله سوم آنکه بعد
ائشاء نماز رفع عذر شد با اینکه بعد از نماز شد با برای نمازهای دیگر
کفایت میکند با آنکه اقوی کفایت عذر از نماز است و بعضا قسام وضو
که وضو تقیه و وضو جبهه و وضو اقصا و وضو ناقص اعضا است اما
وضو دائم الحث هرگاه رفع عذر شد کفایت از نمیشود حتی آنکه اگر در
ائشاء عمل هم بداند که رفع عذر شد باید از سر بگیرد و در وضو توبه باید
مسک حیا ط شد بدو را عذر است اگر چه در این وضو اضطرار
فرقی با بزر و اجب نیست بجز وضو مسحی یا بجهت اقامه وضو
مبنوا یا آوردن خنثی آنکه وضو بخشد بخوبی تقیه هم خوب است مسئله چهارم
هرگاه بداند که مذکور که از وقت گذشت عذر حاصل میشود که باید وضو
اضطراری بگیرد یا واجب است بخیال در وقت وضو اختیار باینه قول
قول بزر و بخیال خالی از قوت نیست اگر چه در هر احوط واجب است تا خبر
هرگاه بداند که در آخر وقت رفع عذر میشود با مظنه داشته باشد حکم
بوجوب خالی از وجه نیست لکن اقوی عدم آنست احوط تا خبر است مسئله
پنجم هرگاه احتمال و ال عذر باشد با واجب است بخیال تا خبر است
بخیال و بدار اقوی تا باینکه احوط تا خبر است مسئله ششم هرگاه

در بیان تکلیف و سهو یا وضو

(۱۰۰)

وضو است بدانکه سهو از وضو منبطل علی شرط با و است و افعال وضو منبطل
اوست باشد مطلقا مگر آنکه بخاطر شرب یا بد درها لشکه موالان برقرار باشد
و منبطل دیگر علی بنامه باشد که انوف بر میگرداند آنچه را سهو کرده با ما بعد
بجای آورد و لغاشک و وضو باشد در خود است یا در اشیاء ان یا بعد از
فراغ از آن در اینها سه موضع که باید بپایان شود **موضع اول** در شک
در وضو است پس هرگاه این شک در حال است که یقین داشته است
بوضو سابقا و الا نشک کرده که آن وضو باقی ماند بانه اینجا این شک است
نذار و حکم بقاء طهارت میشود و هرگاه در حال است که یقین داشته
بحدث و شک دارد که وضو گرفته بانه در اینجا حکم بقاء حد میشود و لا
است وضو بیکر و هرگاه یقین دارد و دارد و نمیداند کدام مقدم بوده
و کدام مؤخر از هر حکم بحدث میشود **موضع دوم** در شک با اینجا
شک در وضو است آنچه در وضو نماز کرد عمدتاً باطل است اگر غفلت
کرد از اینکه این شک را کرده و نماز کرد با هم باطل است اگر نماز کرد
و بعد از نماز یقین کرد که قبل از نماز محدث بوده و لکن شک دارد که طهارت
بجهت این نماز عمل آورده بانه نماز او محکوم بصحیح است لکن نمیکوئیم
وضو را در بلکه باید برای نمازهای بعد وضو بیکر **موضع سوم** در شک
در شک در افعال وضو است و حال وضو ناخن حکم کلی این است
ماذامیکه فارغ از وضو نشد و در هر چه شک بکند واجب است که بکشد
و انرا بجای آورد و در حقیقت آنکه در وقت مسح پای چپ اگر شک کرد که نهد
کرد بانه با جرم مخصوص از وضو داشته بانه لازم است بر کشتن و همچنین
اگر در اثناء شک بکند در شرط وضو لازم است ملاحظه و

در بیان غلظت

(۱۰۱)

و محصل علم بقیوت ان شرط موضعیم بر مرد رشک در افعال در شرط وضو
بعد از فراغ از وضو و معنی فراغ از وضو اینست که خود را مشغول بکار
دیگر یا در تجار دیگر بیند یا فاصله زیاد نباشد پس در این مقام هرگاه شک کند
که آیا فلان جزء را بجا آورده ام یا نه اغشائی با رشک نیست وضو اتمام
لکن اگر این شک در مسح پای چپ باشد وضو در بجا خود نشسته است طول
زیاد نکشید لکن اگر عادته است اما هرگاه شک کند بعد از فراغ در شرطی
از شرط حکم بحدث میشود لکن حکم نمیشود که ان شرط بطلان و منفرد
است بر این مسئله عجیبه و این است که هرگاه طرفه یا دست یا عضو دیگر
بخش بود و بعد از فراغ از وضو ملتفت شد که آیا در وقت وضو نظیر نموده
بود بانه میگوئیم وضو صحیح است لکن انظر من دست اعضا وضو که آید یا
در شک همه بخیرند باید بجهت نماز نظیر بشوند **موضع چهارم** در شک
است بدانکه اصل غلظت است تمام ظاهر بدست بملاحظه امر خداوند
که معنی غلظت است امر خداوند یا برود و نوع است حی و است حیوانی
و امر حیوانی یا برود و سبب آنست که باعث از نماز است که حیوان
شد غسل آن سبب برای کارها چند طوطی و سبب است با امر خاصه مثلا
هرگاه جنبت است از غسل جنابت میشود از برای نماز علی و از برای طواف
علیه و مکن و استیجابی نیز در مقام خاصه است خداوند است اول
مسرف است با خاصه که موجب غسل اند و غایب آن که غسل را بجهت آنها
میتوانند آنکه در وقت غسل ملاحظه بشود که فرما از برای کدام
امر میشود که عبادت بپایان برود یا بجا چند فصل است **فصل اول**
در بیان اسباب خالائست که باعث جو غسل میشوند و آنها پنج سبب است

در بیان غسل است

(۱۰۲)

سبب اول جنابت است و آن حالتی است که غاوض شخص میشود و شایع از آنکه
 فرد دانه از عبادات و اعمال خاصه و احوال بیکی زد و چیزها صل میشود
 اول بانزال منی و آنچه پس معرفت اگر محال است باشد بعد از آن چند
 شناخته میشود از جهندی و خروج بیثبات و حصول شکی و انکار
 شهوت بعد از آن و گاهی بیوشناخته میشود که بوی مثل بوی شکوفه
 خرم یا بوی غیره باشد و بعد از معلومیت خروج آن باعث جنابت است و
 هر حالتی خواب بیدار و اختیار و اضطرار چه مرد باشد و چه زن چون
 از زن نیز منی خارج میشود لکن همه علامات سابقه را ندارد و درین
 آمدن منی مرد از فرج زن باعث جنابت نمیشود و در دخول مقدار
 حشفه در قبل زن یا در مطلقا و تفاوتی نیست در حصول جنابت مابین آنکه
 انزال بشود یا نشود و فاعل یا مفعول با تعویظ و بدون آن لذت حاصل شود
 یا نشود یا اختیار یا بی اختیار یا با غفلت تفاوتی مابین کبریا
 نیست حتی آنکه اگر مقدار حشفه طفل صغیر داخل شود مرد و جنابت
 بلکه بعضی نیست بفرج حوازمیت هم گفته اند که علاوه بر مصیبت و
 و حد و غیر جنابت حاصل میشود بجنس دخول حشفه هر چند انزال
 نشود بلی اگر خفته او حال نمود در زن مطلقا یا پس را بر یا خفته جنابت
 حاصل نمیشود برای هیچ کدام و همچنین اگر مرد داخل نمود در قبل خفته
 سبب دوم مرتبت است پس رسیدن عضو از اعضاء چه در حیوان
 و چه صورت بر عضو از اعضاء مبتدیان که روح از او مفارقت نمود
 و بدو از تمام مرده باشد و هنوز او را غسل شرعی نداده باشند
 پس بر سبب عضو از اعضاء شخص با و در حال مذکور غسل بر شخص و

بالجماع
 انزال منی
 خروج بیثبات
 و حصول شکی
 انکار
 شهوت
 قطع حاصل شدن
 باینکه نیست
 باعه حصول
 قطع احیاناً
 است که باقی
 منی شود
 در حال طهر
 آن میشود اگر چه
 نداشته باشد
 و با وجود آن
 احتیاط میکند
 بجمع بین غسل
 از زن و دیگر
 بلکه حوازمیت
 الاحوط

در بیان غسل است

(۱۰۳)

واجب میشود و فرقی نیست در مس عضو مابین آنکه اند عضو که چه سبب
 مرد و از اعضاء ظاهر باشند یا باطنه یا مختلف مابین آنکه روح دارد یا
 با روح خفته یا خفته یا خن بلی مرتبت با مس کردن او بموی باعث
 غسل نمیشود و اگر عضو از زن بریده شد و مثل بر استخوان باشد و
 مثل مرتبت است هر چند مرده باشد مسکن اگر خورد شخص عضو
 بریده شده خود را مس نمود نیز غسل بر او واجب است مسکن تقطع
 اگر چهار ماه بر او گذشته است و غسل دارد و اگر از چهار ماه کمتر است
 مس او باعث غسل نیست هر چند بخواب مسکن اگر طفل مرده شود
 شد با بر مادر او غسل مس لازم میشود بانه انوی نیست که لازم نیست
 احوط غسل است مسکن و صله کوشه خالی که از او مرده زن بریده
 میشود بخواب مسکن بلی مس او غسل لازم نمیشود و اما استخوان خالی اجنبی
 شد بلی در غسل است هم چنین اگر از مسیت باشد بر استخوانها که در مقابله
 بیرون میآید اگر معلوم نباشد که از مسیت غسل داده اند غسل بر آنها
 لازم است و بعد نیست که در مقابله بر مسکن حمل بر غسل داده شود
 مسکن اگر کفیم استخوان خالی غسل دارد و در انداز افشاده اینچنین دارند
 و مسکن غلی میجو اهد مسکن بلی بدانکه مسیت گاهی غسل نشود
 مرد و میجو اهد و گاهی نه غسل نه شستن و گاهی غسل نه شستن و گاهی
 شستن نه غسل بر هرگاه مسیت مرد شد و با وطوبی مس کرد و گاه مرد و
 و هرگاه قبل از مس شدن بخشکی مس کرد هیچ کدام میجو اهد و هرگاه بعد
 مس شدن بخشکی مس کرد غسل میجو اهد نه شستن و هرگاه قبل از مس شدن
 بر طوبی مس کرد شستن میجو اهد نه غسل و بعضی از علماء حکم فرموده اند بلی

در صورتی
 که صند نمیکند که
 مسیت کرده
 غسل آنکه بر مس
 بلند با موی
 مس نماید
 موی که با غسل
 نامی است
 آنکه باعث
 غسل میشود
 محال است

در بیان غسل است

(۱۰۴)

مشکل است
شستن

با اینکه در صورت میت با وجود خش بودن هم باعث جوشش میشود و باقی
خلاف این است که غسل از منتهی غسل میخواهد و خود شستن هم غسل
نمیخواهد و همچنین کسی که بحکم حق یا بدکشته شود بعد از کشته شدن غسل
میت نمیشود و منتهی کردن عضو او هم غسل ندارد لکن باید قبل از کشته شدن
غسل میت بکند و تکفین بشود سبب است که مرخص است و حال آنکه
او آن خوف است که بحسب طبیعت خداوند عز و جل در دنیا خائف بوده از
حکمتها و بسیاری که بکی حفظ و در روح و بکی غذا و او شدن و بکی
تبدیل بشود از تولد و وفات مقرره از برای خروج از قرار دار و بکی
برای آن تشخیص خاصه معتبر فرموده که در باب علمیه بیان میشود آنکه
تعالی سبب است که مرخص است و حال آنکه نفع آن و آن خوف است
که در حین تولد یا بعد از آن برین مباد و شارع هر بجهت تشخیص آن حد
قرار داده است سبب است که مرخص است و حال آنکه در
حالتی بودن آن خوف است و مرخص است و برای نفع آن بنا بر
اقوال و تفصیل آنها بیان خواهد شد انشاء الله تعالی فصل در بیان
مذکور شد که این پنج سبب باعث غسل میشوند از چند بابت مرخص
از برای هر یک میت بعضی واجب و بعضی مستحب است بنا بر تشخیص خواهد
شد که مکلف در وقت غسل بداند که کدام از اینها بر او واجب است یا
حاصل شود و توضیح اقسام اینها در چند مطلب بیان میشود انشاء الله تعالی
مطلب اول در غسل جنابت بنا بر اقسام و انواع امرویه که از شارع بان
شد و کیفیت نیت هر یک و وقت هر یک و آنجا چند مرخص است و آن
جنابت بجهت خود دفع آن حالت با قطع نظر از چیزی که بعد از آن بعمل نیاید

در بیان غسل است

(۱۰۵)

بیاورد و این امر موافق مشهور بخواسنجا است بر غسل جنابت مستحب است
و بعضی گفته اند که بخور جویند کیفیت نیت از اینست که غسل میکنم
بجهت دفع آن حالت قرینه الی الله یعنی بجهت آنکه خداوند عز و جل آن حالت را از من خوا
ست بگو ملاحظه اینکه واجب است نیت است ضرورت نیت و وقت غسل
باین نیت نیت نیت و در همه اوقات این نیت را میتوان کرد چه قبل از وقت
نماز و آنچه بعد از آن چه در وقت رکب از هر دو وجه حالت شک در
وقت چه در شبها و اما مبارک و رضا چه غیر آنها چه نماز فضا بدیده باشد
چه نباشد چه بنام از داشته باشد چه نداشته باشد و بعد از آنکه غسل
باین نیت شد آنچه موقوف بر آن صحیح اند با این غسل از نماز و روزه
و طواف و دخول مسجد و غیر اینها مرخص است و اگر مرخص جنابت بجهت نماز و
و کیفیت نیت آن اینست که غسل میکنم بجهت دفع جنابت برای نماز آوردن
نماز قرینه الی الله و قصد قربت نهان است که در آن ملاحظه کند فرمای
بر ذریع آن امر بر آنکه بغسل جنابت شد است بجهت نماز و وقت این نیت
در نماز از اوقضا مختلف است بر وقت آن بعد از دخول وقت نماز است
در نماز از اوقضا و میشود آنرا از برای نماز از اوقضا آورد قبل از دخول وقت
فرمایان بقصد تحویل کردن نیت آن در اوقضا باید ملاحظه امر مستحب است
بر نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهت تمهید شدن برای نماز واجب
ند با قرینه الی الله و در نیت نهان است که ملاحظه معنی آن که فرمایان بر آن
این امر مخصوص است نماید **مشکل** است که مرخص است از آنکه در وقت
داخل شده باین بقصد وجوب برای نماز میشود و بگوید با غسل کند و
آیا بقصد تحویل نمودن نماز مرخص است از اوقضا ملاحظه قسم اول است گفته

مشکل است
مکراتیکه قبلاً
بجهت نماز آوردن
دایمی شود که این
مستحب نیت است
بیاورد و برین
نیت قبل از وقت
مکرم میشود
آورد
کشتن است که
قبول

در بیان غسل است

(۱۰۶)

گفته شد مسکلتی هرگاه در حین شروع غسل با وضو میزدند که وقت داخل نشد و لکن در اثناء آن خواست شد بخت میباشند و بخت وجوب هر دو محل اشکال است و حوط بخت با طهارت بودن مسکلتی هرگاه بر ذمه شخص نماز قضا باشد و همه اوقات بقصد وجوب میبواند غسل با وضو بخوابد و هرگاه ازاده نماز قضا دارد و همچنین هرگاه احتمال بدست دهد که شاید نماز قضا بکند و اما اگر بنا نداشت که نماز قضا کند و وقت نماز از او تمام نشده بعضی گفته اند که باز هم به بخت وجوب میبواند بعضی گفته اند بخت وجوب میبواند و بخت استحباب هم اشکال دارد لکن افعی اینست که بقصد دفع حد و با طهارت بودن قرینه الی الله وضو بکند یا غسل بکند عیب ندارد و بعد از آن نماز میبواند کرد مسکلتی هرگاه بخوابد آنکه وقت نشد غسل با وضو بقصد با طهارت بودن بجا آورد بعد مشخص شد که وقت نماز واجب بود عیب ندارد مسکلتی هرگاه بخوابد نزدیک بودن وضو بقصد تمسک گرفتن بعد معلوم شد که وقت نبود ظاهر بخت که عیب ندارد مسکلتی هرگاه بخوابد آنکه وقت نماز داخل شد بقصد وجوب غسل با وضو بخوابد و بعد معلوم شد که وقت نبود پس هرگاه نماز قضا بر ذمه او بوده غسل و وضو او صحیح است اگر چه قصد نماز قضا نداشته است و بقصد نماز ادا می که وقت آن نشد بخوابد و در آن باشد و اما هرگاه نماز قضا بدیده او نباشد بقصد وجوب بجا آورد بخوابد نمازی که بعد معلوم که وقت آن نماز نبوده و حوط اطاعت است پس اگر غسل جنابت بجهت روزه واجب هرگاه آن جنابت در شب حاصل باشد و وقت روزه غسل ادا داشته باشد و کیفیت بخت این قسم قصد وجوب بختی صحیح

اگر شب
ذاتی باشد باشد
که وضو بکند
بخت است بخوابد
چنانچه گذشت
(ک)

اگر وضو
باشد غسل
اگر چه نماز قضا
بر ذمه آن نباشد
و اما اگر قصد
مکرم در حال
شکل صحیح
آن

در بیان غسل است

(۱۰۷)

صحت وضو پس هرگاه قریب بطول فجر است اشکالی نیست هرگاه در اوقات دیگر شب باشد اتوی نیز صحت بخت وجوب هر چند اول شب باشد و هرگاه نماز قضا بدیده او نباشد که بجهت آن غسل کند بقصد وجوب بختی اشکال است هرگاه بخت دفع حدش جنابت قریبه الی الله غسل کند و ملا خطه روزه روزه او صحیح است چنانچه هر چه غسل جنابت در شب بجهت روزه مستحب وقت از بخت و روزه شب است که بخت آن قصد استحباب است بجهت روزه قریبه الی الله لکن این کیفیت بخت کردن بنا بر این است که بقاء بر جنابت عمدا مبطل روزه مستحب باشد و اما هرگاه قائل شدیم باینکه بقاء بر جنابت مبطل روزه مستحب نیست و اینکه شرط بودن غسل مختص روزه واجب است پس قصد استحباب بجهت روزه نمی تواند کرد بلکه بخت آن یکی از دو قسم باید کرد یا بقصد با طهارت بودن و دفع جنابت قریبه الی الله یا بقصد روزه احتیاطا قریبه الی الله و اولی اسلام است چنانچه هر چه غسل جنابت بجهت طواف خانه کعبه پس اگر چیزی حج یا عمره است چه مستحب باشد و چه واجب باشد قصد وجوب میکند و غسل بجهت آن و اگر طواف مستحب باشد قصد استحباب میکند بجهت آن ششم غسل جنابت بجهت مباح شدن چیزهایی که حرام اند در حالت جنابت مثل سر کشیدن قرا و نیم الله و دخول مساجد مگر بجهت مری و در غیر مسجد بن شریعت و مکث در مطلق مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و قرائت مؤذنها بیکه سجده واجب در آنها مکث پس اگر یکی از آنها واجب شد غسل با بجهت آن بقصد وجوب میکند و اگر واجب نشد پس قصد استحباب در بعضی آنها که بقیه مستحب اند میکند و اما بعضی آنها مثل گذاشتن چیزی در مسجد یا ترک آن قرآن پس چون در اصل استحباب آنها تا ملی صحت قصد استحباب و غسل بجهت

در بیان غل غل

(۱۰۸)

و ضرورت
چیزیکه مکررها
واقع میشود
جناب موجب
امر استیجاب
نمیشود و نمیتوان
قصد استیجاب
ان را بجهت آنست
مکرر آنجا بیکه
بالخصوص استیجاب
بجهت دفع شدن
باشد که سبب
باعث شود بر
استیجاب فسخ
غل
ک
مباح شد
غیر صلوات
از سایر صلوات
واجب متدبر و
نماز از آنجا توقف
بجای آورد
بغل غل نمازی
در وقت نماز
حالی از وجه بلکه
از غل نیست
(ک)

بجهت آنکه مشکل است شفقتم از غل جناب بجهت دفع کراهت چهره نما
در حال جناب مکرر و قصد مثل چیز خوردن و خوابیدن و غیره و این غل
مستحب است قصد استیجاب زان باید نمود و شفقتم از غل جناب بجهت
هر امر استیجاب که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز است طواف
با کمال آن مشروط باشد مثل لا کون فرار و دخول مساجد و غیره از آنجا
در وضو کشتن **مطلب** در غل جناب بجهت دفع کراهت چهره نما
از چند بنا بنیان امر شده که لازم است در وقت وقت ملا حظت بکراهت آنجا
نماید **اول** اگر آن بجهت محض دفع اینجالت است اینکه منظور آنجا آوردن نماز
با غل زان باشد و امر با این بطریق استیجاب پس هرگاه وقت نماز باد و در وقت
وزن بخواند غل جناب کند و نماز فضا بر او نباشد و نخواهد بکند و
غل جناب قصد استیجاب نماید بجهت دفع اینجالت قرینه الی الله بلی کلانی
که هست و این است که ابا این قسم غل احتیاج بوضو دارد و اینک و
بجهت نماز است و وقت نماز پس غل در حال بجا میآورد و در وقت نماز
وضو بجهت آن بعمل میآورد و در اینکه وضو بخواند بجهت نیت آن
بجهت بخواند حوط اینست که وضو قبل از آن بکند و بعد از آن
بایست که قبل از هر غل وضو مطلوب است و بجهت نماز واجب هم بجهت
طواف واجب چهار بجهت وضو واجب پنج بجهت مس کتاب قرآن ششم
بجهت دخول مسجد هفتم بجهت خواندن سور عزائم و اینها که واجب
شدند غل جناب و نفاق بجهت اینها واجب میشود **مطلب** در غل
استیجاب است از آنجا بایست که همان بجهت نماز است و بجهت
که بیا خواهد شد بکراهت موقوف علیه است موقوف بر غل

در بیان غل غل

(۱۰۹)

بلکه اصل
در غل جناب
و اما در غل
بجهت نماز و طواف
حالی از اشکال
نیست که در غل
است و همچنین
بجهت نماز
ک
علی الاحوط
ک
چون استیجاب
بجهت از این اشکال
غل تا آنجا
بر اجماع است
انست که آنجا
دعا بخواند
ک

از آنجا بجهت مباح میشود بصل نمازی مباح میشود **مطلب** چنانچه
در غل جناب است و در غل جناب بجهت نماز واجب طواف واجب
معلوم است لکن بجهت مس کتاب قرآن ماکل است بجهت دخول مسجد
و فراتر از این ظاهر این است که واجب نمیشود و بجهت روز و هر واجب
قصد **مطلب** بجهت در غل جناب است که مستحب است و اینها چهار نوع
زمانه و مکانیه و فعلیه قبل و فعلیه بعد یعنی بجهت زمان مخصوص
بعضی بجهت مکان مخصوص و بعضی بجهت کار و بجهت که بعد از آن بکند بجهت
بجهت کار و بجهت که بعد از آن بکند یعنی بجهت کار و بجهت که قبل از آن شده است
و مجموع اینها از غل جناب و نوع چهارم غل جناب است از زمانه غل
است بسیار تاکید دارد و وقت از طلوع صبح است تا ظهر غل جناب
وقت از الموع صبح است تا وقتیکه مشغول نماز عید بشود ظاهر تا آخر
روز هم میتوان کرد و غل جناب در غل جناب و غل جناب و غل جناب
که هشتم غل جناب است و غل جناب در روز مباح است که بجهت چهارم
و غل جناب مولود و در حوالا ارض که بجهت پنجم و بعد است و روز و بجهت
که بجهت هفتم و بجهت ششم آن و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز
شیخ طایفی ما مضی و همه شیخ طایفی و همه شیخ طایفی و همه شیخ طایفی
دارند یکی آنکه مبین که ما آمد حدیث را دفع مگر آن نیست و یکی آنکه در
مطلق آن زمان خوب است لکن اول آن بجهت است و همچنین تا آخر آن هم
مستحب است لکن ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم
از اینها یکی آخر شب و بجهت غل جناب چند خصوصیت است اول
آنکه تقدیم آن بر وقتش مشروط است پس هرگاه بکند که در روز جمعه و

دربار خان غلام حسن

(11.)

ازا وقت شود پنج شبیه میشود اند غسل جمعه بکند بنیت نفلیم و بعضی
 جمعه را ملحق کرده اند و اگر بعد از این نفلیم اتفاق شد که روز جمعه پیشتر
 شد اعاده مستحب است و اگر بعد از پیشتر شد نکرد قضایم مستحب میشود و لکن با
 عدم نیکبته یا فساد ندارد در هر حال آنکه فضا آن مستحب است و بعد از ظهر جمعه تا
 مغرب و در شبیه و روز شبیه بخلاف شب است بلکه در مشرق غنیه قضا در
 شبیه ناملی است لکن در روز از ناملی نیست سیم آنکه هر چه در وقت آن
 بظاهر نزد بکرات افضل است بعد نیست که در وقت فضا نیز چنین باشد
 و اما مکانی غل دخول حرم مکه دخول مکه دخول مسجد الحرام دخول
 حرم مدینه دخول مدینه دخول مسجد نبوی صلی الله علیه و آله دخول
 شریفه بعضی گفته اند دخول هر مکان شریفی از غلها باید قبل از دخول
 باشد و اما فضیله که غل پیش از فعل یا بدجایاید و غل احرامات
 غل طواف غل وقوف بوقوف غل توفع غل هک در غل
 حلو در غل یا در پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم غل برایشان
 سبب است لهذا علیها از غل خود غسل مباح است با کسی که اتفاق باطل میکند و
 بجهت آن کیفیت مخصوصه است غسل عمل است با تمام از ظواهر و کیفیت آن
 این است که بعد از غسل در زبان او در کلمات بگوید بعد از نماز و
 مدعا بر میآورد و عرض میکند اللهم انی فلان بن فلان قد کفرت و لعلی
 احد اصولیه علیه غلک فاستوفی لی ظلامته الساعة الساعة الساعة
 بالایم الذی اذا سالک به المخطو اجبت فکفت ما به من ضرر و مکنت
 له فی الارض جنة خلیفتک علی فیک فاستلک ان تصلی علی محمد
 و آل محمد و ان تستوفی ظلامته الساعة الساعة غسل عمل استباح که

له
درود
جمعہ بکرا و ظہر
احوط الشکر
بقصد قربت
بجا آورده اند
نافضا
ک

من بہا غسل اکف

(iii)

که مشهور است بعمل از او بجهت کتابش کارها مشکله و کیفیت آن در
زاد المعاد در اعمال ماه و جب مَطُور است غسل توبه بغير غسل توبه
بغير نهار است لهذا علمیه غسان بارت انحصار علیها از در غسل
استفاء بکفیت خاصه غسل استخاره بخوابی که در محل خود مَطُور است
و این غسل را مسائل چند هست **مسئله اولی** وقت جا آوردن
اغسال مکانیه و اغسال فعلیه که اول غسل باید نمود قبل از آن غسل است
بمقدادی که صدق میکند بجهت آن غسل نموده و ظاهر اینست که هرگاه غسل
اول روز بشود و آن عمل آخر روز کافی باشد و هم چند در شب غسل اول
شب و عمل آخر آن بلکه غسل شب برای روزان یا بعکس هم خوب است
مسئله دوم هرگاه مایه علی که غسل برای آنست خواب برود
چند از در غسل منقض نمیشود ستم هرگاه در بین آنها حادث است
دیگر حاصل شد علمه منقض بان خالی از وجه نیست لکن اعاده غسل مستحب
چهارم اغسانی که بعد از بعضی افعال مستحب اند و آنها چهار غسل اند
بعد از حصول سبب هر وقت بکند خوب است غسل توبه که بعد از توبه
بلافاصله غسل کند غسل کثر و غیره که چنانچه باشد غسل مرتبه
غسل از در غسل که کرد و زیاد کشید بعد از آن در **فصل پنجم**
در کیفیت غسل است بدانکه غسل شستن کل بشر و ظاهر مبرز است
که باید آن بجمع بدن برسد حتی پنج موماس را بر هر جا که موی دارد و پنج
گوش و ناز و زبر پستان زان و زبر بغلها و چنانچه که بگذاشتن جاغ و
و آنچه بدو میشود از گوش و پچیدگی آن و زبر ناخن و لکن بواطن را مثل
میانینه و ذهن و چشم لازم نیست شستن و هم چنین سوراخ اصل گوش

اولی انتقام من
اقوی انتقام من

۳
امتداد بیکر
در ظاهر است
ک

در بیان غسل است

(۱۱۲)

نه
سبک
آب یا محلول
داخل غایت
کفایت میکند

نه
احوط آن
است کردن آن
تاد و طریقی
بشود

کوشش و بیانی که بجهت حلقه کوشاوه میکنند اگر چیزی را با غایت با حرکت میدهند
تا آب بوزاخر برسد و اگر در آنجا چیزی نیست پس اگر سوراخ بهمانند است که
اندرون آن پیدا نیست شستن اندرون آن واجب نیست اگر نمازبان باشد
بشود و نباید دانست که شستن فرموده با آب یا با شستن که بدان نیست بان
چون بعضی بنا بر این میکنند از این بابت که قبل از غسل که در وضو اند
در وضو نماز شده است خیال میکنند که این کفایت میکند و حال آنکه
باید علم برسانند که بعد از نیت آب تازه بر عضو اول و بعد از عضو اول
آب تازه بر نیت دوم و بعد از عضو دوم آب تازه بر نیت سوم و بر نیت چهارم
هر یک باید در محل خود بنشیند و برسد و بداند که غسل را در یک نیت
در هر یک از این دو کیفیت حقیقی است چند طریقه بود و اینجا چند
مقصود است **مقصود اول** بدانکه بجهت غسل ترتیبی شستن
شدن مجموع بدن بنحویتیب که ابتدا بر کمر کردن شود بعد از آن بجا
داند بعد از آن بجانب چپ پس اول آن اول شروع است شستن از سر
و کمر و هر چه که ابتدا بدان نمود اگر چه پایین آن باشد و آخر از شستن
چیزی است که شستن آن جانب چپ باشد و اگر چه بالا آن باشد
مقصود دوم بدانکه در طریقه غسل چنانست که نباید از طریقه اول
آنکه با طرف آب بر نیت بخوبی جار بر عضو شستن که مالیده می شود
آنکه آب بر نیت و در شستن نباید که با دست خود او را بر بدن بمالدند
و غن مالیده بکن طریقی که اقل شستن حاصل شود **چهارم** آنکه
بورد و آب را سر کردن را و تا با جانب راست و تا با جانب چپ را
پنج **مهم** آنکه سه مرتبه همه بدن را در آب فرود هر مرتبه بقصد شستن

در بیان غسل است

(۱۱۳)

عضو ششم آنکه بعضی از اعضا را تا ما بین بشوید و بعضی را در آب فرو
برد **هفتم** آنکه با عضو بعضی را بر نیت بشوید و بعضی را در آب فرو
برد **هشتم** آنکه در وضو بابت غسل ترتیبی کند که حرکت بدهد سر را
در وضو بابت بقصد شستن آن بعد از آن جانب راست را حرکت داده بعد جانب
چپ را **نهم** آنکه در وضو بابت جار که آب میکند و در نیت خود حرکت کند
در گذشتن سه طبقه از آب قصد سه عضو نماید **دهم** آنکه در وضو
او در وضو هر یک از سه عضو از آب بنشیند و قصد شستن او کند **یازدهم**
آنکه در وضو رفتن قصد یک عضو و در وضو قصد یک عضو و در وضو
آمدن قصد آن یکی آخری **دوازدهم** آنکه سر کردن را بر نیت
آب شستن برای جانب راست فرود و بقصد جانب چپ بر نیت **سیزدهم**
آنکه بر بدن از قطرات مجامع باشد و وقتی که از آب بر نیت آمده بعد و بر نیت
نیت غسل استعمال آن قطرات بطریقی ترتیبی باید بخوبی که اقل شستن حاصل
شود **چهارم** **مهم** ترکیب از این کیفیت با کیفیت نافه **مقصود**
در حقیقت غسل آنست که در آن چند قول است **اول** آنکه عبارت است
از غسل که در نیت بر نیت را بعد از نیت بر اول غسل اول شروع
در وضو بر نیت مرعوضه که بعد از نیت اول در آب اخل شود و آخر از شستن
شدن جز ماخر یک بعد از فرود رفتن و بنا بر این نیت عقارن شروع
بفرود رفتن باشد **دوم** آنکه عبارت است از نیت که حاصل شد شستن
شدن همه اعضا است نفعه که حاصل میشود بعد از فرود رفتن در آب تا با
انچه ریان نمیشود و دیگر مان حاصل میشود پس اول آخر ندارد و فرود رفتن
از عقارن است نیت باید مقدار آن صف حاصله و نفعه مخصوصا

نه
همین اتوی
است احوط آنست
که قصد کند در
حال فرود رفتن
که انواضا غسل
است

در بیان غسل است

(۱۱۴)

باشد پس هر آنکه عبادت از انفعالی که پنهان شد بدو در برابر است با
فعلی که پنهان نمودن بدینست و در برابر رسانیدن بر جمیع بشر پس اول آن اول
پنهان شدن و آخر آن آخر رسانیدن است و آن حالت بجای که نرسیده باشد
و ثمرات مریدان این سه قول بعد از این بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی
مقصود چهارم و فرموده غسل از تمامی است و از بجهت کفایت میشود
اول آنکه همه بدن پیرز باشد و خود را در آب بیندازد و دیگر هر چه از بدن
که اول ملاقات با بنیاد تفاوت نمیکند و در این قسم اشکالی نیست و همه
آنکه در میان آب باشد تا از نو با بالاتر و فرو رود و در آب این قسم عیب
ندارد و لکن بعضی را از احتیاط کرده اند خصوصاً هرگاه آب تا سینه آید
باشد پس هر آنکه در میان آب باشد که در آب فرو رود که در عرف گفته
شود که یک گره نهید و در آب فرو رفت و در این قسم موافق بعضی اقوال و تحقیق
از تمامی اشکال است چهارم آنکه در برابر نیست غسل از تمامی کند بجهان
باقی ماندن در آن پنجگانه آنکه در برابر نیست غسل کند بجهت دادن
بدن بقصد از تمامی ششمر آنکه در برابر نیست غسل کند با اختلاف طبقات
آب که بر او جاری میشود و سطوح از مختلف میشوند و ظاهر صحت این قسم است
کلامیکه هست اینست که آيا میشود در برابر که مانند او طول بکشد چند
غسل نیست کند که هر لحظه مانند برای یک غسل باشد محل اشکال است و
صورتیکه بعضی مانند باشند لکن هرگاه با اختلاف طبقات آب بشود چه در
وجه و چه در آن باشد با خیالی از وجه نباشد و در برابر نیست غسل
کند بر پیرز آمدن یعنی بغیر از آن آب بدن را در وقت پیرز آمدن غسل
آنکه قصد از تمامی کند و در بر نهدی که از بجهت پیرز میشود با منبر پیرز

در بیان غسل است

(۱۱۵)

بزرگی که جاری باشد یا با از شستن یکبار بچند طرف بزرگی بخوبی یک مرتبه
آب همه بدن را احاطه کند و در صحت این دو قسم تأمل نیست مقصود پنجم و ششم
در احکام غسل از تمامی و ترتیبی است آنها بر دو قسم اند مشترک و مخصوصه
بهر یک و در ضمن چند مطلبی میباشوند مطلب اول بدانکه شرط
نیست در غسل ترتیبی آنکه هر عضو یا هر جزئی از عضو که شسته شد بجهت
و شرط خود باقی باشد تا آخرین هرگاه عضو شستند بعد از آن نجس شد
با حائل را و پیدا شد با خشک نمودن از بلا شک و لا شبهه عیب ندارد و اما
غسل از تمامی پس میشود از گفت که لازم است را و آنکه در وقتیکه جزء
آخری در آن در برابر شسته میشود باید مجموع اجزاء دیگر هم بر همان
حالت باقی باشند از طهارت عدم خائل و پیرز نیامد آنها از آب پس اگر
در وجهی تحلیلی بود یا مثلاً خون از دماغ بیرون آید یا آنکه در وجهی
دور رسانند ز آب بزرگ و موی ماصور در حالتیکه در برابر است پای او بزرگ
گذاشته شود که زمین مانع از اتصال آب باقی باشد یا آنکه بعد از شسته
آن کل آلوده شود یا آنکه بعد از فرو رفتن در وجهی اشغال برسانند آب
بعضی جاهای بدن آب فرو اندازد و از پیرز بیندازد همه محل اشکال میشود
پیرز چند بایست وقت و غسل از تمامی حاصل میشود اول از بایست بچند
نشستن بچند از اعضاء سابقه ما دامیکه مشغولست بلا خعه و در هر
حالت با بدن بر سابقه ما دامیکه مشغولست حتی متصل بر زمین بودن
و کل آلوده شد و فیصله از تمامی پیرز نیامدن اجزاء سابقه از آب
تا تمام غرض با این بخوبی که اگر جزئی پیرز نیامد بگوشش آن پیرز باقی
بر آنست بی اثر میشود لکن تحقیق اینست که هرگاه شخص نیست غسل را

علی الاحوط
اگر چه قوی عذر
از زمانه مکرر
پیرز نیامد آنها
از آب

در بیان غسل ايمت

(۱۱۴)

غسل را نمود و در آب فرو رفت بطريقي كه پنهان نشود و در حايث
بودن قدری از اعضا را خود بخود آب فرا بگيرد و قدری از دستها را بخليل
كند كفايت ميگردد بغير شرط اول اينكه در يك وقت همه بدن پنهان شود
پس اگر قدری از بدن كه داخل آب شود قدری ديگر پيش از اين پنهان شود
بلي بجا از پنهان شدن همه اگر چه منقطع بخليل عضو پراكنده بيايد
باعث از سر گرفتن نميشود و همزمانكه بعد از پنهان شدن بدن آني پايد
متصل بزمين نباشد و اگر بعد از اين متصل شود كه هنوز مشغول بخليل
است عيب ندارد ستم اينكه در وقت فرو رفتن پايد او در يك نباشد
با اينكه در كل فرغ و قبل از پنهان شدن همه بدن و لكن هرگاه پنهان
شدن حاصل شد و آب بپاي او كل الوثه عيب ندارد اگر چه هنوز
مشغول بخليل در ستم است آب بعضي اعضا باشد مطلب و همزمان
كه هر يك از غسل ترتيبی و ارتباطی با اعضا را با نهم پنج قسم اند چنانكه
غسل با با بخليل است و آب كبريا و آب پايد بر كبريا آب جار پايد و آيه
و از برای هر يك از اين پنج قسم حكم خاصي است پس در اينجا چند صورت
است صور اول غسل ارتباطی در با بخليل و آن در صورت پايد بودن بدن
و حصول شرط او نماز عيب ندارد لکن تا نماز آن غسل نمودن محل اشك
است صورت دوم غسل ترتيبی با بخليل و آن هم حرفی در انبست و مفاد
آن بعد از پست كه اقل شستن با حاصل شود هر چند بطريق روغن
ماليد باشد صورت سيم غسل ارتباطی و نماز و در اين چند قول بطلان
غسل بجا است بجهت غسل با بجا است بجا است بجا است بجا است بجا است
شدن آب بجا و همزمان بعد از غسل و شستن غسل با واجب بود كه بدن

از سر گرفتن
على الاخر

على الاخر

على الاخر

در بیان غسل ايمت

(۱۱۵)

على الاخر

كشيدن هفت لور و اين قول خالي از قوه نيست صورت چهارم غسل
ترتيبی و چا و قول بجهت آن و لزوم كشيدن هفت لور و بعد از آن خالي از قوه
نيست لکن بعضي از آن احتمال داده اند كه بشستن جزء اول بجا نميگردد و
طهارت از يك كشيدن هفت لور است اما غسل در يك كره و پايد از آن با
جايد بجهت اختلاف احكام آنها در صورت بجز بودن بدن قبل از غسل با بخليل
است در بعضي غسل متفق بر آنست ستم است مطلب همزمان
بدن بجز نباشد و قبل از شروع در اصل غسل آنرا تطهير نموده شسته در
پست او فو با حياط است هرگاه در اثنا غسل بجز شد پس اگر از اعضا
كه آب غسل بر آنها جار شد و بعد از آن بجز شد ظاهر است كه اشك
در آن نيست هر چند كه بجز نباشد تا بعد از غسل و اگر از اعضا نيست كه
هنوز شسته نشد و آنرا قبل از شروع در اتمام غسل تطهير نمود بجز
اشكالي ندارد و هر چند كه در اثنا غسل است كلا منكه هفت و چند
مسئله ديكر است مسئله اولي هرگاه عضو بجز نباشد قبل از
شروع در غسل آنرا تطهير نكرده و شروع در غسل نمود تا وقت شستن
آن در غسل آنرا تطهير كرده بعد از آن آب غسل بر آن نموده ظاهر است
كه عيب ندارد و لكن بعضي قائل شده اند بجز و تطهير قبل از شروع در
غسل بجهت تطهير كيف باي چپا مثلاً قبل از شستن سلازم ميدهند
مسئله دوم هرگاه غسل ارتباطی نمايد با بجا است عضو
از بدن پس اگر در با بخليل است غسل باطل است بدن و بجز نشود
و اگر در انبست كه بدن كراست لکن بطريقي است كه دم رفتن و از باغ
رخته شدت از اطراف آنست پس هرگاه در ستم آن عضو با بعد از رخته

در بیان غسل است

(۱۱۸)

و بخت شستن حکم آن در بطلان و نجاست بدن مثل باغی است
و اگر مفارقت باشد صحت محل اشکال است اما اگر اول آن عضو مجزای باشد
و بعد از فرو رفتن باقی اعضا و بخت میشود حکم آن مثل کتبت که از او چیزی
در بخت نشده باشد **مسئله** اگر کسی غسل از ناسی کند در روزی که در آن
باد و گرمی که بر سر او باد و از اجزای آن عضو برسد یا قبل از آن باشد
جمع بدن و بخت غسل را بخت شستن در بخت اشکال ندارد اگر در شستن
آن نجاست بکثری باشد و بخت آن را بطلان باشد و همچنین اگر در آن
دو مرتبه و آنرا حرکت زاب کرد و با دو بار بختی که دو سطح از آب بر او بگذرد
مسئله اگر چه در هر مرتبه بخت شستن باشد بختی که عین آن بطلان
و بکثری شستن در قطعه آن کافی باشد و غسل کند در آب کثیر یا جاری
که قصد غسل را اول فرو رفتن باشد مثلاً و بخت شستن شدن
که مطمئن است قصد شستن را بختی که بخت شستن است
هرگاه نظیر محل نجاست که عین آن رفته باشد بدو مرتبه شستن باشد و در آن
کثیر یا جاری غسل کند در سه شستن و قصد غسل نماید صحت غسل
خالی از قوه بخت بر غسل او صحیح و بدن هنوز نجاست و بکثری دیگر
نظیر احتیاج دارد و احتیاط سبیل نجاست **مسئله** اگر کسی در آن
وقت بخت و کتبت آن و احکام بخت و غسل و بخت و آلتها است و در آن
مشکلات **مسئله** اولی بدانکه وقت بخت غسل وقت شروع است و در آن
جز اول است جز اول و غسل و بختی و آلتهاست و بخت اول و بخت
اول بختی که از سر کردن شروع با بخت کند و جز اول و آلتهاست و بخت
که با بخت و آب فرو میریزد با اول جزئی که در آب فرو میریزد و وقت آنرا

حصول عقد
بخت شستن

احوط عدم کفایت
است
مسکلات

نظیر بخت
بخت با آلتها
است اما آلتها
بر ذراع و قوت
بلکه همه که در
آن زمانند که
غسل کند و بخت
و آلتهاست و بخت
در آن نمود و بخت
کرد و بخت و بخت
مسکلات و بخت
و بخت و آلتهاست

در بیان غسل است

(۱۱۹)

انداختن خود و در آن اول پنهان شدن بنا بر قول دیگر که بخت با بخت
باز باشد قبل از آن و اول بخت بخت اعضا بعد از پنهان شدن که بعد
از آن ضرب برسد بخت اعضا باید بخت کند **مسئله** اگر کسی در آن
اگر بخت قبل از پنهان شدن و مستمر باشد تا اول عمل عین ندارد و بختی که
بعد از شستن و اول عمل هرگاه بر زمان طولی قبل از آن غرض نموده که آنرا مستحکم
بجا بیاورد و مشغول بقتل آن باشد و در حین بجا آوردن بطرفی نما
نشده باشد که اگر بپرسند چه میکنی محتاج بپا آمدن نباشد بلکه بدانکه
چه میخواهد بکند و در نظر او باشد همین کفایت میکند پس در اول شروع
دو مرتبه و بخت که بخت کند و بر فرد باشد تا آخر تحلیل و در بخت کفایت میکند
اگر چه غسل در آن تحلیل آخر بپایان بکشد و اصل شستن اول و با بخت
باشد **مسئله** اگر کسی در آن خانه بقصد غسل بپوشد که بخت
برود و همان قصد و نظر او ماند که در حین شروع در غسل برقرار باشد
بطرفی که گفت شد غسل او صحیح است اگر چه آنوقت قبلی نداشته باشد
اما اگر در آن غفلت از برای او حاصل شد که در وقت شروع بطرفی باشد
که از خاطر او رفته و با این غفلت غسل حاصل شد باطل است **مسئله** اگر
چهار مرتبه بدانکه بخت بخت و بخت با آلتهاست و بخت بخت
غسل جنابت مثلاً نموده با غفلت از ترنوبت با آلتهاست یکی از آنها را
بطلان او در کفایت بلکه میگویند هرگاه بخت نموده و در میان ترنوبت
و آلتهاست هم عین ندارد بلکه میگویند هرگاه بخت ترنوبت نمود و قصد آنرا
داشت بعد از آن ترنوبت با بخت هم عین ندارد هرگاه از بخت اصل غسل
غافل نشد باشد لکن در آنجا مسکلات دیگر است که هرگاه یکی را در وقت

نظیر بخت
بخت با آلتها

بخت با آلتها
واقع شود

در زیبا غسل است

(۱۳۸)

قد روی از بدن هم شسته شد با مینو انداختن با قصد بکوب بکوب تمام کنند
مثلا هرگاه بخت ترتیب سر کرد و زانوی بزرگ بعد از غسل آنها قرار بر آنها
داوه بطریق اوتار تماس با اینکه بخت اوتار و با بخت رفت هنوز تمام نشد
قرار داد که سر که شسته شد از بابت ترتیب باشد بعد جانب راست بشوید
و بعد جانب چپ را بختی که سر است که کر بخت اوتار و رفت و رفت و رفت
تمام میکند و پوشیده نشد با اینکه تحلیل تمام نموده عدول ترتیب نم
ندارد و از شسته شد داخل غسل نبرد و غسل از است که مد قبل از
شسته شود پس بنای ترتیب که گذاشت باید از سر بکوب و اما اگر بقصد
فر رفت عدول بار تماس نمودن صحیح است آنقدر که شسته شد بختی
خواهد بود **مسئله** چنانچه هرگاه بعد از فارغ شدن از غسل هر
شد که جزئی ماند که اریان نزدیک از باب خایل با غفلت بخوان پس
حکم آن در ترتیب بخت که اگر در جانب چپ است همان را بشوید هر چند
مدتی طول کشد باشد و اگر در جانب راست باشد آنرا بشوید آنچه
بگذارد و بوده باید عاوه کند که ترتیب بعمل بیاید لکن بشرط اینکه تحلیل
حدی و داین بین نشد باشد و اما اوتار پس اگر بعد از بیرون آمدن
از آب طول کشیدن است غسل باطل است اگر طول نکشد باشد لکن
از آب بیرون آمدن نیز افوی بطلان است اگر هنوز از آب تمام نشده باشد
بلکه بختی آنکه قدی از بدن زانوی و معلوم شد که جزئی ماند که
پیشتر آن خود را بختی از بختی که کفایت نکند و اما هرگاه فرو
در آب فتنه و همان داشت با کفایت میکند با اینکه باید غسل از سر
کرد هر چند اول خالی از وجه بختی بختی شد و عاوه غسل

ماند که
غسل از تمام
در فحش و خل
و اما با بختی
در بختی غسل
است از بختی
شسته اگر آمد
بار عاوه با
بعد از غسل
مسئله
اجزاء
سایر در بختی
نمودن از تمام
است لکن احوط
عدول از است
در آنست و مثل
شایعه
(پ)

توان از احتیاط
نشود
ک

در زیبا غسل است

(۱۳۹)

غسل است **مطلب** ششم بدانکه در غسل ترتیبی موالات شود بختی
نه مابین اعضا و نه مابین اجزاء اعضا نه موالات بمعنی بی روی و نه بمعنی
خفک نشدن سابقه هیچکدام ضرورت نیست حاصله که ماحی صورت باشد در
از عیب نداد و پس هرگاه سر را بشوید با قدر از آن را و بعد خست خود را بشوید
و برود مشغول کاری بشود و بعد از مدتی مثلا باقی را بشوید بکوب بکوب
طریق نداشتن بختی ندارد و شاید در بعضی صورت که سلب اسم شود احتیاط
باشد و اما در غسل از تمام با موالات بمعنی اول شرط است بختی محل کل
است پس اگر اصل فر رفتن با موالاتی باشد مثل اینکه پای خود را در آب
بگذارد و بعد از ساعت مثلا بتدریج و از آب پنهان شود با اینکه بعد از
پنهان شدن تحلیل نکند و قدر زیاد مامل کند خالی از احتیاط نیست بک
اشکال در دو قسم گشت **مطلب** هفتم بدانکه در غسل ترتیبی
خایل از هر جزئی در وقت شستن آن لازم نیست نه قبل از آن و اما غسل
از تمام پس احوط و دان این است که خائل خارجی که بر بدن است قبل از
شدن بلکه قبل از شروع در فر رفتن دفع شود پس هرگاه لنگ مثلا
بطریق پنهان باشد که مانع باشد نمودن بابت شستن آن قبل از فر
رفتن احوط است و همچنین آنکه که خایل باشد با بخوان و اما دفع خایل
بدنی که محتاج تحلیل است پس البته در زیبا حاصل میشود **مطلب**
هشتم بدانکه مکلف بختی مابین این دو طریق مکرر در چند موضع
که معاین میشود یکی از آنها بفصلی که بیامش و اول در صورتی که وقت
آنچه بکوب غسل بختی و مطلوب نیست مثل نماز بار و زه که معتبر است و تمام
هرگاه ترتیب بعمل آید در آن محل اشکال است همچنین در اغسال مذکور

غسل
انوی
صحیح است اگر چه
مستند شود
بر آنست

در مسائل متعلقه بغسل

(۱۲۲)

علی الاحوط

بطلان
روز غسل باطل

و جمعی ندانند
در صورتیکه
بغسل از آن
کند و مطابق
ارناس است

مسئله که وقت آنها نیک باشد و در جمیع احوال و احوال تمام باشد
و مضایقه آن بعد از ظهر و قضای آن در صورتیکه یک شگافه و مضایقه بکشد
معتبر و معتدبها که در آنها لازم است غسل ترتیب بعمل آورد و اگر آن تمام شود
حرام است غسل و نوزده او و در باطلند ستم و صورتیکه آب در موضعی باشد
که در وقت نوزده آن باعث اینست که یک جزء از بدن کل الوه بشود پیش از آنکه
تمام اجزاء را آب بفرکند که غسل آن تمام می و این صورت صحیح نیست و لازمت
که ترتیب بعمل آید و در چهارم اینکه آب در موضعی باشد که در آن فرو برد
پیشین بپوشانند آب همه بدن را بجهت او حاصل نشود که او تمام می و این صورت
نیز صحیح نیست سیم هرگاه کسی چیزی داشته باشد که آب سبب بر آن غصه باشد
غسل آن تمام می و صحیح نخواهد بود و ترتیب را در آنکه بر چیزی مسح کند
بابت سیم هرگاه آب کمتر از آن باشد و بدن او نجس باشد معتبر است غسل آن را با
هرگاه بجز آنک باشد عین آن که در آن کمتر از آن تمام می که در آن کمتر از آن
بکشد و اگر غسل بکردن محلی احباط است سابقا مذکور شد و فصل
در شرایط غسل است تفصیل آنها همان شرایط وضو است مگر موالات که
بجای آن از آنست معنی که در وضو کف شد و غسل ترتیبی نه و نیست هیچگاه
بیاوشت و اما در غسل آن تمام می هر سه آن سه معنی و علاوه بر آنها نیز معتبر
مسئله ظاهر اینست که در غسل استحاضه موالات شرط است و وضو وقت
در همه اغسال موالات واجب میشود **فصل** در مسائل متعلقه باغتسال
بغسل و شکایت و سهو آن **مسئله** اولی آنست که بختیاب که مذکور شد از آن
منه با احوال مختلف است فیه باغت و جو غسل میشود که علم بان حاصل شود
پرمطنه با احوال با دخول باغت و جو غسل نمیشود و اگر در خواب باشد که آنرا

شرط نیست
بلکه احوط است
خصوصا در وقتیکه
خون در اثنای
غسل میخورد
شود

در مسائل متعلقه بغسل

(۱۲۳)

آنرا نیک و سبب آنکه شد اثری نماند حکمی ندارد و اگر طوطی بد که علم بمینی
بودن آنرا دارد و علامات معنی اعم ندارد و آنهم اعتبار ندارد و **مسئله** در
هرگاه با احوال جنب شد و بول نکرده غسل کرد و بعد از آن شبیهی از او پیر آمد
در اینجا حکم میشود باینکه او جنب است و هر چند علم نداشته باشد باینکه آن آب شبیه معنی بود
و غسل سابق و بجهت حال لا اثر ندارد بلکه باینکه با احوال غسل کند و اما اگر جنب است
او بسبب حال بوده بی اثر است و بول نکرده غسل کرد و بعد از طوطی شبیهی پیر
آمد حکمی ندارد و همان غسل که اینست **مسئله** در هرگاه بعد از آنرا بول نکرده
غسل کرد و بعد بول کرد یا محض بول کردن باعث حکم بختیاب آنها میشود یعنی
حکم بان فرموده اند از این باب است که اجزائی از وضو که در وضو ذکر ماند با بول
پیر میباید و لهذا میگویند که اگر در ماه مبارک وضو چنانچه اتفاق میشود
جایز نیست خیار دارد و بول میکند چون بول داخل وضو جنب است
لکن در اصل جنب بجنس خروج بول داخل است این غیر از آب شبیه است که
سابقا حکم شد که خروج آن حکم جنب است و **مسئله** در هرگاه بعد
از آنرا بول کرد و بعد از آن آب شبیهی پیر آمد باغت غسل نیست اما هرگاه
بول نمی آید یا اشیر از بول ثم بول کرد نوار دارد باینکه حکم بول نکردن
باقی است و خوبو اینها بدانکه چقدر خلای از قوه نیست کن احوط آن است و حال
این مسائل آنکه بعد از آنرا اگر هم بول هم اشیر بول کرد و غسل کرد آب شبیه
که بعد از غسل با اینه غسل میخوردند وضو و وضو شستن و اگر بول کرد و آب
بول نکرد و غسل کرد و آب شبیه پیر آمد وضو میخوردند شستن و اگر نه بول
و در اشیر کرد و غسل کرد تا چهره پیر نیامد غسل صحیح و نماز بان صحیح و اگر
پیر نیامد حکم بختیاب آنها میشود و شستن هم میخوردند اگر بول نیامد اشیر

با قطع
بجای آنکه
سینه با آن وضو
جنب است و در
صوریکه احوط
مستحب خارج شود
و در غیر اینها
نباید داخل شود
و در اینجا
ک
و در اینجا
ک

در مسائل متعلقه بختل

و استبرام کرد و آب شسته ملا فوی است که مثل اولست **مسئله** اگر چه در هرگاه
و طوبی و بداندند مشبه مابین چیز منی بول و یکی از وی مد و و
چیز بکرا و از منیت اگر مشبه مابین منی و بول باشد واجب است بر او غسل
و هم وضو اگر چه کفای بوضو تنها خالی از دجه نیست **مسئله** اگر چه
مرکب در اثناء غسلهای واجبها سبک که باعث غسل شد باز اتفاق افتاد
بی شبهه غسل باطل است اگر چه در بکرا اتفاق شد مثل اینکه در اثناء غسل
خض یا استحاضه منیت اتفاق شد باطل نمیشود لکن اگر در اثناء آنها جنبا
افتاد باطل است و اگر در اثناء غسل جنابت یا طهر واقع شد از اجابت باطل
آن معاوم نیست و اما اگر در اثناء غسل جنابت حدثی واقع شد اگر چه قول
با اینکه باطل نمیشود و اینکه بعد از اتمام ملازم است که وضو بکیم بجهت آنکه
که وضو میخواهند خالی از قوه نیست لکن حوط با احتیاط شد باطل است که اما
کند بعد از آنکه غسل کند و بعد از نقض آن بحدی صغریه و بکیر و بدون
نقض اگر وضو بکیر احتیاطا هم خوب است اگر در اثناء غسلهای مستحب
اکبر یا اصغر اتفاق شود دلیلی بر بطلان آنها نیست **مسئله** اگر چه
مرکب چند غسل واجب بلامه او ثابت شد باطل امثال بچند طریق میشود
میشود اول اینکه به نیت علیحد برای هر یک غسل بجا بیاورد لکن
در این صورت با غسل جنابت آخر **مسئله** اگر در بدو وضو قبل از غسل
از آن اغسال که مقدر اند بر آن بکیر بقصد فرغان بر داکر امر بوضو قبل از
غسل طریقی بر آنکه در وقت نیت هر یک را علیحد نیت نموده و بتفصیل
ملاحظه نماید لکن این غسل بچند طریق بجا بیاورد و از داخل اغسال
میکرند و اقوی صحیح نیست و اگر غسل جنابت بجا باشد وضو بخواهد و

کذا في التذکره
الاولی
(۱۲۳)

اگر چه
وجوب است

علی الاحوط
ک
ع
باطل میشود
علی الاقوی
غیر دوم و در
علی الاولی
ک

اتمام میشود
کفایت میکند
اغراض بقصد آنکه
ان تمام غسل
با آنکه بانها
غسل میشود
ک

اغسال
وضو قبل از غسل
غسل و غیره
با احتیاط
اینکه ظاهر است
اعتبار وضو
غسل جنابت از اغسال
بجهت رفع حدث
نه بجهت تشریف
در دفع حدث منی
و بناء بر این وضو بخواهد یا نه وضو بکیر جنابت بخواهد و

و بناء بر این وضو بخواهد یا نه وضو بکیر جنابت بخواهد و

در مسائل متعلقه بختل

و اما اگر غسلهای بکیر باشند جنابت وضو میخواهد بی شبهه یا در صورت
نداخل بک و وضو کفایت میکند با اینکه ندخل در نماز غسل است وضو باید
بعد غسلها باشد نظیر اولست طریقی است با اینکه بک غسل کند به نیت
حدث هر چند بتفصیل ملاحظه نماید طریقی چهارم این که با غسل کند به نیت
مباح بودن نماز و ظاهر اینست که این دو طریق هم باعث سقوط همه میشود
و وضو هم ضرر نیست مرکب جنابت یا آنها باشد طریقی پنجم این که به نیت قربت
کند به نیت یک و بی تفصیل و بی ملاحظه دفع و با حه در صحت این تأمل
مسئله طریقی ششم این که نیت جنابت کند آنها اقوی نیست که صحیح است
و باعث سقوط باقی دیگر هم میشود طریقی هفتم این که نیت بکیر غیر از
جنابت کند در این دو اشکال مسئله یکی از باب صحیح خود این غسل که با
ناثیر در دفع آن منوی میکند بانه و یکی در اینکه باعث سقوط باقی میشود
بانه و چون در اول تأمل نیست پس و هم بطریق اولی محل اشکال و تأمل
طریقی هفتم جمع مباح و منفرد بجا آوردن بعضی با هم و بعضی را
علیحد و حکم این از باب معاوم میشود **مسئله** اگر چه در خطا
چند غسل مستحب یا وضو شود مثل آنکه بکیر و در جمعه غریه و نوروز
باشد بنای بارت دخول مشهد شریف باشد یا شنبه یا توبه هم نموده
و همچنین در اینجا هم چند طریق متصور است اول بجا آوردن غسلی
از برای هر یک علیحد از این اشکال است و هم بکسر نیت همه مفصل این
هم خوب است اگر نیت کند آنچه بر او مستحب است هر چند بتفصیل هم
کفایت آن بعد نیست سیم بک غسل بقصد قربت به نیت یک از آنها و
این نثری ندارد و چهارم قصد یکی یا دو معین این هم بی شائبه قصد

(۱۲۵)

علی الاحوط
ک

این اشکال
اختصاص با این
ندارد بلکه در
طریق اول نیز
جاریست لکن
صحت این غسل
و تاثیر آن در
ک

در بیان داخل اغسال

(۱۲۶)

باشد که با او نامعتبر این برای هر چه بپوشد و خودت برای باقی نماند
 حتی آنکه اگر آن بکس غسل باشد **مسئله** هرگاه چند غسل که بر او
 جمع شد بعضی واجب بعضی مستحب باشد و این هم چند قسم تصور میشود
 اول بجهت هر یک علیحد مجاورت که محل تا مثل نیست و هم بکس نیست
 هم مفصل و بسیار از علماء در این مقام تا مل دارند لکن اقوی نیست که
 صحیح است کافی از همه میشود زیرا آنکه قصد جنابت تنها کند و در حد
 آن کاری نیست لکن کفایت از آن غسل جمعه هم چنانکه بعضی گفته اند
 مشکل است چهارم آنکه قصد جمعه نماید که ظاهر اینست که خود غسل جمعه
 صحیح است و چند جنابت مجاور باشد و رفع آن غسل جمعه نمیشود و چنانکه بعضی
 گفته اند نیت در اینجا بعضی اقسام مخصوص غسل است و در آن سه قسم است
 بیان میشود اول قسم مخصوصی از غسل واجب است که محض صور غسل
 و قصد حقیقی ندارد و از غسل حیضی است که زن بجهت بانضرائه حاضر
 بعد از حیض یا از امشوش هر که تمام است میکند و خود را از اعتقاد باو
 نداد و غسل اینست غسل کردن فتنه که از مخالفات شیهه باشد هرگاه
 فائز شویم که غسل ایشان باطلست تفصیل در بیان این مطلب نیست که فائز
 علماء خلافت دارند و اینکه نزد هیچ زن بجهت بانضرائه حاضر است یا نه و
 اینست که بعد از قطع بانضرائه است بلکه قول مجاورت در هیچ مطلقا خالی
 از قوت نیست پس هرگاه مسلم زن بجهت بانضرائه گرفت یا کنیز که
 بجهت بانضرائه است از و چون از حیض پاک شد و خوشی قطع شد
 و فائز شدیم که تا غسل حیض نکند مفارقت خلل نمیشود کار مشکلی
 میشود و از این بابست که غسل حیض از عباد است پس از کافیه صحیح نیست

افقو بنات
 است
 ۵

در احکام اغسال

(۱۲۷)

خصوصا بعد از آنکه اعتقاد باننداشته باشد و همچنین در مخالف شعبه بنا
 بر اینکه غسل باطل بدانیم زیرا بر این غسل پاک نمیشود و با وجود این مقتضا
 جابر نیست لکن در اینجا میگوئیم که این با کنیز الزام میکنند و غسل حیض
 بطریقهای مسلمة ائمه مفارقت خلل نمیشود و هر چند غسل صحیح باشد
 و از غسل است و گوید که حقیقی ندارد و بلی اشکال دیگر لازم میباشد بنسبه
 بر نحای مسلمانی که غسل حیض را بطریق صحیح نمیدانند بجهت آنکه مسائل
 انوائی بدانند پس از غسلی که میکنند پاک نمیشوند و غسل الزامی که در حق
 زنهای کافر گفتیم بحال ایشان تمیز دارد پس امشوش ایشان در مفارقت
 ایشان بعد از حیض بسیار صعب مشکل است لکن چیزی که کار را آسان میکند
 حل بجهت است هرگاه شك داشته باشیم که میدانند یا نه بلی هرگاه بنظر آید
 باشیم که مسائل غسل را نمیدانند یا بسیار مشکل میشود زیرا که دیگر
 حل بجهت نمیشود کرد لکن از مجاورت پاک و آسان میشود که میگوئیم که محض
 پاک شدن از حیض طی خلل میشود و هر چند غسل نکند بنا بر این مرقف
 شوهر شرذمانه که از حیض پاک شد مفارقت از ایشان جایز است قول زن
 همه در آنکه از حیض پاک شد امشوش است بلی اشکال در خصوص
 است که مستثناة باشد و تشخیص نمودن از خون حیض و از خون دیگر
 موقوف بر دانستن مسائل علامت شرعیه باشد و هرگاه مسائل را نمیدانند
 اعمار بر قول او نیست پس جواز وطی را و فائز است از خون بسیار مشکلا
 هر چند حیض در هر ماه یک مرتبه بیشتر نمیشود و فائز است و هر دو غسلها ثابت
 که باید شخص بپوشد و بداند در دو موضع است غسل اول غسل
 اما اول بدانکه صحیح است که بعد از اول مولود را بعد از زدن غسل بد

بلکه میشود
 مگر آنکه قطع کند
 که با طلاق
 بجا آورد
 ۵

در بیان احکام غسل اموات

(۱۲۸)

بدهند که نیت کنند غسل بیدم از مولود زنده یا غیره الی الله و جوفه
از علماء قائل بوجوب غسل اند قصد قربت یا حوط است بعد از نیت و زلف
زنی بیدهند و کفایت آنجا که خالی از عروق نباشد یا حکم مخصوص همان
نفاذ نیت است در همه انواع و اقسام خوب است یا نادرست و یا ناقص و
این حکم باقی است از عوی خنک و هم است غسل مولود با وی است یا از وی
و ظاهر اینست که در کفایت میشود در صورت نبودن پدر و اما غسل اموات
بدانکه از جمله واجبات غسل است کلام در اینست که میت را باید
غسل داد و کی باید غسل بیدم و چه طریقی باید غسل بیدم و بیان
این در ضمن چند امر میشود اول بدانکه واجبات غسل دادن میت که
اظهارش نماید بر نموده و علم نداشته باشد که او خلاف آنها را اعتقاد دارد
چه شیعہ چندی چه اثنی عشر از شیعہ و چه غیر اثنی عشری و همچنین احوال
ایشان که تابع ایشانند و همچنین اطفال ایشان که تابع ایشانند و همچنین
حکم سقط از ایشان که چهار ضاعه باشد هر غسل میخواهد و هم کفن بخو
مشارف لکن از چهار ماکثر غسل نداد و کفر مغاوت میخواهد بلکه در
پارچه پیچیده میشود و در غیر میشود بدانکه چهار ضاعه از کسانیکه شهادت
میکویند از این حکم و جوب غسل خارجند و اصب که با اهل بیت ظاهر عداوت
دارند و خوارج که ناسر امام مؤمنین علیهم السلام میگویند و علاوه که بخلاف آن
حضرت قائلند و مجتهد که خدا را حین میدانند یا بعضی که اصل تدبیر آنها
باین است نه کسانیکه تابع دین حقند و از دین نادانی چنین تمحیل میکنند
بلکه تعیل آنها واجبات **مسئله** چنانچه از میت جدا شد قبل از
غسل دادن از میت باین قطعه است چند قطعه پس اگر یک قطعه بیشتر

احوال اند
که اگر ناخوش
از زمان زنده
بر باد آورده شود
ک
علی الاحوط
ک

در احکام غسل اموات

(۱۲۹)

نیت پس اگر میت زنده باشد یا خود سینه است یا بعض سینه است که زنده است
آنست که اجابت غسل دادن و کفر کردن و یا بجا از وی و صله یا سه صله و
حنوط و نماز و در کفر کردن و اگر از قطعه بعض سینه است که زنده است و نیت
با عضو دیگر است که دخلی نیست ندارد پس اگر استخوان از دهان غسل داد
واجب است آنها را پیچیدن در پارچه و در کفر کردن و همچنین اگر استخوان
خالست اما غیر دندان و نماز بر این دو قسم موافق احکام است و اگر
چند قطعه است از میت آنها را جمع نمود و میتی که در غسل میت مقرر است
انها را غسل دهند و از چند میت هر یک حکم خود را از دست کشند
قطعه استخوان را که از آدم زنده جدا شود غسل دادن واجب است
و پیچیدن در خرقه و در غیر مطلقا و همچنین استخوان خالی غیر دندان و اما
قطعه گوشت که از میت زنده جدا شود میت در کفر می پیچند و کفن
میکند اما در زنده میت باین غسل بداند که غسل دهند با بدن عاقل یا
و عاقل یا غافل باشد و مانند میت باشد در کفر و نیت پس هرگاه که
در جائی غیر کفر از اجنبه نباشد یا در زنده میت که غیر از مرد اجنبه
نباشد غسل او ساقط است و غسل او را کفر کرده و نماز کرده و کفن کنند
و تفاوت در اینست که ما بین بالغ و نابالغ نیست پس در غیر کفر که از سه سال بالا
نراستند اجنبه نمیتوانند غسل بیدم و غیر کفر که از سه سال بالا نراستند اجنبه
غسل نمیتوانند بیدم و تفاوت در اینست که ما بین اینکه در نگاه و بی نگاه غسل
بدهند یا با آنها برهنه یا از روی پیرهن و لباس بیدم و سه ساله و کمتر این حکم را در
نیت پس از برای هر یک از این دو جائز است غسل دادن سه ساله و کمتر
چه خنجر چه پیرا که چه فراغات نماز و نماز و بر این هم مانع از امکان حوط

دو وضو
در صورتیکه از
محل نیت خارج
باقی باشد و
سه وضو در صورتیکه
که پیش از آن باشد
و هم چنین حوط
در صورتیکه
که از مواضع آن
پیش باشد
ک
وجوب
غسل و غیر آن
احوال
ک
علی الاحوط
ک
مغفرت
غسل شستن
آن نیست بلکه با
غسل میخواهد و شستن
ک

در حکم کار غلامان

(1901)

احوط است باید دانست که استثناء مذکور از روم مماثلت منع از مخالفت
سه موضع اول زن و شوهر که خا بر است هر یک بکری غسل بدهد و حالت
اختیار و تفاوتی میان یک عقد دائم و منقطع نیست بلکه مطلقه بطلان و رجوعی
چنان است که اگر حوط این است که همین که در حال اضطرار و این موضع خبر
کند و بیم مالک می تواند کثیر خود را غسل بدهد و اما کثیر بر ظاهر این است
که با این استاقای خود را غسل بدهد اگر چه بجز موقت از ملکیت او بیرون می
ستیم محرم می تواند عمر خود را غسل دهد پس برادر خواهر خواهر برادر خود را می تواند
غسل بدهد لکن اگر اشکالی است کفایت شرط آن این است که مماثل پیدا نشود و کفایت
آن اینست که با پدیدار و کپیرا هر دو لباس آبی بپوشند و یکدیگر را برهنه نکنند همچنین طهر
که آب بپوشد و غسل داده و بدینست با یک می شود و این لباس بپوشد و فاش را دان
هم پاک می شود و این حکم آنست و غوطه است که در وقت غسل باید بر عورت
باشد نیست بمرغ غل دهند **مسئله** مشکله در ختنه که مشکل است غسل
مشکل می شود چون که مرد بودن و زن بودن و مشخص نیست قوی است که اگر
کثیر می آورد کثیر را غسل بدهد و اگر ندارد بکری از سار و او را غسل بدهد
و اگر ندارد بقرعه تعیین شود که سر است یا زن و حوط اینست که با غسل
مرد با و بدهد و بکثیر زن **مسئله** مشکله در کراهت غسل از منبه باشد که غسل
داو از او واجب است و مقولوم نباشد نیست یا مرد یکی از ایشان غسل بدهد
خوبست و احوط غسل از هر یک است **مسئله** کراهت در صورتیکه مماثلت
حاضر باشد لکن مخالفت مذکور باشد مثل اینکه زنی در جانی فوت شد که زن
مسئله نیست لکن مضرت آنست حوط غسل باید عمل یابد یا بنحوی که آن زن
مضرت آنرا بکوبند که غسل بکند و عازان اسر می کنند او را بصل او زن

۱۰
 اگر مزاج
 و معقود و
 نمکابه
 ۱۱
 مشکل است
 و احاطه بقرن
 غسل و زرع اخلاص
 و غسل و زرع
 نظر و لمس و زرع
 اضطرار
 ۱۲
 نشود
 ۱۳
 مشکل است
 و هم چنین در نیک
 و غوغه
 ۱۴
 غه
 نمک و نمک
 حل و ناما و نمک
 ۱۵
 نعم و وجع غل
 طح و زرع
 غل و نمک
 ۱۶
 به احوال انک
 ۱۷
 نمک و نمک
 ۱۸
 غل و زرع
 ۱۹
 غل و زرع
 ۲۰
 غل و زرع
 ۲۱
 غل و زرع
 ۲۲
 غل و زرع
 ۲۳
 غل و زرع
 ۲۴
 غل و زرع
 ۲۵
 غل و زرع
 ۲۶
 غل و زرع
 ۲۷
 غل و زرع
 ۲۸
 غل و زرع
 ۲۹
 غل و زرع
 ۳۰
 غل و زرع
 ۳۱
 غل و زرع
 ۳۲
 غل و زرع
 ۳۳
 غل و زرع
 ۳۴
 غل و زرع
 ۳۵
 غل و زرع
 ۳۶
 غل و زرع
 ۳۷
 غل و زرع
 ۳۸
 غل و زرع
 ۳۹
 غل و زرع
 ۴۰
 غل و زرع
 ۴۱
 غل و زرع
 ۴۲
 غل و زرع
 ۴۳
 غل و زرع
 ۴۴
 غل و زرع
 ۴۵
 غل و زرع
 ۴۶
 غل و زرع
 ۴۷
 غل و زرع
 ۴۸
 غل و زرع
 ۴۹
 غل و زرع
 ۵۰
 غل و زرع
 ۵۱
 غل و زرع
 ۵۲
 غل و زرع
 ۵۳
 غل و زرع
 ۵۴
 غل و زرع
 ۵۵
 غل و زرع
 ۵۶
 غل و زرع
 ۵۷
 غل و زرع
 ۵۸
 غل و زرع
 ۵۹
 غل و زرع
 ۶۰
 غل و زرع
 ۶۱
 غل و زرع
 ۶۲
 غل و زرع
 ۶۳
 غل و زرع
 ۶۴
 غل و زرع
 ۶۵
 غل و زرع
 ۶۶
 غل و زرع
 ۶۷
 غل و زرع
 ۶۸
 غل و زرع
 ۶۹
 غل و زرع
 ۷۰
 غل و زرع
 ۷۱
 غل و زرع
 ۷۲
 غل و زرع
 ۷۳
 غل و زرع
 ۷۴
 غل و زرع
 ۷۵
 غل و زرع
 ۷۶
 غل و زرع
 ۷۷
 غل و زرع
 ۷۸
 غل و زرع
 ۷۹
 غل و زرع
 ۸۰
 غل و زرع
 ۸۱
 غل و زرع
 ۸۲
 غل و زرع
 ۸۳
 غل و زرع
 ۸۴
 غل و زرع
 ۸۵
 غل و زرع
 ۸۶
 غل و زرع
 ۸۷
 غل و زرع
 ۸۸
 غل و زرع
 ۸۹
 غل و زرع
 ۹۰
 غل و زرع
 ۹۱
 غل و زرع
 ۹۲
 غل و زرع
 ۹۳
 غل و زرع
 ۹۴
 غل و زرع
 ۹۵
 غل و زرع
 ۹۶
 غل و زرع
 ۹۷
 غل و زرع
 ۹۸
 غل و زرع
 ۹۹
 غل و زرع
 ۱۰۰
 غل و زرع

در حکام غسل اموات

(۱۳۱)

و بنیت اغسال را باو باید میدهند که صورت آنها را بعل باو رود و احوط
آنست که مکمل از نیت کنند و آنگون نضو را بنیت غسل دهند و اگر ممکن است نیت
باین میت ترسانند بجهت باین نحو که اگر دیکوی بریزد و او میت را بگوید
و اگر نتواند همین صورت را بنیت تمام گرفت هر چند بدست نرود و او هم
بخیر شود امر استیم در کیفیت این غسل است واجب است که قبل از شروع در
غسل اول میت را از نجاسات غارضة نظهر کند تماماً که همان نجاست
موت تنها بماند بکدام از این نیت غسل را در میت نماید باین نحو که هر سه
غسل را باین عمل فراداده بنیت مجموع سه غسل بدهند که غسل میدهند
این میت را باین سر و کافور را با الص و جواقره الی الله و بعد از این نیت
خصوص غسل باین سر نماید و باین که قدری سر در دامن داخل نموده
باشد که اسم بر سر او گفته شود و از اطلاق نیز نترسد میت را غسل
بدهند بطریق غسل ترتیبی و بعد از این نیت خصوص غسل باین کافور نماید
و باین که قدری کافور را در دامن مالیده باشد بقدری که این کافور را در او بکوبند
و از اطلاق نیز نترسد بترتیب غسل بدهند بعد از این نیت غسل باین
خالص نموده و باین مطلق خالص از سر و کافور بلکه خالص از کل و غیر
از باشد بترتیب غسل و بعد بجزیدن شستن و خراشیدن چپ و راست میت
پاک میشود و بعد از آن اگر کسی سر او نموده غسل مرتبت بر او واجب
نمیشود مگر اگر کسی در حال احرام ببرد غسل کافور را و ساقط
و همان در غسل سر و با خالص کفایت احوط سه غسل است باین
معنی که باین غسل باین خالص بدهند بعوض کافور مگر اگر در غسل
میت که باین نضو بریزد و در همان حال بکنفر میگرداند باین نیت که اگر

علی الاطلاق
 و اقول کما یب
 قطعه هر عضو
 پیر از شرع و
 انک
 ک
 ۵۴
 اعتنا رست
 نیت یا اکتفاء
 نیت از برای ع
 مایه بر اظهارات
 و اما بنا بر اعمی
 معلوم است که
 معتبر است نسکه
 هر سه غسل بدنی
 اول بجا آورده
 شود
 ک
 ۵۵
 خلوص از
 غیر و کافور
 یا ایاغاب
 شرط نیست
 ک
 ۵۶
 این احادیث را از
 ک

در احکام غسل اموات

(۱۳۴)

باید بکند تحقیق اینست که هر کس که قصد جوار نمودن آب میکند
او غسل است باید بدینست که در آب آنکه آب بریزد اگر با این قصد است که
کودانند میت از او آب فر گرفته و باز کردن اجزاء میت را که در آنند
و اگر قصد او بر بخشیدن اجزاء است که در آنند محل افودن برای او میتا میکنند
و بر ندهد آب است اگر مرده و قصد اجزاء دارند مرده و غسل اندود و باید
نیت کند مثل این بدانکه شرط صحیح غسل میت غسل بر میت است
اگر غسل بر میت غسل بر مرده غسل باطل است اگر میت کوفتن بر غسل
حرام است پس کار غسل دادن غسالها که کسب ایشان غسل اموات بسیار
مشکل میشود و حکم در این مشایع عبارت از چهره و دست و پا و بقیه
نیابت عمل را میکند و اجرت بر نیابت از اموات حلالست عقد جوار آن
مشروعست و قصد فریب در جوار نمودن کردن با اجرت گرفتن منافات
و بر آنکه اجرت را بجهت نیابت شدن گرفته بکن غسل دادن بر خود و بر میت
ناپس است و کسی بشود تا اجرت برای نیابت شدن بگیرد و لهذا حرام است اجزاء
و از این اشکال لازم میاید که اگر اموات در این میان و غسل باطل است
غسل از غسال نیابت اجرت میدهد نه بدینست قریه و چون غسال است
و نیت فریب فعل باطل است عیب میشود و چون غسل باطل است نماز هم
بر او باطل میشود بلی مرگه غسال از اینها کیفیت مخصوصه بقصد طهارت
خداوند بجا آوردن بجهت اجرت غسل صحیح میشود و بکن آنچه در مقابل
اجرت حرام است و بود و با عی و اجرت گرفتن منافات باطل میشود
بر دای نداده بعد از آنکه بنای او میشود و اگر اجرت در مقابل آب یا
با اجرت غسل با امر صحیحی که عبادت و مغفرت از نباشد غلظت بدین

ما بگویند
گرفتند علی
که در عقیقه بر
این غسل است
ک

در احکام غسل اموات

(۱۳۳)

اشکال بالمره رفع میشود مشکل در غسل میت است و در غسل
نماز پس اگر غسالی بدین رضا اولیای غسل بدین باطل است مشکل
مرگه و در مجبور نمودن کس بر غسل دادن غسل صحیح است اگر با وجوب اجابت
نیت میکند حرمت از اجزاء معلوم نیست اگر چه بر خود جبر کنند هم واجب
باشد امر حیا در صورت عدم تمکین است و این کیفیت که گفته شد از جمله
اینکه آن نیت باطل است و غسل باطل است با این که باطل است و نیت
و کافور هر دو نیت باطلی نیست مرگه امر حکمی است و ضمن مسائل
بیان میشود مشکل اول مرگه اینست که با استعمال آن شرعا
مکروه نیست و اینجا حکم نیت است که نیت میت است که نیت کند
نیت میدهد از میت و اقربا الی الله و خود شخص نیت باطن کفهای دست
خود را بر خاک زدند و پیشانی و ظاهر کفهای قیام مسح کند بک خضر
برای پیشانی یکی برای کفها و بجهت آنکه خود نیت میکند ملاخضه شر
بکند مشکل دوم مرگه اینست که با نیت غسل کردن از این نیت که
باعث نیابت شدن بدین میت میشود مثل سوختن و اینجا هم باید دانست
داد مشکل سوم اینست که با نیت بدین مرگه غسل میشود یا سه نیت
بدل سه غسل نیت باطل باشد محل خلافت اقوی اینست که علاوه
بر سه نیت چهارم هم از این بدین نیت بدین از مجموع معتقدان
سه تا مؤخر مشکل چهارم مرگه اینست که با نیت غسل کردن با لازمه
کذا شتران برای غسل با نیت باطل است با نیت بدین بدین و بعد از
نیت بدین عوض کار فور و خالص قوی اینست که غسل بدین بدین و
در نیت عوضان دو غسل بکوفرا بدین و اگر با نیت بدین و غسل

حق ندارد
که بتواند اجزاء
ناید بر حیا
حق حرمت
ک

چنانکه نیت
میت میت
است که جمع شود
بین این دو نیت
خود میت
زند اگر ممکن
باشد
ک

باید از نیت
احضار بدین
ضرر در نیت
میاید بشود
ک

اقوی نیت
است
چنانچه نیت
خدا بدین سه
نیت آنچه بران
ست
ک

اقوی نیت
محل نیت است
بدین نیت که کیفیت
مذکور میشود
بوده باشد
ک

درآمد مرغی از مرغی

(125)

[illegible]

له
 ابن حنیف
 نشود
 ک
 سه
 یعنی بعلاوه دو
 غزل
 ک

۵۳
احوط انست
که چهارمتم داره
شود و در تاجید
از غل و غابده
از غل
ک

ع
اقوی بود
آن محافل
الکریم
ک

٥٥
بلکہ علم
موقوفہ خالی
نہیں

در احکام غسل اموات

(135)

۱۵
 در صورتی
 که عمل را در نصف
 در آن محل
 ۵
 ۵۴
 در صورتی
 که عمل را در
 ربع از آن
 نماید
 ۵
 ۵۴
 در صورتی
 که عمل را در
 اربع از آن نمود
 و همچنین
 حال مجرای
 غشاء
 ۵
 ۵۴
 غیر چیست
 ۵
 گذاشتن حکم مثله
 ۵

امری که در شرط این غسل است از چهار است اول مباح بود و
 چهارم اول مکان غسل دادن و دوم محل گذاشتن میت مثل تخته که میت
 بر آن میگذارند سیم محل غسل دهند چهارم فضای که جسم میت را و است
 پنجم آب ششم سد هفتم تا فور ششم ظرف آب پنجم قهر مصیبت آب هم مجزای
 غایب است مثل هرگاه بعد از غسل مشخص شد که یکی از آنها یا بیشتر
 نبوده است غسل صحیح است ضامن اجرت با مثل باقی است هرگاه میت در
 مکان غصبی باشد و نکند دارند که او را بر زمین یا در غسل دادن او را با
 باقیمانده دادن و غالی او وجه نیست شرط در این بر این است
 اگر بعد از غسل بجا نشد و معارف شود غسل باطل است شرط سیم بر این است
 بدین میت است از همه بجا نشد خارجیه که باید بطریق تطهیر شرعی از
 آنها پاک شود هر چند نجاست خون بماند اوقت شروع در غسل نماید
 و باید همه بدن قبل از شروع در غسل تطهیر شود اگر چه در غسل احبا
 این شرط نیست کافیه پاک کردن هر عضو قبل از شروع در آن شرط
 چهارم از آنکه نمودن مانع است از رسیدن بیشتر بدن میت تحلل موها
 سر و پیشانی و غیر آنها و اگر شک کند رجوعی که حائل است بانه
 رفع آن لازم است مسئل شش بودن جامه و لباس در بدن حائل حساب نمیشود
 چه پاک باشد چه بیشتر همین که آب از آن نفوذ میکند و میت مرده را
 است در همه غسلها نیست بعورت حکم این است و در بعض غسلها نیست
 بجهت بدن و بعضی گفته اند که افضل در همه غسلهای اموات و کمره خالات
 اینست که آب بر روی پهن بریزند و بدن را مکتوف نکنند و بعضی
 میگویند که اجزاء را باطل بدن افضل است مگر در آنجا که لابد باشد

در احکام غسل اموال

(ع ۱۳)

حکم از غسل اموال
در غرض
برجاء وضوء
شود

باشد از سر غسل عورت یا مخصوص از دهن باشد غسل در محرم
زنا با زن مرد بر که محرم او باشد و در همه صور فسخ در اینجا ضرر
نیت غسل نماز وضوء از غسل نیت و نیت بلکه مستحب است
و بهتر نیت که پیش از غسل باشد نیت قرین مثل نیت نیت اگر
جنبه و نیاز فقه باشد با حائض باشد با غسل واجب بکبر بر او باشد
از او ساقط اند و وضوء نیت که غیر از غسل نیت غسل جانب با وضوء
با وضوء نیت با قصد آنها بکند بلکه مشروع نیت هم نیت با غسل
او نماز و غسل نیت جان نیت با نیت بغض از غلام حکم بخلاف وضوء نیت
طریق که در آب کرباجا و فدی مد و کافور بزرگ که صد آب بزرگ
و لکن مضایق نشود و نیت در از غسل او تماس بدست و لکن در اینجا حکم
نامت و اشکال است بلکه فوی نیت که او تماس در غسل نیت جاری
نیت احتیاط هم همین است بل و تماس در وضوء در هر یک از اغیار
آب کثیر یا جاز خوب است بلکه بهتر است خاتم مردان و مطلب
مطلب اقل بدانکه نوعی است از غسل نیت که در حال جانب غسل
مبادیان برای کسب که از بابت قصاص یا بدقتل شود یا از بابت حد
شرعی پس هرگاه بقتل میکی از این دو بابت و امامان با نیت امر بکند
بغسل کرد ز نایب سند و بعد از آن با بکی قور و بعد از آن با نیت اصل و
بعد از آن وضوء کند و در وضوء از کفن را میپوشد و صله سهیم که لغا
است بماند تا بعد از قتل بر او بپوشانند و بعد از آن بر او نماز بکنند
و بگوشتان خورند و نیت نیت و غسل هم نیت خواهد بود اگر فاصله نیت
غسل و قتل شد و در این بین نیت شد باطل نمیشود و باید که وضوء

در غرض
رجاء از حد و
اشکال

در احکام غسل اموال

(ع ۱۳۶)

مشکلات
ک
ع
غسل اموال
ک

در غرض
رجاء از حد و
اشکال

او با نیت نیت باشد پس اگر در این بین خود بخود فوت شد یا بکس بکس
کشته شد غسل نیت منجواست بدانکه نیت از غسل با سر کردن اما غسل
با نایب امام است که حکم بغسل او کرده است یعنی امر نیت است پس اگر نیت
نیت نکند کاره باشد با وضوء نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت کند و غسل کند و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
مبادیان حد کشته شد بپوشد روحها را از او مفارقت نمود با وضوء
آورد و جان داد و در این میان وضوء و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و کفن هم نیت خواهد بود بلکه در همان رختها خود با خور بپوشد و میشود
بر او نماز کرده و دفن میشود همچنانکه خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اخذ فرمود و قیلوهم یدفانهم بلی مثل شهدا اگر بلا از کفر و کفر بود و نیت
لباس برایشان نیکو باشند که در آن مرگ شوند و قیلوهم یدفانهم
و مراد از حجاب این است که در دو کلاه امامان با نیت خاص او کشته شود و ملحق
است با وضوء کس که در حفظ بغض اسلام کشته شود هر چند که در غایت
امام علیه السلام باشد و نایب خاص هم نباشد بدانکه بسیاری از اموال
هست که در شرع نیت شهید برایشان اطلاق شده لکن این حکم را ندارند
بلکه هم غسل و هم کفن برایشان واجب است از جمله مطعون و مبطون
و در عبارت مانده و غرق شده و زرد و زرد و لا در وضوء و کسب که
اهل مال خود و دفع از ایشان کشته شد بر آنها هم شهید گفته شد
لکن در این مسئله حکم شهید را ندارند و در این شواهد متباین
ملحق میشوند مفسد است پس در نیت است ان طهارت نیت اضطراب
نایب غسل وضوء و میشود در مواضع مخصوصه امر با نیت نیت

در بیان استیفاء نهم

(۱۳۸)

له
اگر چیزی
باشد

امریاها است باید بدل بودن در از ملک خطه شود و در از چند مطلق
مطلب اول بدانکه اصل باعث استیفاء یک چیز است که عدم امکان
آب لکن نیست سبب ای عدم امکان است اول یافت نشدن آب منته
آن این است که در آن مکان که میخواهد وضو بگیرد آبی که مباح باشد وجود
نداشته باشد پس اگر علم دارد باینکه بدست نمیرسد و نخواهد آمد لازم است
نهم و اگر احتمال میدهد که آب را طواف باشد لازم است در صحرائی هوا
مقدار و غیره آب تفحص کند از جهت آنکه بعضی از آبها را بطریق
تفحص کند در صحرائی سنگ لایح مقدار باین طریق مستطوری را لایح
از آنرا بمحض احتمال تفحص لازم نیست اما باینکه لازم است تحصیل آب کند
ما ذامبکه وقت تنگ نشد باشد مسئلتر اگر نهم گرفتن بی تفحص
باطل است مسئلتر اگر کسی از فرساده که تفحص کند و علم از قول او
نشد تکلیف ساقط نیست مسئلتر اگر بعد از آنکه خبر کرد تا وقت تمام شد
شده معصیت کرده و نهم صحیح و احوط اعاده آن نماز نیست که با این نهم
بجا آمد و دوم ضرر داشتن استعمال آب بطریق مضیق منبراج شخص بجهت
شدن ناخوشی یا حدوث ناخوشی یا زیارت با طول او و ضرر رسیدن
بجهت او شد بد که حاصل میشود وقت استعمال هر چند از عاقبت آن نهم
باشد نیز داخل است حکم در او نهم است لکن باید از ناخوشی باشد که عاده
صالحان نتوان شد یعنی صعوبت داشته باشد و از جمله ضرر است که
دست بایستعمال آب مرد و از آنجهل است هم زبرد شدن و خشونت که
بالای بشره ظاهر میشود و از اینها میباید و اما ضرر داشتن بعضو
خاص که چیزی دارد بالفعل یا میتوان چیزی را فرادین حکم در او

در احکام نهم

(۱۳۹)

له
این احکام
نموده

در او وضو با غسل خیر است مثلاً در چشم بردن نوع است که میشود که
اصل استعمال آب در دو ماده او را زیاد میکند باعث طول و میشود
اینجا حکم نهم است که گاه هست که رسیدن آب بخود عضو چشم مضرت
نه باقی صورت آب در بر او که در بطریق و غیره مایلند ضرر ندارد و در
اینجا محل خیر است باین نحو که از دستگاه موقوفه که میشود تا بچشم
و وصله بر بالای چشم گذاشته بالای آن مسح کند و از پایین چشم باز
شروع در شستن نماید و شاید احوط در این صورت علاوه بر این کیفیت
نهم هم باشد مسئلتر هرگاه بر خود قرار دهد بلکه متحمل این ضرر
میشود و وضو بگیرد ظاهر بطلان است حتی در محل زبرد شدن است با این
گفته اند که اگر متحمل وجع و آلودگی وضو با غسل نمود صحیح است و در
آن ناملی هست مسئلتر هرگاه در جایی که آب نیست یا اینکه غلظت
بضرب خود را عداً جنب نمود اقوی اینست که معصیت نکرده و نهم او
صحیح و عباداتی که با آن نهم بجا میآورند عاده ندارد لکن احوط
آنها است بعد از تمکن از آب تطهیر یا نهم از استیفاء نهم خوف تحصیل
آب است بقطع طاع طریق و زد با جانور مؤذنی پس با جواب تحصیل
آن لازم نیست چه خوف برجا باشد یا عرض یا مال و ظاهر اینست که تفاوت
نیمه فایز اینست که مال بسیار باشد یا کم حتی اینکه میشود که در فیه آب
وضو مکلف بدارن حد توان بشود و لکن بسیار است که اگر بر وجه
آب کلاه او را میباید تکلیف ساقط میشود مسئلتر هرگاه خوف از
نهایی باشد هر چند از بابت واهمه که باین باد باشد از هم ساقط است
مسئلتر در صورت خوف هرگاه رفت آب و در وضو بر او واجب میشود

در احکام نیت

(۱۴۰)

میشود چنانچه عمدتاً ممکن است نیت بکسی که شخص را بجا نهد
فدوت بردارد و نیت بکسی که نیت بر او لازم است اگر متحمل ضرر شود
خرید باید بآبر استعمال کند و معلوم نیست که معصیت باشد یا نیت
باینست بجهت خوف هلاک از تشنگی از آب نیت مخصوص است
باشد چه ببلند کند که بیدار از این محتاج میشود پس هرگاه آب آورد و الا
احتیاج با و نداد و اگر میسر نیاید که بعد از سه روز بکسی بجهت احتیاج
با و خواهد شد که لازم است نگاه داشتن آن و از آن لازم است کردن و همچنین
هرگاه مظنه داشته باشد یا باین اقامت اگر تشنگی دارد که آب بیدار از این متحمل
آب خواهد شد بانه در جواز احتیاج باینست و وضو است که نیت است
که تا مظنه تمام حاصل نشود و خوف هلاک حاصل است و اگر آب و طهارت
جا نیت نیست باینکه فرقی نیست و خوف هلاک مابین آنکه خوف هلاک
خود داشته باشد یا متعلق خود باشد یا نیت بکسی که با و داخل نداد و مثل
آنکه در میان قافله است میسر نیاید که هرگاه آب از این مضر طهارت است
بکی از اهل قافله هلاک خواهد شد از تشنگی هر چند که دخا و ربطی با و
نداشته باشد احتیاج با و اصلان نداشته باشد و هرگاه کاری در مشر
نیت باشد پس هرگاه تلف و مضر بجا است مثل آنکه بسیار قافله باشد
با و لیل با سر کرده باز هم لازم است دادن آب و نیت گرفتن هرگاه تلف
او مضر نباشد پس اگر از اهل قافله است باز هم در آب با و جایز است اگر
حرفی باشد پس اگر در قافله سفر است احتیاج باینست باز هم جواز آب دادن با و
و نیت گرفتن خالی از وجه نیست مگر آنکه اگر آب بجهت حیوان مشروب
باشد که اگر آب نیت وضو یا غسل رساند جواز تلف میشود پس

در نیت
باین اهل قافله و
حرفی را بیکه جواز
نیت مشروب است
با اینکه هلاک
مضر بجا است
و الا با نیت
در وضو

در احکام نیت

(۱۴۱)

پس اگر تلف شدن حیوان باعث ضرر و ماندن در وضو باشد شیهه باید بآبر
با و داد و اگر باعث ضرر نیست لکن ملک صاحب است با و لازم است که آبر
با و بدد و اگر حیوان از کسی بگراست بعضی گفته اند که آب مضر طهارت
رساند هر چند آن حیوان تلف شود لکن با و نیت است که باید آن آب
با و بخورد و بدد اگر چه بصاحب نیت باشد مگر آنکه ممکن باشد که
با و وضو یا غسل نماید و از این جمع کند بجهت خوردن لازم است که چنین کند
مگر آنکه اگر آب بخورد برای خوردن صاحب از این نیت که آب یا اگر مضر
غسل با و وضو برساند بلکه نیت میبکشد و آب یا اگر برای خوردن نگاه میدارد
مگر آنکه هرگاه در مقام بی ابی بدون از صاحب با و غایت بود
مالک است باینست که بضر رساند یا بدمت او مثل آن آب است با و نیت
آن در آن مکان بی اب مفضل اما عذر اولی لکن نیت خالی از وجه نیست
شما احتیاج با و نیت بجهت زاله بجا است پس هرگاه آب بقدر کفایت
نظیر از نجاست وضو یا غسل که واجب است نباشد با و بضر طهارت رساند
و عوض وضو و غسل نیت میبکشد و اما اگر آب بقدر تطهیر تمام متنجس
نیت بلکه بقدر تطهیر بضر است با وضو یا غسل که کفایت تطهیر
وضو یا تطهیر بضر غسل نمیکند ظاهر است که وضو یا غسل مقدم است بر تطهیر
بعضی اما اگر بقدر تطهیر بضر است لکن کفایت تطهیر بضر نیت میبکشد بعد از نیت
نقدیم آن بر وضو یا غسل مقدم است که وضو یا غسل آب خوف ضرر بر جای آید
با ضایع شد عضو یا زخم شدن با طول کشیدن زخم با و نیت آن با و نیت
شدن حتی آنکه اگر بسبب خوف ترکیدن دست و زخم شدن با و خوف طول
کشیدن مانند ترک با و بر می باشد در همه اینها نیت باید گرفت و در هر یک از

اگر حیوان
مضر طهارت باشد

نیت رساند
باین اهل قافله و
مضر طهارت
نیت
ضیقات
مگر آنکه در وضو
با مکان از این
نیت نداشته باشد

احوط است
که اولاً آن را
خامد در تطهیر
بعد نیت نماید

در احکام نهمین رکعت

(۱۴۲)

از اینها همینکه خوف حاصل شد هر چند از قول کافری باشد کفایت میکند
مسئله شامگاه در محل خوف استعمال آب بخدا خود واجب که در بازهم
نهمین سجده ایستاده نماز صرف نیست هشتمین آنکه وقت وضو وضو
با غسل نداشته باشد برای نماز آنکه وقت آنست که نهمین بکند و اگر
این نهمین بکار نماز دیگر که وقت آنست که نهمین بکند در صورت بقاء تمکن
از آن اما اگر عدم تمکن حادث شد بعد از نهمین که بخیر باشد کثرت
هرگاه امر از پیش رو باشد از آن تمام نماز با نهمین و از آن بکند
از آخر وقت با وضو اقوی و نظر احتیاطی اولست مسئله شامگاه
تا خبر انداخت تا وقت تنگ شد معصیت نموده و نهمین لازم است
نماز بان صحیح است احوط قضاء است بعد از تمکین از این طلب است
بدانکه در سه موضع در شریعت نهمین مجزئ شده با وجود امکان است
آب اول در نماز نیست که جایز است با وجود آنکه خوف وضو فضیلت
نماز نیست با طهارت آنکه نهمین بکند و نماز با نهمین بکند بجهت از آن
از فضیلت هم چنانکه جایز است این در صورت عدم وجود آب با خوف
فوت فضیلت و هم بجهت خوابیدن بر طهارت همچنانکه در صورت
عدم تمکین از آب مستحب است در صورت تمکین از آن نیز مستحب است بلکه
با تمکین از خاک نهمین بر خن خواب که اندک غبار داشته باشد مستحب
لکن این در وقت است که در رخت خواب که رخت بخوابش امده بپای او
شده که با نهمین باشد و اما هرگاه قبل از ادا رخت خواب بخوابش بوده و
ترک کرد که در وقت خواب بر خن خواب نهمین بکند در آن تا قبل از
بسم هرگاه کسی را احدی بکشد بر خوابیده و محال شد بجهت کند آنکه با وجود

له
اقوی بود
آن محل نامیده
اگر چه هرگاه وضو
با غسل کند فرقی
الی الله و انما نلک
نماز صحیح
ک

له
رخت نهمین نماید
ک

در احکام نهمین رکعت

(۱۴۳)

م
اقوی
و بوجوب غسل است
در صورتیکه نیت
باشد نماز غسل
نموز از زمان نیت
و غسل موجب
نیت
له
اقوی محل
بطلان نیت
قرینه
ک
با وضو بود
استعمال آب غسل
صحیح نیست
ک

با وجود امکان از غسل و طول انداختن از نیت باز هم باید نهمین
بکند برای خروج و برود بر نیت غسل کند و این حکم خالی از شبهه نیست
مسئله نهمین در نیت اینست که در این نماز اینست که اگر کسی
دیگر نهمین لازم است هرگاه مخالف نموده وضو یا غسل بخاورد و در بعضی
صورتها باطل است در بعضی صحیح است پس در صورتیکه واجب است بر او
صراطی که چیزی دیگر مثل حفظ نفس محترمه و غسل بخاورد هرگاه مخالف
کرد و استعمال آب در وضو و غسل نمود باطل است در صورتیکه شارع
انبات تخفیف مراعات تجویز نهمین کرده مثل آنکه لازم نکرده نهمین
ذیاد از برای رسیدن به محل ترک رفتن بجهت آب ردن با تمسک نیست
بجهت محصل آن بشود و شخص محل این ضرر را ندانده آب بجهت نیت نداد
گرفت با تمسک این در ترک وضو و غسل صحیح است و همچنین
هرگاه از استعمال وجع اعضا حاصل شد و ضرر شد و تمسک شد که احتیاط
شد بدو و این صورت ترک وضو و غسل است اعمال نهمین و اگر کسی نیت وقت
تکلیف نهمین شد مخالف نموده وضو گرفت یا غسل کرد پس اگر بجهت
عیادت بوده که وقت آنست که باطل است اگر وضو یا غسل را بنویسد
بجهت نهمین دیگر گرفت صحیح خالی از وجه نیست احتیاط جزم نیست طلب
چهارم در نیت اینست که نهمین نیت و از آن که مرتبه هشت فقره که تا
سابق آن مکرر است عمل با عدل آن جایز نیست اول خاک که مطلق باشد
یعنی عرا خالص باشد و یا خنجاچه سفید باشد و چه سرخ
و چه زرد و خالص باشد یعنی مزوج نباشد بچیزی دیگر یعنی که از خلوس
بهر وقت نباشد پس اجزاء قلیله غیر از آنکه مضمحل باشد عینا و در بعضی

له
بهر خاک
و نیت نیت
علی الاقوی
چه احوط
ک

در احکام نهیم

(۱۴۴)

دویم مطلق آنچه زمین باشد از دکل و سنگ و کل و سخت و سخت
خام و زمین کج قبل از پختن و پختن آنهاست و در صورت عدم خاک و زمین
غبار که پس از آن بر چیز غبار دار جمع بشود و روی را بکشد بعد از آن
برازند و اگر زباد جمع شد که خاک صدف کند و داخل خم اول بشود
مسکون است و اگر دست بر غبار و غبار آن جمع شد بر چیز دیگر
و باز غبار نهیم گرفت ظاهر است که چهار مسکون و اگر خاک کج
نخسته پنجم چه که غبار دار از خاک بخوری که بر دست بر خاک
از دست بر خورد و هر چند جمع نشود که بعد از جمع شدن بر زمین نشاند
و فانی و لحاف و جل جوان و نمد و زین و لایه و هر چه در دست نشاند
غبار از آن بلند میشود کفایت میکند در شستن غبار کج و خاک اگر
و بخوابنها غفر کل ترک از خاک برده با این طریق که شستن بان برسد
انرا نکند که اثری از آن نماند شستن کج تراها که هنوز نبوده نشود
نهم مرکب از آنها در وقتیکه مرکب بقدر تمام من و کف نباشد پس
هر قدر از خم نابقی مرکب مکن نشود نهیم آن را از خم بعد از آن قرار
بدهند و این مرکب اقاصی از دکل و واضح اند و هم برف و یخ نابرف
بعضی لکن اقوی است که اگر ممکن است آنها را بر یکدیگر بمالد بطریق صحیح
و وضو بکشد با این نحو هر چند غبار غل حاصل نشود و بر آنکه با حصول
آن بر همه مغلطه است بعد از آن نهیم بان نمائند و احوط بعد از آنها
هم قضاء نماز است **مطلب ششم** در بیان کیفیت نهیم در خاک
امکان و صورت آن این است که باطن کف هر دو دست را به متصل
بهم و چه منغصل از هم با هم بخاک نمیزند بعد از آنها را بر میدارد اند

افق
کل
بلکه
نهم
در حال
و در حال
نهم
میکند
باقی
مشکلات
نهم
زمین
از چیز
نهم
بلکه
ک

در احکام نهیم

(۱۴۵)

اندک مکان میدهد که اگر از خاک بر آن خایل باشد بپفند بعد از آن
آنها را با هم بکشد و متصل میکند با این طریق که از دست نکش و چون هر دو کف را
بهم متصل کند و به این طریق که بهم متصل اند کشته باطن هر دو کف کشته
شوند بر قدر بالا تر از دستگاه و کشته بخاک حالت صحیح بکشد آنها را از بالا
پیاپی تا بر دهنها و بالای بینی بخوبی که همه پیشانی و آنچه از جبین فرا
گرفته صحیح بشود و بعضی از علما فرموده اند که احتیاطا بر گردانند دستها را
که همه آنها صحیح بشود و بعضی فرموده اند که مقابل خط فاصله میباید و
دست چوشتی صحیح نمائند و گردانند دستها را بر طرف نموده و آنرا صحیح کنند
و این احتیاطی چند از آن است که نکند از زمینان صحیح بخوبی که گفته شد کافی
بعد از آن صحیح کنند همه طول پشت ظاهر کف دست راست از بند دست که
نخ باشد تا سر انگشتان همه عرض باطن کف دست چپ بعد از آن صحیح کنند
تمام طول ظاهر کف دست چپ با تمام عرض دست راست و این صحیحها
چند ملاخطه باید بشود اول آنکه در وقت صحیح کفهای دست صحیح کنند
خوب بخوابند متصل کنند بر منوح که سر مو را از محل منوح بی منوح
دویم آنکه آن صحیح شد بر فرد باشد و صحیح کنند بر او بگذرد و اگر هر دو
حرکت از محل اشکال است به خود سر انگشتان و مابین انگشتان و خاشبه
پیر از اینها و خاشبه پیر از انگشت کوچک داخل در ظاهر دست نهیم نشاند
و همچنین مابین چوشت بند انگشتان ظاهر است که رسیدن ماسح
با آنها ضرر نیست چهارم لازم است آنکه ماسح را از بند دست بالا نراند
و احوط این است که بکشد بکشد شود و اگر فردی صحیح نمود دست برداشت
با ناامل کرد بعد از آن با تمام رسانند هم عین را و اگر فردا باشد پنجم آنکه

له
اولی
بدرست
ک

در احکام نهمین

(۱۴۵)

آنکه خایلی ممنوع نباشد بر انکشتن باید بر زانو و بلکه ماسح هم باید
 بجای باشد و اهم مسائل در این مقام اینست که آیا یک دست بکشته
 دشمن را بر خاک زد و بر پای مسح زد و دستها را بکشت و بکشته
 دشمنها علیحدّه ضرر است بعضی قائلند بکفایت یکی مطلقا و بعضی قائلند
 بلزوم دو ضرر است مطلقا و بعضی بدل و وضو یکی را کافی و در بدل غسل
 دو تا و الا لازم میدانند این قول خالی از قوه نیست لکن احوط در هر دو
 قسم اینست که یک دست که زد و غورا مسح زد و دستها را باید بکشت
 بجهت مسح تنها تا با بعل او زد و نهایت احتیاط اینست که بعد از وضو
 دکن است آنها بر زمین بزنند برای مسح دست چپ و با آنکه لازم
 در نهم مباشرت افعال مولات یعنی فاصله مابین افعال آن نشود حتی
 بدل غسل یا شد و ترتیب بخوبی که گفته شد مسلم اگر شک
 در افعال نهم شد ما دامیکه مشغول است آن لازم است **عوم طالت**
 در اقسام نهم اضطراب است بدانکه اگر کسی بگوید یا سور نهم شد و
 حالت امکان است هرگاه ممکن نباشد بجهت نهم بگویند نهم نموده
 آنها را نهم اضطرابی میگویند که اگر نهم اختیار شد آنها را نهم
 و اگر آنها نهم نشدند شخص فاقه ظهور برین میشود پس حاصل حالات
 نسبت بطهارت شخص پنج است اول تکلیف بوضو یا غسل اختیاری
 دوم بعد از آن تکلیف بوضو یا غسل اضطرابی پس بعد از آن تکلیف
 بر نهم اختیاری چهارم بعد از این تکلیف بر نهم اضطرابی پنجم بعد
 از علم امکان همه فاقه ظهور برین که اداء نماز از او ناقط است
 قضاء آن و لکن احوط اداء آنست در حالت طهارت و قضاء آنست

بلکه قوی
 کتابت بر مطلقا
 خالی از قوه نیست
 بلکه
 نهایت احتیاط
 آنستکه علاوه
 بر این دو مرتبه پیش
 از مسح
 بکشد

در احکام نهمین

(۱۴۶)

آنست که بعد از تمکین از احد ظهور برین و مقصود الا نیت نهم اضطرابیست
 و آن پنج قسم است اول نهم قولی بر زانو نسبت بجز خود شخص است از افعال نهم
 برین بگویند بر مثنوی قرار میدهند این نحو که خود نیت کند و آن شخص تنها
 نهم شخص را که نهم تکلیف است و است میبازد و بر زمین میزند و با نهم مسح
 پیشانی و دستها و از میکند و اگر ممکن نشود مثنوی در نهایت خود بر زمین بزند
 بجز آن قسم که بر خود شخص لازم بود و در دستها آن شخص مکلف به نهم
 مسح کند و لازم است مثنوی هر چند با جرت باشد و هر چند با جرت
 زیاد باشد مگر زیادتی که باعث ضرر کلی بحال او باشد و نهم نیت
 و از نیت بکفایت است هرگاه شرط نیت بعمل آمد لازم است نهم بر زمین
 محال فیه نهم میباید نهم صحیح است لکن باید در جایی که حکم نزد آنها زیاده
 مسح بود نیت در نیت نماز ملا خطه قدر واجب کند پس در مسح صورت
 نیت بجز از مسح پیشانی باشد سیم اضطراب نیت یا بجز یا و نهم گرفته
 میشود بعد از ترتیب آنها که سابقا گفته شد هرگاه آنچه بر او دست افتد
 و سعه هم گفته است نیت نذر و مکرر میکند و در نیت تا اینکه همه کف
 برآورده شود و هرگاه ممکن نباشد هر قدر از کف که میرسد کفایت میکند
 اگر چه مقدار او بماند که بر نخورد و هرگاه بغیر خاک منصوص خاکی دیگر باشد
 نهم میاقط است لکن هرگاه شخص مجبور باشد در مکان غرضی نهم برین
 آنکه از خانه است چهارم اضطراب نیت بماسح هرگاه قدری زکف بر بدن باشد
 به نهم از مسح کند و هرگاه یک کف او تمام برید باشد بجز از یک مسح و
 کشتن در راع از نیت زکف برین مسح ظاهر برین است نماز و احتیاطا
 ظاهر برین کف را بر زمین بمالد و احتیاطا ناب کمرش و از نیت یا بجز خود مسح

بلکه
 جایز نیست
 مگر آنکه فاقه
 در نهم نمودن
 باشد و الا

مسائل متعلق به نیت

(۱۴۸)

مسح ظاهر هر یک موقوف بر آنست که در رکعت باشد که نیت
بان مسح نمود چنانچه بر آن نیت و بان مسح کند و اگر بر زمین نیت ممکن نباشد
بر زمین بگذارد و اگر زمین بباطن مسح ممکن نباشد ظاهر کف را بر زمین میگرداند
و بظاهر کف مسح میکند و اگر بباطن مسح نباشد از آن میتوان نمود بجهان طرف
مسح میکند پنجم اضطراوت نیت بمسح بر هرگاه چیزی از آن قطع شده باشد
اکتفاء بمسح آنچه باقی مانده میشود و اگر چیزی بر آن باشد بر چیزی مسح کند اگر
بر مسح مسح هر دو چیز باشد چیزی بر چیزی مسح کند و باید بر چیزی حکم اصل
جاء میکند و ابتدا با علی غیر نیت مسح اضطراوت نیت بشرط در مقامی
ساقط میشوند بفضلی که در محل خود گفته شد و بعد از آنکه نیت از آب
و از اینها بظواهر اضطراوت نیت شخص فایده ظهور بین میشود و حکم از این
شد **مطلب هفتم** در مسائل متعلق به نیت است **مسئله نهم** نیت
از خلو وقت جایز نیست هر چند به نیت میباشد با بر طهارت بود باشد
و اما هرگاه نیت گرفتن را خلو وقت بجهت نماز وضو نقض شده و وقت نماز
دیگر داخل شد ظاهر اینست که بان نیت میتوان نماز را اول وقت میکند
مسئله دهم هرگاه وقت نماز شد با میتوان نماز را اول وقت نیت نیت
کنند مطلقا بالا از وقت تا آخر وقت مطلقا با اینکه تفصیلی است که اگر
امید دفع عذر هست از وقت تا آخر وقت اگر امید نیت جایز است
نقدیم قول اول خالی از قوه نیت احتیاط نافی است اقوی ثالث است
مسئله یازدهم هرگاه نماز قضا باشد شخص میتواند نماز قضا را با نیت نیت
در همان حال که یکی از اسباب نیت هر چند بقیه نیت باشد که اگر
ناقص بگذارد وقت دیگر عذر دفع میشود حتی آنکه اگر بداند تا ساعت دیگر

بشرط نیت
از اول عذر تا آخر
وقت

با امید دفع
عذر و نیت است
مبادرت بقضاء
و نیت مطلقا

مسائل متعلق به نیت

(۱۴۹)

رفع میشود و انتظار آن لازم نیست هر چند احتیاط است و صورت سه وقت
قضا **مسئله شانزدهم** نماز یک نیت در مطلق نیت هر چند حکم را دارد **مسئله نهم**
نماز ایچ را و جو نیت در سه وقت خالی از احتیاط نیت اقوی صحیح است
مسئله دهم نماز منجی مطلقا با و جو نیت نیت جایز است انتظار دفع عذر
ضرر نیست **مسئله یازدهم** در محل خود جانشین وضو و غسل میشود
بجهت هر چیزی که مباح میکند از وضو یا غسل حتی خول مسجد برای جنب
و حاجض **مسئله بیستم** بدل از غسل جنابت بحدی ضعیف میخورد و با
بعد از آنکه نیت بدل از غسل جنابت که تمام نیت از غسل شود یا آنکه
همان نیت اول بدل است بعد از آن وضو بکشد یا نیت بدل از وضو
نا آنکه متعین از غسل شود اقوی اول است احتیاط اینست که بعد از آن
نیت اول که باز نیت بدل از غسل میکند وضو هم بکشد یا نیت بدل
از وضو **مسئله بیست و یکم** در جای که هم غسل ضروری است هم وضو مثل حد
حضر و متر میت و نیت بدل باید بعد از وضو احتیاط اینست که یک نیت بجهت
دفع حکم آن حد بجا بیاید و بعد از نیت بدل وضو و غسل را و اگر آب
برای یکی باشد غسل را مقدم بدارد و اگر بقدر وضو باشد وضو بکشد
و نیت بدل از غسل احتیاط در این صورت نیت دیگر است نیت بدل وضو یا
غسل که بجا آورد است و وجه احتیاط بنا بر ظاهر میشود **مسئله بیست و دو**
نیت بجهت متعین شدن از باطل میشود اگر داخل نماز نشد و هرگاه داخل
نماز شد و هنوز رکوع نیت است نماز را نیت نیت وضو بکشد و هرگاه بعد
از رکوع است نماز را تمام کند **مسئله بیست و سه** نماز منجی باطل میشود بیک
آب در هر جا که باشد **مسئله بیست و چهار** نیت بدل از غسل نیت هم میشود اگر آب

مسئله شانزدهم
قضاء

مسئله بیستم
واحتیاط خاص
میشود به نیت
واحد یا قائله
در وضو عذر نیت
از وضو

نیت
و وجه نیت
احتیاط خاص
میشود که قصد
نیت اول یا نیت
بر است و نیت
و نیت نیت

در بیان نجاسات

(۱۵۰)

آین باشد که نادان نشد است که ممکن است باشد باید غسل و از هر چند
او را کرده باشد و احوط بلکه اخوی از و ما غاره نماز است **مسئله**
برینست بدلیت هر عملی از غسل است بدلیت هم بجا آوردن و بعد از آن
عوض مجموع یکی که چهار نیمه بشود احوط است **مسئله** اگر چه
سبک برای غسل حاصل شد ظاهر نیست که داخل در نیمه مثل خواغلا
مجر نیست احوط تعدد است با خیر نیمه بدل از غسل جنابت و وضو و غیره
قبل از نیمه آن بجا آوردن هرگاه آب ضومع است نه با احتیاط است
مفاد هر چه از مقدار نماز طهارت از خبث است یعنی پاک نمودن
بدن و لباس از نجاسات باید است آنکه نجاسات چه چیزند و آنجا
که بچه طریق نجس میکنند و ثالثا احکام آنها در شریعت چه چیز است
و ابعاد نظیر اینها بچه طریق است و غایب است که نجس و طاهر بچه طریق
و هر یک از این مطالب علیحدت بیامشود **مطلب اول** در بیان نجاسات
بدانکه در چیزند که شارع مقدس آنها را نجس فرموده است یعنی نجاست
از آنها را در بعضی مقامات خاصه که بیامشوند مقرر فرموده اول و دوم
بول و عذره از انسان و هر حیوان حرام گوشت که بسبب بریدن او
خون بگرفت و حیسن بپزدن میاید پس حیوانات حلال گوشت هم حیوان
حرام گوشت که خون چیده ندارند بول و فضل ایشان پاک است و ثالثا
نبت و آنچه که مابین طهور و غیره مابین بری و مجری مابین آنچه
بالذات حرام است و حرام است از هر حیوانی که باشد مثل جلال حیوان
حلال گوشتی که انسان او را طعی نموده باشد که گوشت او و گوشت دند
او حرام میشود و نجاست آنها بعد از خروج است پس اگر در غسل غوطه
دهد

حاجت
بجای نیست
کفایت میکند آنکه
انکه بدینهم از آن
سبب هم غافل
بجا آورد
از احتیاط ترك
نماید

در نجاست
بول و فضل
حرام گوشت
پاک است

در بیان نجاسات

(۱۵۱)

مسند چهره یا بنها بر خورد بر طوب و پیرن ابدی آنکه بعضی نجاست الود
باشد پاکست پس مسند و دین که پیرن ابد و ملوث نباشد پاکست و مسند
اماله هر چند که در باطن نجاست بر خورده باشد لکن حال لوده نباشد پاک
ست هر خون از هر حیوانی که چنده دارد و هر چند حلال گوشت باشد است
میشود از آنکه خون که میاید گوشت میاید و میاید گوشت در شکم حیوان میاید
بعد از ذبح و پیرن خونی که پیرن امدا از مغز است همینکه بعد از مغز
خون انجوان پیرن آمد بعد از ذبح میاید پاکست و خون پاک بعضی از افراد حلال
مثل خون کای گوشت بعضی از آن حرام است اگر چه پاک باشد **مسئله** اگر
خون حیوان مذکبه شده بغیر نجس مثل شکار شده بکر یا پاک شکار
نیز پاکست مگر آنکه خون که از موضع پیرن میاید پاکست بلکه منواز کف
هر خون بوقه میاشکم که بند کتبه مادر حلال شده هم پاکست **مسئله** اگر
میاشکم حیوان اگر علم منته که بسبب کشتن از خون کردن کشته یا بسبب
بلند جای سرف خون کردن یا سرفه نجس است باقی خون را نجس میکند و اگر
بلایم خون مانده میاشکم است پاکست اگر شک بشود در خون میاشکم
که با بعد از خون تن که مانده با از خون تن که در آن داخل شده بسبب
کشد و بخوان اخوی نیست که حکم نجاست ملاقی آن نمیشود اما حکم طهارت
آن خون هم مشکل است **مسئله** اگر خون که میاشیر پیدا میشود وقت
دوشیدن نجس است **مسئله** اگر خون میاشیر مرغ اگر خون علفه است
یعنی میده جو یا شنج است و اگر در خون است که علفه نیست حکم نجاست
آن مشکل است احوط اجتناب است چنانچه از هر حیوانی که خون
چنده دارد و نیمه همه هر حیوان که خون چنده دارد اگر چه حلال گوشت

آنکه حکم طهارت
پاکست
از احتیاط ترك
نماید

در بیان مذکبه حیوانات

(۱۵۲)

باشد و مرد از پیشه حیوانیت که بی مذکبه شرعیه روح از او رفته باشد که هو
داخل او شده پس سقط قبل از ولوج روح هم بخرانست چنانچه در وجه حیوان
وجه جوجه طوطی که هنوز روح در او نرسیده است کنایه حیوة در آن
خلول کرده ببردن بخر میشود پس اجزای که حیوة و حریت در آن مذکبه مثل
شاخ و استخوان و دندان و مفار و سم چنگال و ناخن و پشم و مو و کون
اینها همه پاکند و نیم مرغ مرده که در میانشه او است و پوست بالای آن
سخت شده باشد پاکست حلالست شریان بزره و بزغاله مرده یا پنبه ای که
در آنست پاکست لکن ظاهر نیم و شیر آن که با رطوبت ملاقات میشه کرده
باید قطعه بشود و بعضی از علماء اعلام حکم فرموده اند بظهارن شیر که از پنبه
میشه بپزند و از آن روغن و حوط خلافت این است و بدانکه در حکم میشه است هر چه
که از آن جدا شود از اجزای که حیوة در آنها خلول کرده مگر بعضی اجزای
در بزه از پوست بدن انسان که از ممل و زخم و نالول و کاهی از لبها و کاهی
بسیب خا از اندر بدن و کاهی بسبب کندن موجودا میشود و اینها پاکند و نافع
مثلث که از اموی نند جدا میشود پاکست لکن خالی از اشکال نیست اما از
دست مسلمانان که گرفته شود بی اشکالست بدانکه در شریعت هر حیوانی
که روح از او برود بی مذکبه میشه است و کل اقسام میشه حرام میشود
لکن بخر از او بخرانیت که خورجی باشد و این میشه ماهی حرام است لکن
بخر نیست و مذکبه در شریعت نیست بخرانیت که قابل مذکبه اند هشت قسم است
اول مذکبه بصید کردن بیک شکار و دوم مذکبه بصید کردن با
آهن و معنی مذکبه بصید است که حیوان وحشی هرگاه شکار بشود بکفنی
که بنا میشود حلال میشود که دیگر محتاج بپزیدن نباشد سیم مذکبه بفر

نه
بلکه احوط
ک

در بیان مذکبه حیوانات

(۱۵۳)

بفر حجام و مذکبه بدیج پنجم مذکبه بخر ششم تذکبه بالبع هفتم تذکبه بپزیدن
او و دهم ششم تذکبه باخذ و یحیة هر یک از این هشت قسم کفنی است اما
اول پس هرگاه ملک را تعلیم بدهد مسلم یا کافر یا بنمحو که هرگاه صاحبش او را
بفرسند برود و اگر اشتهار کند برای برکشیدن بر کوفه و عادت بخوردن
از آن شکار نداشته باشد و چنین سگ و امسلی بقصد شکار روانه کند و وقت
روانه کردن اسم خدا را ببرد و سگ برود و آن حیوان را بگیرد و صاحب آن
برود و معاف برسد و برسد و مرده باشد بخرم سگ یا نمرد لکن اسفند زد
حیوة او نباشد و بعد فو و اینهمه با اسفند داشته باشد لکن بعد از زمان
مذکبه فرستند بپزیدن بخرانیت حلالست بپزیدن بپزیدن بپزیدن
مسکلتش هرگاه حیوان بر قران پیور و زمانه و سگ است لکن بپزیدن
در جای افتاده بود بدست آوردن او طولی کشید تا اینکه مرد ظاهر
این است که حلالست مسکلتش هرگاه بسبب کندی و مرده نبودن طول
کشید تا اینکه حیوان در حلیت آن محل اشکالست قول بخره خالی از قوت نیست
مسکلتش هرگاه زبانه از متفاوت طول دارد و قفس بر سر صید را که طلب
او را گرفته و وقتیکه رفت مرده بود حلیت آن محل اشکالست مسکلتش
هرگاه ملک معلم خود بخورد و بقصد شکار رفت و اطلاع صاحبش و صید را
گرفت و کشت حرام است و هرگاه در اثناء رفتن او را بدید و منع کرد او را از
رفتن پس بشا و بعد او را روانه کرد و اسم خدا را برود صید او حلال میشود
و اگر او را در اثناء رفتن بخر بپزیدن بپزیدن بپزیدن صاحب آن فصد کرد
بخر حلال میشود و لکن خالی از احتیاط نیست اگر صید کردن با و تغییر
بمال او بخر نرسید و همچنانکه میرفت وقت کشته او حلال نیست مسکلتش

نه
حلال اشکالست
ک

در بیان مذکبه حیوانات

(۱۵۴)

فصد مبد که شرط است با صفت او اینست که هر گاه فصد کرد که سبب باشد
بیمه شکار کافیت هر چند شکار بر اینچشم ندیده باشد یا اینکه با دیده بیند
و قصد یکی معتبر کند با قصد یکی از چند آهو که دیده است مثلا هم کفایت
میکند قسم اول محل اشکال است و دوم در شبهه است حلقه در و نیم ظاهر
کفایت است شمر و می از مذکبه بصید است که حیوان و حتی شکار
کند یا به تیر یا با لاش من مثل شمشیر و نیز و غیره و غیره از آنچه
زخم کند بشرط آنکه در وقت انداختن بازو حرکتی از خود نداشته باشد
از قیام تذکبه تذکبه که بعفر است و آن زخم زدن غیر شمشیر است
در غیر شمشیر او ممکن نباشد و بنا بر اینست که بعضی حیوانات که از اصل
نباشد کاهی میشود که حلال میشوند بهر طریق که سبب از ذممه هر جای
اگر از زخم بر نند حکم تذکبه بر آن جاریست و دیگر نه احتیاج بکلیت و
استقبال قبل است از بدو مثل کوسند و کاه و شتر و کاه و میش و چند خاک
میشود یکی آنکه در کودالی بیفتد که نتواند بر آن آورد یا در چاهی بیفتد
و دیگر آنکه هر گاه باغی شده که بدست نیاید و اما اگر در میان روخانه باشد
یا در میان گل باشد که خوشه لافان باشد اجزاء حکم هم بر آن بعید نیست قسم چهارم
تذکبه بندج است و جمیع حیوانات قابل تذکبه و کلام در شرط ذابج و ذاک
ذبح و کفیت ذبح و شرط و احکام است پس در اینجا چهار مطلب مطلب
اول در شرط ذابج شرط است و او اسلام پس ذبح کافر حرام است هر چند
ذبح را با عاقل اسلام بنمایا و در فرق و کافر با بین برست و هندو
و اهل کتاب غیر اینها از نیست و مرتد هم کافر است همچنین حرام است ذبح حیوان
و مواصی که در بیعت با مخالفان یا در خلاف فایده از او و مسلم و در

آنکه کفایت
نمونه عام و جو
شکار و قضاوت
سبب است که
ندیده باشد

در بیان مذکبه حیوانات

در بیان تذکبه حیوانات

(۱۵۵)

در حکم مسلم است هر گاه میز باشد تفاوتی نیست مابین ذبح و در و خنجر و
غلام و کتیر و بینا و نابینا و کامل و سفیه و جنیت و اخص بعد از تحق و اسلام
مطلب دوم در ذابج شرط است آنست که از آهن باشد پس ذبح بکار
مس و برنج و طلا و نقره مجزی نیست مگر در صورتی که خطرات که از آهن و طلا
نباشد و خوف این نباشد که حیوان از ذبح ببرد که در آن حال مجزیه قریحه
به نیت و سنت تیز و ذی کفایت میکند **مطلب سوم** در ذابج
با دندان و ناخن هم میتوان ذبح کرد بانه محل اشکال **مطلب چهارم**
کفیت ذبح است و آن هفت شرط است اول آنکه چهار دك از طوی حیوان
بریده شود حلقوم که محل نفث است و مری که محل فر رفتن آب علف است
و دو جناح که دور کند و دو طرف نهاد و پنجم آنکه از چهار باب در طرف پیش
بریده شوند پس اگر از تقاب بریده شدند حلال نمیشود و سیم باید بریده شوند
از طول نه بطول و بعضی نه از عرض اگر محرم بریده شود بخوبی که از طول نه از عرض
بریده شده عیب ندارد چهارم باید بموالا قطع شود پس اگر اندک اندک
ببرد و قبل از اتمام انجوان بهر حرام است شبهه اگر چوه او در جهنم است
غیر متفر شود عیب ندارد پنجم باید محل بریدن حلقوم متصل بهر باشد
پس اگر از پاییز کرد و متصل بسینه تیر محل اشکال اگر چه چهار دك را
تیر شمر آنکه تمام سر را جدا نکند پس هر گاه جدا تمام سر را جدا نمود بعضی
گفته اند انجوان حرام است بعضی گفته اند آن فعل حرام است لکن اگر بی اختیار
بسبب تیزی کار در سر جدا شد عیب ندارد هفتم آنکه تمام چهار دك قطع شود
پس اگر پوست از یکی از آنها بماند حلال نمیشود **مطلب پنجم** در ذابج
هر گاه در لسان مرد مشهور است باید در طرف بریده شود و در

در بیان تذکبه حیوانات

در شرط نذ که حیوانا

(۱۵۰)

و آوردند لکن اصل خبر شهادت میدهند که ناان در طرف سرماند چنانکه
بریده نمیشوند بلکه جدا میشوند پس از این بابت ملاحظه آن لازم است که
مذکر از آن در سرماندند کافی باشد لکن خالی از اشکال نیست **مطلب**
چهارم در شرط ذبح اول است که باید پیش از ذبح باشد یعنی گوشت
او شکم و مقارن باید او را قبله باشد و بالانرا شکم باید قبله باشد
پایه اخوط اینست که چنانچه ظاهر علم از زمانست و همانکه در وقت ذبح یعنی
مقارن شروع میریزد اسم خداوند را و بر زبان جاری نماید بکسر یا تشدید
یا الله اکبر یا الله نهها و اما ذکر صفت خدا مثل خالق و از او واجب است
او را پس اکتفاء بان مشکل است **مسئله** از این شرط که گفت شد باید
ذبح در صورتی که در علم است پس هرگاه فراموش نمود توجیه قبله را عیب
ندارد و هم چنین اگر طریقه قبله مشتبه باشد ساقط میشود و اگر فراموش نمود
اسم خدا را نیز عیب ندارد و نیز حلال است مستحب است که وقتی که خواطرش را
بکند از ذبح بگوید بسم الله علی و له و آخره **مطلب** **پنجم** در شرط ذبح
و انما یخ شرط اندازد آنکه قبل از ذبح حیوان مستقر داشته باشد معنی آن
اینست که مذکر از روح او بیرون نرفته باشد مثل مختصر اگر چه مدتی باشد
در همان حالت بپاشد و ذبح نماید و بگوید و می اندک بعد از ذبح خون
معتدل بیاید یعنی خوز بجز آن شود نه سنگین و قطره قطره مثل
خوز متب و روان شدن خون مرغوانه نسبت خال او است پس آنکه
بعد از ذبح حرکتی نداشته باشد و چنانچه می دانست یا یا یا و مانند چنانکه
آنکه در زان یا زخم باشد پس اگر بعد از ذبح زان یا زخم یا زخمی باشد
مرد محل اشکال است هم چنین شکم او را پاره نمود و بجهت مرد و میبرد

در شرط نذ که حیوانا

(۱۵۱)

پنجم آنکه روح از بدن او برود پس اگر عضوی از او جدا نمیشود و ذبح و
قبل از خروج روح حکم حیوانان مشکل است **فصل** **ششم** در نذ که
بخرانست آن دو شرط است آنها و کیفیت از ذبح حریم یا کار دانست و گوشت
کلوی و با همه شرط که در ذبح گفته شد و اگر شرط ذبح کنند حلال نیست
فصل **ششم** در نذ که بیعت است آن در بیعت حیوانست که در شکم او باشد
در وقت نذ که آن و بفضل کلام در این مقام این است که بیعت حیوان با خلق
او تمام نشده یعنی هنوز موی کون آن تمام نباشد یا خفت او برسد
موی کون آن تمام شده پس اگر خفت تمام نشده تمام موی او حرام
است چه از نذ جدا شود چه از مرد چه از کشته نذ که شده و اگر خفت
تمام است از نذ جدا میشود از نذ با از مرد یا از کشته یا مرد جدا میشود
از نذ با از مرد یا از کشته پس اگر نذ جدا شد از نذ با از مرد یا از کشته
و زمان خوزه او بعد از نذ که او باشد بی نذ که حلال نمیشود و اگر مرد
جدا از مرد یا از نذ حرام است به اشکال و اگر مرد جدا شد از کشته نذ که
شد حلال است به شجیت مادر او و احتیاج بدن که دیگر ندارد و اگر نذ
باشد و زمان نذ که آنرا نداشت و فوراً مرد قول بچیت و جمود
لکن اخوط بلکه اموی از نذ حیوان است بدانکه آن بیعت که نام الخلف جدا
شد از نذ که شد اگر معلوم نباشد که از اصل در شکم روح در از نذ جدا
بود حیوان او بی اشکال است اگر پیش از نذ که روح داشته است مرد است
باز هم اقوی حیوان است لکن بعضی از علما قایل بعد از حیوان است
فصل **هفتم** در نذ که ماهی است گرفتن با نگاه داشتن در آنچه بجهت
شکاران قرار داده بشرط آنکه در آب نبرد پس اگر ماهی را بدست گرفت باید

بیعت غیران

در کیفیت تذکیر حیوانات

(۱۵۸)

باید از مرد بار و چهری که بجهت نگاه داشتن از فراداد افقاد هر چند الشحر که جاد افرا دارد حاضر نباشد کفایت میکند و اما اگر خود ماهی در آب رود باین فراداد و مرد حرام است **مسئله** هرگاه کافری از این چیز بیاید و در حلالیت شرط آنکه مسلم او را نکارد باشد که زند او را از این چیز زانوده **مسئله** هرگاه ماهی خود را از این چیز داخل در جای که بجهت شکار او را فرار داده است و شخصی بان نگاه کرد تا مرد محل اشکالت اگر بر آن رفت و آنرا اخذ نمود و گذاشت تا مرد خلافت بشهر **مسئله** اگر ماهی بعد از گرفتن از این چیز مرده باشد حرام است **مسئله** اگر ماهی که در اصل حلال است هرگاه مرد بصد پاکت حرام و ماهی که از اصل حرام است هم پاکت روغن آنها پاکت لکن جزیان جمیع حکام مذکوره در این ماهی حرام هر چند مثل ماهی حلال صید شود مشکل است بآبی او ملازمه بامدنی بودن ندارد و ثمر این مسئله در بعضی احکام خاصه بیفته غلظت ظاهر میشود **مسئله** اگر ماهی گرفت و بان وصله از او برید و باقی در آب افتاد و وصله حلال است اما اگر در اشکال که در آب است بان وصله از او جدا نمود و باقی او در حلال نباشد **مسئله** اگر ماهی در آب بود و در آن ماهی مرده در محل مقبره برای صید هم داخل شد و مشبه شد آنجا از آن **مسئله** اگر در شکم ماهی بگریز باشد پس اگر صید شود که در وقت پیر زان و زان این ند بود بعد مرده حلال است اگر محل اشکال باشد احوط اجتناب است **مسئله** حیوانات و بیا هم حرام کوشند مگر ماهی فلر زان و طپوزان و کپا همه این حیوانات حرام کوشند قابل تذکیر هستند بجهت پوست استخوان و بعضی اعضا آنها با اینکه هر چیز که شبیه

اینست تذکیر
و کفایت میکند
پیش از آنکه در
مردن آن در علاج
آب و قند کبیر
آب و باد علم
رساند که چنین
شد و قول کافی
اکتفاء میکند

در کیفیت تذکیر حیوانات

(۱۵۹)

او از صحرای قابل تذکیر است مثل کاه و سب ان هم قابل است هر چیز که شبیه قابل نیست و هم قابل نیست اگر فائل شدیم که قابلند یا کفایت تذکیر در این چیز جو هستند دارد و بیج است اینچه ندارد از خارج از آب مثل ماهی خلال یا همه یا خراج تذکیر میشوند و احتیاج بذبح ندارند یا همه محتاج بذبح اند **مسئله** محل اشکال بعضی فائل شد اند که مطلق حیوان در آب که خون هستند دارند قابل تذکیر است حتی مثل سگ در بانی خوک در بانی و در سگ و بانی مخصوص تذکیر و از شد و چون جزیان تذکیر را باین مخصوص دلیل خاص ندارد و اما دلیل عام مشکل است لهذا در حکم بامل مت مگر بعض حیوانات بخصوصه که تذکیر آنها وارد شد **مسئله** تذکیر ملح که بمحض گرفتن حلال میشود هر چند که بعد پیر یا صوفی زند باشد و اگر در صحرای شتر گرفته ملح افقاد و پخته شد حلال نمیشود مگر آنکه شتر یا بقصد شکار و اخذ آنها فراداد باشد **مسئله** هرگاه و هرگاه ملح قبل از اخذ پیر حرام است اگر مرده قبل از اخذ پیر به بعد از اخذ غلوط شد یا بد از همه جنباب نمود ششم و هفتم سگ و خوک بزی است که مجموع آنها حتی موگا آنها بخر عین است اما سگ و خوک بخری پاک ششم خمر است یعنی موایع که مکت میکنند از هر چه که باشد بخر است و اما جامد یعنی خشک مثل بنک و بخوان بخر نیست و بدانکه چند چیز تذکیر ملح میشوند بخر و حرمت بخت هر چند که مرده نباشد بخر است از آنها بخر احتیاط و بخر فنی اول اب انکو که فشار دادن آن پیر زانده همین که جوش بانس یا بکری هوا یا باندن یعنی بهم خوردن بخوبی که بالای آن بیا بین رفت هر چند مت نکند و همچنین هرگاه انکو در آب جوش خورد طعم آن در آب ناثیر نمود بعد از آن جوش خورد و در اینصورت بمحض جوش خوردن حرام میشود

طیوریکه
در شامها و بیا
گردد

باید از مرد بار و چهری که بجهت نگاه داشتن از فراداد افقاد هر چند الشحر که جاد افرا دارد حاضر نباشد کفایت میکند و اما اگر خود ماهی در آب رود باین فراداد و مرد حرام است

در بیان نجاسات

(۱۹)

بگویند که نجس
نمیباشد

بگویند که نجس
نمیباشد

میشود قطعا و نجس میشود بنا بر قول مشهور و حلال و پاک است آن موقوف
بر این که در وقت او برود بعد از جوش آمدن هر چند در وقت و ثلث بجهت
جوش نیاید پس هر که قبل از جوش بکرمی هوا یا افتاب و ثلث آن
نمیزد دارد یعنی باز اگر جوش آمد حرام و نجس میشود و هر که بعد از آمدن جوش
خوردن سبب کرمی هوا یا افتاب و ثلث او برود پاک میشود و دیگر بجهت
جوش بخورد عین از دست کشیدن هر که دو سه دانه انکور در میان یک
بزرگی که این باد دارد باشد و جوش بخورد لکن صد قاب انکور و عصیر
بر آن نشود عین از دست اما اگر یک قطره آب انکور جوش خورده در آن افتاد
نجس میشود البته در زمانی که انکور یا موی یا خرماد را از آن کشیده شود و قد
بماند که بجم بخورد و کف یا لایا و در حرام و نجس میشود هر چند هنوز مکر
نشده باشد سقم فطاع که از آب جو بعل میآورند و هر چند که مسکوبه
او ظاهر نباشد حرام و نجس است چهار بار بپوشانند و کفش هر که جوش بخورد
و در وقت او که نشده باشد بعضی از علماء حرام میدانند و بعضی علاوه
بر این هم نجس میدانند و اقوی ظاهر آنست که نجس است و در هر که
موی یا کفش از ابتدا در آب افتاد و مثل شیره انار در آن با عمل جوش و
احتیاط آن کمتر است و کفش هر که موی یا کفش هر که موی یا کفش هر که
در میان طعام یا کله یا چه یا دانه بگذارد که بسبب سرخ شدن آن او جدا شود
که جوش بخورد و دیگر اشکال ندارد و اگر شک داشته باشد نیز بی اشکال است
مسکوبه کفش که موی یا کفش هر که موی یا کفش هر که موی یا کفش هر که
نباشد و اما سرخ نکرده و در کله یا چه که آب از آن جدا میشود و جوش
نمیخورد و خالی از احتیاط نیست و نجس است و اگر خرماد و کفش هر که

در بیان نجاسات

(۱۹)

حالت محل نام
است
باشد

جوش نیاید و در وقت او برود بعضی قائل بجهت آنست که اندو قول نجس است
هر که قوی حالت و طهارت و ثلث همان و جوهری که در موی کف نشد
که باعث ثلث اشکال در این هم میباشد و نجس است و نجس است و نجس است
که مذکور است انکار و حکم مانع بانویست پیغمبر تمام بدو زبان با زبان
نمیزد و اما کسانیکه مذکور است از نجس است و نجس است و نجس است
ایشان محکوم بنجاسات است و قول مرتدین که نجس است و نجس است و نجس است
است و نجس است و نجس است و نجس است و نجس است و نجس است و نجس است
جمله از این است انکار ضرورت و در مثل انکار و جوهری و حرام بودن
ظلم بر مرتد و موافق با نهاده و هر چه بجهت کسانیکه مذکور است ایشان این
است که خدا نجس است و مثل اجناس و قول نجس است و نجس است و نجس است
نفس لکن در مثل بسیار از عوام و زنها که بحسب تصور خود خداوند
عالی را جسمی بزرگ خیال میکنند و آنرا اما بعد از تنبیه ایشان باینکه
جهت مکان بزرگ خدا را نمیشود این علماء را از ایشان مبرا و حکم
بنجاسات ایشان مثل جسم بطریق اولی مشکل است و تمقایلین بودند و جو
با وجود وجود که از ملوانین و غیره مبرا و معلوم شد که حقیقه قائل
بحلول اشک و عین و خالق مخلوق حکم بنجاسات ایشان میشود و اگر
بعضی ناو بپایان بجهت کلمات میکنند حکم بنجاسات ایشان میشود
چهار مرتبه بجهت کلمات میکنند باینکه مرتد را قائل خود مجبورند
و اینکه خداوند ایشان را بر این فصل جبر نموده است که مستلزم اینست که توان
و عطا باطل شود حکم بطلان ایشان و اشکال بجهت خوارج بعضی کانی که
مندی میکنند بعضی و دشمنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علی بن ابی طالب

در بیان نجاسات

(۱۶۳)

علیه السلام و اینها نجس اند و همچنین بانی قسم از نواصب که مخصوص عداوت بآن
خضر و از آن در چندین بن بنسند ششم غلام که تامل بخدا حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام کنند و اینها داخل اقسام کفارند و نجس اند و اما مرگ
ضعف باشد بخداوند عالم لکن بگویند که بعضی غلظت در روز و این
با انحصار نموده باعث کفر نمیشود اگر چه اعتقاد بآن محل اشکال است هفتم
بعضی کسانی که بدانیم قلبا اعتقاد ندارند به تها و بن و لکن بجهت ظاهر آنها را میگویند
و حرفی از ایشان که دلالت بر بی اعتقاد ایشان از ایشان بروز کرده باشد
بعضی قائل شده اند بنجاست ایشان بجهت آنکه شهادت بر حق و دلیل اسلام اند
که شاک داشته باشند با شیم قلب موافق است بانه اما با علم بخالفت دل باز باینکه
و بعضی قائلند بطهارت بعضی بن اظهار و عده اظهار خلاف باین هر چند
خلاف ردل باشد باین قول خالی از قوت نیست و سیم و طریقه خضر خیم
صلی الله علیه و آله و صحابه کبار و این بود که از منافقین اجتناب میکردند
و در ملاقات با طوبی با ایشان تطهیر میکردند و هرگز از نجاسات
جنبه حرام است یعنی هرگاه کسی جنبش را با الوطی چه عل و چه مفعول
کرد در وقت جنابت یا بعد از آن مازای که غسل نکرده هر چند جنابت
بکشد و هر چند تکلیف او نهم باشد و نهم هم بجا آورده باشد از عرق ناز
که عمل میاید نجس است اگر پیش از جنابت عرق کرده و مخلوط شد بجز نجاست
باز نجس میشود و ظاهر آنست که جنابت حاصل از وطی و جماع و حیض و نسا
و در بام روزه واجب معیز و در مخالفت حرام معیز حکم دارد و جنابت از نجاست
نیز حکم دارد و بعضی احتمال داده اند که نابالغ اگر با وطی حرام شد عرق
نجس است اما بعد از او غسل کند **مسئله** عرق جناب حرام در حال غسل

نجاست
عرق اشکال است
چه باید از آن نجس
کردن نماز

در بیان نجاسات

(۱۶۴)

غسل نجس است مازای که از غسل فارغ نشد **مسئله** هرگاه مسجود
غسل کند بجز او از عرق خالی نمیشود خود را در آب کثیر برای تطهیر فرماید و عرق
غسل را نمائی بکند یا غسل نریند و میباید کثیر کند **مسئله** هرگاه مسجود
ممکن نشود که از عرق سالم نمائی که غسل نماید نهم بدل از غسل نماید و احوط
اینست که غسل کند بجا از کیفیت و تطهیر بدن نموده اگر ممکن باشد بعد
نهم بدل از غسل نماید تا ممکن شود که عرق غسل کند **مسئله** اگر کسی
از جنابت از حرام غسل نکرده جنب از خلل شد و عرق کرد باز هم نجس است
مسئله اگر کسی از جنابت از خلل غسل نکرده جنب حرام شد و عرق
از هر دو حاصل شد هم نجس است اگر چه مسند بجنابت خلل شد پاک است
مشکوک فیه هر پاک **مسئله** و چهارم در کیفیت نجس شدن چیزهاست
هرگاه عین نجس چیزی بر خورد در خالی که هر دو خشک باشد پاک است
در آنها باشد که چیزی از آن سرایت نکند نجس نمیشود لکن در وقت نجس
احتیاطی هست که هرگاه در حالت خشکی نیز قبل از غسل ملاقات نجس
نمود حکم نجاست باینجا مشروط لکن اگر قبل از تطهیر چیزی ملاقات نمود
با رطوبت اینچنین نجس نمیشود و احتیاطی ندارد و هرگاه عین نجس چیزی
بر خورد با رطوبت سرایت کننده در یکی از آنها با هر دو آن چیز متنجس
میشود و بعد از آن بان متنجس هر چه بر خورد بر طوبی مترجم متنجس
میشود و تفاوتی نیست در این حکم مابین اینکه از عین نجاست چیزی بان
متصل باشد باشد یا نه و در اینجا چند مسئله هست اول هرگاه از برای
متنجس طریقی باشد از شرع رسیده باشد و چیزی دیگر ملاقات او کرده
متنجس از او شد بطریق که از عین نجاست با او چیزی نباشد با در تطهیر

عبارت که
مشغول است باید
هر دو از آن باشد که
عرق از جنابت
و حرام اگر ملو
شود و در عین
میشود و اگر بر
از جنابت از حرام
است پاک است چنانکه
عرق که متنجس
که از پیش یا از بعد
جنابت از حرام است
پاک است
احتیاط دارد
ملاقا باید از آن
کرد در ملاقات
نیز

در بیان نجاسات

(صد ۱)

ثانی مثل اول نظر بقدر خاصه را با بذر مرغان که در مطلق شستن کافیه است
 نجس شدن ظرف ببول و غایت نظایر مخصوصی از شارع دارد پس هرگاه
 ظرف دیگر با نظری بر خورد و نجس شد قطعه ای از مثل قطعه این ظرف را
 با مثل غالب چیزها و همچنین اگر بول چیزی نجس شد و از آن چیزی دیگر
 شد حکم از دو دفعه نشستن است یا یک دفعه کافیه است با حوط یا حیث باشد
 اولی لکن در هر حال از قوه نجس شدن کفایت میکند اگر نجاسات دیگر
 بمنجس بر خورد تا با نجس نشود و یا حکم نجاسات آن جاری میشود و یا نه
 مثلا چیزی بخون نجس بود که بکبرته شستن و کافیه است بعد بول او
 و سبب نمیشود از کفایت که این نجس از نجس شدن لکن حکم دو مرتبه شستن
 در او میباشد بانه با ظرفی آب نجس داشت بعد سبک از آن خورد حکم با اینکه
 این ظرف تا با نجس شدن مشکلی است لکن حکم و نوع که احتیاج به نجاسات
 باشد و از میان بانه بعد نیست که در مثال اول حکم جاری نشود و در مثال
 دوم جاری شود و احوط در هر دو وجوه است که شستن با آب است
 ملاقات چیزی کرد و شک داشته باشد که طوطی داشته باشد یا نه با اینکه
 طوطی مؤثر نبوده بانه حکم نجاست نمی شود و اگر طوطی مؤثر داشته
 و شک دارد که باقی ماند بانه با هم حکم نجاست ملاقی نمیشود و در اینجا
 مسئله مهمه هست که هرگاه ممکن از نجاست با طوطی بر چیزی بر خورد
 بر یکدیگر افتاد و چیزی از عین نجاست معلوم باشد یا کفایت میکند
 چیزی اگر از دو بول برخواست و بر یک شستن عین بول بر بدن معلوم نباشد
 باز هم پاک است هر چند ممکن بول الوده باشد در وقت شستن بزرگ مسئله
 چنانچه در هر یک از اینها متنجس هر چه بر خورد همان جا را نجس میکند و

این احادیث از
 شریعت
 احکام نجاست
 است
 احوط نجاست
 در عین و مکرر
 قطع بستر یا
 بطن و آن

در تطهیر منجسات

(صد ۱۵)

و سبب نمیکند چیزی که با و متصل بود قبل از نجس شدن هر چند که طوطی
 مؤثره با و متصل باشد پس اگر بعد از نجس شدن چیزی با و متصل کنه با طوطی
 نجس میشود اما متصل با بول نجس نمیشود چه با او در یک سطح باشد و چه بالا
 و پائین باشد چه بالا نجس شود و چه پائین هیچکدام سبب نجس شدن نمیکند و در
 موضع اول آب فیل که اگر نجاست با و برسد نجس میشود و آنچه با و متصل
 و مساوی است با موضع و آنچه پائین تر است و اما آنچه بالا تر است با جری با
 نجس نمیشود قطعا پس هرگاه با آفتاب آب بر نجاست بچسبند شود آن نجس و بالا
 از موضع ملاقات با وجود اتصال پاک است مثل شستن هرگاه آفتاب که در
 آنش داخل باشد بر زمین نجس گذاشته شود که از آنش داخل آب سبب
 کند با آنها موضع و مساوی آن نجاست با آفتاب کلا نجس میشود محل
 تا ملات است که شستن هرگاه زمین را با از کفنه باز بر آب بوده و از آب
 بیرون آمد و در کوفه از آب منفرد ماند و همه وی هم پاک گشتند
 هر کدام که نجاست سبب باعث نجاست دیگری نمیشود اگر چه کلا با بین هم
 تر و متصل هم باشد بلکه میتوان گفت که اگر ما بین آنها فی الجمله آب باشد که هم
 وصل باشند لکن یک آب گفته نشوند باز هم نجاست یکی باعث نجاست
 باقی نیست اگر چه در سطح مساوی باشند و در هر مضافه که بجز ملاقات با
 موضع آن نجاست هم او نجس میشود و این در مساوی یا پائین تر معلوم است
 کلامی که هست این است که ابا بالای آن هم نجس میشود بانه مثلا هرگاه از کلا
 با شستن کلا پاک شود و نجس شود که منقطع باشد با در زمین نجس آب
 برنج و این نجس بجزو که منقطع باشد بعضی قائلند که آن آب بالا
 و کلا بیابان کلا با شستن نجس نمیشود و احوط ملاحظه این قول است

خصوص
 همان موضع نجس
 میشود با جری آن
 و تمام آن نجس
 گشت
 بشرط آنکه
 آنچه با آن اتصال
 است عینا نجس
 گردد

در کیفیت طهر منجی

(ع ۱)

لکن اگر ایست که مان جزه مانی نهان می شود و بالای آن است
 استیمایان فاشه یعنی چیزها یکی که بسیار و قوی باشند مثل کونین
 و دروغی که شد و شیره روان و میوه ها که بجای یک جزه از آنها
 باعث نجاست کل است مان مسئله که در آب مضامند کور شد و اینها هم
 جاز نیست احتیاط هم باید مراعات شود و در غیر این سه موضع در هر
 که نجاست بر خورد و مختص همان موضع است و دیگر آنچه متصل است بان
 حتی طویف بر طویف ستره می شود و در و غش و شتر و خربزه
 و خیار و مغز هندوانه اگر بجز آنها نجاست ملاقات نمود در غیر آن جزه
 سربست نمیکند اگر چه مرکب بان جزه می شود چیزی از خارج متصل بکمی مثل
 این اتصال اینچیز می شود و ظاهر اینست که کل بسیار از آنکه نیز چنین
 است پس هرگاه سگ راه برود در زمین که کل باشد همانجای پای او
 نجاست میشود و ظاهر اینست که همین قدر که اینچیز بطریق است که اگر
 از او بر دکان اثری ظاهر می آید اگر چه نور آید باید کافی است و نجاست
 غیر موضع ملاقات و هم چنین هرگاه اتصال از ضیف باشد مثل دست
 که قطران عرق بر آن باشد و هم متصل باشند با نجاست سربست نمیکند
 هرگاه در چیزی شک شود که از کدام قبیل است حکم بنجاست نمیشود
مطلب در احکام نجاست منجی است آنچه چند حکم
 اول اینکه باید بداند و لباس و خال نماز منجی نباشد چه نماز واجب
 و چه منجی و اول تکبیر الا حرام تا سلامی که از نماز پیشین میرود
 بجهت مقلد نماز و ملازم بعد از خروج و مقدمات شرط نیست نماز احتیاط
 و اجزاء فراموش شده که بعد از نماز قضا میشود حکم نماز را دارند اما

در کیفیت طهر منجی

(ع ۲)

اگر چه حوط
 ک

اما سجده سهو و پیش شرط بود از این معلوم نیست **مسئله** اگر
 و خیار نجاست نجاست بر بدن و لباس بود نجاست که طویف منجی در آنها باشد
 حکم نجاست را دارد و باید آنست که عیناً در **مسئله** اگر نجاست بر بدن
 نجاست نماز کرد و عیناً در آن نجاست مسرت نباشد آیا نجاست را دارد
 منجی که بر روی بدن یا غیر او است و قی که نماز خواهد می کند و حکم لباس
 او است محل نام است در هر دو طواف چه واجب چه مندوب و زاله
 نجاست از ریختن بدن لازم است **مسئله** اگر نجاست زاله نجاست از روی
 مسجد و دیوار و هرگاه نجاست باشد ظاهر اینست که فرشی آن در رفته
 فرشی که باشد حکم آن را دارد و اگر عین نجاست خشک باشد سربست
 بمسجد نکرده لکن بر زمین و دیوار آن گذاشته باشد یا در وضع آن لازمست
 و اگر منجی خشک را داخل مسجد کند مثل اینکه عبا او نجاست و داخل مسجد
 شود و این سربست بمسجد افوی این است که عیناً در حوط احتیاط نیست
مسئله اگر نجاست بر دیوار مسجد که دو کوچه است حکم این مسجد را که در
 مسجد است او در آن نجاست بان برخورد و زاله آن لازمست بانه محل نماز
 و احتیاط اولی است **مسئله** اگر نجاست بر دیوار نجاست از مسجد فوری است
 بر اگر وقت نماز موسع است زاله نجاست کرده اگر وقت نماز تنگ است
 نماز را مقدمه بدارد **مسئله** هرگاه در وسعت و نماز نجاست و
 مسجد و آنرا از آنکه در مشغول نماز شده مسجد کرده است و اینها
 او باطل است بانه اگر چه قول بجهت خالی از غوغا نیست لکن احتیاط در آن
 و قضا باید باشد **مسئله** هرگاه بعد از نماز معلوم شود
 که مسجد نجاست بوده نماز او عیناً در هرگاه در آنجا نماز معلوم شد

در صورت
 که در حیطه است
 ک

در کیفیت تطهیر منجی

(۱۶۸)

اگرچه آفتی
صحت است

اگر موجب
باشد

نشسته نماز را تمام کند مکمل نماز در مسجد نجاست باشد و در وقت
برائزه آن نماز او صحیح است مکمل نماز را ازاله نجاست
نکرد نماز او در سعة وقت اشکال دارد چه را بنجا و چه بجا دیگر چه اگر
لازم است آن نمودن محل سجود یعنی بجا پشانی نهایی اگر مواضع ایشان در
و بانی مواضع سجود نجاست بنجاست غیر مشرب عین دارد و اگر نجاست
که پشانی بر آنست نجاست هم عین ندارد و اگر در محل پشانی نجاست
باشد بنجاست غیر مشرب بکن سجود پاک باشد عین ندارد لکن نجاست
از احتیاط نیست نجاست واجب است ازاله نجاست از قمران هر چند
در خواستی جلد آن باشد و بعضی در قواف و بجهت او هم گفته اند ما دامیکه
در آن نباشد و اگر تطهیر مکرر نیست محواز کلمات فایده را بکار و اگر
نجاست خشک بر روی آن باشد دفع از اجابت و قمران و بدست گرفتن
حرام است ظاهر نیست که کتب ادعیه و احادیث اینکه را دارد و در کتب
فقهیه جریان حکم بعید نیست در هر کجایی که آیه قرآن یا اسم خدا باشد
جریان این حکم محل نام است ششم لازم است ازاله نجاست از وضوای
مقطعه و مشام مشرب بنحویکه در مسجد گفته شد و همچنین آنچه را از
آنها بجهت تبرک برداشته اند مثل تربت سید الشهدا علیهما السلام و صلهای که
از جامه کعبه میاورند و اما مثل کوزه و لولشی که از کربلا میاورند
و در بلاد دیگر و از اول بقصد تبرک برداشته اند پس در حرم نجاست
آنجا و لزوم ازاله نجاست از آنها نامی است هفتم حرام است خوردن
و آشامیدن آنچه نجاست است اما دامیکه نجاست اگر چه قابل تطهیر باشد
و جایز نیست که آنرا بدهند بکسی که نمیداند و یا جایز است باطحال بد

در کیفیت تطهیر منجی

(۱۶۹)

اگرچه آفتی
صحت است

بدهند محل اشکال است اما اگر غذائی از اصل پاک باشد و طفل در وقت
خوردن آن بمیاشد و دست و پا خود را ترا بخر کند لزوم منع او از آن معلوم
نیست اگر از آن بخر شد چه بماند تا پیا بیا بدهند خالی از احتیاط نیست
و اما انتفاع دیگر نجاست پس آنچه طریقه بان جایز نیست مثل کوفه دادن
نعمتها عین دارد و اما مثل آن نمودن نجاست محل اشکال است اما مثلاً
با نهایی حرام است و حکم منجی که قابل تطهیر نیستند نیز همین است مگر در نجاست
منجی که معامله او بجهت سوختن جایز است احوط آنست که در نجاستها
بسوزانند و اما انتفاع دیگر بمنجی مثل آنکه با حنا بخر خضاب کند ظاهر
عین دارد و بدانکه بعضی نجاست معفو اند یعنی بعضی احکام آنها را شایع
مقدّم در موضع خاصه عفو فرموده هر چند نجاست آنها برقرار باشد
این عفو مختص جند چیز است اول خوز و عجمها و دملها ما دامیکه خوز
نشده اند خون از آنها جاری نمیشود که در نماز معفو اند و شش بند و
لباسی که با آنها الوده شده چه متصل با آنها یا نزدیک آنها باشد لازم نیست
و داخل مسجد با آن لباس جایز است هر چند با نجاست بکار جایز نباشد
مکملش خون بواسطه نواس بر داخل و حکم عفو هستند هر چند اصل
دانه بواسطه رباطن و خونان بظاهر است کندی مکملش عرفی که
بان خوز نجاست شود و داخل آن هم معفو است و دوم خوز کبر
از درم که بمقدار کودی کف است باشد معفو است مگر خوز نجاست
و خوز جعفر و نفاس و استخاضه و اگر شک نباشد که خون از آنها است یا نه ظاهر
عفو است سیم هرگاه زنی لباس او منجس نباشد یا آنچه در بردارد و
بیز او زد یا آنرا برای او مشتق دارد و غریبت در میسکند بشردان

در کیفیت تطهیر نجاست

(۱۷۰)

دادن با منوجه شدن در روز و شب بکرتبه بشود کافایت بکرتبه
 رخت و بجز بشود ببول و اطفال عین ندارد و آن نجاست معفو است و
 بعضی معقولان بگویند که در لباس و صلی بنان خواهند شد ان شاء الله
مطلب نجاست و مرد در کیفیت تطهیر نجاست نجاست است بدانکه عمدتاً
 آب است که هر چه را تطهیر میکند اما مطهر است بگویم که اگر چه مخصوصی
 پاک میکند و در بین آنها چند مقام است **مقام اول** در نجاست
 که بان تطهیر میشود و آن چند چیز است اول پاک بودن آنست و دوم
 بودن آنست بر آب مضافاً حاصل میشود و هر چه بنیاید که از اول
 مشبه ما بین مطلق و مضاف بود و اما آنکه اول مطلق بود بعد مضاف
 که باطل و مانده بامضافه تطهیر نایز است اما هرگاه آب مضاف
 و مطلق بعد بکرتبه مشبه شد بکرتبه می که شستن بچکان معلوم نیست
 بر هیچک از آنها مطهر نیست شرعاً لکن اگر بجز و تطهیر کرد یکی بعد
 یکی آن منجر پاک میشود **مسئله** اگر چه بوقت و بجز مطلق است
 و بجز در سبیل نجاست مضاف میشود پاک نمیکند **مسئله** اگر چه بجز
 و بجز مضاف شد بلکه بعد از گذشتن مضاف شد هر چه قبل از
 مضاف شد شسته پاک است هر قدر که بعد از اضاف شدن نجاست
مسئله اگر چه آب در وقت فترت مضاف بجز و آخر آنست
 که آب او جدا میشود بجز است بقینا و اما بالاتر از آنکه مشک داریم در
 اینکه آب قبل از مضاف شدن باور سبب با بعد مضاف کف که آن پاک شد
 لکن افوی حکم نجاست است تا علم برسد که آب در وقت جاری شدن مطلق
 بوده است بماند که منجر نجاست نشود یعنی رنگ با طعم با بوی نجاست نگیرد

بلکه افوی طهر
 است تا علم برسد
 آب در وقت جاری
 مضاف بود

در کیفیت تطهیر نجاست

(۱۷۱)

نگیرد پس هرگاه آب غساله که جدا میشود منجر نباشد اصل تا ببرد و طهارت
 نمیکند تا منجر بجز و مضاف طهارت با و حاصل نمیشود و در این دو شرط
 تفاوتی ما بین قلیل و کثیر نیست پس هرگاه بجز که خور بنیاد دارد و
 آب را گذاشته و از اطراف او مضافاً منجر شد بر آن خور پاک نمیشود تا
 آنکه از آب رنگ دار برود و آب غیر منجر و غیر مضاف باو برسد **مسئله**
 اگر بدانیم که این آب غساله منجر شد بعد از اصل شستن منجر شد و بجز
 آمد اما حکم طهارت میشود چنانچه در آب مضاف کفیم یا نه افوی
 اینست که همین که آب منجر نجاست بجز آمد چه بجز اضاف برسد یا نه
 از شستن طهارت حساب نمیشود همچنان که مرحوم شیخ اشباح الاسلام
 اعلی الله مقامه صریح میفرمودند پس تفاوتی نیست ما بین اینکه بعد
 اول ملاقات شده باشد یا بعد باشد و این باشد در همه آنها این غسل
 تا ببرد و طهارت ندارد و حائز نیست چنانچه آنکه آب بعد از ازاله عین
 نجاست وارد شود پس آنکه باز ازاله عین نجاست میشود مطهر نیست
 از غسلان تطهیر حساب نمیشود بلکه شستن که پاک میکند چه یکی یا
 با دو یا بیشتر باید بعد از ازاله عین باشد و این قول جمعی از علما است
 بعضی دیگر قائلند بآنکه شستن برای ازاله هم محتو از غسلانست پس آن
 یک شستن بخواند اگر بجز آنکه ازاله هم بشود خوب است آنچه دو غسله بخواند
 اگر بجز و ازاله شود خوب است و بعضی میگویند در آنچه دو یا بجز باید یک
 غسله ازاله شود و بعد از آن یک دیگر کافی است فائده بعد از آنکه
 قرار شد که غسل ازاله هم مؤثر در تطهیر باشد پس اگر در آب غساله ازاله
 محسوس پیدا شود عین ندارد و از غسلان حساب نمیشود و هر چه در اینجا

لکن قبل از
 انفضال از محل
 مضمون
 آنکه بجز باشد
 آن مقدار و تا
 بعد از ازاله بود
 باشد

در کیفیت تطهیر منجی

(۱۷۲)

منجی بعد از کفایت آنکه با مبادی طهارت استعمال در تطهیر منجی و مکرر
نشسته باشد پس آب غسال را با وجود حکم بطهارت نشسته و در تطهیر
منجی و مکرر استعمال کرد و هر چند این قسم از آب تنجی که پاکست مکرر پاک
کنند نیست و این قول خالی از قوت نیست ششم آنکه آب اگر قلیل باشد
وارد بشود بر نجاست که چه از این معلوم نیست که مقتضا احتیاط
شد باشد هفتم آنکه اگر از آن آب جدا بشود بعد از آن مقدار
رسید بمنجی و نادر تر باشد تا چوبه از او جدا بشود و طبع آن بمحکم معلوم
نیست و تفصیل آن در کیفیت تطهیر نجاست خاصه بیان خواهد شد ان شاء الله
عالی بعد از جمع شدن این شرط در آب مکرر شستن دارد و با حاشیه آب مکرر
و طرف و کف و کمر و سر و دست و پا و هر چه غصبتش آنها تطهیر حاصل
میشود و هر چند حکایت کرده باشد محض امر و کمال در کیفیت تطهیر
کفایت آب مکرر و از تطهیر مکرر که در تطهیر مکرر بی کیفیت مخصوص
پس تطهیر نجاست کفایت مخصوص دارد و تطهیر نجاست مضاف و مایع
و آب نج شده و برف کفایت مکرر دارد و تطهیر جسم صلب بدن و کفایت
است و تطهیر لباس و کفایت است تطهیر سهوه و امثال خرزه و هندوانه
کیفیتی و تطهیر حیوان کفایت و تطهیر کوشش کفایت و تطهیر ظروف و
کفایت و تطهیر حوض و بوار و کفایت و تطهیر غیر آن و تطهیر زمین
و کل از کفایت و تطهیر رد و خاک از کفایت و همچنین غیر آنها و خوانها
هم در کفایت مختلفند و همچنین کفایت هر یک نسبت با تفاوت و
پس تطهیر با قلیل و کفایت است با مکرر با نجاست با نجاست و
کفایت مکرر است تفصیل آنها هر یک بیان میشود بجز الله کفایت

بلکه میتوان
استعمال کرد و مضاف
آنست که این قول
بنابر نجاست
است
که
این احتیاط ترک
نشد
که

در کیفیت تطهیر منجی

(۱۷۳)

کفایت تطهیر منجی بدانکه نجاست آب اگر بسبب غیر نجاست است که در آن
تفاوتی مابین انواع آنها نیست هرگاه جار بست مثل و در خانه و نهها
که قدری از آنها معتبر بشود یا متصل بجا و دست منجی را بپاشند تغییر پاک میشود
و هرگاه چشمه ای باشد باید که بعد از زوال فتنه قدری از آب بیرون بیاورد
که عوض او از ماده نجاست طهارت با نجاست حاصل میشود و هرگاه چاه باشد باید
از آن کشند تا اینکه بسبب شدن تغییر آن بر طرف شود و هرگاه آب در جایی
کثیر باشد که قدری از آن معتبر شد اگر معتبر نشد او مقدار کم متصل بهم
باشد از آن حرکت داده که تغییر مقدار نجاست را بطریق موج زدن یا مرج بر
دارد اگر نجاست نجاست نرفته باشد و اگر همه تغییر بر نداشت هر قدر را بر نداشت
پاک میشود و انوقت از پاک شده نازه مثل کو غیر معتبر میشود که اگر مرج
با معتبر بانی و تغییر او را برداشت و پاک میکند و هرگاه همه آن را کثیر
معتبر شد با بانی آن را در کو و نجاست پاک را به بر از نجاست با بانی آن
متصل شود که مرج با ممتوج شود بر آن با بانی آن را از آب بکشد و نجاست
از سوراخی یا منبرجی یا باید و خال آن با از آن و کفایت تطهیر نجاست و آب نج
تفصیل آن در که در باب نجاست گفته میشود ان شاء الله تعالی کفایت تطهیر
آب که نج شده باشد بدانکه آب که پاک بوده و بشسته شده تفاوتی در حکم ما
بین قلیل و کثیر و نجاست آنها از آن نیست که بجز ملاقات نجاست آنها
موضع ملاقاتی آنها نجاست میشود و کفایت تطهیر آن بعد از زوال نجاست
ببراشتن آن میشود و با قلیل میشود که آب او آن بر نند که از آن بگذرد
و با کثیر هم میشود که ملاقاتی آن بشود و با از آن بشود اما هرگاه باشد
بعد از نجاست پس اگر ماده دارد پاک میشود و اگر قلیل بود پاک نمی

در کیفیت تطهیر منجی

(۱۷۴)

نمیشود مگر بظهور قبل و اگر بکرت تمام بوده در باره و هم آن
 شده هم آن بخرانست هر چند که بقدر کراست و اگر زباده از یک کوبود و
 شد موضعی از آن پس اگر موضع آب شد همان موضعی است که بخر بود
 که کم باشد آب شده آن بخرانست اگر چه ضرر از آن باشد و اگر از غیر آن
 موضع اول بقدر یک کوبد بعد از موضع بخر آب شد و مندرج بان شد
 هم از آن است اگر همان بخر زباده از کوبد آب شد و بداند است که چشم
 آب شده حکم بنیاست نمیکند لکن تطهیر چیزی از آن آب شکل است اما
 تطهیر از آب جایز است فی الحقیقه اصل مسئله محل نامل است احتیاط
 شد بدو واجتناب از همه آب است اگر آب بخر شد و بخر شد و اینجا هم
 آن بخرانست بلا شبهه لکن سطح ظام از یک میشود با قبل بان و بخر
 و بملا فای جاک و کثیر لکن باطن از یک نمیشود مگر اینکه آب شود و بخر
 آب تطهیر شود کیفیت تطهیر آب مضامثل کلاب بخر شد با سر که بخر شد
 آنست که از او را آب عطار کثیر برزند پاک میشود هرگاه آب آلوده باشد
 اضافه و تغییر اگر تغییر شد بصفحه بجایست که در او است همان بخر شود
 و اگر بخیل مضامثل که قبل از اسهال است و مضامثل مضامثل مضامثل
 میشود و اگر اسهال نمودن و مضامثل دفعه ناهم شد حکم بظهور
 خالی از وجه نیست لکن محل اشکال است کیفیت تطهیر با بخر و
 روغن منجی و نحو اینها بعضی از علماء فرموده اند که روغن بخر را اگر
 داغ نمائی و در آب کثیر برنج پاک میشود پس اگر از بالای آب کفر شود
 پاکست بعضی نیز در شیره بخر هم گفته اند و در حصول تطهیر بان
 نوع نامل هست بلکه آنها پاک نمیشوند کیفیت تطهیر بخر بخر

له
اشکال ندارد
ک

له
تطهیر بنده
با اسهال مضامثل
در مضامثل
ک

در کیفیت تطهیر منجی

(۱۷۵)

اینست که اگر در وقت و آنچه بر حشفه میباشد از بول یا رطوبت بر آن برزد
 پاک میشود بان هر چند که شب باشد و کاه بقدر و قطره کفایت میکند
 و کاهی بیشتر از آنست احتیاط در شب است باین مقدار و آب غساله بول پاک
 و اگر آب غلطی بر آن افتد قبل از بول کردن یا بعد از بول کردن و از آن
 آن موقوف برد کنند تا لید باشد لانه است اگر علم ندارد شخص ضرر
 نیست در صورت علم احتیاط در دو مرتبه شستن شد بداند است اگر بول
 خشک شده باشد همین جریان آب بر آن محل کافیت است کیفیت تطهیر بخر
 ببول انسان بخر شد این است که در مرتبه آب بر آن جاری شود و بخر
 آب قطع آن باشد و چه بگذارد چیزی که مانع از وصول آب او باشد
 بعد از او را بر او با ماندن او را بقد و زمان و دفعه شستن کافی
 باندر ظاهر اینست که در عمار اختلاف جریان و در کثیر تحریک و اختلاف
 سطوح کفایت میکند و احتیاط تعدد حقیقی است اگر قابل شدیم که در جا
 و کثیر هم تعدد ضرور است لکن این محض احتیاط است کیفیت تطهیر بخر
 غایب اگر بطریق دیگر آمده که اصلا با طرف ظاهر نرسیده شستن منجی
 اگر چه حدث شده و از خارج بخر میباشد و در صورت رسید بظاهر اطراف
 کاهی همان را بر و رسیده و کاهی نه جمله تعدد کرده و کاهی تعدد زیاد
 فاحش نموده در صورت اولی بخرانست مابین مالید مخرج به سنگ شستن
 بان همچنان که آب پاک میکند سر سنگ که مخرج زبان مسح میباشد هم
 پاک میکند بعد از آنکه عین بانها از آن شده هر چند که اثری از آن بماند
 که محسوس نشود پس بعد از استعمال به سنگ نماز جایز است اگر لباس صوف
 با زملان کرد بخر نمیشود و در صورت دوم شستن بان بخرانست

له
این احتیاط ترک
ک

له
کند که ترک
ک

له
بلکه اقوی اگر
تعدد بخوابد
ک

له
شستن ندارد
مالا امکه تعدد
خارج از مضامثل
باشد
ک

در کیفیت تطهیر نجس

(۱۷۸)

هرگاه در وقتیکه آب بشکست بخش نشوند و طریقه آن بر آنست که همین که از آبها
جاری شود و ظاهر آنها پاک میشود چه هنوز آب باشند چه رفته شده باشند
و اما باطن آنها پاک نمیشود و اگر بعد از بسته شدن آب کنند و تطهیر کنند باز
همان ظاهر خالائی او پاک میشود و باطن او پاک نمیشود **مسئله**
طلا و نقره و مس که کفار میسازند هرگاه علم نداشته باشند که بر طوبی ملاقات
آنها نموده پاکند و اگر علم دار که ظاهر آنها نجس است بمحض آب نجس
بر آنها پاک میشوند و اگر بدانند که ظاهر باطن هر دو نجس شده اند ظاهر پاک
و نجس بر او پاک میشود و باطن قابل پاک شدن نیست لکن هرگاه با شخص در
نماز باشند عینا بر او نجس از گردن با انگشت و زبونی که باطن آن نجس شد
باطل نیست **مسئله** اگر بعد از آنکه گفته شد که نقره و طلا آب بشکست که نجس
شد ظاهر آنها پاک میشود نه باطن پس هرگاه با استعمال علم رساند که ظاهر
مسائده شد و سطح دیگر از آن ظاهر شده آن سطح دیگر نجس است بانه ظاهر
اینست که حکم نجاست آن نمیشود بسبب آنکه وقت نجس شدن بعضی سطوح
آن نجس میشود و الا آن معلوم نیست که این میان سطح نجس است حکم شبهه
محذور و اینجا جای نیست کیفیت تطهیر فرش از نم و قالی و کلمه و نالین و
محافه نجوانها اگر در ظاهر ظاهر نجس شده آب که بر آن بریزند و آب بگذرد
و در زیر نجس شود کفایت میکند اگر چه مقدار آن غساله هم چند بشود
هر چه از آن بپزد و در بقوت نمودن کافیت اگر ظاهر باطن هر دو نجس
شد و در کثیر بگذارد که آب خوب را و نفوذ کند پاک میشود و اگر آب قلیل
بر آن بریزد تا از جانب دیگر بریزد و آنند قوتی بدست نیاید بگذارد
پاک میشود و هرگاه چیزی بپزند بر او بگذارند تا مگر آب از آن بیرون آید

در این صورت
طهارت ظاهر
مشکل است مگر
بنام بر عهد نجاست
تمام مایع از فلزات
نجس ملاقات
ک

این بنام
بر عهد نجاست
تمام مایع از فلزات
است بجز ملاقات
و اما باطن نجاست
چنانکه خالی از
نبت حکم نجاست
سطح ظاهر
میشود
ک

در کیفیت تطهیر نجس

(۱۷۹)

اگر عوض فشر از آن بدست نیاید یا میشود کیفیت تطهیر خوب مثل کند و جو
و برنج و نخود و نخوینها هرگاه ظاهر آنها نجس شده بمحض آب نجس بر آنها که
بظاهر آنها برسد پاک میشوند و هرگاه شک دارد که نجاست باطن رسیده یا نه
نیز همان قدر کافیت و اگر علم دارد که بیاض رسیده اگر آب مطلق باطن آن
میرسد در آب کثیر بگذارد پاک میشود و الا لازم است که بمحض آب بعد از آب
کثیر بگذارد تا آب باطن آن بر خورد که قیاس تطهیر آب خاک و امثال آن و آن
در آب جاری و اگر میشود هرگاه علم برسد بر رسیدن آب به اجزای آن و از آن
شک نجاست از آن و لکن با قلیل تطهیر نمیشود کیفیت تطهیر مین پس اگر
خبر نباشد با جزئیات آنکه بسیار صلیب باشد یعنی که هرگاه آب
بر آن بریزد آب بشکست و بیکاری جمع میشود انموضع که آب بر آن جاری
شد پاک است هر چند انموضع که آب جمع شده نجس نباشد و اما اگر زمین
باشد بعضی احادیث دلالت دارد بر اینکه در نجس آب بر او که غالب است
یا مثلاً از پاک میکند هر چند نجس برود و قول بان خالی از قوت نیست
هر چند احوط خلاف آنست کیفیت تطهیر دیوار نجس همین نحو است که در
زمین گفته شد لکن آفتاب مطهر هر دو میشود بخوبی که گفته خواهد شد
کیفیت تطهیر کل ترا اگر باران یا آب جاری بر آن بریزد و در شد ظاهر پاک
میشود و هرگاه آن آب با بقاء بر اطلاق با غماق آن رسیده هم پاک میشود
و الا همان ظاهر آنها پاکست کیفیت تطهیر کل خشک هرگاه ظاهر آن نجس
شد با آب کثیر ظاهر میشود و با قلیل هرگاه بر آن جاری شد ظاهر پاکست که
هم ظاهر و پاک میکند لکن اشکال در باطن او است هرگاه آب غالی در او
سرنبت کرد که قیاس تطهیر کل تیر کفش یا آفتاب و لو این چسبیده اما نه کفش

با آنکه آب
باشد نجس
خسبند در آب
و حدیث طوی
ک

در کیفیت نظیر صفت

(۱۸۰)

کفش بر هرگاه راه رفت باز و اندک کل مشغول در نه از باشد و چنان باشد
که راه رفتن یکفشار است ننگدان اجزاء کل مشغول ناک میشوند و اما نه افنا به
و اولین که کل دارند اگر از اصحاب کار با کر گذاشت بخوبی که بپوشند که
آب با غافان کل و سبک پاکست و الا ظاهر و کل پاک میشود و شاید که باید
قلیل که برین برتری هم رو او پاک بشود کیفیت نظیر غمر که شارب است
بکر تبه شارب و آن سرگشته پاک میشود و نه از بجای که از شارب بجای
داشتند و اما کیفیت نظیر مظهری که در او شارب بود بعضی از علما گفته اند
که ظرف شارب هرگاه خوب پاکد و نباشد و بکر پاک نمیشود لکن ظاهر اینست
که بیه مرشبه شارب پاک میشود و هر چه باشد و احوط هفت مرشبه است
و اما اگر مظهری شارب و آن ماند که در او نفوذ کرده نظیر غافان و مظهر
است باینکه اینقدر در آب که شارب نباشد و غافان نفوذ کند کیفیت نظیر
ظرفی که برون در آن بجز شده است که مظهر شارب نشود و احبابا
کیفیت نظیر ظرفی که خوک از آب خورده یا بان بر خورده است
که مظهر شارب نشود و بعد از خاک مالیدن کیفیت نظیر ظرفی که بولوغ
سک بجز شده یعنی بزبان خود یا با مایع دیگر از آن خورده است که خاک
خشک در آن گذاشته و آنرا بجای مالیده بعد از آن خاک را بریزد و در
باید بگوید و اگر مالیدن بستر ظرف ممکن نباشد خاک را در آن گذاشته
و حرکت داده که بران بر خورده و احبابا خاک با آب مزوج نموده که با جرای
آن برسد اگر هیچ ظرفی و سبک خاک ممکن نشود مثل بعضی از جاها
لوله کالی و افنا به نظیر آن مشکل است برخالت نجاست میباشد مگر
آنکه یا شیب و واکرد و خاک بمالد و سبک است پس سبک ظرف حکم

مشکلات

در کیفیت نظیر صفت

(۱۸۱)

حکم و لوع دارد و سبک است هرگاه آب و لوع بظرف دیگر بر خورد و آب
دیگر در آن ظرف گذاشته شد قبل از تطهیر و آب بظرف دیگر بر خورد و این حکم را
ندارد لکن احوط اجراء است سبک است آنچه بدان سبک بجز شود از غیر
این حکم را ندارد سبک است جرایبان این حکم در مثل طار و در لوع و خاک آب محل
ناقل است سبک است اگر عضو از اعضا سبک غیری زبان و آب بظرف دیگر
این حکم ندارد سبک است اگر در لوع باعث نگر و غل نمیشود و اما کیفیت
مذکور بکر تبه کیفیت نظیر آنچه بجز شده قبول پس شارب خورده
که غذا نخورد است اینست که آب از آنچه شود و بکر تار و از آب غاله
چدا شدن و آنرا بریزد و در آن وقت در خور نیست چنانچه در کیفیت نظیر
بول انسان غل بجز شده گفته شد و سبک است و سبک است و سبک است
خاصه است غل ز آب که گفته شد مطهر عام است و انهایست چیزی که مراب در
مقام مخصوص مطهرند اول فناء آن مطهر در مین و در بوارها و در
در دختان و مویها و کپاها و آنچه مثل اینها است از چیزهایی که نقل مکان
نمیشوند یا نشدند اند یا بظرفی که بعد از آنکه غل نجاست از آنجا زایل شود
افنا بر آن نمایند بعد بکر و طوبی از نجاست با فناء خشک شود پاک میشود
و اگر خشک نباشد با عانت باد و هوا باشد هم خوب است اگر گفته شود که با فناء
خشک شد و بدانکه مراد از خشک نمودن فناء مین و در بوارها خشکی
حقیقی است اما در دختان و کپاها پیرن و آل طوبی مستوی بجز از آنجا
کافیه است اگر چه بکر و طوبی و در خود برقرار باشد سبک است هرگاه در
باد بوار خشک شد بغیر فناء مین و آنرا بپاشند یا افنا به خشک
کند پاک میشود سبک است هرگاه ظاهر و باطن در بوار یا زمین بجز باشد

در مطهر
بول انسان
و نام و بوارها
اشکالات

در ظاهر زمین است

(۱۸۲)

باشد افتاب که بر ظاهر زمین باطن را هم خشک نمود هر دو پاک میشوند
و اگر باطن آن تنها بخیر است و افتاب بر ظاهر را بید و باطن را خشک نمود
طهارت محل نام است مسئل در بک و سنگ افتاده در صحرا یا بر خال
خود افتاده است افتاب مطهر است اگر آنرا برداشند و بخیر شد بافتاب
پاک نمیشود و بر یک درخت میوه هم همین طریقی است مسئل در مین
اصالی را جوهر تر کرده و سنگ فرسوده و ساد و ج پاک با قیر مالیده
در انجم میسازند مسئل در حصیر بونار املح بر زمین در انجم نمود
و در آن نام است مسئل در مرکه شک شود که خشک شد از افتاب
با غیر آن حکم نیکی نمیشود مسئل در بید افتاب از خشک کننده
حرارت آن تنها پر خشک شد بخیر است و با بید بر او سیب جامل از آب و غیر
آن کافی نیست هر چه از مطهرات زمین است و از آن پاک میکند بر او
کفش و چکمه و نعلین و بخواهند از آنجا بآن راه میروند به زجره با
وجه از چوب چه از در پنهان لکن جو را بکه راه رفتن بآن معارف نیست
انجم را ندانند و در اعضا و سراسر او کف و کشتهای برای کبک که آنها را میرو
انجم را ندارد مسئل در حوائط مد که متصل اند به باطن زمین
گرفتن آنها بر زمین بعضی حکم بطهارت آنها نموده اند و باید دانست که حد
ظاهر زمین با بی بخیر شدن و اینست که عین محسوس بخیر است و اگر
اجزاء قلبه که میخشم نباید بماند عیب دارد بلکه آن اجزاء مرکه از زمین
باشند پاک میشوند و همین قدر که عین و فطرت طوبی از بماند هم عیب است
کلامی که هست نیست که آیا باید زمین خشک باشد یا اینکه اگر فی الجمله رطوبت
دارد عیب ندارد یا اینکه هر قدر تر باشد باز پاک میکند احوط اولست و ثانی

له
این احادیث
نمود
ک

در ظاهر زمین است

(۱۸۳)

و ثانی غالی از قوه نیست و ثالث غالی از قوه نیست و الا حرج عظیم لازمه
در وقت باران و کلا داشتن که چنانچه باین معنی پاک باشد اگر بخیر باشد
مطهر نیست اگر چه بخیر است و رفتن بخیر شود مسئل در مرکه و طوبی
بخیر است کفش و عقال او تا بخر نمود بعد از ذوال عین از آن خشک
شد براه رفتن خان ظاهر پاک میشود و بعضی حکم بطهارت عقال او هم
نموده اند و این محل نام است مسئل در مالیدن کفش بر زمین یا بر پا
و راه رفتن مطهر است مسئل در مرکه در وقت باران یا با بخیر
باشد آفتاب باشد و اجابت میدی راه برود یا بر زمین یا پاک شود و
نماز کند و اگر آب است بخیر است طین این روشنی پاک است و مطهر
استحاله است این مطهر خصوصیتی دارد که در مطهرات دیگر نیست و آنست
که اعیان نجسه را پاک میکند و معنی استحاله تبدیل شدن حقیقتا اینچنین
بحقیقت بگویند بر چند قسم است اول اینکه خود بخود استحاله شود مثل
نخاسات که در مزه خاک میشوند و غیره خود بخود سر که شود و مته
با بناسات که کرمها جواز دیگر و نقطه که حیوان شود و آب بخیر بول
و فضله که حیوان خلل کوشن بخورد و عین با لمار بول با فضله او
باشند و سنگ در نمک دار بپزند و نمک شود مسئل در آب بخیر مرکه
بیشتر شد بخیر شد یا نمک شد پاک میشود بجهت اینکه محض بسته شدن
استحاله نیست در همانکه بواسطه مؤثری تبدیل شود مثل آنکه بخیر
با متنج یا قشر خاکستر باد و شود و اما زغال شد و سفال شد و آجر
شد و کلا بخیر است طهارت نمیشود مسئل در آب با بخار بول یا آب
بخیر پاک است ظاهر این است که بخار که از بول بر میخیزد در زمین است

در بیان نظهرات اسلامیه

(۱۸۴)

بلکه اخلاص
ک

و بخان که بقیعت تمام نالامبر و بعد نظاطرین کند هر و با کند و اما مثل
کلا بکل بخیر و عرق شهاب بخیر قیام نظاطرین است نه است بجهت آنکه خفیه
دیگر نیستند بلکه بقیعت حرارت از خود اجزاء آنها متضاد میشود با
لطیف و اکثاب بعضی صفات است که بجل منجیل شود مثل آنکه بخیر یک
قوی بخوان شراب است که نماید و اما آورد کردن کند بخیر و غیر کردن
آورد بخیر با عین نظاطرین ظاهر میشود بجهت آنکه این دو اول محض نظاطرین
است و در ثانی محض جمع کردن آنها است احتمال است چنانچه آنکه بجهت امر
استحاله شود مثل آنکه در شراب هر که بریزد بخیر که او را مضطرب کند
لکن اگر قطره از شراب و نیم بریزد که افکار و عین ان بخیر میشود اگر چه
منهک شود چنانچه از نظاطرین است و گفته میشود که این را استیفاء
آب که مطهر خارج غایت دارد و فیه که تعدد زیاد نکرده بفضلی که بیاض شد
پنج از نظاطرین است اما از نظاطرین که نظاطرین که نظاطرین که نظاطرین
مطلقا و همچنین است در مرتبه نظاطرین بنا بر این که قوی او مقبول میشود
و مراد از اسلام که مطهر است تلفظ است بشهادتین که بخیر و تمام ماه
رسول الله بزرگ است میشود هر چند کفر او با نکاح و زنا و غیر اینها
غیر باشد و هر چند با ظواهر شهادتین علم هر مرد و مؤمن است از این
هرگاه علم داشته باشیم بعد موافقت یا ثمر طهارت ظاهر بر آن مرتبه
میشود بانه اگر چه با بقا و با بقاء و با بقاء و با بقاء و با بقاء و با بقاء
از قوت نیست لکن در طهارت مرتبه نظاطرین بخیر ظاهر شهادتین با علم
بعد اعتقاد تا امل است بلکه قول بعد شهادتین با علم از قوت نیست
از مطهرات تابع بودن و اسلام است و اطفال کفار که بخیر و پس هرگاه

در بیان مطهرات

۱۸۵

مشکلات
ک

هرگاه پدر یا مادر یا جد ایشان مسلمان نشد طفل پاک میشود بقیعت
و هم چنین هرگاه مسلمان یا بالغ را اسیر نمویند و مادر که پاک میشود
بعیت میکنند و هفت می تبدیل نسبت است آن در عرق کافر و آب و غیر
و ترابع پدر او است که در حال کفر بخیر بوده و بعد از اسلام پاک میشود
نسبت بیکه الا نسبت بمسلم داده میشود و شهادت افضال است از اینها
است و شستن با آب قبل بنا بر این که بخیر میشود لکن همین که جدا شد از آن
که بخیر متعارف خود جدا میشود یا مشغول بجدانند زنی که در وقت
میانند یا کشتود بکر محتاج بنا مل نماید و نکاح و زنیست که زن و اعز
است و آن مطهر و چیز است و ل جسد حیوانات پس هرگاه بدن حیوانی بخیر
شد بزال عین آن پاک میشود و احتیاج بظهور یافتن در چه خوب بود
باید است با بقا و با عین پس و با عین به مثلاً بخیر الود باشد با حیوانی
که بخیر باشد بخیر آنکه عین خور و فیه پاک است با زوال طوبی عین
هم شرط است بانه اظهر است اما زوال رنگ بعد از زوال عین پس آن
محل تا امل است حوط و زنی نکبت که بر داشتن آن محل باشد هر چند در
شستن با آب بقاء و رنگ عین دارد و مسکلتش منع که بخیر و با بخیر
منفرد او تر شود حوط اینست که ملاحظه خشک شد و بشود و و به
بواطن انشا یعنی مواضع از بدن که در وقت نظاطرین مشخص نیستند پس
هرگاه بخاشی یا منجی یا نه و پس بد بخیر و زوال عین آن پاک میشود
بنا بر این هرگاه شهادت خون الود شد و بعد از خون فرزند یا برین
انداختن و هر پاک است بقیعت شستن با آب لکن ظاهر این که خونی شد با آب پاک
نمیشود و مناط در باطن همان محل از طهارت است پس بقیعت از طهارت

ظاهر میان از ان طایفه است اگر در میان دندانها چسبید یا شد و بخیر باشد و اگر
عین از ان پاک نمیشود و اگر بخیانت یعنی بعضی متخلفان پاک میشوند پس
پاک شدن چیزی دیگر از او چند موضع است موضع اول ابواب که بخیر شد
و ظاهر شد آنچه بخیر باز رسیده از او در دندان و محل دندان و دندان
و در ابواب که پاک میشوند دند بکش و دندانها او که بخیانت
شدند همه پاک میشوند موضع دوم هرگاه غایب متب تمام شد و دندان
پاک شد و غایب شدند و دندانها او و طرف غایب شدند و فوطه که بر متب
انداخته همه پاک میشوند موضع سوم هرگاه عصب بخیر شد و بوی خوش از دهان
ثلثه پاک شد و بشیر و بوی خوش او و دندان و دندان و لایح که از ان
عصب بخیر با نثار رسیده همه پاک میشوند بالشیع مکشش هرگاه این شخص
که مشغول بلع است و بز و با را و عصب بخیر خورد و قبل از اتمام عمل نماز که
ظاهر نیست که بی طهر باشد نماز او صحیح است مکشش هرگاه انقضای طبع
از طبع دند برداشت قبل از دهان باشد و کسی دیگر از او جوش و از دندانها
شد و دند او پاک نمیشود و بعضی گفته اند که عصب هرگاه بر خورد بعد
از خنکی پاک میشود و بمرنه اندک و دند که محاله که میشود بخنکی موضع چنانکه
انچه بجهت سر که گذاشته میشود از مو و زرد و مو و مخزن بعضی میکنند اول
شراب میشود بعد سر که میشود و این حرف اگر چه مستحق نیست لکن بسبب
خوردن و کف کردن که اثراتش میکنند بخیر میشود بعد از آنکه ترش شد
پاک میشود و پاک میشود طرفان ظاهر و اطراف و چنانکه دندانها
پاک گذاشته است چون ریزه مو و زرد را که غالباً با انماست همه بالشیع
پاک میشوند موضع پنجم الان ظاهر و از انکه مانند چسب و غیره که

غفر از دست خدا
 دهند و بخندند
 مثلاً از آنجمله
 مبتدا علی بن
 مبداء خداست که
 است
 که
 به
 بنا
 بر پنجاست از او
 میخیزد پس از
 ذهابش بدو
 نظر نمی

۵۴
تجربہ نشود عاز
الامو
ک

در کتابی مطهرت

که از غساله با نهاده شده به تبعیت پاک میشوند باز که همراستای مثل
اینکه خون جوانی که خون آن بجز است جزه جوانی شود که خون آن پاک
مثل پیشه که جذبه خون از آن کند پس هرگاه فوراً از آب کشد همان خون که جذبه
منوره و پخته است پاک است و اما زالوی پس خون که جذبه میکند پاک نمیشود
بسیار آنکه چنین نیست که در بدن او مستقر شود و جز او باشد پس او مثل
شیشه حجام است **در فانی** هر نفسی که کشد آن شیشه را و در مثل
عصیان که در فتنه و ثلث پاک میشود و مراد از فتنه و ثلث پاک که بجز
در ثلث مجربین با صاحبان از او شود و اگر در بعضی اطراف بدن نمفتد
که شد و در طرف دیگر نشد ثمر ندارد و اگر در افتاب گذاشتند بعد از جو
در ثلث او رفت هم کافیت و اگر بیک هوا کشد محل ثلث کافیت که بعضی
گفته اند کافیت میکند بنا بر این که عصر بخیر خسته بر خورد و خشک شد پاک
میشود جز در ثلث و بجز میوه **مسئله** هرگاه عصر غلیظ باشد فرد
ای را از یکدانه و جوش دهند و در ثلث برود کافیت میکند **مسئله**
هرگاه عصر بخورده از افتاب بگذرانند با آبش هموارند و ثلث آن برود
بی جوش ثمر ندارد و هر وقت که جوش خورد باز بخیر میشود **سپهر**
غایب شد و آن مطهر است و انسان با پهنی که هرگاه معلوم شد که بدن با
لباس یا ظرف یا فرش که میخورد و آن شخص نظرتو غایب شد و ندان
که احتمال تطهر باشد حکم بطهارت آنها میشود بجز در اینست خوانشان
و بتخت نمودن و لکن احتیاط شد باید دانست که در شرط و این ملا خطه
یکی آنکه آن شخص بداند که اینچه او بخیر است و دیگر آنکه بعد از آن خودش
استعمال او میکند مثلاً استعمال حاضر **سپهر** شایر و آن مطهر فله

له
شرط آنکه
ملا کند تراف
حون پست
۵

کتابت
ان در قطره
بر قول بیامد
لمتعلی
ست
ک

۵۳
بن احتبا
نزد نشود
۵

در حکم پختن طهارت نجس

(۱۸۸)

فضل الله سبحانه و تعالی است چنانچه حیوان غلال گوشت که غالب خوراک او نجس است
نجس میشوند و فضل الله او و همین که اشباع شد فضلت او بعد از اشباع پاک
میشوند و سبب اینست که او را ناکه با ناکه که زک خورند نجس است
بجای که او اسم نجس بخورد و پخته شود و اسقوط اینست که مد مخصوصه
در هر حیوان بگذرد و این مد در بعضی است شش رطل و در گاو و سگ
کو سینه و در دوز مرع او هفت و در مرغ خاکی و در دوز خاکی
پانزده و در بزرگ گوشت نجس است از دوز و در پرنده و در ماهی
دو شکم و در وحش و پاک میشود شش رطل و در سمی است این پستان
نجس است که مانع نجس شدن است و وجود مفضلان و از این سبب یکی است که
باز از ماله غسل کند قبل از موت و چنانکه سابقا گذشت و فقهایی
و قال بعضی است از نجس و در جای که نجس است که نجس است و در جای که
آب چای که نجس شد پس آب آن را که جوشیده است با نجس است و در جای که
کر کرد از نجس و نجس است که نجس است و در جای که نجس است و در جای که
بعضی طلب نجس است و در جای که نجس است و در جای که نجس است
و در آن دو مقصد است مفضلان و آنست که بدانند نجس است و نجس است
که گفتند شدند هر چیزی و شرب نجس است و نجس است که نجس است و نجس است
مشخص شود که نجس شده است و در آن علم نجس است که نجس است و نجس است
خاص نجس شده و اما اگر در نوع آن چیزی علم باشد لکن در خصوص این فرد
مخصوصی خالی است و در حکم نجس است و در آن علم نجس است و در آن علم نجس است
که از بلاد کفر میآورند معلوم است که نجس است که نجس است که نجس است
در این سرفه خاص این نیست جوهر مخصوصی که احتمال دارد که نجس است

در این سرفه
انها از طهارت
مستحقند و نجس
غالب است و در
این سرفه

در حکم پختن طهارت نجس

(۱۸۹)

طهارتی شده که در حکم نجس است و نجس است که نجس است و نجس است
چیز داشته باشد با شرب الله هم نجس است و در اینجا چند مسئله هست اول هر که
مطلوبه حاصل شود نجس است چیزی بر اعتبار و یا نیست هر چند مطنه نجس باشد
مثلا و غیره است و نجس است و نجس است که نجس است و نجس است که نجس است
شایع هر یک که نجس است احتیاط در آنها رجحان شرعی هم ندارد بلکه گاهی احتیاط
مکرم میشود و گاهی بوسواس بکشاند بلکه گاهی احتیاط حرام است هرگاه بعد
و سواس برسد بلکه میگویم که سواسی که نجس است که نجس است که نجس است
و سواس اعتبار ندارد و بدانکه نجس است و نجس است که نجس است و نجس است
شک داشته باشد یا اینکه این چیز خاص نجس شده یا اینکه این چیز از نجس است
است یا نه مثلا چیزی در جای که نجس است یا نجس است یا نجس است یا نجس است
فضل الله انسانیت را نه اینها هر محکوم و بطهارتند بل کلامی هست و خون که در
خون در جای باشد ندانم خون نجس است یا نجس است یا نجس است یا نجس است
و حکم آن سابقا گفته شد مسئله شرب و نجس است که نجس است که نجس است
نجس است که نجس است و نجس است و نجس است که نجس است که نجس است
حصر ندارد هر محکوم و بطهارتند و اگر محذور و محصورند و همه خل نجس است
دارند مثل آنکه بدانند که نجس است و نجس است و نجس است و نجس است
اجتناب از هر که نجس است و نجس است که نجس است که نجس است که نجس است
شیر و ناز و غیره افشاد و ندانند که نجس است اجتناب از هر که نجس است که نجس است
چیزی که از آنها بر خود و نجس است و نجس است و نجس است که نجس است
آنکه قطره نجس افشاد و نجس است که نجس است که نجس است که نجس است
میگویند عبا می پاکست و در او میبایست نماز کند و قطره نجس است که نجس است

بشرط
آنکه چیزی در
افشاد محل نجس
دیگری نباشد
و الا اجتناب از
است از هر دو
آنکه محل نجس
ان نجس است و نجس است
است از هر دو
باشد است از هر دو

در ثبوت سحرها و سحرها

(۱۹۰)

هرگاه خشی بالباسی در سجاد و غیره شرب باشد و راوی باشد که بقی
 کند که از یکی از ایشان است لکن نمیدانند از کدام است هیچکس عمل واجب
 نیست از این مسئله است که شستن خرچ منی بر هیچکس از ایشان واجب نیست
 و حال آنکه بقی اعضا یکی از ایشان نجس است **مسئله** هرگاه دو نماز
 شهادت او در بنجاست چیزی اقوی قبول است هر چند بقی حاصل نشود
مسئله هرگاه مردی غافل از خبر او بقی از خبر او حاصل نشود
 حکم بنجاست بشود خصوصا هرگاه سبب آن بگوید **مسئله** هرگاه
 هرگاه صاحب بدینی کسیکه آنچه در سحر او است بگوید بنجاست قبول
 میشود لکن اگر بعد از استعمال بگوید که آنچه را که استعمال کرده بخیر بود
 و آنچه بان بر خورده نجس شد آنرا هم بقبول مشکل است **مسئله** شستن
 مذکور شد که هر چیز بگوید بطهارت است اگر استعمال شده است از این چیز
 و آن در طوبی مشکوک است که بعد از بول بر زانو و نعلاند بول بانه
 و اشیر نکرده باشد و اینجا حکم میشود بنجاست **مسئله** هرگاه
 خبر و غافل از صاحب بدین سجاد و غیره کند و بنجاست حکم چهار
 میشود **مسئله** هرگاه در بعضی چیزها که شک در بنجاست آنها با
 کلیت شارع فرموده که اینها باقی است استعمال کنند مثل مکعب بخود
 و کلیساها و خانههای مجوس و لباس ایشان که شارع فرموده اند که اینها
 بیایند و زانها نماز کند بجهت رفع و سواست و توشه در شربت مقصد
 در قیام و شستن پاک شدن است بدانکه بعد از آنکه بنجاست چیزی معلوم
 باید علم برساند باینکه تطهر شده است و بنجاست که محسوس بچشم شده باشد
 و اما هرگاه بسبب یکی احساس بکری باشد یا حس انفس و نجس و صول

در آنچه
 قبل از اخبار از آن
 بنجاست ملاقات
 باشد

در ثبوت پاک شدن

(۱۹۱)

و صول از پاک شدن اگر عضو حی نجس شد یا مثل ظرف لباس بکریاید
 بقی حاصل شود که بجهت آن است سبب و ظاهر آن است که صلی شستن همه
 آن عرفا کفایت میکند در جاییکه اگر بنا بر ندی و علم خاص شد عسر و حرج و
 و سواست از ملین مثل اینکه در شستن و بکری بخواهد چیزی تطهر کند یا آنکه
 جائی نجس شد که بچشم دیده نمیشود و احساس نمیشود که بجز جزء آن نیست
 بانه هر که صاف آمد که شستن کفایت میکند **مسئله** هرگاه دو نماز
 شهادت او در بنجاست کفایت میکند ظاهر آن است که اخبار یک عاقل و
 اینجا هم کفایت **مسئله** هرگاه صاحب یک اخبار کرد بنجاست کفایت میکند
 بلکه سابقا گفته شد که اگر غافل باشد و احتمال تطهر برود و استعمال کرد آن را
 در چیزی که طهارت و زانها شرط است نیز کفایت ضرر نیست که بگوید از آن
 پاک کرده ام **مسئله** هرگاه شخصی را و بکل در تطهر نموده و اخبار نمود و
 بولت **مسئله** هرگاه رخت نجس باشد و رخت شوی از این و بشوید
 پس اگر باو گفته باشند که این نجس است تطهر کن و بعد بگوید تطهر کردم قبول
 میشود و اما اگر باو نگفتی و شستن او پس اگر علم داری باینکه در آن کثرت
 بحسب عادت تطهر نشده هر چند در قصد بوده خویش اگر این علم را نباشد
 حکم بپاک آن نمیتوان نمود **مسئله** هرگاه از عضو خورس یا بکری یا
 اثر از طهر کنی باید بعد از قطع خورس بران جاری شود و در صورتی که یکی یا
 نابینائی باید خواطر جمع بشود بازاله عین خون و جری از آب بران بعد
 از دیگر احتمال خورس آنرا اگر بداند عین دارد **مسئله** هرگاه
 غافل و طفل یا تربیت کننده او اخبار کنند بطاهر شدن و رخت قبول
 میشود **مسئله** هرگاه دو غافل یا دو صاحب بدین چیز حاضر کنند

بلکه باید
 همان شستن
 حقیقه بنجاست
 اگر از عسر و حرج
 باشد

بلکه
 کافی نیست

مشکلات
 مکرر و صوبه
 علم حاصل شود
 که مشغول تطهر
 آن شده باشد
 و همچنین است
 حکم رخت شوی
 بعد

در تبیین پاک شدن

(۱۹۲)

کند و پاک شدن و نشدن حکم میشود بنجاست که خاصه در این احکام است
که عمل طهارت بان حاصل میشود بدانکه آنکه طهارت از حد و تطهیر بنجاست
بان حاصل میشود بدانکه آنکه طهارت از حد و تطهیر بنجاست بان حاصل
میشود آب مطلق است یعنی آب نواز که آب نواز که آب نواز که آب نواز که
هم استعمال میشود پس آب شور مثلا مطلق است چونکه ابغالی هم او را میگویند
لکن آب کوش آب غوره مطلق است چونکه آب بنجاست نمیشود گفت هر
هرگاه شک نبوده و آنی که اب مطلق است با اضافی مثل آنکه در چیزی شک
شود که اب غریب باشد یا استعمال آن در طهارت جایز نیست و هرگاه
آب بمقدار لوده باشد که شک نباشد در الحاق و اضافه آن اگر کثیر است
حکم بنجاست آن نمی شود اما وضو و غسل بان جایز نیست و در صورتی که
احوط وضو با غسل یکدیگر است بدانکه اب مطلق را در شربنا حاکم
هست و آنکه خود اب مطلق پاک است و پاک کننده از حد و تطهیر و پاک
اگر بنجاست با وضو و خود بنجاست تبیین در این است که وضو و غسل
نجس میشود و در این حکم همه اقسام را بشمارد و فرقی میان جا و قبل و کثر
نیست حتی آنکه اگر قد را از آب و یا منقعه شد همان قدر بنجاست و پاک میشود
مگر بزوال تغیر و چه خوردن آن **مسئله** در وضو و غسل که در طهارت
مستاد است با باقیات تبیین ملاحظه کن از چند جمله اول آن باقیات است
منجس بسیار در وضو و غسل و غایب از نجاست طم و تغیر و تطهیر
اگر چه بود و آنکه تبیین نشد لکن همین قدر که از آن جهت بدین حد
در نجاست هر چند که باز باقی باشد و هرگاه که در وضو و غسل
چیزی که ملوث بنجاست عینا است هرگاه ملوث از آب و یا منقعه شد

بلکه جایز است

در احکام آب خوضها

(۱۹۳)

ملاحظه نمود که مقدار کوی متصل الاجزاء غیر منقعه از آب باقی باشد مثلا اگر
لباسی لوده بخون یا غائط از حد و خوض نشد که قدری از آن در دست برداشته
باید بویاید طم شد یا بدین بند که بقدر یک کوب غیر منقعه متصل هم از آب
ماند باقی با منقطع الاجزاء است مطهر نیست بلکه نجس است پس اگر جمیع آب خوض
یک گردیم باشد مثل آب بنجاست منقعه شد با منقعه در وسط افتاد باشد بقدری که
میچکاند و در طرفی آنکه از هم منقطع شد کوی نیست آن خوض نجس میشود
مسئله هرگاه که آب بنجاست در آب بنجاست در آب بنجاست در آب بنجاست
اما اگر آب بنجاست در آب بنجاست در آب بنجاست در آب بنجاست در آب بنجاست
مسئله هرگاه که آب بنجاست در آب بنجاست در آب بنجاست در آب بنجاست
طول فائده است با بجهت نجاست است که در آن شسته شد یا بجهت خود منقعه
اغوی حکم بطهارت است **مسئله** هرگاه معلوم میشود که تغیر بویاید طم یا پاک
مستند به اینها است هم طول فائده و هم نجاست هم منجس احوط اجتناب
مسئله هرگاه آب بجهت نجاست بنجاست بنجاست بنجاست بنجاست بنجاست
هرگاه منجس و آب بنجاست شد و تغیر در آن اگر بصفه نجاست است که در آن هست
تغیر در نجاست است و اگر بصفه خود منجس باشد بنجاست بنجاست بنجاست بنجاست
بول موش هرگاه آب خوض را زرد کرد و عینا داد اما هرگاه طم آب خوض
بجهت بول تغیر شد بنجاست بنجاست بنجاست بنجاست بنجاست بنجاست بنجاست
چشم و بوز و ماغ و طم را از آب احسان میکند پس تغیر در آنکه بگوئی اگر
این نجاست است با طم داشت تغیر در آب منقعه است اما اگر بدانیم که این نجاست
تغیر در آنکه بگوئی اگر این نجاست است با طم داشت تغیر در آب منقعه است اما اگر بدانیم که این نجاست
این نجاست است اگر آن مانع و در خواب حکم بنجاست است حکم بنجاست

نجس میشود
تغیر در آب بنجاست
تغیر در آب بنجاست

اگر چه وضو طم
است

مثل آنکه آب بنجاست
نجس باشد

در اقسام انجاهاست

(۱۹۳)

اذا احكام آب مطلق و تفصيل بخير شد ثابت بملاقات نجاست بآنکه تغییر بشود
بدانکه آب مطلق و مرکب باشد مثل نج و برن تفاوتی در اقسام از نجاست
که هرگاه او که ملاقات نجس کرد همانجا نجس میشود و قابل تطهیر هست اما هرگاه
بجای خود باشد پس آن با نزهه قسم است که هر قسمی از آن حکمی دارد و اول نجاست
دو منابع فوری و افسر سیم منابع ترشی و چهار منابع منقعات از بالا پنجم آب
باز آن ششم آب تمام هفتم آب چاه هشتم آب بستاده کثیر هم از قبل مستقر
در یک مکان دهم از قبل غالی و سافل یازدهم آب مستعمل و زواله نجاست
مخرج و دوازدهم آب مستعمل و زواله نجاست غیر مخرج سیم چهارم آب مستعمل و
حد امضی چهارم آب مستعمل و دفع حد اکبر یازدهم آب مستعمل و دفع حد اکبر
که نابع جار است بملاقات نجاست نجس نمیشود هر چند که از کوزه باشد و اگر
مذکر از آن تغییر شد آنچه طرف ماده است پاکست منقعات نجاست و آنچه از این
است اگر تمام رفته آب تغییر شد هم پاکست اگر تمام رفته آن منقعات
ملاحظه آن میشود اگر کوزه است پاکست اگر نه نجس است آن منقعات نجس
و زوال تغییر هم پاکست میشود و آنچه مستعمل و جار است از طرف او هم حکم جاری
دارد هر چند که از آن منقعات باشد مستعمل منقعات و تطهیر نجس و از آب و
نقد ضرورت نیست بلکه محض احتیاط است مستعمل منقعات و تطهیر نجس و از آب و
نجس بود و زدن و ضد تربت اعضا کافیه و برینا مذکور است اعضا
ضرورت نیست قسمی که نجس نابع غیر جار است مثل چاهها که آب ندارد
احوط در آنها اینست که اگر بقدر کثرت نجس بملاقات نجس میشوند
لکن بجز آنکه ناری از آنها برین آوردند بقی که در ماده حرکت پیدا شود
پاک میشود قسمی که نابع ترشی است بودن آن مثل قسم دوم و هم خالص

در شرط
امراض با نجس
مقتضی بقاء
ک

بلکه میشود
على الاثر
ک

در احکام آبهاست

(۱۹۵)

خالی از قوت نیست لکن محل احتیاط است قسمی که نجس نابع منقعات از
بالا است که در کوزهها بسیار اتفاق میشود و حکم آن اینست که این فطرت که
دو بالا هستند و منقعات و قفاط اند بملاقات نجاست نجس نمیشوند و تطهیر
نجس هم میکنند و اما آنچه در پایین جمع شده باید ملاحظه حکم کرد و آن میشود
قسم ششم آب باران و در بعضی قفاط خود آن آب که بر زمین آمده
و قفاط برین میشود بحکم جار است پس اگر نجاست بر او بر خورد یا بر نجاست
فرود آمد و از آنجا ترشی کرد و نجس پاکست علاوه بر این هرگاه باران وارد شد
بر آب قبل از آن که در ظرفی باشد آنهم نجس است حکم دارد و تطهیر نجس و زدن
کردن مستعمل هرگاه در پیش بام نجاست باشد و ظرفی در زیر ناردان
بگذاردند و از آنکه باران است آنچه از آن ظرفی باید پاکست اگر چه از
دو نجاست باشد پس اگر آن ظرفی با آب از آنجا قطع باز آن
اصلا انسکالی ندارد و اگر باز از آنجا دود و بعد از آن دیگر آب را از نیامد
بجز شکال است اما اگر بعد از آنجا دود از هم آب میان این ظرف آمد
هرگاه بقیه شد که این آب از دو نجاست گذشته مثل اینکه نجاست در پیش
بوده نجس میشود و اگر بقیه نبوده باز هم پاکست مستعمل هرگاه آب
از پیش بام قفاط کند حکم آب باران را ندارد مستعمل هرگاه پیش
بام نجس باشد و آب باران از سقف از قفاط کند اگر چه نجاست در پیش
بام نیست باز آن پاک نموده و سربست و سقف نموده و بعد قفاط کرد
اگر چه نجاست در پیش بام نیست باز آن پاک نموده و سربست و سقف
نموده و بعد قفاط کرد پس بجز جار خورد عیب ندارد و اگر در پیش بام
عین نجاست مستعمل آب باران فرود آمد و از آنجا سربست و سقف نمود

مگر آنکه
نقاط و دخال
باز آن مانده
و متصل باشد
انچه نقاط منقعات
با نجس میبارد
ک

در احکام تربیت خانم

نموده پس اگر مادامی که باوانست سرین کرده باز هم ناپاکست اگر بعد از انقضای
باز الی بوده بعد سرین و سفی کرده بخراست و اگر علم نداشتند باشد که باز
آبی که سرین کرده چه فایده بوده باز هم حکم بطهارت آن میشود که اگر از میان
باد فطرت باز نماند و زبر سفی ببرد ظاهر آنست که همان حکم آب باران در آن
ثابت است فسر ششم آب حار است بدانکه آب حار چهار قسم است اول
و دوم آب کثیف که در حوضها کوچک است که در دو دو منظر افتد و شیر
پیچ دارند با اینکه در حوضها که کثیف کرد و آنها آب فاسد است واهی دارند که
بمخوض بریزند آنها با وجود آنکه کثیف کرد باشند بملاقات نجاست نجس نمیشوند
و قطعه نجس در آنها میماند و اگر مواد امیده آن شیر پیچ باره کسوده است اگر بقیه
شد بملاقات نجاست نجس میشود و بمخوض کشود آن پیچ باره از پاک میشود
سوم آب غساله حار است که در منجلا بآن جمع میشود ظاهر آن حکم نجاست است
اگر چه علم با هم حاصل نشود چهار آب غساله اینست که در صحن حار بترنج میرد
بدانکه اصل از مین حار و آب شست شو که بر آن هست ناپاکست اما هرگاه علم
باشد که مکرر آن نجس میشود بسبب پاک ماندن آن که بر جای نجس میکند و نماند آنجا میکند
و بسبب نجاست عینیه که گاهی بر آن هست و علم هم باشد که بسبب ریختن گاهی
پاک میشود و ندانیم که اینهاست مخصوصه از حالات طهارت آنست نجاست
از آنکه چه بطهارت آن نمیتوان نمود پس سجد بر آن مشکل است لکن حکم نجاست
ملوث آن هم نمیشود و طریق احتیاط واضح است فسر هفتم آب چاه است
که بجهت آن احکام مخصوصه در شرعین هست مراد از چاه آنست که آب آن از زمین
بجوشد از چاه که بند بر قنات و قس که آب را آنها از سر چشمه با از رودخانه
جاری نموده اند داخل چاه نمیند و از اقسام جاری میباشند اگر آب باران در آن

(195)

۵۱
بنظر امیر
۵۲
مذون علم
محکم بر طبع
۵۳

۵۳
باعد
علم بخاست حکم
بطهارت میشود
و بخدیران نیز
خانی است
۵

وَأَمَّا مَرِيَّةُ فَتُحْلَلُ أَمَّا

در آن جمع شد داخل اب باشد است بجهت چا چند حکم مخصوص است
 اینکه اگر بجایه باورسند هر چند که او را تغییرند هک گری آب هم داشته
 باشد بسیاری از علما حکم بجایه کردند و هم آنکه بعد از حکم بجایه
 ظاهر میشود باز کشند از آن برای هر بجایه مقدار مخصوص است که باید آن کشند
 شود و بدانکه هرگاه بخیر شد و او در پیمان و اطراف چاه و دستها آب کش که
 هم بخیر میشوند بعد از کشیدن مقدار هم آن آب کشند و آب کشند چنانکه
 هرگاه آب چاه تغییر شد بجایه کیفیت ظاهر آنست که اینقدر بکشند که آن
 تغییر ابل شود و نیم هرگاه تغییر و آب کشند تا تغییر خود بخود رفت محل
 اشغال میشود پس اگر بنواز معلوم کرد که اگر بکشند چه قدر دفع تغییر میکرد
 همان قدر آب کشند و اگر معلوم نمیشود احتیاط شد باید در کشیدن هم آب چاه
 است که چه پاک بود از آن بمحض زال تغییر خالی از وجه نیست ششم آنکه هرگاه
 آب چاه تغییر شد و از آب آب کشند ظاهر بخود در طهارت و او در پیمان بخود
 خود مدد محل تا مل آنست هفتم آنست که آب چاه بخیر و ملاقات بجایه
 بخیر نمیشود مگر هرگاه تغییر حد و صائنه او شده باشد لکن احوط این است که
 با وجود طهارت مقدارها مخصوصه بجهت افتادن بعضی بخاشاک کشند و
 زانها در مقدار آنست اول هم از آن شرابست و منی و خور و نفاق
 استخاصه هر چند بکفطره و زانها باشد و نیم یک گری برای مردن است و استرو
 والاغ در آن سیم مقدار دلو برای مردن انسان و در آن چهارم مقدار دلو برای
 مردن سگ و خوک و در آن پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
 یستم دلو برای داخل شدن آب بارانی که بول و عذره و نجاست کن در آن
 باشد ششم دلو برای غایب انسان و خون بسیار که در جا میفتد هفتم

عنه الكتاب خلد ونحوه اگر نباشد و اما غایب اگر تو باشد و نحو کتابخانه و لغو ماند کشد که

(19v)

لكن
اقول على ما جاء
خامس مكر
بغير حياء و
غير خوار
امد

۵۲
بسم الله الرحمن الرحيم
بیشتر امتزاج با
مقداری از آب
که تازه بجوشد
ک

اکو چہ قوی
است

عنه
اظهر
آلتك حكم و ما
ثله حكم سا برنا

است
۵
۵
مکرمه
۱۰

از شراب می او
کتاب می کند
چه کشید نام نهاد

در احکام آب چاه است

(۱۹۸)

هفتم هفت لو برای مردن از کبوتر تا شتر مرغ و برای غل کردن جنبه چاه و افتادن سنگ هرگاه زنده بپزد یا مردن مؤثر در آن هرگاه باشد یا و در کرده باشد هشتیم پنج دلو است برای فضله مرغ نجاست خوار و هفده دلو است برای موثر که نباشد و نه و نه کرده و مردن زاده و چهلپا سه دهم یک دلو است برای کجک و فاسدان که در چاه بپزد برای بول طفل شتر خواره و ناز از شتر گرفته هفتم شتر را که بپزد یا نپزد مؤثر است مردن از آب که برای آب است یک کر یا بیشتر باشد و مردن از کر مقلد از آب است که بقدر بر کرد و حوض با طریقت که هر یک از طول و عرض و عمق آن سه جیب هم باشد بطریق محقق اگر خود مکان آب با این صفت است همان آب کو است و اگر اختلاف طول و عرض و عمق آن در مجموع آنها زاد و دهد بکریض منتهی اگر حاصل آن محال و سه جیب کمتر میشود که آن مثل هرگاه عرض آب یک و جیب باشد و عمق یک و جیب طول آن سه جیب کمتر باشد که آن اگر محقق و جیب عرض آن دو و جیب طول چهار و جیب عمق یک و کر است بر آن حوض خراب نشاند میشود و مردن از جیب جیب خراب است باید این مقدار را یکجا باشد که بگویند این آب است اگر در حوض باشد که از بالا به متصل اند خویش اگر ما بین آنها سوراخ کوچکی باشد محل تا مل است حکم آب که با این مقدار رسیده است که نجس میشود بملاقات مکر یا نقیصه تطهر میشود و میشود و غساله نجس در آن معتبر نیست قسم نهم اگر قبل از است نجس ماده کثیر از کرمه و غیره باشد یا حوضها یا کوزهها یا جاده بود یا آباد باشد و حکم از اینست که بملاقات نجاست نجس میشود هر چند تغییر نتواند اگر در کوفته نجس میشود که نجس بر او وارد شود و از بالا و چاه پایین اما

علی الاخر

افق کفایت
ببین قدر را نشاند
است

در احکام آبها است

(۱۹۹)

بنظر آنکه
آب نجس باشد
اما اگر آب نجس
است و در آن نجس
میشود

اما اگر وارد شود بر نجس پس جزء ملاقی نجاست بقینا و اما جزو بالای جزو ملاقی نیست اگر بلسان آن محسوس باشد قسم دهم اگر قبل از آن در عالی است قندی یا بر لب که غلو ظاهر محسوس است بلا شبهه نجاست یا بر لب نجاست بلا نمی شود و اگر همین قدر است که چون آب نجس شود یک سهمت قبل کند یا با نجاست یا بر لب هم آن نجس میشود یا اینکه سهمت بالای آن که از آن خطی شد نجس نمیشود ثانی افوی اولی احوط است مگر آن هرگاه در آن سوراخ باشد و از آن بر زمین نجس بگذارد و نجس بر زمین نجس مقل بشود یا با آب قنایه نجس میشود یا نه اگر نه از افتاب در میان نجس بگذارد و ظاهر اینست که اگر در زمین افتاب قدر آب نجس جمع شده که از آن سوراخ که آبها آب هم داخل بشود یا آنکه سوراخ نخوی باشد که از کل نجس داخل در آن بشود همه آب با افتاب نجس میشود و اگر علم حاصل نشود مگر بهیچ اتصال با زمین بر زمین غیر ظاهر حکم ظاهر است مگر آن هرگاه کوزه که نشتر میکنند بر زمین نجس کرده باشد شود آب آن اشکالی ندارد و هفتم نایز و مرو و زاری اب قبل از که قطعه برنجین از نشتر اگر قطعه بخرج بان شد آنرا استیجا گویند و اگر نجس دیگر باشد آنرا غساله گویند و حکم آب استیجا غیر از حکم آب غساله ندارد و در مطلبینان میشوند مطلب اول آنکه آب استیجا چه از بول و چه از غائط باشد پاکست پس اگر برخت با لباس برسد یا از ترشح آن نجس برسد نجس نمیشود و خلاقی و اصل مسئله نفیست که سه شرط دارد باید منفی نجاست نباشد و باید نجاست از خراج تعدیه بوده باشد و باید در وقت و نجس شدن بر نجاست پیرین و نجس نشود بر هرگاه شخص در حوض و غیر آن از آن مکان که بول و غائط در آن هست برخواست و مکان دیگر نشد

در احکام آبها

و تطهیر نمود اگر دست را با آب نیت نجس و از مین که آب از نجسه
شده نجس نیست و بعضی سه شرط دیگر علاوه کرده اند که باید اجزاء ریزه در
محسوب نشود و باید اول آب ریزد بعد دست استعمال نماید و باید با غایت
خون یا چیزی دیگر نیاید و احتیاط شد بدو ملا حظه شرط اولست ملا حظه
باقی خوبست و هر یک از آنکه در آب غساله خلافی هست بعضی قائلند نجاسات
مطلقا و بعضی بطهارت اند مطلقا و بعضی میگویند که آن آب که طهارت ملو بها
میشود پاکست آنی که پیش از حصول طهارت نجس است پس و اینجایی که
دو دفعه شستن میخواهد آب غساله دفعه اولی نجس است و دومی پاکست و میخواهد
کلام در مسئله غسل نیت که هرگاه چیزی با غلبه ظاهر شود هفتاد و پنج
در آن متصور میشود و اول آنی که از آن متغیر جدا میشود و آن نجس است و شستن
دویم آن آنی که بازن و ال عین میشود ظاهر نجاست است پس از آنی که نجسه
براز او ظاهر شود و از آن جدا میشود و فوراً با بقا و دان و بعد محتاج
بآب دیگر نباشد و قول مشهور در این نجاست است و او فو با احتیاط میباشد
اگر چه قول بطهارت خالی از قوت نیست چنانچه آن آیه که بجهت تطهیر جاری شود
و بعد از آن هم محتاج بآب دیگر نباشد مشهور در این نجاست است مقتضی
احتیاط هم هست اگر چه طهارت خالی از وجه نیست پیغمبر آیه که بعد از اجزای
تطهیر متصل میباشد بجز آنکه بعد از مکاتبات و غیره و از آنکه در آنجا
میافند افوی و این طهارت شستن است که میماند و بعد از مکاتبات اندک و با
فترت هم برین قیاس بدین نیت که پاکست هفتاد و پنج که و پنجه شود زیاده
از مقدار جرمانه از میزان آب و اول آنکه تمام تقاطع کند الشیخ الاسلام
الاسلام اعلی الله مقامه مبفرمودند که اگر چنانچه بکنا عن ابن ابی نجره

(۲۰۱)

در احکام آبها

همه از آبها نجاست غسله که تمام جدا شده میشوند و در آخر تطهیر موقوف
بر جدا شدن قطره ها است اگر چه این قول خالی از تا مل نیست لکن موافق
احتیاط است و اینجا مسئله معلوم میشود که هرگاه عضو نجس را که با آب نجس
تطهیر کند قبل از جدا شدن قطره های که خود جدا میشوند آنرا با دستمال پاک
خشک کنی آن شمس آن نجس میشود و شاید با آب نجس کند که محتاج
بسطه برانی نباشد و جدا شدن قطره ها در آن کفایت نکند و وجه آن بنا بر اینست
میشود و فاشم شمس هم را بطلیل مستعمل در دفع حد اصغر و از آن پاکست
و پاک کنند است از حد و خبث اشکال فاشم هم را بطلیل
مستعمل در دفع حد اکبر مثل آب غسل جنابت غسل جنس و مستعمل
حکم در این نیست که پاکست و از آن نجاست بان جایز است غسل مستعمل
جایز است غسل مستعمل بان جایز است لکن صحیح و خواج و غسل جنابت
ناپایان محل خلاف و اشکال است احوط با احتیاط شد بدو ملا حظه مسئله
هرگاه در وقت غسل که آب بر بدن میریزد از قطرات آن در ظرف بچکد
بعضی اشکال کرده اند در غسل با آن نجاست که آب مستعمل در دفع حد
اکبر و انداختن و این کلام را هم ندارند و هر چند قائل باشیم که با آب
غسل میتوان کرد فاشم هم را بطلیل مستعمل در دفع حد اصغر و از آن پاکست
خبر آن با عضو دیگر و بان بر خورده باشد حکم آن تابع حکم آن عضو است
پس شود بجز العین بجز سوطا و العین طهارت لکن سوطا و غیره
اللیهم مکروه است مکرر سورت مسلم که علاوه بر آنکه مکرر نیست استعمال آن
منجبت است بلکه از بعضی احوط ظاهر میشود که آیه که پس مانده استعمال
مستعمل است بجز آنکه از آب محافظ شده است بخورد و بجهت وضو تطهیر

(۲۰۱)

در احکام
غسل و وضو
و این
نیت
است

بلکه
است

در احکام ریهها

(۲۰۲)

و قطعه بود که در کتف است که خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستند وضو
بگیرد با مشغول وضو بودند که ریه در آنجا بود نگاه بآید که معلوم شد که
تشنه است آنحضرت از آن ریه که کذا شد آن ریه از آن خورد و حضرت
باب بیرون ماند که ریه وضو گرفت مستحکم مکروه است استعمال خوردن
حائض که چند از تقوای ندارد بلکه هر که خواطر جمعی از او حاصل نیست
و هر چند که شرعاً همه آنها پاکند **مطلب** در ریه از خاتمه ریهها
احکام مظهرها است بدانکه ظرفها از معدن آنهاست از جلود است از غیر
آنها و بجهت بعضی از آنها احکام خاصه است که در چند مطلب بیان میشود
مطلب اول بدانکه ظرف طلا و نقره و در شرعیت مظهر چند حکم
است اول حرمت ساختن آنها و تیم حرام و باطل است ساختن بر ساختن
آنها ستم حرمت نیست ساختن آنها بجهت کذا شدن چهار حرمت نگاه داشتن
آنها و در شرعیت ساختن آنها واجب است بر صاحب آنها و بر هر که قدرش
بر ساختن آنها دارد و اگر آنها را شکست ضامن قیمت ساختن آنها نیست
لکن اگر اطلاق اصل آنها بشود ضامن است پنجم حرمت است چیزی خوردن از
آنها بدست گرفتن و بلب گذاشتن و فرو بردن آنچه ششم حرمت است ساختن
آنها در آن هر چند با این طریق باشد که غذا در ظرف دیگر باشد که در حقیقت
نقره با طلا گذاشته است هفتم حرمت است حمل و شرب آنها اگر چه با این طریق
باشد که از آن خالی کنند و ظرف دیگر استعمال غرضی نقره و سوار نقره
حرمت است **مسئله** هرگاه کسی طلا از آن ظرف نقره و در میان غیر نقره
بپزد و بدیگری بدهد و شبهه آن ریزنده معصیت نموده و اقوی اینست که
با سوزاندن آنها و بجهت شده نیز معصیت استعمال نمون بر او صحت ششم حرمت است

بجهت است
نه مظهر و نه چیز
الجبیل علی الاطلاق
اگر چه احوط است
چنانکه احوط است
نگاه داشتن آنها
است

شکلات
اگر چه معصیت
نموده است

در احکام ظروف

(۲۰۳)

حرمت است باطل است وضو و شستن از ظرف چه با آن بریزد بر اعضا یا در
مباد کشالی کند بغیر استعمال با عضو یا آن ریه بنوعی از آن تماس نهد
اگر محمل بجهت شستن وضو یا غسل ظرف طلا یا نقره باشد پس اگر آن ظرف را
بجهت همین قرار داده که محمل وضو یا غسل او باشد اقوی باطل است و
اگر اتفاقاً چنین شد که آب از آن بجهت شستن جاری شود و هر اگر ظرف
آن مختص باشد بطلا و نقره یا بدینهم نموده باز هم حرمت است بجهت شستن آنها
بنحویکه به جهت ظرف ملاحظه شود اما اگر ماده را بفرود شد بدین ملاحظه
هست بقصد شکستن آن و بشرط از بیعت شستن آردی و اگر بهر تقاوی
نیست در احکام مذکور و مابین ظرف بزرگ و کوچک پس بزرگ دان و قبله
نمای طلا و نقره داخل این احکام اند و هر چند سر و شط و کجا او لکن در قیاس
و ممانعت از عیب ندارد و اما محل جو و قلیان هرگاه نقره یا طلا باشد پس اگر
بنحویت که اگر جو از آن جدا شد خود آنها ظرف مستغنی است اقوی و دان نیز
حرمت است و اگر نه از آن غیر طلا و نقره فرارید دهند و باقی آن طلا یا نقره
باشد عیب ندارد سیزدهم نیست تفکیک و طبایع و محل لوله و عامش محل
حرز جو که از نقره با طلا است از نقره و عصا نقره گرفته و علاقی شمشیر و
و تار و ناله شطرنج و بجهت زمانه داخل و اینهم نیستند در وقاب
فران احبناطی صحت لوح و صفحه که لب که در آن در وقتند و مشکبانی
که چیزی در آن قرار نگیرد عیب آرد و نقره و طلا کوپ مطلا و مفضفر
عیب آرد و ظرفی که بمیل یا مفضول طلا و نقره است و باشد یا در و لیا
طلا یا نقره گرفته باشد عیب آرد و لکن اگر چیزی از آن یا شام یا بدلی را
بر آن گذارد و چهارم استعمال مرکب از طلا و نقره بطریق مزج یا تبخیر

اگر وضو
علا و بجهت آید
در آن ظرف

بجهت
استمال مظهر

شکلات
و هر چند بشرط
بلکه اظهر آنست که
ظرف از شستن
مقدرات

بلکه
اقوی عدم حرمت
است

در آنچه
حرمت است استعمال
آن ظرفی نیست
بیشتر مشکبانی

در بیان احکام طه

(۴۰۴)

بانه بعضی چیزها را مستحب است از نظر و ضبط طلا با انطلا و غیره نظر اگر
بطریق مخرج باشد پس اگر غالباً اسم آن غیر بر او کفنه میشود حلال است اگر اسم
طلا و معشور یا نفقه بر او صادق است حرام است و اگر بطرف او از طلا یا نفقه و
بطرف او از چیزی دیگر باشد ظاهر عیب ندارد شایسته آنست که ظرف مختص باشد
مقتضی و طلا و نفقه و در استعمال مضبوط باشد هر یک از آن دو معطل است
بر مقتضای **مطلب** چهارم در احکام ظرف و مصنوعه از پوست است
هرگاه ظرف از پوست حیوان نجس یا منته غیر نجس باشد حلال است و با نجس
یا غیر از آن است که فساد است حال آن حرام است حیوانی که پخته شده و او کذا
یا از او فرارید و عند بعضی خارج است که دلالت ندارد بر جواز و با نجس
قرار دارد از آنجا میگرداند بر منته دیگر با معطوف و خدیجه مخالف است اخبار و
و اجماع علماء مشکیه و اگر آنرا محل و نجسه شد از حیض و غلظت و غیره
آن وضو و غسل باطل اند و لکن اگر آنجا نشاند که نجس و نجسه شد از حیض و غلظت
شد عیب ندارد **مسئله** هر چه از پوست که از کفنه طهارت یافته شد
از بلاد کفر آورده باشد محکوم است نجس و اگر آنکه بقیه باشد که آن پوست
مخصوصه مکنه است **مسئله** اگر ظرفی که جلا شده است با نجس و آن یک
پس اگر که در آن یک که جمع شده از آب نجس است و اگر که مکرر کرده و از نجسه
شد آب نجس نمیشود لکن ظرف نجس خود باقی است پس اگر بقدر یک کذا
و چیزی از آن پیرزانی که آنچه پیرزانی و آنکه و آنچه باقی ماند در ظرف
نجس میشود **مطلب** پنجم در ظرفی که از چیز نجس یا نجسه شده مثل
و ثوبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام پس اگر میبخت احترام و تعظیم
بر داشته شده نجس نمیشود آن حرام است حیث خود آن مکان نجس یا نجسه

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ
وَجْهًا مُدْبِرًا
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ
وَجْهًا مُدْبِرًا
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ
وَجْهًا مُدْبِرًا

در بیان اوقات نماز

(P. 5)

در غیر آن مکان و از آنکه بنحایت از او جدیت و اگر بقصد اخراج از آنجا باشد
کوبیدن و کوفت و توبت که بلا پس بخیر کردن آن در خود آن محل محترم عیب
و اما در غیر آن محل و در غیر که بلا بخیر نمودن آن اشکال کلی دارد و الله اعلم
بمخفیات احکامه اینست تمام کلام در طهارت که عمده مقدمت ماننا از است
مقدمت **ثانی** از آنکه نماز ملاحظه وقت است بدانکه لا ادر است بر مکلف
و معرفت اوقات نماز کلیه و ثانیاً کیفیت تشخیص وقت و خارج که به پیش
باید شناخته شود و احکام مخطا در آن پس در اینجا چند مسائل متعارف
در شناختن اوقات بحکم شرعی بدانکه اوقات نمازهای واجب و مستحب
همگوارند از هر طرف مضبوط از باب ثمان مثل نمازهای پوسه و نوافل
انها و اینها را موقت گویند از باب حالت مخصوصه نماز حقوق و کسوف
با حکم و اول دادند لکن آنها حکم ندارند مثل از زلزله و غیره مطلق
و وقت در موقت کاهی وقت فضیلت است کاهی وقت صحته و کاهی وقت
مطلق است کاهی وقت است برای مضطر و کاهی اصلی است و کاهی نازل غیره
وقت است پس برای هر نمازی چند قسم از وقت تصور میشود و تفصیل
اینها در چند مفسدیه خواهد آمد **فصل اول** در وقت نماز ظهر
عصر است بدانکه نماز ظهر عصر زاد و از دخالت است بخدا اصلی
برای هر دو و وقت فضیلت از برای ظهر یک وقت صحته بعد از آن و دو
تربلی برای آنها و یک وقت فضیلت برای نماز عصر و دو وقت صحته
مقدم بر فضیلت یکی مؤخر و دو وقت تربلی برای آن و ثانیاً آنها در هر
چند امر میشود **اول** در بنیاد وقت اصلی محدد برای ظهر و عصر و کعبه
مخد بدان بدانکه از زوال تا مغرب وقت اصلی هر دو نماز است و زوال اول

در بیان اوقات نماز

(۲۰۶)

اول قبل از آنکه از دایره نصف النهار بجا مغرب تشخیص یافته باشد
 شد زمانه باید باشد از آنست و بیان از اینست که وقت طلوع آفتاب
 هر چه یک در روز می باشد سائیه طولانی دارد بطرف مغرب هر چه فاصله
 بالا میاید سائیه کوتاه میشود تا آنکه می رسد که دیگر سائیه از آن کوتاه تر
 نمیشود و در بعضی بلاد سائیه نابود میشود دیگر سائیه سائیه شروع کرد
 بنیاد شدن تا آنکه ناهیم رسد بعد از آن بود شدن و بطرف مشرق میاید
 کرد و این اول ظهر است اگر زمین صاف باشد شاخص خراطی کرد که
 سرن تیر باشد گذاشته شود بجهت مشخص میشود و اگر بطریق دیگر باشد
 اعمال بشود اول ظهر حقیقی مشخص میشود و منتهی میشود وقت هر دو بمنتهی
 یعنی غروب و در اوقات بر طرف شده شاخص آن از دیوارها بلند و افق
 و اما کیفیت وقت بود بر اینست که برای هر دو اینست که میگوئیم از تحقق زوال
 تا مغرب وقت ظهر عصر است که هر بطریق شرکات که هر دو در میان آن
 صحیح اند و کاهی بطریق اختصاص ظهر از اول وقت بقدر خود و اختصاص
 عصر از آخر وقت بقدر خود و کاهی مختص اختصاص ظهر بوجوب تقدیم و
 وقت بر هر یک از احکام مختلفه نسبت بخالات بر یکی از آنها منفرع میشود
 و تفصیل اینها بیجا چند مسئله است اول هرگاه بخیال آنکه نماز ظهر را کرد
 عصر را کرد در وقتیکه بمقدار نماز ظهر بماند نکند عصر باطل است
 دوم هرگاه بخیال دخول وقت مشغول نماز ظهر شد و بعد معلوم شد که
 وقت نبوده لکن قبل از تمام نماز و هر چند در حرف آخر نماز وقت داخل
 نماز ظهر صحیح است در اینجا اول وقت نماز ظهر نماز عصر بجا میاید و در
 سیم هرگاه در اثنای نماز معلوم شد که وقت نبوده لکن قبل از تمام نماز

له
على الاحوط
ك

در بیان اوقات نماز

(۲۰۷)

وقت داخل خواهد شد صحیح محل اشکال چهارم هرگاه بعد از عصر و بر ظهر
 مفترقه داشت هر چند در وقت مثل آن باشد باطل است پنجم هرگاه بخیال آنکه
 ظهر را کرده با غفلت نماز عصر را کرد و در وقت نبوده که بقدر نماز ظهر از وقت
 گذشته عصر صحیح و بعد از آن ظهر را بکند ششم هرگاه در اثنای نماز بخاطر
 آمد که نماز ظهر را نکرده ملازم کند بظهر یعنی از اینست که اگر نماز ظهر را
 داد صحیح است بعد عصر را بکند ظاهر اینست که در وقت دخول غیر نماز
 نیست مابین آنکه در وقت مختصر انقضای شود یا مشرک فقیر هرگاه وقت
 و وقت باده از چهار رکعت نماند و باید نماز عصر را بکند ششم آنکه هرگاه
 بخیال آنکه وقت سعت ندارد نماز عصر را کرد بعد معلوم شد که وقت
 چهار رکعت بجز از آن نماز ظهر را بکند و این بعضی قضا گفته اند لکن
 احوط اینست که اگر وقت حوط اینست که وقت قضا و آنکه بکند بلکه نیست
 نماز ظهر را بکند و جوبا و احوط از اینست که چهار رکعت نماز بکند عموماً
 فی الذمه چونکه شاید از عصر را رسا بشود و این عصر باشد خمر هرگاه نماز
 قصر باشد پس که چهار رکعت نماز و نماز را بکند از آنکه در آنکه در آن
 نماز وقت بکند یا نه و اگر سه رکعت نماند باز هر روز را بکند مثل آنکه در
 حال تمام پنج رکعت بماند و اگر دو رکعت نماند عصر را بکند مثل آنکه
 در حال تمام چهار رکعت بماند و هم از مسئله دیگری است آنست که هرگاه
 تبدل حکم قصر بتمام شد تبدل ظهر بظهر میشود مثلاً شخص مسافر بعد
 از دخول در نماز قصر هرگاه غازی برافامه شد لازم است تمام کند پس اگر در
 آخر وقت بوده که چهار رکعت بفرماید تکلیف از اینست که بظهر قصر بود حال
 که تکلیف تمام شد باید قصر را بکند و اگر قاصداً تمام بعد از شروع در نماز

له
در وقت
مختص باطل است
اعزازات
ك

له
مستند
باین
احکام
ك

در بیان اوقات نماز است

(۲۰۸)

و نماز تمام را ای و برکت لازم است فرض کند بر وی بنصوری که تکلیف بغير
تمام نبوده تکلیف بظهر فرض میشود و در خود این مسئله اشکالی نیست اشکالی
که گفتند که کیفیت عدل از ظهر بظهر و از عصر بظهر است و این صورت
احتمالی و غیر ظاهر است و وقت فضیلت است یک وقت تحت بعد از آنها فضیلت
اول از اول است تا اینکه سائیه حاصل شده و وقت یک شاخص شود و
بعد از آن تا آنکه چهار وقت یک شود و بعد از آن تا آنکه یکدیگر شاخص شود
و بعد از آن وقت تحت آنها است و قتی که چهار وقت یک باشد و بعد از آن
عصر و از وقت فضیلت است یک وقت تحت مقدم بر آن و یک وقت تحت
مؤخر از آن اول وقت فضیلت آن زوقی است که سائیه حاصل بعد از زوال
یافت شاخص شود و او قتی که دو قدر آن شود و یک وقت تحت دیگر بعد از
دو قدر شدن سائیه است تا مغرب **امیر چهار وقت** از ظهر و عصر را
مثل نماز و دو وقت تفریلی است که در احکام مشترک مذکور میشود
مفضل و غیره دو وقت نماز مغرب عشاء است بدانکه وقت نماز
مغرب عشاء را چند حالت است یک حالت اختیار و یک حالت بد برای
حالت اضطرار و وقت فضیلت و وقت تحت مقدم بر فضیلت و وقت تحت
مؤخر از آن و فضیلت اینها در ضمن چند امر است اما قبل بدانکه محل بد و بد
نماز در حالت اختیار از مغرب تا نصف شب و در مغرب و قول است اول
آنکه مغرب قتی است که اقناب غروب میکند و سرخی که بعد از غروب آن در همه
استان شده از سمت مشرق زایل شود یا از تمام ریه مشرق فلک زایل شود
دویم آنکه مغرب همان غروب قمر است از جانب افق که شعاع آن
از سر کوهها و غارها زایل شود و این قول اقویست پس تا خبری که

در بیان اوقات نماز است

در بیان اوقات نماز است

(۲۰۹)

نماز ظهر و عصر بین الغروب و قبل اشکال است و هرگاه چنین کرد قصد از آنکه
لکن بجهت افطار و نماز مغرب ملا خطه قول اول نمودن و قول با احتیاط
است بعد از آن تا غروب سرخی غایت اشکال را دارد و متحد با آنها در حالت
اضطرار تا طلوع صبح است پس هرگاه در غایت از نصف شب تا خبر از آن تحت
معصیت نموده و نماز قضا شده و هرگاه فراموش نموده یا خواب است یا مانع
داشتن پیش از صبح رفع مانع شد قضا نمیشود و احوط این است که غیر
مضطر هرگاه بعد از نصف شب قبل از فجر کرد قصد قضا و از آنکه در هیچ
مضطر هم قصد قضا و از آنکه در هر دویم مغرب است وقت فضیلت است اول
بر طرف شدن سرخی مشرق که اول غروب است تا بر طرف شدن سرخی مغرب و بعد
از بر طرف شدن سرخی مغرب تا ربع شب و از آن تا ثلث شب و از آن تا فضیلت
هر بابی از آنها افضل از ما بعد از آن بعد از آن وقت تحت است تا چنان
که وقت نصف شب برای بخار و چهار وقت بصری مانده برای مضطر امر چنان
عشاء و یک وقت تحت است پیش از وقت فضیلت آن بعد از فراغ از عصر
قبل از زوال عصر مغرب و دو وقت فضیلت اول وقت فضیلت آن بعد از زوال
سرخی است و مغرب تا ربع شب و دویم از ربع شب تا ثلث شب یک وقت
تحت است و بعد از آن تا نصف شب و حال اختیار و تا صبح در حال اضطرار
مفضل و غیره دو وقت نماز صبح است اول وقت تحت آن که اول وقت
فضیلت آن هم میباشد طلوع فجر است گفتن آن است که اقناب
از غروب با شری از در سمت مغرب است که در نصف میشود و از آن
و در آن وقت هر دو سمت مستقر میشوند بعد از آن تا غروب و تحت الاضطرار
و از آن نصف الليل قبل از سمت مشرق کرد فی الجمله سبقت در سمت مشرق پیدا

احوط در غیر این
نقاس بلکه عطاء
سایر اعداد است
که قصد از قضا
نماید

کذا
تخصیص اضطرار

در بیان اوقات نماز

(۲۱۰)

پیدا میشود و هر که فوت میکند تا فجر کاذب از سفید شدن که کشیده است طریقه
بالا مثل عود و لکن در پائین افق تا دو یکی هست مابین آن و زمین سیاهی
خابل است بعد از آن از پائین افق سفید گشته و دافق متصل بر زمین ظاهر
میشود مثل رودخانه که از رودی می شود یا لایها سفید می کنند و آن
صبح صاف است و اول وقت صبح است اول وقت فضیلت است طول میکند
فضیلت ظاهر و سرخی واضح و در مشرق بعد از آن وقت صبح است نهما
ناظر شد جز اول و آخر افق از مشرق مفضل چهارم در میان
شکر که اوقات است و ضمن چند مسئله اول اینکه صحت نماز موقوف بر
بدخول وقت است آنکه اعماد بر محض شتاب کند و عادل هم محل اشکال است
چون که آن عادل و هم چنین باقی از این مسئله از راه دیگر هم اعماد نمیتواند
و اگر اعماد نماز کرد نماز باطل است هر چند بعد بقیه شود که وقت
بوده است مگر آنکه در اصل مسئله بقیه دانسته باشد که جایز است یا نه
نماز شده و قصد قربت نموده باشد هر چند که مقصر هم باشد **مسئله** نماز
در اشکالات با اینکه باید ملاحظه وقت کند نماز کرد بعد معلوم شد که نماز
در وقت بوده است و صحیح است هرگاه معلوم شد که نبوده باطل است قطعا
و هرگاه بعد از نماز معلوم شد که در اثناء نماز وقت داخل شد صحت محل
اشکال است **مسئله** هرگاه در اثناء نماز ملتفت شد که فی ملاحظه داخل
نماز شده است در اینجا هم نمیداند که آیا وقت است یا نه باید نماز
تمام کند و اگر اتمام نماز بعد اعاده احوط است و هم هرگاه در احوط
علت باشد که محصل علم بوقت ممکن نباشد مثل ابرو غبار و بخوان اعماد
میکند بر مظنه و لازم نیست تا آخر جمعه حلو علم و همچنین هرگاه علت

اشکال نماز
اگر چه احوط است
مگر آنکه
بر جایز است
باشد

در بیان اوقات نماز

(۲۱۱)

علت و شخص باشد بسبب بیانی یا محصور بودن محل نماز هرگاه در این
صورت مظنه بدخول وقت شد کافیست هرگاه مظنه منجر به ج وقت شد هم
حجت است لکن تفاوتی دارند و اینکه اگر مظنه بدخول وقت کرد و نماز کرد
بعد معلوم شد که همه نماز او قبل از وقت بوده باطل است مگر اگر مظنه
کرد که وقت گذشته و نماز را بابت قضا کرد بعد معلوم شد که وقت نگذشته
بود عیب ندارد **مسئله** هرگاه در این صورت که عمل بمظنه منتهی باشد
شد که وقت شروع او بنابر صورت وقت نشد بود لکن در اثناء نماز داخل
شد صحیح است هر چند سلام واجب بها یا بعضی از آنها در وقت اتفاق
شده باشد پس این نماز نازل منزله نماز وقت است بجز حکم شروع مسئله
هرگاه در صورت تکلیف بمحصل بقیه بوقت نموده و نماز کرد بعد معلوم
شد که وقت در اثناء نماز داخل شد است یا حکم این حکم مظنه است و آن
ناظر است اگر چه قوی این است که هرگاه از وقت بمقدار نماز گذشت
و نماز نکرد مانع از تکلیف بمحصل بقیه نیست و بعضی تکلیف باین
نماز بر او ثابت قضا آن لازم است مراد از نماز آن نماز و آن وقت این
است که حالت خوار و ملا خطه کند که اگر نماز میکرد و این مقدار بهمان نماز
تمام شده بود پس در بعضی حالات شخص گذشتن بربع ساعت بلکه کمتر و در
بعضی حالات گذشتن چهار ساعت یا بیشتر حکم میشود مثلا هرگاه در وقت
نماز جمع بود ندیده طهارت ظهر شد تکلیف نماز قصر بود که بجهت قیسه
مثلا جایز است نماز را از قدر که از ظهر گذشت به پیش از آن خاتمه شد قضا
نماز بدنه میباشد اگر جمیع مقدار نماز محتاج بدو ساعت باشد و نماز
مقدار آنها گذشت و به پیش از آن خاتمه شد بدو ساعت و نیم یا بدو ساعت و نیم

در بیان اوقات نماز

(۲۱۳)

گفته اند مقدار ثبات بکردارند پس آنکه از وقت مقدار طهارت
و خود نماز بگذرد و تکلیف ثابت میشود و احوط ملاحظه اینست که چنانچه
هرگاه در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بگذرد بگذرد و اگر بگذرد
ادراک میشود مثل اینست که تمام آنرا اذاک کرده که نماز بر او واجب
و ظاهر اینست که قصد را هم میتوان بکند پس این نماز بعد از وقت نماز
منزله نماز وقت است بحکم شارع و مگر از بگذرد بگذرد بگذرد بحکم خالق
است پس در بعضی جاها رکعت عبادت است از یکپیر قرائت و رکوع و سجده
اول و ثانی که آخر آن فراغ از ذکر سجده دوم است و در بعضی مقامات
رکعت یک سوره ششم مجزئ است و در بعضی مقامات یک سوره مجزئ
همچنانکه تفصیل هر یک در جای خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی
اگر وقت بگذرد و نماز و نیت و وضو و غلغله یا بیجا
ادراک بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد و اذاک کل وقت است ششم
هر نماز که شرک کند نیت یا نیت مثل ظهر عصر و مغرب و عشاء هرگاه
وقت بگذرد آخری آنها تمام اند از اینجا و در اول و بعد از اقصا
کند پس اگر بگذرد چهار رکعت یا مغرب یا شش نماز نماز عصر را کند
و اگر در نماز است و رکعت که مانده عصر را بگذرد بگذرد یا یک نماز
و بگذرد بگذرد و نماز را بگذرد که نماز اول و دوم و وقت نماز و دوم
میکند و نماز و دوم که بگذرد و رکعت خود است قدری از آن بگذرد
وقت تصرف نمیکند و هرگاه از آن بگذرد پس اگر پیش از آنکه بگذرد بگذرد
عصر را بگذرد کلامی که هست اینست که هرگاه بعد از چهار رکعت بگذرد
بماند یا نماز عشاء را بگذرد یا مغرب عشاء هر دو را بطریقی که گفته شد

بلکه بخیر
سجده ثانی اگر چه
شرع و در ذکر نماز
باشد لکن احوط
آنست که در بعضی
مکانها سابق قصد
ادامه وقت است
لکن اگر
وضو یا غلغله کند
بغیر از اینها
یا غایت دیگر بگذرد
نماز صحیح است

در بیان اوقات نماز

(۲۱۳)

بلکه
اول است

شد چنانچه تمام نماز مغرب بگذرد و وقت میشود مشهور اول است
دوم است لکن اگر بجهت مضطر چهار رکعت بگذرد بگذرد باشد قوی اینست که
نماز عشاء را بگذرد و بعد از آن مغرب را قضا کند و نماز اول از نمازی
بماند و بگذرد و انشای نماز بر چند قسم تصور میشود بعضی واجبند و بعضی
مستحب اند و بعضی جایز نیستند و مبطل اند تفصیل آنها در باب ثبات
بیان خواهد شد اما عدل بگذرد نماز از نماز نماز ظهر عصر بگذرد
اند و محل آن بیاز شد لکن محل اشکال است نه بداند که بگذرد و بجا آورد
نماز در وقت مطلقا افضل است مگر در مواردی که ناخیر افضل
است بنا بر اینست که اول برای نافله گذارد که تاخیر نماز را جایز میکند
تا نافله را تمام کند و دوم تاخیر نماز عشاء تا سرخی مغرب برود سیم
تاخیر نماز مغرب و عشاء برای حاج که مغرب از عرفات کوچ میکند تا
برسد به شعر و هر چند ربع شب است از یکدفعه چهار نماز تاخیر نماز مغرب
از برای کسیکه در وقت او بجهت افطار انتظار او داشته باشند یا اینکه
خود از گرسنگی و تشنگی حالت توجیه بماند نداشته باشد پنجم کسیکه مدا
بول و غایب نماید که مستحب است تاخیر نماز دفع آنها نماید ششم هرگاه بخواهد
نماز را بوجه کل رکعت یا بدین مثل انتظار جماعت یا انتظار حضور قلب لکن
اینقدر تاخیر نشود که تمام نصیب وقت شود با غارت بران بگذرد و هفتم
در شد که مای ظهر بجهت خنک شدن هوا مقدور تاخیر کند ششم کسیکه
نماز قضا بداند و وقت مشغول است نماز را تاخیر کند تا آخر وقت
نهم هرگاه عذر دارد و بیکفیت معذور نماز تکلیف او باشد و احتمال
زوال عذر میدهد تاخیر نماز است بعضی تاخیر واجب میدانند و همه

در بیان اوقات نماز

(۲۱۴)

در هر دو مسافر که شنایا شده باشد بجهت رسیدن به منزل اول وقت
چو اوقات بازدهم و دوازدهم مستحاضه کبری و نوبت که مرتبه طفلی باشد باید
لباس بیشتر نداشت باشد بفضیلتی که در محل خود بماند و از دست
هرگاه مستحب مؤکد نوری در وقت نماز حاصل شود مثل قضاء حوائج
با تشیخ جنازه و بخوان مؤکد چهار رکعت از مقدمات نماز استقبالی
قبله است و در از چند مقصد است مقصد اول در بیان احوال قبله
است بدانکه کعبه مقطر قبله است بجهت استقبال آن در شریف واجب
شده و در چند جا و محل است و چند جا و محل است استقبال و کیفیت آن مختلف
است باختلاف اوقات و حالات و تحقیق استقبال و ثبوت آن و ظهور
خطا در آن احکام مخصوصه هستند و اینها چند مقصد است مقصد
اول در معنی استقبال کعبه بدانکه استقبال جایی که محسوب نزدیک
باشد یا نیست که بطریق مقابل از باشد که هرگاه خطی از موقوف تو
باستقامت کشیده شود بین بر خیزد پس جایی که کعبه را می بیند
بقدار آن در مقابل آن می تواند باشد و همچنین از مقدار آن اضافی
شد باید به جهت بگو باشد و لهذا در دو رکعت نماز جامع باید بطریق
استدراک باشد که طول صف ناده از طول کعبه نباشد و هرگاه قدر
از کعبه دور تر شد لکن محسوب است بجهت استقبال او و اگر دور تر نشود و
صد استقبال می شود بر هر یک از صف که اگر خط مستقیم کشید شود
از موضع هر یک یک کعبه می نمود و لکن بجهت بیان می نماید که همه
آنها مستقبل اند و هرگاه دوری نادر شد خصوصاً مثل بلاد و بعضی
در کیفیت استقبال کلام بسیار است بعضی گفته اند استقبال حقیقی

در بیان اوقات نماز

(۲۱۵)

حقیقی حرم برای اهل بلاد خارجی از حرم باید بشود و بعضی گفته اند قبله
انها خطی است که فرض بشود کشیده از مغرب یا مشرق و مردم بکند بر کعبه
و بعضی گفته اند که قضا بالای کعبه که حقیقی کعبه است آسمان و در هر جا
پیدا است لکن معنی نیست پس توجه باز مثل توجه بکعبه است و بعضی
گفته اند که سمت کعبه طرفی است که خطه حاصل شود برای هر یکی که
مستقبل کعبه است بعضی از مشایخ عظام بنای ایشان این است که خطه
بعد استقبال قبله است بخوبی که اگر جای داشته شود بکعبه استقبال محسوب
از دور و اگر با و باشد هر چند خط مستقیم از موقوف و بکعبه بر نخورد و دور
این کیفیتان ترتیبی فرموده اند که اول علم و بعد علامات مخصوصه
از شارع و بعد محصل خطه و بعد اعناد بر قبله مساجد مقابر مسلمین
و بعد اکتفا بجهت عرفیه بطریق علم باطن و بعد از هر چهار نماز بجهت احوال
طرف بعضی بطریق دیگر نزدیک کنند و اظهار و نظر ایشان است که قبله خود
مانده کعبه است یعنی آن قضا کشیده از طبقه آخری زمین تا عنان آسمان
برای فریب بعد از آن برای پیدا اکتفاء میشود و استقبال بجهت عرفیه
کعبه بگو وقت شدت ملاحظه ضرورت نیست علم با استقبال غیر عاده
محصل نمیشود حتی در محراب پیغمبر صلی الله علیه و آله چونکه از بنای طاق
محراب با بر وضع که الان هست بقیع نمیشود که ایشان آن خضر صلی الله
علیه و آله بجهت بخورده که ابدان با من و تبار خفته و هم چنین در قبور مطهر
ایشان بسبب جوهر روح و صند و در بنای قبرا بالا و اصل
بجهت توجه جسد شریف بطریقین محصل نمیشود بل در اینها بجهت
بجهت کعبه حاصل میشود و هم چنین در علامات خاصه که از جانب شارع

در بیان قبله است

(۲۱۶)

لکن
حدیث مخصوص
بسیار کن بود
حسب انشراح
قرین داد
حج

نصب شد و علامه آنها اشاره شد است که بنای قبله بر آنست فی الحقیقه
و ظاهر اشاره و در حالت خامه یک طریقی صیوان نشانه فراداد علامه
برای اصل عرفان بوضع خاصی که گذاشتن از پشت سر باشد و استفاده باقی
جایها بمقتضای این میشود و علامه آن بدین طریق است که هر جائیکه در نقطه
جنوبی است تحقیق توجه بگذشتن است و این دو نشانه و با خیال این
بلاد را بخلاف می کند نسبت به آنها از نقطه جنوب به سمت مغرب منحرف میشود که
جدا از اول نشانه و است تا برسد انحراف بجائی که قبله آن نقطه مغرب است
بگذشتن مدی عماد است و است بهین طریقی ملاحظه نشانه چپ میشود
و که در انحراف ملاحظه میکنند بجائی که نقطه مشرق قبله است و علامه آن
دست چپ بلند کنند و هرگاه جائی باشد که مکعب در نقطه شمال است جدا
مایه هر دو چشم قرمز می دهند و بعد ملاحظه انحراف در باقی ملاحظه
انحراف را و میشود تا جائی که نقطه مغرب قبله است جدا است و دست چپ
میشود و جائی که نقطه مشرق می رسد جدا است و دست چپ را و بکمر
و دیگر مشرق و مغرب را و ساز و کار دیگر بمقتضای وضع بلاد و وضع شخص
تخصیص میشود و از فراداد این علامه و کثرت احتیاج با استقبال و صحراها
و در باغ و غار و اوقات مختلفه در دین و عرفان و توجه مخصوص و در هیچ باب
معلوم میشود که وقت و شد ملاحظه و از قبله نیست یا نه که منظور
صدق عرفی توجه به سمت کعبه است و بجهت طلب چند دلیل نیاز میشود
اول ملاحظه طریقی است که این از بنا عت اول توجه بکعبه تا حال در همه شهرها
و صحراها در نماز و دفن و حج و غیر اینها معلوم میشود که وقت و علم
هستند ملاحظه ارتفاع و انحراف و ارتفاع است و علامه آنست که هنوز بر یک انحراف

در بیان قبله است

(۲۱۷)

از عوارض بر پست و از خواص مشخص نشد ضرورت نیست و محصل بقیه اینست که
بطریق ایستاده که اگر خطی از موقوفه تو یکشد بکعبه منجور و ضرورت نیست
در تمام آنکه بدقت ملاحظه در علامه آن بود مشاهده علامه علمه مختلف
بنظر می آید معلوم است که وقت از اصل ملاحظه نیست و این آنکه هر کس
که وقت نیست بقواعد نیست کرده نظر او با مدق و دیگر مختلف می آید
همچنانکه در مسجد کوفه اختلاف بخار و نیست نشانه آن مشاهده شده و چنانکه
آنکه یک ضلع مثلث در یک فرسخ است یک علامه آن در هر یک از اینها یک
صفی از طول با است و هر حقیقه و بقبله اند و این بطریق تقابل کعبه
حقیقه محال است چنانکه علامه آنست که تشخیص شد اندکی انحراف از این باز
بنظر همان علامه است حال آنکه باندک انحراف و در چندین فرسخ در
محال توجه تفاوت میشود شمر آنکه علم نیست که تشخیص طول بلد و عرض
بلد با اصطلاح اهل نیست نیست و آنکه از ملاحظه میشود تشخیص طول
و عرض نفس کعبه نمیکند بلکه شهر که و علامه آنست که از ملاحظه میکنند
از اینها معلوم میشود که مناط صد عرفی آنکه روی بجانب مسجد الحرام
و از ابتداء مناط همین جهت گرفته است حقیقه قبله بود کعبه همین است
نه اینکه در قبله شایع است این قدر هم وسعت و از نیست که بعضی علما
عامه گفته اند که اگر مکعب در سمت شرقی است هم جانب مشرق قبله است
و اگر در سمت مغرب جایست هم سمت مغرب قبله است اگر در شمالی است
هم سمت شمال قبله است اگر در جنوبی است هم سمت جنوب قبله است
بلکه ملاحظه ما بین آن تضییق و این توضیح است بلای تعداد آن مقدار
کافی است که بقیه محصل این توجه برای کسیکه در مسجد الحرام یا مکعب است

در بیان قبله است

(۲۱۸)

نامکه است مقابله حقیقه است یعنی هر چند که بهانه بیند و اگر بسبب و
ممکن نشود برای شخص تعیین خانه و مقابله حقیقه آن یک مرتبه قبله او خانه
کعبه است اینست که باید بطریق یاد باشد که عرفا صدق بکند روی کعبه
باملا حظه دور او چونکه در چیزی که بعد است که بقیتی و محاذات از وقت
که مانند نزد یک ملاحظه مقابله حقیقه در آن نمیشود و بوجهی مخصوص
چند طریقی است برینست اول بمحصل علم بان اگر ممکن باشد دوم ملاحظه
علامات خاصه که از شازع رسیدن از جانب حیطه است که رجوع نماید
بعد از ممکن نبودن اول باشد ششم شهادت و غایت چهارم که بجهت حیطه
خود شخص حاصل شود و ظاهر اینست که مظنه خود مظنه است بر شهادت
و اگر نماز وضو شد هم قوی تقدیم مظنه خود است احوط و در نماز است
هر یکی موافق یکی پنجم ملاحظه محراب یا جدیل و محل توجه مذبح و
مقابر ایشان و ظاهر اینست که بدین ملاحظه میتوان بر اعتقاد کرد و
اگر ملاحظه کرد و مظنه او برخلاف آن شد اگر مخالف بکلیه است عمل بان
مشکوک است اگر اندک باشد و بنا بر اینست عمل بمظنه خود باید بکند و احوط
جمع است ششم مظنه که از قول اهل بصیرت حاصل شود هر چند که از قول کافر
باشد که بصیرت و تشخیص داشته باشد مظنه که از آلات موضوعه مثل
قطب نما و قبله نما حاصل شود حال کلام در ترتیب اینها و در حکم تناقض
اینها است همه اقسام بر این دو مقدمه اند اول بر دویم مقدمه است
مسئله هرگاه هیچیک از اینها بدست نیامد مشهور حکم کرده اند باینکه
چهار نماز در چهار طرف مقابل هم یکدیگر و این احوط است لکن قول اینکه
در این صورت اکتفاء بیک نماز میشود صحیح است که میخواهد خالی از غرض نیست

این
احتیاط ترک
نمیشود

بلکه قول مشهور
خالی از غرض
نمیشود

در بیان قبله است

(۲۱۹)

و هرگاه وقت و جهت چهار نماز نداند بنا بر قول بر جوب آنها ایا یک نماز
کافی است یا آنچه و سنت از دافوی اول احوط و در اینست **مسئله**
هرگاه بپذیرد آن که قبله یکی از دو جهت باشد جهات است اجابت همه آنها
نماز کند و اما هرگاه مظنه دارد که یکی از دو جهت باشد جهات است باید چهار
نماز کند و قول باینکه چهار جهت را با شالی از وجه نیست **مسئله** در وضو
و خوب چهار نماز هرگاه از وقت بگذرد و نماز بماند از زمانست شغل شود
بظهر عصر از چهار جانب اگر بگذرد و نماز بماند و در اینجا باید در نظر
که بخواند و میشود که ظهر را یک طرف بکند و عصر را یک طرف **مسئله**
همین که در نماز مرتب یا در واجبات مثل ظهر عصر و چهار جانب بر اولان
شد احوط است که اول ظهر را چهار طرف بکند بعد عصر را چهار طرف بکند
و اگر هر طرف ظهر عصر کرد خالی از اشکال نیست اگر چه صحیح آن خالی از
نیست **مسئله** هرگاه در وضو تکلیف بدو نماز مرتب که هست نماز
واجب میشود وقت بگذرد هفت نماز باشد یا پنج نماز است ظاهر
اینست که چهار نماز بچهار طرف برای او کافی باشد بانی مانده هر چه
برای آخری با اکتفاء بیک نماز کند بجهت آن که میخواهد بنام بر آنچه گذشت
از اکتفاء بیک هر چند بگذرد سه نماز وقت داشته باشد اگر بگذرد چهار
نماز بیشتر نماز بدو گفته اند هر برای نماز آخر است اولی بعد از وضو
فضا کند و اقوی اینست که باید هر دو نماز کند و با بیشتر برای اولی
با آخری محل تامل است اگر سه نماز ماند باز هم مرد و آنگاه نماز **مسئله**
هم میباشد و کیفیت احتیاطی در این مسائل است بسبب عیوب و غیور اکثر
مردم نیاز نشد مفصل و کما در بیان احکام استقبال و کیفیت

این احتیاط ترک
نمیشود

بلکه
خالی از غرض
نیست

که بیشتر مال و نیست
مگر آنکه آنچه ماند
باشد بعد از وضو
نماز باشد که ظهر
شدت میباشد
و هر یک از دو
نماز در هر باب
اگر سه طرف باشد
باید

در احکام استقبال قبله

(۲۲)

از در موارد متعدده بدانکه استقبال قبله در شریعت و بعضی مقامات بکدن
انفیل باطل است در بعضی لازم است و در بعضی ترك آن لازم است و در بعضی
مستحب است و در بعضی مکروه و در بعضی حرام است و بیایم اینها در چند مطلب
و بعد از بیان هر يك كه گفت استقبال آنهم بیا میشود اما از زمان پس
در هیچ جائی اول نماز واجب صلی یا عارضه یا عارضا و قضا آن هر چند مستحب
باشد كه استقبال شرط صحت آنها است مگر آنست که نماز واجب یا از احتیاط
كه در بعضی صورتها لازم میشود و هر چند اجزاء نماز كه فراموش شد و
بعد از نماز قضاء میشوند و ملحوظ کرد اند سجود سهوا و در آن تا مصلحت
لکن در سجده قرآن و سجده شکر شرط نیست در نماز صحت قوی از وقت
دویم نماز مستحب و حال استقرا بنا بر مشهور و بعضی گفته اند كه شرط
نیست پس همچنانكه در حال راه رفتن اختیار قبله شرط آن نیست در حال
قرار نیز شرط نیست پس میتوان انداخته یا نشسته نماز نافله نیز قبله کند
و اما كه گفت استقبال در نماز پس در نماز ایستاده باید مجوع پیش بیا
از رکوع و شك و زانها مقابل قبله باشد و بعضی گفته اند باید انگشتان باها
هم در قبله باشد و این احوط است اینکه گفته كه مكروه است در نماز
رکوع با این طرف و آن طرف نمودن در حالی است كه از دو قبله پیش رود
پس اگر دو براتما بگرداند حکم بصحت نماز مشکل است گویا گفته اند
در التفات بچشم است اما در نماز نشسته و زانو بر ملک خطه سر و
زانو میشود و در نماز نشسته كه سابقین بر زمین باشند ملاحظه وضع
سابقین میشود و در نماز خوابیده كه با پا یا بدن و قبله باشند و در نماز
حال راه رفتن در سمت قبله انحراف نماید از قبله نماید و اگر بر غیر سمت قبله

له
غیر
نوافل
بند
میشود

در بیان احکام استقبال قبله

(۲۳)

قبله است اینها غایت لازم نیست و در نماز بر محلو خوابیده ظاهره بین هم
ملاحظه میشود پس حالت اخضا و کیفیت استقبال در اینست كه شخص بر
قفا خوابیده و صوت و باطن قدمین او قبله باشند چهار مرتبه و همانها
او در حال غز او و گفتن و الا نشسته كه میت بر پشت بخوابد و سر او
بدست نشسته نماز گذار باشد كه در قبله ایستاده و گفتن دویم اینست كه
بر محلو بخوابد مانند كه صورت شکم و پیش بدن بجانب قبله باشند پنجم از
مواضعی كه استقبال شرط است بیح و تحرر است كه شرط حلیت است و گفتن
از اینست كه محل بیح و تحرر پیش بدن چون در قبله باشد و احوط
اینست كه در بیح هم روی قبله باشد و اما جائی كه ترك استقبال واجب
پس این در حال طواف است اما جائی كه استقبال مستحب است پس در چند جا
است اول حال عار و دوم حال قرآن خواندن و سوم حال سجده شکر هفتم حال نشستن
پنجم حال مرافعه كه خاك شرع گذشت حال سجده شکر هفتم حال نشستن
هشتم در جمیع احوال كه مستحب است نفس قطع نظر از امور سابقه و اما
جائی كه استقبال مكروه است پس در حال جماع و در حال پوشیدن و برخاستن
و در حال آب ضر و ممانع انداختن و در حال كه منافات با نظم دارد
و اما جائی كه استقبال حرام است پس در حال تخلی است بمجهه بول یا عیا
كه استقبال واجب است و حرام است و در حال شرب اقوی حرام است
و در حال شفاء احوط اجتناب است مفصل در حکم اخلا و استقبال
است و مقام وجوب و شرط اینست اگر عیال با علم بحکم اخلا نمویان پس
در نماز باعث بطلان و در بیح باعث فساد و حرام شدن و اگر در اخضا
ترك شد معصیت است آنها و اگر در نماز میت ترك شد صحیح محل اشکال

له
بعضی
صورتها
میشود

له
ترك
استقبال
طواف
شرعی

له
باقطع
مخرج بول
بدن آن احوط
و اولیست خیار
در حال استبراء

در بیان مسائل قبله

(۲۳۲)

اشکالات اگر در وقت ترک شد مرچند بعد از خاک و بخت باشد
باید مراعات کند و ظاهر و ظاهر مرچند از نیت است بجهت تحصیل استقبال لکن
مادامیکه نیت باشد اگر جاهل مسئله باشد ناقص هم حکم همین است
و اگر جاهل قبله باشد پس حکم از نیت به نیت گفته شد و در هیچ وجه
و احتیاط حکم ناقص است هر طرف میخواهد بجا آید و هر طرف میخواهد
میتواند رفت کند و اگر علم در این طرف باشد باطل است که در این طرف باشد
بعد ظاهر شد که منحرف بوده پس انحراف او چند نوع تصور میشود که هر
حکمی از او بر اگر معلوم شد که قبله فابین از سمت نماز و دست است
چاپ بوده که تجدید است و چنانچه نماز او صحیح است اعاد نمیشود
و اگر در آنجا باشد گذشته صحیح است و باقی ماند و قبله کند و اگر معلوم
شد که قبله نماز دست است یا دست چپ بوده اگر وقت باقی است اعاده کند
و الاضاخر و در نیت اگر معلوم شد که قبله از دست است با چپ گذشته
بطرف پشت سر یا بخود پشت سر بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر گذشته
است قضا کند و احوط در صورتی که قضا است مکمل از پنجگام برای
کسان است که جهت قبله ایشان است اما مثل آنکه که خود کعبه قبله
ایشان است و ظهور خطا باندک انحراف اعاده و قضا ضرر است مسئله
اینکه کسان است که غلام باشند یا برسانند و اگر مظنه میکنند اعتبار ندارد اگر
چه اصل تشخیص ایشان هم مظنه شد باشد خائفاً نماز را قبله بدانند
قبله در جاهاتی که بالذات از سمت بجا رخصی ساقط میشود و از آن در وقت
جاست اول در صورتی که حجاب نماز یا بابت نماز یا بدکردن و دوم در جاهاتی
نماز خوف ستم در جاهاتی که شهر یا جانور بدکردن در طرف باشد که اگر پشت باو

این خطا
ترک نشود

در لباس مصلی

(۲۳۳)

باو میکند این نیت وی باو نماز میکند مرچند پشت قبله باشد چهار مورد
نماز غریبی پنجگامی که در کل فرودفته ششم کسکه مشغول شنا کردن است و بنا
نمیرسد و وقت نماز نیت شد در آنجا که نماز میکند یعنی که میبرد مرچند
پشت قبله باشد هفتم کسکه نماز میکند در حالت اضطراب هشتم در کتبی مرچند
کردن پیش قبله ممکن نشود و نماز خوشتر که بر قفا خواند نماز میکند و احوط
اینست که اگر ممکن است مانند محضر روی قبله کند و هم استریش و احوط
این است که هر کدام بتوانند تکبیر الاحرام را در و قبله بگویند یا در هر یک
خوف موت یا بجهت دار و دار و هر یک و پیش یا غنی شد و شرف است که او را
بغیر از آن که میکنند تحصیل اینها هر کدام در جای خود باشد و تحصیل
از مقداران نماز ملاحظه لباس است که در بر شخص است بجهت حفظ یا
ناز نیت در آن پنج مطلب است اول در مقدار واجب آن بمقدار شستن
لازم و زان است و میبرد و ملاحظه صفای لباس بخودی خود چه سائز باشد
چه زباده بر او نیفتاده صفائی که داخل در صحت و بطلان نماز دارند سیم
درین لباس مستحب چهارم درین لباس مکروه پنجم در لباسی که حرمت است
لکن داخل در صحت ندارد مگر از بابت احتیاط **مطلب اول** از مقداران
نماز که داخل لباس را در ملاحظه ستر و پوشانیدن است بدانکه ستر
در شریعت بحسب حکم شارع بر و قیام است **فصل اول** ستر از نماز
نظری نفسی که در جلی بحالت نماز مخصوص ندارد و از در چند موضع
است اول از قیام ستر عورتی که بر همه مکلفین لازم است و هر یک مکلف
از غیر مکلفین هرگاه نمیشناسند ستر نماید چه مرد از مرد و چه زن
از زن با مرد چه محرم و چه نامحرم و استثنائی ندارد مگر زن و هر وقت

و بطلان

در بیان شرط عورت

(۲۳۹)

افوی تا نیست بر هرگاه قبل از رسیدن با سالک سازد بکفر قرار داند
او صحیح است مناط در ستر از همه جوانب است غیر از جهت پاپی که ستر از
نیت مکر است که در بر جای و کراهه بای بر بجز این باشد که عورت با
انها متعافت و بصورت نماز او باطل است هر چند کسی عیون کند و نه بپند
و اما اگر بر کراهه چاه نیست بر نماز صحیح است هر چند که اتفاق شود که در
کسی بوده و باز نگردد مسئل در هرگاه لباس ستر عورت و زراخ
باشد و لکن در وقت خود را در وقت نماز بر آن زراخ گذارد برای نماز نکرده
ولکن هرگاه یاد است پیرهن را جمع نمود که ستر بر آن شود خوب است
مفصل در ستر از ستر لباس متعافت به جهت بر پنهان
نیافتن و بپناه و بر کدر و خنایم اکتفا میشود هر چند لباس مکر باشد و احوط
تقدیم لباس است اما ستر بکل چسبند و در صورت اختیار محل اشکال است
لکن در صورت اضطرار احوط این است که باز نماز متعافت کند و حکم
نماز عاری بر اهرام جاری نمیشود و اما ستر بکل یکی بکل الوده و بدخل
کودال ستر بر در خال اختیار نمیشود و در حالت اضطرار و با وجود
ناظر ستر با آنها لازم لکن احوط و نماز است یکی مثل نماز عاری یکی
نماز مختار و در ستر چند شرط دیگر معتبر است لکن چون شرط اصل
لباس اند و هر چند زاید بر ستر باشد و شرط لباس میان میشوند
لکام مفصل چهار مرتبه هرگاه عذر آنکه ستر کرد نماز باطل است
و هرگاه بنا داشت و فراموش کرد افوی بطلان است هرگاه جاهل بمسئله بود
نیز باطل است هر چند مقصر نباشد و هرگاه غافل بود از اصل مکشوف
بود یا اینکه چیزی دانست که ستر نمود بعد از نماز معلوم شد که متو

له
افوی
آنکه ستر
با صدق ستر
لباس
ک

عه
بلکه احوط
ک

در بیان شرط لباس

(۲۴۰)

مکشوف نبوده نماز صحیح است هرگاه در اثناء معلوم شد فوراً از ستر
نماید مشغول بفعالی از افعال نماز و دان بین شود و هرگاه گذشت بر ستر
در اثناء نداد و در وقت سکوت از نماز و اهرام فرود آید و ستر نداد
حکم او حکم عاری است و هرگاه در اثناء ستر بپوشید مکشوف شد اگر
فوراً ستر نماید نماز صحیح است **مفصل** در هرگاه ستر نباشد
نماز میبکند بر عینه که کیفیت نماز کردن بر عینه مختلف است پس اگر ناظر
نیت اصل نماز میبکند بطریق متعارف احوط اینست که نمازی بکند
هم اینه با ایهام و اگر ناظری نیست پس اگر از ستر غیر نمازی هم مثل
کلام الیه و نحو آن هم میبکند نیت نماز میبکند نشسته با ایهام عوض
رکوع و سجود اگر از او متهم کن است احوط این است که بایست نماز متعافت
بکند و بایست نماز از اینه با ایهام **مطلب** هر چه در شرط لباس است
بجودی خود چه ستر و چه غیر ستر و اما هفت صفت است اول اینکه
مباح باشد یعنی پوشیدن آن شرعاً جایز باشد پس آنچه پوشیدن آن
بسیب مدخلیت غیر از نیت در این مقام از او منع شود و نماز در
باطل است چه عین مال غیر باشد چه حق از غیر تعلو باز داشته باشد
مثل دهن بودن چه علم باشد که صاحب آن را خیر نیست چه شک داشته باشد
را حقه است یا نه چه تمام از غیر باشد چه ضرر بکس از غیر باشد چه غیر
عین شرک باشد چه حق از او متعلق باز باشد مثل اموال میت که فوت
فرغ او را دانکرده باشد **مسئله** هرگاه لباس مباح بجهل و نیک شد
جریان حکم منصوص نیست بنماز و دان نمیشود و صحیح خالی از قوت نیست
مسئله هرگاه لباس باشد با عصبه عیون و خشان نشود ظاهر است

ع
بش
انکه از عین اجزا
چیز باقی نماند
بلکه آنچه نماند
ملحق بشبیه او
باشد
ع
بلکه باطل است
ک

اینست که نماز در آن عیب ندارد مستلزم هرگاه کاذبی لباس
حرام باشد عیب ندارد مستلزم هرگاه در وقت نماز بظلم باشد اگر
خیال آنرا مالک است نماز در آن شبیه ندارد و اگر خیال آن غصب
باشد محل اشکال است اگر چه خود لباس و ختای کوز آن مرد و مباح باشد
مستلزم همه هرگاه شخصی لباسی را فرض گرفته پس هرگاه در وقت گرفتن
نیت اداء فرض آن خلال خود باطل باشد شبیه ندارد و اگر وقت فرض
گرفته نیت پس ندادن کرده باینست اداء از حرام داشته بعضی از اعاظم علما
حکم بغصبیت آن لباس نموده اند و بعضی ملحق کرده اند که اگر وقت گرفتن
ابدانیت و نماز در آن خلال و نه از حرام نیز چیز است و این حکم
اختصاص بلباس ندارد بلکه هر چه فرض بخرد باید نیت فاء از غیر حرام
داشته باشد و بدانکه خالات شخص نماز کند و در عصب مختلف است
که حکم صحیح بطلان سبب تفاوت میکند اول اینکه میداند که
پوشیدن آن حرام است باعث بطلان نیست و چهارم که میداند حرام است
و نمیداند که باعث بطلان است و این در صورتی که در بطلان نیت است
انکه نمیداند حرام است بسبب قصور در تحصیل مسائل این هم مثل سابق
چهارم آنکه نمیداند و هیچ ملحق نشد پنجم آنکه این حکم را فرض موثر گرفته
در این دو جا حکم بصحت خالی از قوت نیست ششم آنکه غصبیت را فرض
کرده و حکم در این اینست که هرگاه غیر از غاصب باشد که بعد از علم از حق
کرده که این لباس مخصوصیت پوشیدن نماز صحیح است هرگاه خود غاصب
باشد که از بابت بی مبالائی در وقت نماز مخصوصه فراموش کرده غصب
بودن لباس خود را حکم بطلان میشود هفتم آنکه اصل غصب بودن آن

ع
طی الاحوط
الاولی
ک

در بیان شرط لباس

ع
بلکه
صحیح قوی است
ک

این عبارت را ملا نداند و اینجا حکم میشود بجهت نماز بی اشکال هشتم
انکه مالک بر آوردن با بقاء غصبیت و نماز کردن و این از آن هرگاه بغیر
باشد خوب است اگر بخود غاصب زید دهد که در آن نماز کند با بقاء غصبیت
و امتناع از آوردن در صحیح آن تامل است و آنکه مأمور باشد شرعاً پوشیدن
لباس غصبی بجهت حفظ آن لباس از غارت یا از پند ز و بخوان در این صورت
نماز در آن صحیح است هم اینکه مضطر شده پوشیدن آن بجهت حفظ جان
خود از بابت سرافا مثلاً در این صورت هم حکم بصحت نماز پوشیدن هم اینک
نمیدانست که اگر او را بر دارد تا فارغ شود و اینجا هم نماز صحیح است و از آنجا
انکه از اول بخمال مباح بود و پوشیدن و اثناء نماز ملحق شد که مغضوب
پیرا که بر آوردن و نماز صحیح است اگر مستلزم فعل کثیری نباشد و الا نیت
قانع کند اگر وقت و سکت از دوا اما اگر وقت و سکت ندارد و اگر بعد
پیرا از نیت از آن بکسر کند و وقت میشود قطع کند و اگر نمیشود در نماز
حالت پیرا از در مشغول نماز باشد و این فعل کثیر که از پیرا آوردن
لازم میباشد اینجا بطلان صلوئه نیست صحیح است و چهارم صفت
لباس اینک اجزاء مینه نباشد هر چند از خلال گوشت باشد چنانچه در
که خورجینند داشته مثل پوست کوفته نماز با خورجینند نداشته
باشد مثل پوست ماهی که در آب مرده باشد و از اجزائی اند که از اصل
جایز و آنها حلال کرده و اما اجزائی که از اصل جایز نباشند مثل لب
و مو و کرک پس نماز در آنها از حیوان خلال گوشت جایز است هر چند
مینه باشد و بدانکه بغیر مینه که شرط نیست بلکه در صورت شک
گرفتار از بدست کفایت میکند پس هر پوستی که از دست مسلمان بکشد

در شرائط لباس مصلة

(۲۳۰)

بکبری بقیه همیشه بودن از نداری حکم میشود و از این که مذکبه شده
و آنچه کافر بکبری و صورتش حکم همیشه بودن از میشود و حکم بجات
او هم از این باب است نه از باب ملاقات بد کافر یا ویر آنچه از دست کفای
گرفت میشود و از اجزاء غیر حیوان مشایخ و مرغان و ستمانی و خواجگان
هر چند که مانع باشد مگر هرگاه بقیه داشته باشی که بد کافری بر او باشد
او با رطوبت ملاقات کرد بلی اگر وصله بپوشد یا استخوانی در آن باشد
محموم بجات است بنا بر این آنچه از دست کفار و بکبری با عدم علم بملاقات
بر طوبی تخی و غن خوراک و شیر یا گشت مکر کوشت و پوست استخوان و غیره
لهذا در صورت شک شبهه را از او نمیشود خرید و در غن خوراک و امی شود
خرید و در اینجا چند مسئله محتاج الیها است اول آنکه هرگاه پوست از دست
کافری بکبری کنی بدانی از مسلمان گرفته باز حکم تند کبی او میشود و در هر
آنکه هرگاه از مسلمان بکبری و بقیه داری از بدی که اهل ان کافر اند
گرفته مثل کفش و کمر بند که از مسلمان بخری و بقیه داری که شغل تو
است اگر همین قدر است که میخ از بلاد کفار آورده و لکن این کفش مخصوص
علم نداری که از کافر گرفته حکم بطهارت مذکبه از میشود و اما اگر علم داری
که اینرا بخصوص از کافری خرید ظاهر اینست که همین قدر که احتمال بدی
که شاید از مشرک علم داشته مذکبه بایست که ان کافر مانع از اول از منی
خرید کفایت نمیکند و اما اگر بدانی که در وقت خرید از کافر ملتفت این
احتمال نبوده یا بقیه داشته که از کافر از منی بخریده باشد و اینرا داشته
و از کافر خریده حکم همیشه بودن و بجات ان میشود خلاصه و تصرف
مسلمین بلکه هر جزء حیوان حلال گوشت که اثر تصرف مسلمان در او باشد محکوم

در شرائط لباس مصلة

(۳۳۱)

محکوم است شرعا باینکه مذکبه شده مسکله و ستمی هرگاه در نیاز از بدی
اسلام پوشی بخری از کبی که نداند کافر است یا مسلم باز محکوم است تذکبه
شد مسکله چهار مرتبه هرگاه مذکبه شد و پوست بطریق شرعی محفوظ
شد و در آن زمان کرد بعد معلوم شد که منته است قضاء نماز و لازم است
مسکله پنج مرتبه و داشتن جزئی از مخرج و چند ملبوس نباشد
مبطل نماز است مثل چشم کرد و قطعه از پوست کفار و هم چنین ستم
که از پوست منته لباس زد و چوب غلاف شمشیر و کارد باز یا بخت باند مسکله
که از پوست مخرج غلاف کارد و شمشیر کنند و آنچه از پوست یا استخوان باشد
و از دست کفار کردند و بغل یا جیب یا شال و در همه اینها باطل است
صفت ستمی آنکه از اجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده چه منته چه
مذکبه شد چه از اجزائی که حاکم داشته مثل پوست چه غیر از مثل مو
و پشم و کرم و چه همه لباس از ان باشد یا مخرج باشد چه قلیل و چه
کثیر باینکه اگر یک مو از غیر ما کول لیم در لباس او یافته شد باشد نماز
در آن باطلست بلکه اگر انموی لباس چسبیده باشد مثل اینکه از کوبه مو
متصل لباس شود نماز در آن باطلست بلکه اگر از اجزاء پاک از در لباس
باشد مثل آب مز کوبه یا عرق و متصل لباس شود نماز در آن نمیشود
کرد و تفصیل مطلب بیان چند مسئله است اول مراد از حیوان حرام گوشت
حیوانیست که گوشتی داشته باشد که قابل خوردن باشد و حرام باشد
پس اجزاء پیش و کبک و پشه عیب ندارد و اجزاء مکر عیال مثل خود
عسل و موم عیب ندارد و دغ و خن لباس بایریشم و ابریشم بودن که بعد
حریر خالص نمیکند عیب ندارد و اجزاء صندل اگر حیوانیست هم عیب ندارد

اگر از
مالا بطلت
و در غیر
الان

در شرایط لباس مضاعف

(۲۳۴)

پوشیدن خرپا برپا نیست ما دامیکه صلح حال حرب بشود صحیح است مسئله
کسیکه ناخوشی مثل زردی بدن و بثورات و خارش و عارضه‌ها پیدا بپوشد
حرب برای او جایز است باینکه بپوشد که نماز هر دو از صحیح باشد مسئله
فرض حرب بر زمین انداختن و دو انداختن و متکاوی و از آن جایز است
و بعضی احوط برای مرد ترك را دانسته اند صفت ششم آنست که از جنس
و منجنق نباشد و فضیل کلام در این و در آنچه عفو شده از این دو باب
طهارت گذشت و در اینجا چند مسئله بیان میشود مسئله اول هرگاه
بدن پاک باشد و لباس منجنق نباشد پس هرگاه بدو از آن ممکن
نباشد از بابت ضرر و بکد با همان لباس منجنق نماز کند و اگر ممکن است آن را
ببریزد و در برهنه نماز کند بطریقی که گذشت احوط آنست که نماز
بان لباس هم بکند اگر چه قول بخبر بودن خالی از قوت نیست مسئله
هرگاه بدو منجنق نباشد و لباس پاک و نظهر بدن ممکن نباشد بجهان طهر نماز کند
مسئله دوم و لباس هر دو منجنق باشند و آب بجهت تطهیر یکی از آنها
بیشتر نباشد نظهر بدن کند و برهنه نماز کند و بعد از آن لباس منجنق
نماز بپوشد مسئله سوم هرگاه بعد از تطهیر بعضی از بدن با لباس بیشتر
تطهیر بعضی از بدن نباشد و قول بلزوم خالی از وجه نیست موافق
احتیاط است مسئله چهارم هرگاه چند لباس دارد که یکی از آنها منجنق
باشد لکن بپوشد که اگر لباس پاک غیر از آنها هست لازم است آن را
نماز کند و اگر منجنق است باز دو و تطهیر بجهت او ممکن است واجب است تطهیر
بعد از حصول سربلای از ایشان یا مرد و اگر ممکن نیست نماز کند در هر یک
از آنها اگر وقت و سعت دارد و اگر وقت و سعت ندارد مگر برای این نماز

این احتیاط ترك نشود

که گذشت که این احتیاط ترك نشود

در شرایط لباس مضاعف

(۲۳۵)

له
و ستم
نماز را احتیاط
فنا کند

نماز یکی را بپوشد و یک نماز کند و بعضی گفته اند برهنه یک نماز کند هر
هرگاه چند لباس باشد که دو یا سه مثلاً از آنها بپوشد و معلوم نیست کدام
و لباس منجنق را بپوشد و اینجا بعد از بپوشیدن یک نماز را بپوشد و بپوشد
مثلاً هرگاه سه جامه در دست باشد مثلاً بپوشد و چهار جامه کند اگر
چهار باشد پنج نماز در پنج جامه کند و همچنین مسئله اول هرگاه در آنجا
نماز معلوم شد که لباس او از اول نماز منجنق بود پس اگر ممکن است بپوشد
بپوشد و نماز را تمام کند چنان کند و احوط اعاده است بعد از این و اگر
ممکن نیست نماز را بهم بپوشد و زاله کند اگر وقت و سعت دارد و اگر وقت
ندارد و سعت طریقی نماز را تمام کند مسئله دوم هرگاه در آنجا نماز معلوم شد
که بدن با لباس منجنق است لکن نمیداند که خالی شده یا از اول بوده مثلاً این
که بداند خالی یا غرض شده آنرا بشوید و رانند نماز و نماز را تمام کند یا بن
کیفیت که هرگاه آب حاضر باشد یا در جای نیست که باشد و آنرا طلبد و در آن
پشت قبیله عود نباشد و طول و پاک نکشد و رانند نماز شستن عین است
و اگر ممکن نباشد نماز را بهم بپوشد و زاله کند و صورت و سعت اگر وقت و
ندارد و سعت طریقی نماز کند صفت هفتم بعضی گفته اند که باید لباس
باینکه شخصی حرام نباشد از روی و موضع است یکی لباس شهرت یکی
لباس فراموشی با مردان پوشیدن و حق اینست که پوشیدن آنها در نماز
و خارج نماز حرام است لکن باعث بطلان نماز نمیشود بلکه مفارقت نماز
این معصیت پوشیدن زلف است لکن احتیاط در ملاحظه آنهاست که
است که بیان معنی آنها بشود بجهت صلح جناب احتیاط در نماز اما
لباس شهرت پس آن لباسی است که پوشیدن آن باعث افکار مردمان بپوشد

در شرائط لباس مصلی

(۲۲۶)

پوشیدن تراشود و بحال شخص با از بابت نقاشی و رنگ آن با از بابت
آن با از بابت وضع آن مثل آنکه شخص جلیل القدر بزرگ لباس جلالت
جلد بپوشد و لباس اطفال بپوشد و لباس باریک بپوشد که مضحک شود
و از انظار عامه مردم مساقط شود و از احادیث بسیار مذمت بجهت لباس
شهرت شدن و از منزه و اشخاص تقواست از پوشیدن اما در بعضی
مردم قسم است لباس را با وصله ای فخر یا مستحضر است مستحبات و کاهت
برای بعضی داخل لباس شهرت میشود و اما حکم لباس شهرت در بعضی
احادیث حرام بودن است بعضی از علماء هم فتوی مجتهدان داده اند و
دیگران احادیثی را حمل بر کراهت کرده اند و بنا بر قول مجتهد بعضی حکم
بطلان نماز در آن نموده و در اصل حرمت بطلان نماز بنا بر آن تأمل
هست اما مائیس مرد بلباس زن و تلبس زن بلباس مرد پس معنی او این است که
مرد لباس مختص بزن مثل مفعنه و زن لباس مختص بمرد مثل عمامه بپوشد
و ظاهر بسیار از علماء حرام بودن آنست هر چند در آن باشد لهذا
در شبیه در آوردن از این بابت هم اشکال میباشد و بعضی گفته اند که
آنچه وارد شده از تشبه رجال بنساء و نساء بر رجال معنی او این است که
مرد خود را زنانه کند و زن خود را مردانه که اینرا شیوه خود قرار میدهند
و این وجه اقویست پس اگر بطریق اتفاق بلباسی مرد لباس زن را بپوشد
یا عکس عیب ندارد و بجز حرمت علی ای حال بطلان نماز معلوم نیست
و راه احتیاط و اطمینان است الله اعلم خاتم مسائل لباس بدانکه این
احکام و صفات که بجهت لباس میباشد و لباسی است که عرفا در بر شخص
چه متصل ببدن و چه منفصل چه باندن مساوی باشد با از آن بلند تر باشد

در شرائط لباس مصلی

است اجتناب
(۲۲۷)

باشد پس بپوشیدن که بر زمین می کشد اگر آنقدر زیاده او بجز باشد هم محل اشک
است مگر اینکه عرفا از لباسیت میزنند و مثلاً از پارچه که بیست ذراع است
طریقی بجز باشد با از غیرها کول و ذراع از سمت بکوا از بر سر یا بر پیکر
و باقی او انداخته باشد بر زمین عیب ندارد مگر آنکه بکرا بیکه مگر
شخص خوابیده نماز میکند و روی اندازد و با فرشتی متصل ببدن او بجز یا خیر
یا غیرها کول باشد ظاهر این است که عیب ندارد بلباس سائر و اینها مانند
فالجمله اشکالی ندارد **مطلب چهارم** در بلباس مکرر و نماز بلباس
در بیش از یک قسم از لباس نماز مکرر است اول لباس سبزه مکرر عمامه عبا
و هر چه سبزه باشد بلباس که کلاهش بلند تر میشود و بلباس قرمز سبزه
لباس کلی چهارم دندان و عفران پنجم هر رنگ شد ششم جامه بی طعم الحاک
هفتم رخت شفاف که از آنها بپوشد و نماز باشد هفتم بپوشیدن آنها اگر
چه بلند باشد نه در سجده بر محل مجوز است و اما آنچه بر سر در آن
بافتن باشد باز و هم حریم محض برای آنها و اما برای مرد گفته شد که حرام
و مطلق و از نه و بلباس کسیکه اجتناب از بلباس نماز مخصوص شارب
انحراف کرده نماز و از سبب عدم علم صحیح است بلباس کسی که
اجتناب از حرام ندارد چنانچه تمام کل و بند و جامه و عرقین و انگشتر و
زین و هرگاه نمیشد باشد یا نترسد خلخال صدا دار برای زینها
سائید هم آنکثری که صورتی در او باشد هفدهم نقاب برای زن
لثام برای مرد یعنی چیزی که در دهان خود را بپوشد مگر مانع فراموش
نشود و الا باعث بطلان است و در همه لباسی که در پوشیدن بجزی و
در نظر لایزال میباشد بلباس کفار و دشمنان و بیست یک لباس زنانه

اختیار و آنکه
ترد شود

و نه نام دارد و مرزانه و ازین پوشیدن اگر حرام نباشد مکروه است جزا بپوشیدن
پوشیدن بپوشیدن لباس جوانان و اجماعیست بر اینست که بپوشیدن لباس شتر که بپوشیدن
نرمند بپوشیدن چهار مائمه و یک مائمه از انداختن آستین جانب راست
عبادت برد و شرب با بر و شر که گاهی عریض کنند و یک مائمه از اینست که
رداء برد و شر انداختن یک طرفه آنرا از بر بغل گذرانند و بر و شر انداختن
بپوشیدن بپوشیدن چو زانی که ساق را بپوشاند که بعضی در آن حرام دانسته اند بپوشیدن
شتر ما من ظاهر ظاهر داشتن هر چند رکبش که باشد بپوشیدن هفت لباس
چرا که کشف چهره اگر لباس کهنه یا پاره باشد عیب ندارد لکن چرکن بودن
آن مکروه است بپوشیدن شتر در قبا بپوشیدن یک لباس مثل بعضی اقسام
البسته فرنگان **مطلب پنجم** در بیان لباس مستحب و نماز و از چند
چیز است اول عامه یا تحت الحنك و حصول تحت الحنك بدو طریق است
یکی آنکه طرف علامه را بگردانند و بر چانه و آنرا بهمت بگردانند و از دست
مخض اینکه آنرا او بچنه بگذارند و بعد از طرف دیگر دو صدا که چه صدا و
چانه نباید و دوم رداء خصوصاً برای امام که ترک آن برای او مکروه است
سیمی و بر چانه رداء بودن هر چند ستر کلی بپوشیدن بشود چهار مائمه و لباس
در نماز پنجم اینکه حبر لباس بپوشیدن باشد یا کتان شتر اینکه سفید باشد
هفتاد و یک کسر عقیق نماز کند که در بعضی احادیث است که هر نماز
هزار نماز بخوبی بشود و غیر اینها مستحباً دیگر هر وقت عقیق نماز
شتر نماز مقدماً نماز ملاحظه صحابه که شارع در مکان نماز مقرر
فرموده است بعضی بنحو شتر است بعضی بنحوی دیگر و بعضی از آنها بملاحظه
مطلق مکان و بعضی بملاحظه محل سجده آنها و بعضی بملاحظه آن باطل

با محل موقوف است بعضی بنحو استیجاب بریدن و اینجا چند مطلب است اول
 بدانکه شرط مکان بنحو اجماع و ازاده است اول مباح بودن و دوم برقرار بودن
 ستم و معترض نزل بودن چهارم ممکن بودن اطاع افعال و از اینجا بشک که کوثر
 باشد یا نیک باشد یا بد باشد یعنی که اگر اتمام افعال و از نشود پنجم آنکه محو نباشد
 بنحویکه ممکن است از محل باشد ششم آنکه مشاء و مقدر برقرار باشد و علیها
 نباشد هفتم آنکه مشاء و مقدر برقرار باشد و علیها نباشد و از
 مقدم بودن با محاذی و نباشد هشتم آنکه نجاستی که بعد کسب بالیاس کند
 در آن نباشد نهم آنکه مابین محل بنحو و موقوف از چهار انگشت نباشد و از
 نباشد دهم آنکه محل پیشانی پاک باشد یازدهم آنکه محل پیشانی مباح
 التجر علیها باشد و از دهم آنکه بی حاجت مانع باشد توضیح کلام در اینجا
 میان تفصیل این صفات اول در صفت مباح مکان است بدانکه مکان
 که باید مباح باشد عبارت است از فضائی که مشاء و مقدر برقرار است
 و جائی که اعتماد بر آن دارد و در قرار گرفتن واسطه و با واسطه بین
 فضائی که بدز او در آنست آنچه بر او قرار گرفته مثل فرش و آنچه آن
 فرش بر او است اینها هم مکان مستطیل در حقیقتی است اگر فرش بر سقف باشد
 آنچه زمین زیر سقف است باید مباح باشد و هرگاه سقف چند طبقه
 باشد مجموع طبقات تمام زمینی که سقف بر آنست باید مباح باشد
 بر هر گاه در زمینی که نماز میکند کل عصبه و ریبش ذراع یا بیش از آن
 شده باشد نماز باطل است اما هرگاه چیز عصبه یکدور و در آن درفش
 عصبه دارد مستطیل سقف بالا می رود و در دو طرفها اطراف
 عصبه باشد لکن زمین و فضا هم مباح باشد با مثل عصبه در مکان

۵۴
 در مختار
 از بنام آخر
 زان انوی عبد
 جلالت انوار
 کرمه احقر
 مسک

۵۳
اکبر
مقتضای اعتبار
نیزان وارد
ک

۵۳
لا اظن
زمین نایاب
مغنیه دارد
ک

در مکه مکرمه

(۲۴۰)

مکانی که مکمل محل خلافت بعضی حکم بطلان نموده اند حتی اگر
طناب یا منج چادر و عصبی باشد و اقوی صحیح است اگر چه در حال نماز معصیت
منفع شد از آنجا در حاصل است و احوط حکم بطلان است بدانکه نماز در
همه مکانها جایز است مگر مکان مغشوش و عصبی و از چند بابت حاصل میشود
اول اینکه عین آن از غیر باشد و رضا و ازین شرعی و فقهی و ازین است که
چه بسبب شک و در رضا باشد و چه از بابت اینکه منفعت آن از کسی است که
رضا او معلوم نیست هر چند عین آن مملوک خود شخص باشد بیک خانه که
مالک باخاره داده نماز مالک بدو ازین مستاجر صحیح نیست زیرا که
اینکه در آن شریکی باشد هر چند در هر ملک آن باشد پس بدو ازین
شریک نماز نمیتوان کرد و از این قبیل است منزلی که خریدار شده بعین آنچه
زکوة و خیر بخله و با و گرفته که فقراء و سادات همه در آن شریکند در
مشترکات مکه و مدینه و بکرا از باخاره بدهند نماز صحیح میشود
لکن در اینجا چاره بجز امان حق و قطع اشراک ندارد و حیا و امان که غایب
بارت منقلبه لکن در بیت منور دانسته باشد پس خانه بدو اگر چه
بجای دیگر منقلبه میشود و لکن نماز آنکه فرض بدو دانسته نموده میشود
در خانه بدو نماز کند بسبب حق غناء بجا نه مگر اینکه طلب خواهان
از بدو بدهد یا از او بپوشد که در دوشه بپوشد مکمل را بیکم منع از
نظر مختص جایی نیست که در بیت همه مکه و افری که بیکم اعم است
از این و از صورتی که ترک نماز در مکمل را بیکم منع است
در صورتی که در آنکه مختص در مقابل فرض است یا در همه تر که
ممنوع است از مختص و از آنکه مکمل را بیکم منع است اگر چه بقیه

عبارت
معصیت عصبی
نمودن تصرف
ان کردن اگر آن
غاصب باشد
انفع از آن
نست که معصیت
علیه داشته باشد
و الا نماز باطل
باطل نموده
بود
ک

در مکه مکرمه

(۲۴۱)

بقیعت و بیت فراز تو مان باشد مثلاً فرض بیت ملک پول بیامان پول
اذا شد تصرف و هیچ چیز از ترکه جایز نیست این قول خالی از وجه نیست
و این مسئله اینست بجا محل احتیاج و امر بر همه مردمان اینست بجا
مشکل میشود از این بابت که بجا که است کسی نمیدارد و فرضی و دوشه و است
و تصرف و دوشه و امانات البیت و اینصورت مشکل است از و در همه
نمیدارد و بختی کل امر و مقام این است که میگوئیم هرگاه و از مدتین
و معتبر نباشد و در مقام از او بدو و وصیت بر آمد باشد و مشغول بانها
باشد و بی پروا و که محل نباشد میتوان تصرف در خانه و اموال بکند خصوصاً
در صورتی که فرض کریم باشد ترکه و با و اما هرگاه و دوشه در فکر نباشد
و شایع در این مورد باشد باشد چه فرض بجا باشد و چه که بر تصرف در
اموال دشمن ایشان در خانه حرام و از و از ایشان بکس از دیگر نمیدارد
و خانه حکم خانه عصبی دارد که نماز همه کس در آن باطل است مگر هرگاه و از
و فرض خواه مرد و از بدو بدهد اما در تعویق و وصیت کار مشکل تر است
چونکه از از وصیت نمیتوان تحصیل کرد مکمل را عام البیوی بگوید
که اهل دیوار و ظلمه نادانم که در جیانه خانه و اموالی که در دست ایشان
است همینکه علم بصییت از نیست حکم میشود با با حقان و همه احکام ملک
بر آنجا میشود اگر چه مذاحل از حلال نداشته باشد بجز احوال حل بر صحیح
میشود و لکن بعد از فوت و اگر فرض دانست حکم او مثل باقی مرد است
و اگر فرضی ندارد حکم در باره ترکه او مشکل میشود بسبب تعلق مظالم
بانها بعد از فوت او و تقسیم از او بین و دوشه با وجود اشغال مظالم مشکل
میشود و وصیتها ایشان بجز چیزی غیر از در مظالم باطل میشود و وصیتها

در مکان مضل

و صحت ایشان بر چیزی غیر از دماغ باطل می شود و معاملات و رتبه ایشان در ترک ایشان محل اشکالند پنجم از اقسام معصیت آنکه وصیت است یا حج او مشغول می باشد و هنوز بر سر نشاند و او ایستاده در این صورت نماز و رتبه و اموال جایز نیست ششم از اقسام آنکه خوف من معلق بچیز باشد پس از هر دو معصیت هیچ کدام نمی توانند بدو از آن دیگری تصرف کنند چه نماز و چه غیر آن هفتم آنکه خوف معلق گرفته باشد مثل مساجد که گنجی گرفته و دیگری و از آنجا بر دارد و جمعی از علما قائل شده اند که نماز او باطل است بعضی گفته اند همان معصیت نموده لکن نماز او صحیح و اقوی اینست که هرگاه الشخص از این دو ابتداء و مطالبه جای خود را میکند صحیح نماز مشکل است اگر بنا بر شک و وقت آنکه از نیک و بد دیگر جای خود را میخواهد نماز و دیگری صحیح است اگر چه معصیت کرده باشد **مطابق بر یکدیگر بدانند** از اینهم که گفته شد که بدو از مالک نماز صحیح نیست چند موضع استثناء شده اول صحراهای و اسعه که ملوک و نماز در آنها جایز از مالک صحیح است اگر چه صفت و آنها شرک باشد و بعضی میگویند که اگر صاحب آنها را خدایه نباشد بلکه منع صریح کند باز هم صحیح چونکه از آنجا ثابت است که ملک حقیقی است مثل ملک مرکه اگر چه از آن معصیت باشد حکم همانست لکن بجهت خود غاصب معقوبان او محل اشکال است و دیگر کوچه که اگر از دست است ملک صاحبان آنها است لکن دخول در آن بدو از آن و نماز در آن بدو خیر و بر اهل از عیب ندارد سیم آنکه نه صنف که خداوند عالم در قرآن از راه بغداد خود در آنجا ایستاده اگر چه از آنجا نباشد و آن نه خانه خانه بدو و نماز در آنجا و نماز در آنجا

(۲۴۲)

حاله غلام
خال نابود بود
و ترک باطله نمود
حق غلام نیست
ک

بلکه
بطلان مالی
توانست
بلکه مشکل است
ک

در مکان مضل

و خال و غیره و خاله و خانه که کلید آن مفوض است بشخص از بابت وکیل بود و خانه صدیق حقیقی که محض عدم علم بکراهت می تواند از غذای ایشان بخورد و دخول خانه ایشان و نماز در آن همین حکم را دارد چهارم هرگاه در خانه غصبی کسی را جبر کردند جایز است که در آن وقت لازم بطریق معارف در و برخواستن و وضو و نماز بکند و اگر حق هم بر او نیست بلکه اجرت بر آنست که او را جبر نموده و اما تصرفات دیگر مثل نمازهای مستحبیه و نحو اینها صحیح اینها مشکل است هرگاه آنکه نماز مستحبیه را بطریق کسی کند که زیاده بر اصل بودن نباشد پنجم هرگاه مالک کسی را جبر کند در خانه خود یا طالع نصرانی او را از آنجا بفرستد از او صحیح است حتی آنکه اگر بگوید راضی نیستم و اینجا نماز بکنم ششم هرگاه خوف جان داشته باشد در خانه برود و از مالک بابا منع او را بپایان داد و آنکه خوف از بیرون آمدن دارد نماز او جایز می شود بکند هفتم هرگاه مکان ملوک یا وقف یا مباح فشر غصبی یا جبر یا کج یا فشر یا بکشد و نماز گذارد امکان نمیشود که او را ببرد یا آنکه بر داشته باشد و حق بسیار دارد و می تواند در آن مکان بر افش غصبی هرگاه خود را فشر نکرده نماز کند و اگر بر آن بر غاصب است نه بر نماز گذارد و هم چنین هرگاه در آن مکان خا پدر غصبی زد یا سقف غصبی نمود یا روشنایی غصبی قرار داد و تصرف در آنها در این صورت نه حرام است نه باعث بطلان هشتم هرگاه خود مالک فشر کند مکان مباح را به از مالک مکان از زندهد که بر افش فشر نمیشود کند یا از او می تواند نماز کند و همچنین هرگاه در مسجد فشر کرد و در آنجا نباشد خصوصاً هرگاه باعث تعطل مسجد شود حق او ساقط میشود و بر آن ان هم لازم نیست **مسئله ششم** کسی که بی جهت غصب مکان نماز نشسته

(۲۴۳)

مشکل است
اگر از عدم کراهت
است

در جواز
وضو و بنام کراهت
است و همچنین در
نماز مکرر بطریق
می تواند که زیاده
فشر شود
ک

بنا بر
و این محل اشکال
است و همچنین
مسئله آنکه
مشکل است
ک

بامکان
بودن تصرف
مکان از آن محل
است و همچنین
مال فشر
مسجد
ک

در مکان مضی

(۲۴۲)

لازم میشود و گاهی نماز ایما لازم میشود و گاهی نماز خوابیدن لازم میشود مثلاً
هرگاه محل توقف نماز و آنها منباح است که اگر هم شد با نظر محل قدر خود
داخل و قضاء غصب میشود لازم است نماز کند ایستاده یا نه و ترک رکوع
و سجود و اگر بقدر نشستن منباح است قضا با لاوعایت لا فائده است
کند و همچنین و این دو وقتی است که مکان منحصراً یا نجاً باشد **مسئله** هرگاه
غاصب قصد رد کردن خانه از خانه بپزند و بپزند و چون بپزند و تنگی وقت
نماز کند یا نه عوض رکوع و سجود و هرگاه قصد رد نمالک ندارد و وقت
نماز ننگ شد جمعی از اعاظم علماء فرموده اند که مشغول بپزیدن شود و
این چنین نماز کند یا نه و در صحت نماز در این صورتها شک نیست بلکه میگوید
این نماز تمام و معاف است بر ترک آن مثل اینکه از اول وقت تا آخر آن
بناید که اگر نماز کند باطل است لکن خطاب حقیقه باز دارد و عتاب ترک
از ثانی است **صفت** و گاهی آنکه مکان نماز برقرار باشد و بطریق
نباشد که بدن را متحرک کند پس نماز بر حیوان و درخت و دان و گاو
و کالسه در حال راه رفتن جایز نیست و هم چنین بر گاو و پی و بینه جمع شد
و مانند اینها که بدن بر آنها آرام نمیشود و اما هرگاه بدن ساکن باشد لکن
مکان متحرک باشد مثل کشتی و بعضی اوقات که استیفاء همه افعال و شروط
در آن حاصل میشود پس در آن باطل است اما هرگاه بالعرض ساکن باشد مثل
حیوان ایستاده آرام و کشتی بنده ظاهر نیست که عیب دارد **مسئله** اگر
هرگاه مکان بطریق است که در اول ایستادن و اول رکوع و سجود
متحرک میشود بقدری که پس از حرکت او از مقدار نباشد که محسوس
نماز کند عیب دارد و باید در وقت حرکت مشغول نماز کرد و نباشد و نیز

در مکان مضی

(۲۴۵)

و نیز استغفار از یک مکان که گفته شد در حال ایستادن پس در حال اضطرار
نماز میکند و با اضطرار بیدن و مکان هر دو یکی از اینها پس سوره نماز میکند
و هر قدر از واجبات که ممکن است از او هر قدر که ممکن نیست بدل از آن کند و ایستادن
قبله کعبه خاصه است که اگر انجوان در قبله نمیشود همان تکبیر او را قبله
بگوید **صفت** هرگاه در معرض ترول نباشد پس هرگاه در جایی باشد
که بالفعل بر فراز است لکن در معرض حرکت باشد مثل جایی که محل از حاکم
بخوبی که مطمئن نیست که آیا آخر نماز او را از او میکند از بدین شروع بناز محل
اشکال است که قول مجاز شروع خالی از وجه نیست این طریق که مشغول میشود
با این نحو که اگر بر فراز ماند تمام کند و الا بهم نرسد و بعضی از علماء فرموده اند
که اگر محل نماز بخوبی که محل قال قیل و از فهای بلند است که بمجهت شخص
اعطیان و ثواب او در آن افعال نمیند شروع نماز در اینجا جایز نیست
صفت هرگاه در آنکه مکان محل خوف خطری نباشد که فرود آن محل
باشد مثل ما بین صفوف و عوی و تفنگ در حال عوا و زبرد و پوار شکسته
و محل خطر از زندگان و جانوران پس هرگاه در اینجا ایستاده نماز کرد باطل است
و هرگاه وقت نماز تنگ باشد و محل امنی که در آن قرار گیرد پیدا نمیشود و
حال فرار نماز کند هر چند بدی باشد یا سوره باشد و اگر همراهمکنه بخو
باشند لازم است هرگاه که خوف کثرت است نماز کند پس و این صورت اگر در محل
بیشتری خوف نماز کرد باطل است **صفت** هرگاه آنکه افعال بحال
مصلح دان ممکن باشد پس اگر جائی که سقف آن کونا منته در قیاد انضام
حاصل نمیشود یا عرض آن که است که امتداد لازم در سجود عمل نماید نماز باطل
است و حال اختیار و اما هرگاه مضطر باشد اختیار کند هر جائی که متعبد

بلکه از قوت

باطل در
نیت در هر
وجه فعل آخر
است ترک
قرار

در مکاتیب

(۲۴۶)

محصّل شرائط در آن پیشتر میشود **مسئله** هرگاه امر از او شد باین دو مقام
که در یکی میشود و اسناد به بقاء نماز کرد و در یکی نشسته باز کوع و سجود نشسته
دویم مقدمه است **صفت ششم** اینکه مقدمه و مسأله خبر حضرت پیشتر
صلی الله علیه و آله و آئمه ظاهر در صلوات الله علیهم و پیشتر آنکه منصف است
هم دارد نباید باشد پس باید که از قبر مؤخر یا پسند یا خالی باین باشد و در حاکم
شدن صندوق و ضرب نامت **صفت ششم** آنکه خانه کعبه است
باز از آن برای نماز واجب باشد در حال اختیار و لکن اگر مضطرب در آنجا نشسته
کند لکن در نماز خانه متصل بدیوار یا پسند و در پشت بام گاه یا پست که اکثر
کعبه پیشتر وی و باشد **صفت ششم** آنکه در یک مکان مرد و زن نماز
کند و بطرف پوشاوی یا مقدمه بودن زن نشاند مگر با حایل یا به ذراع دو
بودن پس هرگاه حایل نباشد و در ذراع از هم بگذرد و نباشد و مسأله
یا زن پیشتر یا پسند و نماز کند تا شهر نیست که نماز مرد و باطل است و بعض
اوقات و نماز یکی و بعض اوقات و تفصیل اینست که هرگاه مرد و باطل
بخال هند بیکر تکیه الاحرام گفتند نماز مرد و باطل است و اگر یکی تکیه
گفت و دیگری بلا فاصله بعد از او تکیه گفت نماز و تکیه باطل است و اگر
دو تکیه نمودند آنست که این یکی نماز میکند و مشغول شد نماز او صحیح است
و اولی که عالم شد نماز او باطل میشود و اگر یکی از آنها نماز او باطل باشد
عقبند از او لکن اگر از بابت بیکر نباشد نه از این بابت و احوط اینست که
بمجرد حصول آنجا که هر قوی و وجه و تکیه چه عالم و چه جاهل نماز او باطل
کند و بعضی از امکروه میدانند و مبطل نماز میدانند و قول اول خالی از
قوة نیست تحقیق کلام موقوف بر چند مسئله است **مسئله** هرگاه از

علی الاحوط
بلکه
نماز جایز است
در خانه یا در آن
لکن اگر با حوط
و کعبه

بلکه
نماز جایز است
لکن

در مکاتیب

(۲۴۷)

از و پیشتر ایشان مرد اینست که محل قدمین او پیشتر از محل قدمین زن باشد
اگر چه بعضی از این اشیاء مسأله هم باشد با اینکه باید محل قدمین مرد از محل قدم
زن پیشتر باشد با اینکه ملاحظه حال آن میشود پس در حال قیام قدمین مناظر
و در حال سجود محل پیشانی احوط اینست که تا خبر زن بقیه نباشد که هیچ
جزوی از بدن او مقابل جوفی از بدن مرد نباشد حتی اینکه سر زن در محاذ قدم
مرد در حال قیام نباشد بلکه محل سر او از پاشنه پای مرد باید مؤخر باشد
مسئله در راع عبارات از اول مرفوع است و سطر **مسئله** در
در اینجا تفاتی فاین محرم و نامحرم حقه زوج و زوجیه نیست **مسئله** در
هرگاه نابالغی نماز کند پس در دختر اشکال برای مرد و در پسر اشکال برای زن
حاصل میشود هرگاه عبادات نابالغ را شرعی بدانیم که **مسئله** در
محدوده ذراع از محل سجده مرد میشود تا پاشنه پای زن **مسئله** در هرگاه
یکی از ایشان در سجده باشد که صد سجده بود و مقدمه بودن نشود عیب
ندارد و غالباً در این صورت بلیت مکانه ذراع میشود هر چند مناظر
نباشد **مسئله** در هرگاه وقت مضیق باشد و جائه دیگر نباشد مرد و زن
میکند بیکر بخو که ممکن است **مسئله** در حایل که باعث دفع اینجا است
ضروری نیست که مانع از وین باشد پس اگر دیوار کوناهی فاین است کفایت
میکند اگر چه صد بیکر از به بینند و لکن اگر یکی نابینائی حایل نیست اگر
محرمان نباشد مشکل که داخل حایل بشود اگر چه ذراع نباشد **مسئله** در
هرگاه زن پیشتر وی مرد در نماز نشسته باشد یا خوابیده باشد چه محرم
و چه نه سر و سرگرم نباشد و اگر چه در نماز نگاه با و کند و نامحرم نباشد و
نماز معصیت نهان نموده است **صفت ششم** آنکه مکان نماز بخیر باشد

در مکان مضاعف

(۲۴۸)

نباشد بجا نشاء بعد از بلند شدن بدن و اما اگر بخیر باشد لکن سرانجام
عین دارد مگر محل پیشانی که حکم آن بیان میشود انشاء الله و لکن احوط
اینست که مکان نماز متنجس نباشد هر چند قهقهه نکند یا اگر متنجس خشک باشد
ناز هم محل احتیاط است بلکه اگر عین نجاست باشد در صحت ناملی است
خشک باشد مثل اینکه محل سجده یا کعبه یا قاعه اعضاء ملاصق میسر یا غایب باشد
باشد مشکل اگر شروع نماز کرد در جایی که اگر سجده بر زمین یا بر
یا محل سجود او بخیر میشود پس اگر قصد دارد که انوقت از آن مکان منتقل شود
عین دارد و اگر قصد ندارد صحت مشکل است اگر چه بعد منتقل شود
مسئله هرگاه از مکان نجاست عفو شده سرپا کند عین دارد لکن اگر
از خون قروح و جروح بر زمین یا بر کعبه یا بر دیوار یا بر اشکال
عظیم هست صحت نماز است اینک محل ایستادن بر روی
آن نباشد صفت نماز است اینک محل ایستادن بر روی
باشد یا زبانه بر عرض چهار انگشت تفاوت نداشته باشد و بلند و پسته
و بلند و پسته بر دو نوع است یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد اما بلند و
پسته او از باب پیشانی است و کل دیوار بعد آمدن و یکی اینکه اصل زمین
کجی است که یک سر آن با سماز نزدیک است از دیگری اما چیزی بر سطح
آن نیفتاده است یا بر آتش شب میگویند قهقهه اول مضرتی نیست و در صورت
که چهار انگشت بلند یا پسته باشد تا ملاخذه آن احوط است مسئله
اگر کسی نماز نشسته میکند ملاخذه خال قدس از ایستاده بشود یا مضرتی
بر آورد بشود و وجه است مسئله هرگاه محل ایستادن در همان حال
مساویست بعد از ایستادن یا محل سجده خود بلند است و در حال سجده

بلکه آنوقت
صحت

در مکان مضاعف

(۲۴۹)

اشکالی ندارد

سجده مساوی میشود محل اشکال مسئله اگر محل قدیمی یا محل قدیم
تفاوت داشته باشد عین دارد و مسئله بعضی اعتبار کرده اند در جای
رکنها و زانوهای که باید چهار انگشت از جای پاها بلند تر نباشد اگر احوط
است اما ما بین اینها بلند یا پسته هر قدر باشد عین دارد صفت نماز
اینکه مکان پیشانی در سجده جامع چند شرط باشد که در باب سجود انشاء الله
تفصیل بیان میشود مطلب اینست که در نماز مکان مکروه در نماز بدان
در سعی و در موضع نماز مکروه است اول خام یعنی خانه و دومی سینی
اما خانه اول که محل ریختن برزخ است محل ناملی است بعضی از ائمّه مکروه
میدانند و هم قبر استیم بر قبر چهار و ما بین دو قبر و رفع کراهن بگذاشتن
خا بل و یک سمت است نیم دو بقیر و رفع کراهن بگذاشتن خا بل پیش رو
و اگر در بین چهار قبر است و خا بل رفع کراهن میکند ششم در طویل یا فاقه
در جایی که محل ایستادن یا نشستن محل خوابیدن کو سفندان نهم در
مقابل هر چند چیزی باکی فرشته کنند و هم در محل بیج حیوانات یا زرد و زرد
که محل بول کردن باشد هر چند خشک باشد و از همه در شارع هرگاه ضرر
بمازه نداشته باشد و اگر ضرر دارد نماز باطل است هر چه مکانی که
از کفایت آن طبع مستقر باشد چهار دهم در محل جریان آب اگر چه بالفعل
نداشته باشد یا نهم در زمین شوره زار یا نهم در آنکه هفت دهم در
مطبخ و کلنج و محل آتش کوره هجده دهم در خانه کبریا نوزدهم در دوش و بیرون
ایستادن بیست دهم در جایی که در مقابل او آتش روشن یا شمع روشن شده باشد
بیست و یکم جایی که در مقابل صورتی یا شمالي باشد بیست و دویم جایی که نقش
مغول کند حواس باشد بیست و سوم جایی که در مقابل فرار و اگر چه گذشته

در مکان مصطفی

(۲۵)

گذاشته باشد بیت چهارم در هر طاقه صورتی و مثال در آن باشد چنانکه
مقابل نباشد بیت پنجم هر جا که در بورد و مقابل باشد که از بالای در آن
در بوار نموده بیت ششم در خانه که شریف در آن باشد بیت هفتم مقابل در
کثوره بیت هشتم مقابل انشائی که در او طرف مقابل باشد و چهار مکان دیگر
مخصوص و معتبر است و آنکه خندان و بیداران و اطفال و کافران و
بعضی ملحق نموده اند هر چه را که یک وقتی عذاب بر آن نازل شده باشد
و بعضی گفته اند که نماز در جای که کل شقایق در آن باشد مکرر است و
در آن نماز مطالب هم در آن مکانهای که نماز در آنها مستحب است
اول مسجد الحرام که یک نماز در آن هزار نماز محسوب میشود و دوم مسجد
پنجشنبه صلی الله علیه و آله که نماز آن ده هزار نماز است و سوم و چهارم که مقدس
بر همه حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حرم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و در مسجد کوفه که نماز در آن یک بیت هزار نماز محسوب میشود
از آن حرم حسین علیهما السلام و در خصوص حضرت امام حسین علیهما السلام
فضایل خاصه بجهت نماز دارد و شد است چهارم مساجد معتبره مخصوصه که
توابعی مخصوص دارند و آنها چند مسجد اند مسجد کوفه و مسجد اقصی که در
در آنها نماز است مسجد سبله که فضایل بسیار در نماز در آن است
و مسجد خیف که در آن است غیر اینها پنجم مساجد که صفت خاصه دارند و آن
مسجد کعبه که حق مخصوصی دارد و ترک آن باعث نقص ثواب نماز است و
مسجد مجبور خراب شده که شکوه میکند بنوی خداوند از کسانیکه او را معطل
و ضایع گذاشتند و مسجد جامع مدینه که نماز در آن صد نماز است و نماز
از مسجد جامع مسجد بیت که در بیداران بزرگتر باشد با مسجد که همه اهل

در مکان مصطفی

(۲۵)

اصل محال شد و در آن جمع میشوند چهارم مطلقا چه بجهت هر یک از
مسجد محله و باز از هم بعضی توابعی خاصه دارند و پنجم و ششم باقی پیشین
و مقام ایشان و مقام اولیاء و صلحاء و علماء و عبادا و حیاء و امواتا که
خصوصا در آنها حاصل میشود و ششم مسجد خانه که شخص یکجائی دارد و خانه
خود قرار میدهند نماز خانه و مسجد خود اگر چه حکام مسجد در آن جای نمیشود
لکن فضیلت خاصه در آن حاصل میشود و اگر در وقت احتضار قرار میدهند
که در آنجا باشد ثمرات خاصه دارد یکی از آنها اساقی جایز و فنی است
و در آنجا چند مطلب است که تعلق بمناسبت دارد و در آنجا کعبه
و تعلق نمودن مسجد از مسجد و از صیغه وقف و جای نمودن با قصد
بجهت نماز یا با غیر آن از عبادان اگر برای غیر آن عبادات تنها وقف
کردند مسجد است باید قصد قربت در آن بکنند و صیغه از اینست و تعلق
مسجد از غیره الی الله و بعد از صیغه قباض و شرط است حاصل میشود
بناز کردن یک مکان در آن مسجدش بعد از تحقق صیغه وقف تمام
آن زمین و بنیاد و قیاسا لایق تا طبقه پایین زمین مسجد اند و اما اگر
از اوله ابد بدهد غرض بالا را مثل آنها بنیاد و زمین را تمامه یا شش
و زبر زمین یا از هم صحیح است تمام مقدار مسجد است مسجدش هر که طبقه
بالا را خراب داد مسجد بخراب شد و اثر از رفتن با انهدا از هوا که بود
حکم مسجد باز دارد بانه محل اشکال مسجدش هر که مسجدش بخرابی
شد خراب نمودن از عیب ندارد مسجدش هر که مسجد خرابی ندارد
مسجدش بخوابند و از خراب کنند که بهتر بنیاد بنیاد نیست و اگر بخوابند
خراب کنند که بزرگتر کنند و بعضی صورت اشکال است و علی ای طار

در مکان مکّه

(۲۵۲)

در صورت جواز آنچه سنک و اجر و مصالح است تا از آن مکان عبور نماید
در خود آن باید بکارد ببرد و طلب و ببرد و احکام مسجد است آنها
چند حکم اند اول حرمت است بر مؤمنان و کفار و اهل اسلام و کفر و کشتن در آن
علی الاحوط و در هر حرمتی که نبیند و در آن و اما داخل شدن در آن باید بجز
بالباس بخور که نهد بمسجد نکند عین دوزخ است از آنجا است از آن
فورا مکمل هرگاه جنب نباشد و مسجد در پیش اگر از آن موقوفه است
است با الا در آنست خود از آن کند یا اینکه با بد اول اوقات مکان غسل کند
بعد از آن کند و مسئله فاعلی است اگر چه زوم از آن فوراً غسل خالی از
نباشد مکمل هرگاه بعد از عام یا اینکه مسجد بخور است مشغول نماید
صحت نماز مشکل است اگر وقت و وقت از دوام در تنگی وقت نماز مقدر
مسئله اگر وقت و سجده بکوبان نماز و در نماز همان اشکال باقی است هر
هرگاه خود وقت برز از آن ندارد و کعبه بکوبان را احاطت نمیکند تکلیف
ساقط است نماز صحیح است مسئله هرگاه در اثنای نماز مطلع شده که
مسجد بخور است نماز را تمام کند هر چند در سه وقت باشد مسئله
تیم هرگاه زمین باشد که در آن بالوعه جمع بخاسان بوده اما منور از
مسجد نبود نور بانه ظاهر اینست که همیشه خاک بر آن میخورد و از آن بالا
آوردند که قطع بوی کثافت آن شد میتوان مسجد نمود اگر چه باطن از آن
نماند حکم از آن نجاست آن در غیر نجاست باطن برقرار است عظام
بعضی از حرمها بر جنب نیست بمساجد و کتاب طهارت بیان شده اند
مطلب است در ثواب مسجد ساختن است و اکفای میشود و از این
حدیث اول حدیث که روایت شده از حضرت سالت بنایا صلی الله علیه و آله

صحت الوقت
ک

در احکام مساجد

(۲۵۳)

من می مسجد فی الدنیا اعطاه الله یکل مشیر منه مسیره او بقیه الف
عام عذیبه من ذمیت فیضه و کوفه و باقوت و در بعد یعنی هر کس مسجد
بنازد و بکرب و بجز آن شهر و روستا که مسافت آن چهل فرساده
است خداوند عالم با وعظا میفرماید که بنیاد آن از طلا و نقره و مرصع
و باقوت و ذم است و بمر حدیثی که از امام محقق باطون حضرت امنا
جعفر صا و علی بن ابی طالب روایت شد من می مسجد ایضا الله له بنیاد فی الجنة
یعنی بنیاد مسجد در مقابل او بنیاد خانه است و رخت و حدیث میگوید
بعد از شنیدن این از آنحضرت رو کرد و مابین مکه و مدینه قدری
سنگ و در هم گذاشتم که زمین را هموار کنم برای مسجد حضرت از اینها
میگذشت عرض کرد و جلد فداک تر خوان بگو خدا من ذاک قال نعم
یعنی خدا تو شوم میداد که این هم داخل مسجد ناخن نباشد فرمودی
مطلب است در بنیاد مسجد است بنیاد مسجدها چند فصل اند اول
کثرت تردد در مسجد که خواص بسیار و از هفت دویم در نماز یکی شب
بمسجد نیز که باعث نور و در محراب است سیم سبقت در رفتن مسجد پیش از
وقت اول وقت که در مسجد نبوی وارد شد طوبی لا ضحای الا لکونیه
بجملوئها لیسفور الی الجنة یعنی خوشحال کسانی که علم بردارند و در
قیامت بای پیش گرفتن بهشت عرض کردند که شنیدم شما فرموده که آنکه در
از همه مسجد میرند چهار چراغ روشن کردن در مسجد که باعث اینست
که حله عرش استغفار کنند برای آن روشن کنند اما ماسکه روشن
ان برقرار است مسئله هرگاه در مسجد کشته باشد یا زار کرد
هم این ثواب دارد ظاهر اینست که اگر باعث روشن کردن بکوشه از آن

در احکام حیات

(۲۵۴)

از آن بشود همان ثوابی داد و آنرا اگر همه مسجد بروشنی و روشن باشد
 همین قدر باعث بادی آن بشود آن ثواب خاص معلوم نیست اگر چه ثوابی دارد
 پنجم جازوب کردن مسجد و پیراننداختن خاک و غیر آن که در پیش از شده
 هرگز جایز نیست مسجد را در روز پنجشنبه و پیراننداختن خاک و غیر آن
 دارویی که در چشم بریزند خداوند عفو و رحمت خود برای
 مینویسد ششم آنکه در وقت اخلال مسجد بایستی مقدمه دارد و در
 وقت پیرانیدن بایستی چنانکه گفته شد که کفش خود را ملاخط کند که نباید
 بجا شد در وقت کفش را که سر است بپوشد و ششم آنکه در وقت دخول
 و قبله کند و بعد از آن خواص صلوات بر پیغمبر و آل او و دعا کند برای خود
 و همچنین وقت پیرانیدن مسجد را بپوشد و دعا کند چونکه سائل و خانه
 انشاء الله نامید نخواهد شد **مطلب هفتم** در بیان مکر و مکاتبت مسجد
 و نماز اول بسیار بلند ساختن و پیرانیدن آن مکر و صورتی که بیعت
 محافظت نماید از پیرانیدن و پیرانیدن مکر ساختن برای آن ستم نقش آن
 بغیر طلا و ملا نقش طلا حرام است نقش بصورت حیوانات نیز حرام است
 است چنانچه برای راه عبور قرار دادن مکر آنکه دو رکعت نماز در آن کند
 پنجم آنکه مانع در آن انداختن ششم داخل شدن کسی که سیر نیاز نماز
 خورده است هنوز بوی آنها از دهان او نیاید هفتم بیع و شراء در آن هفتم
 فریاد زدن بجهت پیرانیدن کشیده هفتم شیش کشیدن در آن و هم سنگ زدن
 هفتم زدن ناز و نماد مکر برای غریبه مثل آوردن از هر شهر و در آن
 سیزدهم صد زدن بلند کردن چنانچه در منزل مرافقه اقامه دارد و در آن
 نوزدهم هر چه در آن نهائی گفتن که اصلا داخل امر خروئی نداشته باشد شش

در مسائل مختلفه

(۲۵۵)

شانزدهم شمشیر خلاف پیرانیدن و در وقت نماز طفلان و پیرانیدن راه
 دادن و غیر اینها هم هست **خاتم** بدانکه مستحب است برای مصلحت گذشتن
 ستره در وقتیکه شخصی نماز کند و چنانکه پیش رو او دیوار یا صفت باشد
 بلکه پیش رو او فضا باشد که اینرا فضا نیست اگر چه مرد کند با نعل
 نباشد و فی الحقیقه این ستره تعظیم و توقیر نماز است گذشتن این اشارت
 باینکه با خلق جدائی کرد و خود را از ایشان قطع نموده توقیر خود را بجا
 نموده و کیفیت آن این است که در پیش رو خود بالا تر از محل سجده عصائی
 یا چیزی دیگر که در پیرانیدن بگذارد و ملاخط نماید فاصله بودن آنرا
 مابین خود و کسیکه از آنجا بگذرد و اگر کفایت بخط کشیدن بر روی زمین که اثر
 آن ماندگار نباشد و مفاد غرض از آنست مقام شریف را قیام
 و هر یک از این دو احکام خاصه و احکام مشترکه دارند پس در اینجا مقصد
مفصل اول در مسائل مخصوصه از آنست در آن چند مطلب است اول
 در حکم از آنست بدانکه بعضی از این دلالتهای حیوان دارند و بعضی باین
 قائل شده اند در نماز صبح مغرب بعضی از مقامها واجب نماز جماعت شرع
 صحیح آن دانسته اند و بعضی قائلند که شرط ثواب نماز جماعت است و مشهور
 افوی اینست که مستحب است که آنرا بکشد استحب آن برای نماز صبح و مغرب بهتر
 و ناکید استحب آن را و اقامه بخواب که هرگاه شخص نماز را با هم فراموش
 نمود و یکدیگر نماز را گفت تا بخوابد کوع نرسیده میتوانند نماز را بجم بزنند اگر بایند
 در نماز توقف بمحض نایب باشد که اگر بعد از آن عزیمت کند یا منصرف
 نماید قطع محل تا ملا است اگر بعد از اول ترک کرده هم در قطع اشکال است و
 در اقامه از آنست بدانکه از آن در وقتیکه در وقت است اول از آن که داخل

افوی عامه چون
 است

در مسائل اذان

(۲۵۶)

دخل بوقت نماز و نماز ندارد و در سه مقام است اذان و اقامه است
که مستحب است در گوش مولود در روز تولد گفته شود مقام اول اذان
است که در صحنای موخر که عزم جن صورتها و خوشه در نظر مبارک
دفع آنها بگویند و با اصطلاح مردمان از غول بگویند مقام دوم
در گوش کسی که بجهت چهار روز و گشت حیوان بخوردن که خالی غار
اوشده باشد بلکه برای طاقی که خالی هم خوب است و مقام سوم
که داخل نماز و اوقات آن دار و جوان برده قسم است اذان اعلام و اذان اعظم
که اذان نماز است اذان اعلام این است که مقصود از اذان اطلاع دادن مردم
بجهت نماز اذان اعظم از اذان این است برای نماز هر چند اعلامی در آن منظور
نیاشد که اگر شخص خوشهها باشد و هموار اذان بگویند باز هم مستحب است
گاهی هم در منظور میشوند پس اذان سه قسم میشود و اذان اعلام و اعظم
در احکام هم از چند باب است مختلفه اول اینکه در وقت اذان اعلام و قصد
شرط نیست اگر چه در ثواب آن شرط است لکن در وقت اذان نماز قصد شرط
است و باینکه اذان اعلام باید اول وقت باشد و اذان نماز با نماز است
آخر وقت باشد و باینکه اتصال اذان اعلام و نماز مستحب نیست لکن اذان نماز
فرا جمله اتصال ضرر دارد چهارم اینکه بعضی گفته اند اخراج بر اذان اعلام
حرام نیست لکن بر اذان نماز اجزاء حرام است پنجم بعضی گفته اند که اذان
اعلام عیب دارد ششم اینکه اذان اعلام همان باب قسم است که فصل اذان
آن تمام گفته شوند و اما اذان نماز بر هشت قسم برای حصول خود آن و تحق
ثواب آن در شریعت مقرر شده اول اذان تمام دوم اذان قصر و اذان اقصا
چهارم اذان الکفای پنجم اذان کفایت ششم اذان حکایت هفتم اذان سماع هشتم

در مسائل اذان

(۲۵۷)

نهم اذان تلفیق و تفصیل اینها با بنظر بوالش اول اذان حقیقی تمام و از جمله
فضل است چهار الله اکبر و گفتن آیتها لا اله الا الله آیتها ان محمد رسول
الله حتی علی الصلوة حتی علی الفلاح حتی علی خیر العمل الله اکبر لا اله
الا الله هر یک دو مرتبه و بجهت بهتر و تبرک بعد از شهادت بر نالت شهادت
برای امیر المؤمنین و اولاد امارت مؤمنین و وصایت مستحب است لکن بخواندن
نیت گفتن آن بکثره کفایت میکند بجهت حصول استحباب مطلق و باینکه
فصل که هر فصلی را بکثره بگویند از جهت مضافه کتب که کارشناجی دارد
سهم اذان اقصا و از جهت نداشتن که شارع قرار داده که وزن در اذان اقصا
کند و این تکبیر دو شهادت چهارم اذان الکفای و اذان نماز سابق و این در چند
موضع است اول آنکه جمع کند مابین دو نماز مثل ظهر عصر و مغرب و عشا
و اذان بگوید برای نماز اول بگویند و دوم اذان نمیخوانند و اکتفاء میشود
اذان برای هر دو که ثواب اذان برای هر دو حاصل است و تحقیق مطلب اینست
که جای آوردن نماز تمام شب مشاء عصر و مغرب عشاء بچند طریق میشود
اول بطریق تفریق که مستحب است غالباً و مانع طریقه خضر پیغمبر و ائمه علیهم السلام
علیه السلام بر آن بوده است این نحوه که اول ظهر نافله ظهر نماز را میگویند
بعد از غروب و اذان وقت فصلی عصر که سابقه شاخص بعد از آن میشود و اذان
عصر را میگویند و در اینصورت شبیه که اذان بگویند برای نماز عصر باید گفت
دوم تفریق باینکه بعد از نماز ظهر قدر تا آخر بکند تا سابقه چهار ربع شاخص
باشد بعد نماز عصر را بکند و اینها هم از عصر و شبیه مستحب است و باینکه
باینکه قدر تفریق زمانی بشود کمتر از این در اینها هم ظاهر اذان عصر مستحب
چهارم اینکه تفریق شود بجا آوردن نافله عصر بعد از نماز ظهر و در این

معلوم
نیت اگر چه فصل
نماز و در غیر فصل
بعد از نیت
ک

در مسائل اخلاص

(۲۵۸)

بلکه
کفایت
ک

صورت از عصر نكفتن احوط است پنجم آنکه جمع کند با نیکه بعد از نماز ظهر بلا
فاصله مشغول عصر شود و این جمع و بعضی مقامات مستحب است و در غیر نماز
اگر چه تروک فضیلت است اما مقام استحباب جمع پس در چند موضع است اول در نماز
عصر جمعه است که اگر بعد از نماز جمعه با ظهر بلا فاصله بکند و دوم در نماز
عصر روز عرفه است و عرفه که آنرا با نماز ظهر جمع کند سه روز نماز مغرب و عشا
در مشعر الحرام است که مغرب عشا از اول وقت تا خیر میانه اند و در
نماز با هم میکنند و در این سه مقام از نماز عصر و عشا مستحب نیست بلکه
بدعت است و صورتیکه جمع کند و بعضی گفته اند که از آن عصر جمعه و عصر
در عرفه و عشاء در مشعر الحرام با فاط است چه جمع بشود چه تفريق بشود و
در این فاعل هشت چهار جمع مابین دو نماز که مستحاضه کثیره میکنند که با یک
غسل میکنند بجهت نماز ظهر عصر و یک غسل برای نماز مغرب عشا و پنجم برای
مسکون و صورتیکه بایست خود بخواند نماز را بکند و در غیر این مقامات
جمع مابین دو نماز مستحب نیست چه در اول وقت و چه غیر آن بلکه مخصوص نیست
و کلاهی هفت در این صورت که جمع مخصوص است باذان ساقط است بانه
احوط سقوط است و در این اقسام از آن اکفاء از آن نماز قضا است که هرگاه
شخص مشغول نماز قضا میشود و در اول شرع اذان میگوید بعد هر قدر
که در آن مجلس قرار است که نماز قضا میکند با قامة نه میگوید و مردان قرار
غادر نیست که بجهت خوردن و عین نموده با بنایی که دارد که چه قدر نماز کند
مسئله شمرگاه در این نماز قضا نماز اذان کرد با فاصله بسیار
اذان برای نماز بعد از آن بگوید مسئله شمرگاه نماز قضا اگر شرط اذان
واقامه کرده است حکم نمی آید پنجم اذان کفایت و از در صورتیکه که در مسجد

بلکه
احوط
است
بلکه
ک

در مسائل اخلاص

(۲۵۹)

بلکه
ک
احوط
است
ک

مسجد اذان نماز جامع فارغ شد باشند و هنوز صفوف تمام نکرده باشند
و کسی بیاید و اذان مسجد بخواند نماز کند اذان واقامه آنکه گفته اند کفایت
برای نماز بعد از دیگران هم میکند چه نماز جامع بکند چه منفرد چه قصد
خسور جامع باشد یا خیر و نرسیده باشند یا از اول قصد انفراد یا جامع
مسئله داشته باشند و همه این صورته از آن بگویند و نه واقامه تکبیر و نه
بگویند و مشغول نماز شوند مسئله شمرگاه این حکم در غیر مسجد خالی از
وقت نیست مسئله شمرگاه نماز اولی اذان باشد و در وقت قضا یا بجهت
خود یا بنایت یا بکسر سقوط محل اشکال است مسئله شمرگاه این نماز جامع
دویم که اذان واقامه گفته اند تمام کنند هنوز منفرق نشده سببی میسر
ظاهر نیست که باز هم حکم در آن جاریست هم چنین مسئله شمرگاه اهل نماز
جامع که هنوز منفرق نشده اند از اول یا اذان واقامه نماز کرده اند جریبا
این حکم برای جامع تا بپایه مشکل است اگر اکفاء بنام اذان واقامه کنی
دیگر نموده اند شاید حکم ساقط شود شمر اذان سماع و آن در چند موضع
است اول اذان که برای نماز جامع گفته شود همینکه امام اذان را شنید
نماز او نماز ماقومین که با او هستند یا بعد از آن میشوند اذان نمیخواند
بلکه در مشرعیت اذان هم اشکال است و تیر هرگاه که اذان واقامه گفت
هر چند منفرق باشند و کسی بپوشید و میخواهد نماز جامع کند یا نماز
منفرق کند نماز شنیدن کفایت میکند لکن بعد از شنیدن تکلم نکرده
تکبیر نماز را بگوید مسئله شمرگاه اذان شنیدن اذان واقامه شنیدن همه
آن لازم است یا شنیدن بعضی از هم کفایت در صورتی که خود مؤذن قضا
گفته باشد قوی و است ثانی خالی از وجه نیست هفتم اذان حکایت

در بیان اقامه اذان

(۲۹۰)

وینا از اینست که هرگاه شخصی صد اذان شنید و هر چند اذان اعلام باشد
است برای محکمان این بعد از هر فصلی بلافاصله که مؤذن گفت مثل
او بگوید و اگر بعد از شنیدن علی در هر که مقام لا حول ولا قوة الا بالله بگوید
بهر است حتی اینکه این حکایت در مخالفت نماز هم مستحب است و بعد از عمل با هر مستحب
کفایت میکند از اذان نمازی که بعد از آن بجا میآورد هشتم از آن تلفیق بین
که قدری بیشتر و قدری کمتر از آنچه خود مؤذن از فصلی که کند و سماع آنرا
بگوید با ملاحظه ترتیب شایسته ملاحظه آنهم مجزی باشد **مطلب نهم**
در احکام اذان چنانچه غایب با اقامه شریک است و احکام مشترک میان مؤذن
و محکم خاص از آن در اذان اعلام است سابقا یا از شد **فصل دهم**
در اقامه است حکم از استنباط مؤذن است بعضی از علماء واجب دانسته اند که
آن پیش از اذان ششم از شش است اول اقامه تمام و از مثل اذان
در فصول مگر آنکه دو تکبیر از اول ساقط است بکلیت از آخر و لکن
در مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العباد در دو نماز اقامه قصر
و آن برای مسافر است که یک کار شایسته دارد و مخصوص است که از هر فصلی
یکی بگوید بقصد خصوص اقامه و ثواب آن برای او حاصل است سماع اقامه
اقضا و آن در خصوص نیست که عوض اقامه میگوید الله اکبر اشتهار
إله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در خصوص کسی که اقامه
نمیکند بخلاف مذکور بطریق که در جماعت میان میشود در اقامه او کافی
از قد قامت الصلوة تا آخر چهار اقامه کفایت نمیکند و اگر از آن گذشت
پنجم اقامه سماع جمیع طریقی که در اذان گفته شد ششم اقامه تلفیق بین
که گفت **فصل یازدهم** در احکام مشترک اذان نماز و اقامه است و آن

له
بهر
است
ک

در بیان احکام اذان و اقامه

(۲۹۱)

و آنها بر دو قسم اند شرط اول و مستحبات اما شرط اول لزوم نیست قرب مثل
همه عبادان از اول تا آخر آن بخوانند و بعضی لازم دانسته اند و نیست آن
نعمت آن نماز که اذان برای آنست خالی از قوت نیست و تیمم ایمان پس اعتماد
باز آن مخالف نیست لکن در سماع اذان ایشان خالی از وجه نیست سماع بیرون
بر قول بعضی لکن ظاهر اینست که اگر نا بالغ میخواند و قصد قربت کند اذان
او صحیح است و احکام صحیح بر او جاری میشود چهارم صحیح خواندن آنها پس اگر غلط
بخواند یا تبدیل حرف کند باطل است پنجم دخول وقت نماز پس اذان نماز و
اقامه قبل از وقت باطل است اگر بخیال وقت گفت و در اثناء آنها وقت
داخل شد هم صحیح است آنها محل اشکال است که چه در نماز کفایت کند ششم
مابین فضول هفتم ترتیب میان اذان و اقامه پس اگر فضل مؤخر را مقدم
گفت آن مقدم گفته و انا یا بعد از مؤخر گفته بگوید همچنین هرگاه اول
اقامه گفت بعد از آن انا یا اقامه را بگوید و بعضی قائلند که تقدیم عملی
مبطل است باید همه را از سر یکبار فتمر مولان مابین فضول هر یک که
محبوب شود معارف را کمال شرع بهم بخورد هم مولان مابین اذان و اقامه
که فاصله زیاد نشود و مخدیان بحسب متعارفات هل شرع است یا مستحب
اول طهارت از حدث است لکن اقامه بعد نیست که از شرط باشد و یا
استقبال قبله است سیم قیام است بعضی هر دو را اقامه از شرط دانسته
اند چهارم حرف نزدن رانها و مابین آنها و احوط بلکه قوی
در اقامه حرمت کلام است بعد از قد قامت الصلوة در نماز جماعت تا دامیه
بر آن قصد برقرار است پنجم وقف است و آخر فضولها لکن در اذان نماز
در فصل اندک تانی کند و در اقامه مجزیه وقف بر آخر فصل شرع بقصد

له
بلکه
کراهی

در تکبیر افتتاحیه

(۲۵۳)

د بکر کند مستعمل اگر آن نمود آخر فصل تا قبل فاصده شریع کرد
فصل بگوید و زعفران که اندک مکئی میخواهد بعضی هم نموده اند که این و
بکون عین دارد و همچنین در سجده و احوط مکرر مثل تسبیح حضرت فاطمه
و هارون علیه السلام این قول خالی از وجه نیست و احوط و قرائت تسبیح الف هاء
لفظ الله در آخر هر فصلی صحیحی که خوب ظاهر شوند و با خفا آید نشوند
ششم فاصله مابین اذان و اقامه در رکعتی از باب کلام برداشتن یا نشستن
یا سجده یا ذکر یا دعا یا حرفی دیگر باید بگویند که بجهت نماز صحیح حرف
نزد مجتهد است بجهت مغرب کلام برداشتن یا کون یا تسبیح مجتهد است و
نماز در خصوص مغرب محل اشکالست در غیر آن هر جا ممکن است نافله یا
حاجت شود مستعمل هر گاه بنای ترک اذان داشت اقامه گفت بعد
بنای ابراز اشد از بگوید اقامه یا اذان کند مستعمل هر گاه منفرد
برای خود اذان و اقامه گفت بعد بنا اقامه شد مستعمل اذان و اقامه
نماز تکبیر است بدانکه مستحب است افتتاح نماز بشش تکبیر غیر تکبیر الا حرام و
مغفله نماز تکبیر الا حرام را قرار بدد بعضی گفته اند که اولی تکبیر
الا حرام هم میتوان فرمود بعد از شش تکبیر مستحب و نماز اندن مقدمه
و احوط اولست نسبت افتتاح باید یکی باشد بیشتر از یک و این تکبیر
منصل میتوان گفت و مابین آنها ادعیه هم وارد شد که بنا خواهند
و پنج تکبیر هم خوبست سه تکبیر هم خوبست مستعمل این تکبیر است
برای هر نمازی مستحب است و بعضی تخصیص بجهت موضع داده اند نماز
واجب اول رکعت نماز شب مغفله و ثواب رکعت نافله ظهر و رکعت
نافله مغرب اول رکعت نماز احرام و تیره و ظاهر آنکه استحباب است در آنها

له
استحباب
اذان محل نماز
است جا اذان
نماید
ک

در ادعیه توحیدیه

(۲۵۴)

در آنها مفضل عمر است ادعیه توحیدیه نماز است ادعیه توحیدیه
فصل اول ادعیه که بعد از تکبیرت مقدر شده اند باین طریق که بعد از
سه تکبیر بگوید اللهم انت المالك الحق المبين لا اله الا انت سبحانك
انك ظلمت نفسك فاغفر لي نبي انه لا يغفر الذنوب الا انت بعد و تكبير
بگوید و بگوید لبنتك وسعدتك والتخبر في يدك والتسليم اليك
والمهدي من هديت لا ملجأ منك الا اليك سبحانك وحسانتك
ثم اركعتك انت سبحانك رب البديت بعد از آن دو تکبیر بگوید و بگوید
و تحميت وجهي للذي فطر السموات والارض عا لى الغيب الشهادة حنيفا
وما انا من المشركين ارحم الراحمين و تحميتي مما بين يدي الله رب العالمين
لا اله الا انت و يذكرك امرت انا من المسلمين پس شروع باستعاذه و عود
نماید و بعد از ادعیه توحیدیه سه عاود شده اول
اینکه پیش از تکبیر الا حرام بعد از اقامه بگوید اللهم رب هذه الدعوة
الناية والصالوة الغائية بلغ محمد صلى الله عليه وآله وسلم
والفضل والفضيلة بالله استغفر بالله استغفر و محمد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم توجه اللهم صل على محمد وآل محمد واجعلني
ممن عندك وجهها في الدنيا والاخرة ومن المقربين و بهم دعا و
بنحویکه گذشت نماز بگویند و تکبیر الا حرام گویند سه مرتبه بعد از تکبیر
الا حرام بگوید یا محسن فداك الهی و قد امرت المحسن ان يتجاوز عن
المحی وانت المحسن و انا النبي بحق محمد وآل محمد صل على محمد وآل
محمد و تجاوز عن جميع ما ساء بيني وبينك مفضل ثم اركعتك
مخمس اربط قبول و دفع موانع و خوابان و سحر و زبانی در وجه

در بیان شرایط قبول نماز

(۲۶۴)

در وجه آن توضیح اینست که بعد از آنکه نماز با مع شرایط صحیح شد
که بجهت تکلیف بجا آید که دیگر احوال و فضائل آن بدین جهت قبول آن در حله
دیگر نیست کمال قبول آن در وجه دیگر است بجهت قبول آن شرایطی هست
که باید بعد بپایند و بعضی صفات مانع قبول آنند و بعضی افعال حلال بپایند
که بعد از رفع آنها قبول تحقق میشود لهذا چند امر را بر مقدمه بیان میشود
اول در شرط قبول شدن نماز که عمد همه شرایط است بلکه همه نماز در نماز
صغیر برای آنست که افعال غلب است بر نماز در وقت روزه آن که مستحرام
ما اخرجنا و این اقبال روح نماز است و حرکات قلبی و روح اندر در احوال
منوثره نبوت و امامت وارد شده که هر فرد از نماز که اقبال از آن هست
قبول رکاء خالص میشود پس اگر در بعضی حالات آن هست مقبول همان است
پس بعضی نمازها آنست که قبول است بعضی ریع آنها و بعضی عشرتها و نماز مثل جیم
و نماز اقبال طلب است که هیچ در آن نیست مثل هت روح است که بر خیزد و او
هست مثل کسی است که هنوز قوی از اعضا و روح و در معنی از خیره دارد پس بنا
بر مقدمه که شرط قبول از نماز است و تحقق آن این است که اقبال قلب
نماز بشتر حاصل میشود اول حضور قلب و قیام تمام است و بطن چهار مرتبه
پنجم خوف رجا ششم حياء اما حضور قلب معنی این است که در دل فکری
بغیر از آنچه با مشغول است نباشد و بعد از اینست که چه میگوید علاوه بر آن
باید عظم خلایق در قلب تاثیر بکند چونکه میشود شخص با کسی حرف زد
که دل او جای دیگر نیست میفهمد چه میگوید لکن آن که غشوق در دل او انداخت
و بعد از حدت غفلت در قلب خوف از آن عظم در قلب حاصل میشود که اثر میدهد
میگویند و این غیر خوف از دین است بعد از آن بسبب علم و معرفت خدا

در بیان شرایط قبول نماز

(۲۶۵)

و فضل او امیر با و حاصل میشود و بعد از آن بواسطه ملاحظه نقص و خوص
حباء عارض میشود و کیفیت توجیه قلب غفلت آن در نماز مختلف است
گاهی که حضور قلب بود در نماز بطریق میشود که هرگاه شخص انصاف بداند
می بیند که این حضور و مکالمه با خالق خود کمتر شده از مکالمه با رفیق و نوکر
و غلام که در وقت مکالمه با ایشان متوجه که چه میگوید و در این وقت احوال
و اندام ملتفت نیست پس اگر از احوال این کیفیت گذارند شود بجا خواهد
بود و ترک آن بجهت حضور و مختلفند بعضی بکس ترا و بعضی همچنانکه حضور قلب را
مراتب در رجا مختلف است بعضی بالا تر از بعضی اعلای مراتب انتمیة اقام
متقیان علیهم السلام که در نماز تیر از بدن او می کشند تا حواس نمیکند با وجود
که در خارج نماز نا بینا بود و بعد از آن مرتبه بعضی از صلحاء متقیان است که
در نماز بود طاقی از مسجد خراب شد که مردم همه جمع شدند و بر او معلوم شد
تا از نماز فارغ شد بعد از آن مراتب غیر متناهیة بمعرفت شخص در احوال
آنها ملتفت شدند باینکه در مقام حضور خاص یا در شاه حقیقی که ملک
زمین و آسمان است برآمد و در موقف مکالمه با او مشغول و او متوجه نیست
و همینکه با این ملتفت شد البته بر دل و زبان و اعضا و حرکات و سکانات و
وجبات احوال او حالات و قوف بند زلب و حضور یا در شاه جلجل ظاهر شد
اما دل پس در آن تنبیه حاصل میشود و از بهوشی غفلت از خالق و مجال
میانند بعد توجیه برای او حاصل میشود و میفهمد که چه میکند و چه میگوید
و افلا حباء بجهت او حاصل میشود که از اینکه مکالمه با مالک الملوك کمتر
از حرف زدن با خاد و کمال ملک نباشد که در وقت مخاطبه ایشان متوجه میشود
که چه با ایشان میگوید و این بجا چنان نباشد که بدانند که چه میگوید و ندانند

در بیان شرط قبول نماز

(۲۷)

و باکی حروف میزند و بیکد از این حالت شرع از دروغ گفتن در او حاصل می شود و در افعال و اقوال و قرائت پر تلاطم کند که ایستادن او ایستادن در دو غلو نباشد بزبان دروغ نگوید تکبیر او خدا را دروغ نباشد و گفتن ایاک نعبد و دروغ نباشد و بعد از این ملا خطا اعضا و جوارح او واضح خارج شود پس چشم با بصر از طرف نگاه نمیکند و بطریق مستحب است از این نگاه نگاه میدارد و در طرف پایین نگاه میکند و بدن را حرکت نمیدهد و دستها را در خود نگاه میدارد و بارش را عطا بگوید نمیکند و نهایت را می بیند و نمیکند و اگر از متکبران بر مخلوقین است و وقت نماز که در طاعت بندگی و خدا خالو است و ضاع تکبر بر خالق نفوذ شد و کثافت و نجاست خبیثات اصل و خال و غایت خود را در نظریا آورد و اگر لباس اهل تکبر و تجبر اعدا الله در بر داشت و اقل وقت نماز آنها را بپوشید و لباس پاکیزه که مناسبت آن باشد و بپوشد و در هر حال از قیام و رکوع و سجود خالص قلبه بر طوع آنها حاصل چونکه افعال و اقوال خالص و همان نماز بر طبق معراج اند که در هر حال برای شخص حاصل شود همچنانکه حضرت ختمی مآب فرمود الصلوة معراج المؤمن یعنی نماز که از اول تا آخر آن ذکر و بیاورد و کوفت از خدا ملکه ندید و فکر معصیت او نباشد منزل بدو را سفل است نه معراج اقل مراتب حضور و اقبال این است که شخص در نماز با دل خود خدا را بنوا نگوید و خود را بخالت ایستادن در نور آفتاب بنزد تصور نماید و اینست و بنا گفتن با دل و سبب از یکی سبب ظاهری که بچشم خود در نماز چشمها می بیند که حواس او متفرق میشود و از جائی بجائی می رود که از توجه از نماز و علاج این دفع اینها است از پیش نظر خود و یکی سبب باطنی که غلبه حب

در بیان قبول نشدن نماز

(۲۸)

دنيا و خلوص قلب و صلب باطن که دل بجهت دیگر نمیرود و هر چه او را بر گردانند بجهت محبوب معشوق خود میبرد و معالجه این صلب باطن و بتامل و نظر کردن میشود مثال الله التوفیق الذی لا یطلب **مطلب** میزدانکه نماز که منبر این اعمال است معینا اعمال است و عود و پراشت و مناط قبول اعمال است که اگر قبول نشد و در نماز اعمال مقبوله در رج نشد و قیامت نظر هیچ علی از او نمیکند شرط قبول آن اقبال قلب است و آن پس نماز بی اقبال مردود است یعنی او را بنوازد که او بر میسد و معنی پراشت او ایستادن که امیرا اجر ندارد اگر چه بجهت ظاهر شرع بگویند صحیح است یعنی عاده و قضای آنرا نخواهند و عتاب بر ترک آن نکند و بعضی گفته اند که معنی عدم قبول از اینست که قبول کامل نمیشود و علی ای حال همینکه بی اقبال و نماز قبول آنرا برداشت قبول نشدن قبول باقی اعمال را برداشت محبت است که میشود از نمازها اغلب باقی باقی اعمال ایشان و هلاکت عمویند ای لکن خداوند عظیم رحیم بطف عظیم خود ملا فی فریاده نوافل نمازها را که جبران شکست میکنند و تمام آنرا قصر میکنند و باین تلاقی نماز واجب بی اقبال بسبب آوردن نوافل مقبول میشود و باعث قبولی همه اعمال میشود و لکن در اینجا مسئله دیگر هست که ایا توجبه و اقبال قلب رکوع این نوافل شرط است بجهت ملاقی اقبالی در نماز واجب یا اینکه نافلة صحیح که چه در توجبه و اقبال قلب باشد ملاقی می کنند و می بیند تانی اعلی الله مقامه میفرماید که این توسعة لطیف است از جانب خدا که محض جلا آوردن این نوافل بطریق صحیح تلاقی میکند و بعضی از فقهاء در این قائل اند و میگویند باید در اینها توجبه قلب باشد که تلاقی بی توجهی شود و توجبه

و قول اول از سبب بوسه لطف فضل الهی است مطلبی که در کتب معتبره
قبول اند که دفع آنها از مصلحت است و آنها بسیارند از آنجمله عجب خود پسند
است که حبس عمل میکنند بعضی حکم بطلان نموده اند نماز مقارن عجز و از آن
جمله حبس حقوق واجب است خصوصاً حبس زکوة که باعث قبول شدن نماز
و از آنجمله است نماز بودن زن و کوبیدن مملوک و حسد و تکبر و غیبت و حرام
خوردن و شراب خوردن بلکه مطلقاً منافی با قبول کلی است مطلبی که
در امور چند که اگر نماز را که میکند و دفع آنها از مصلحت است از آنجمله
شداید تعجب نکند مکر و مضبوط وقت و در هر یک که حاقن و عاقبت نباشد
یعنی ممانعت قبول و عاقبت نباشد اگر بتواند قرار بگیرد و اگر مانع قرار باشد
نماز باطل میشود و سببها آنکه در نماز از این مانع نباشد و اگر مانع
مانع قرأت باشد چهارم آنکه سحر و جادو و چشم با منظر و آن طرف نماز
پنجم آنکه چشم را نبندد بلکه بنظر چشم بیاید باشد مثل چشم بسته ششم
اینکه اغمازی که غفلت و بازی و تکبر و از آنها است بجا نیاورد و سببها آنکه
مواب الوده نباشد و پاکالت نباشد خامم آنکه بعد از آنکه شرایط قبول
موجود نمود و موانع قبول را مرتفع کرد سعی و ارتفاع درجه قبول نباشد
چونکه در نماز از خطایند و در چیزها آنکه باعث ارتفاع درجه نمازند
از آنجمله آنکه عیب و انکشت داشتن و از آنجمله بوی خوش بکار بردن است
که گاهی ثواب نماز را بخیر نماز میسرند و از آنجمله شانه کردن و محاسن است
و از آنجمله مسواک کردن است پیش از نماز که مضایق بسیار برای از بین بردن
آنچه شریعت بود و آنکه نماز مفرج مضایق بسیار برای از بین بردن
اینها بسیارند و مقدمه نماز و از آنجمله مقدمه متعلقه مقارنه

مقارنه که بسبب شد مقارنه شبیه بخیر نماز است بلکه بعضی از اجزای
گفته اند و از این است که عبادت بودن همه عبادان نماز است از آن
در مقامات شایسته است در مقامات مشکلی است از احکام و مسائل خاصه
پس باز چند مطلب ضروری است در حقیقت نیست و برای فهم آن مطلب
بیان میشود که حقیقت آن معلوم شود و در سوره و آن دفع بشود بدانکه
هر غافل که کاری میکند از رکوع و اول تصور آن در قلب افتاد و بعد
تصور فائده از آن نموده و بعد از آن قلب که همه اعضاء و جوارح خادما و
مکند محرم اعضاء و جوارح بجهت حضور منباید و مقدمه نماز را بعد
میاورد و بعد از مقدمه انکار و ابطال بیاورد بی آنکه ضرر باشد که مقارنه
انکار مکرر ناممکن کند و در دل خود بگذراند که من اینکار را بجهت اینفاید
میکم پس نیست از او این است که منشا او تصور فائده کار است بگونه گذشت
نازه در دل میخواهد نه گفتن زبانی بلکه این هر دو را نظار عقلا
خصوصاً بربان آوردن لغو محض اند و توضیح این مثال این است که هرگاه
در جائی نشسته باشی شخصی که مستحق تعظیم است شرعاً یا عرفاً داخل آن
مجلس بشود بعضی افراد از نظارت بر او اجبار بمنجری و تعظیم او باین خاطر
شد بی آنکه در وقت برخواستن قدر و کثرت و دل خود بگذرانی که
بر منجری برخواستن در مقابل روی این شخص بجهت تعظیم او برای خدا
یا برای مطلب نبوی یا بجهت خوف مانند اینها هر قدر که در دل او
و دانستن اثر آن محرک اراده او شود و قدر و تقوا از او ناشی و برخواستن
نموده عمل نورانی است نموده و اثر آن بران مشرب شد به احتیاج
بگذراند و ترتیب نهادن در دل زبانه بر اینچنین در دل است از تصور و دعا

در بیان نیت نماز است

(۲۷۰)

و داعی و محرک داعی چونکه در دل بودن چهره است تصور و کذا
آنچه در دل است احضار آن و اخلط آن چهره دیگر است همچنانکه بزبان آورد
آنچه در دل است چهره دیگر است همچنانکه بزبان آوردن فصل نیت لغوی
ثمر است کذا نیت در نیت لفظ از باده و حصول اراده قلبیه که برانگیزنده
از دایره فائده هم لغوات است تفاوتی در این مابین عبادات واجب و مستحب
نیت پس همچنانکه دعاء در تعقیب منجواتی و در شبها ماه رمضان و عبادت
افتتاح و سحر و استخوانی و نیت قبل از خواندن در دل و نیت بعد از
که فلا تعقیب را منجواتی نیت قرینه الی الله با دعا و افتتاح و در شبها
و رمضان منجواتی نیت قرینه الی الله و بلا شبهه نیت عبادت از تو بعد از ماه و نماز
و وضو و نیز همین طور است پس از آن ظاهر است که نیت و مبادی که نماز هر
خداوند عالم از تو خواسته است خیر مهابت و استخوانی و وضو و مکه می
در مقام نماز مبادی است از آن و اقامه میگوید بکبر نماز را میگوید و بگوید
نیت که قدر که دل خود بکند زانی که نماز ظهر را یا نماز عصر را و جوابا از اعتراف
الی الله و اینکه این را در دل بکند زانی که نماز ظهر را یا نماز عصر را و جوابا بگوید
خدا بسم الله از او ثابت در قلب بکند نیت بزبان بگوید پس نیت ترکیب
ندارد و عری و عجمی و ترکیب نیت ندارد و در قلب همه یک طور است و صف
لغات و از جاری نیت بلکه بزبان گفتن لغوات بلکه مکروه است بلکه
بعضد تشریع حرام است این اشیاء و تفکرها و امل و تغییر احوال همه
و سواس خاست و همه که و سواس میبند که نیت نیت از نماز است
نیت نیت حقیقی است بکبر بگوید و مشغول شود این وجهی که گفتیم که نیت
انسان و این چهره است علی که گفته باشند کاری بکن و نیت نیت است بلکه

در بیان نیت نماز است

(۲۷۱)

بلکه محال است اما اینکه گفتیم که نیت از همه چیز صعب تر است مراد از آن
خلوص نیت است که آن مشکل است بیان آن اینکه اصل قصد نیت همان بود که
بطریق که گفته شد آسان است لکن چون خلوص هم شرط است حقیقت خلوص
در بعض مقامات بسیار صعب است توضیح این مطلب اینست که بعد از آنکه شخص
ملاحظه نمود نماز یا عبادت دیگر را و دانست که خداوند عالم این را میخواهد
و این را نیت او را نیت که عمل را بجا آورد و دیگر نمی بجهت عمل غیر از
فرا برداری بنظر نیاورد این خلوص نیت است اما هرگاه در این نیت
دیگر نیت مثل خوش آمدن مردم را و یا مدح و ثناء از کسانی که او را نیت
یا رفع در دلها باشد نیت کردن بعد از این نیت خلوص نیت را میگویند
از نیت غسل یا مثل اینها پس خالص نمون عمل از اینها صعوبت دارد و خلوص
نیت از این صعوبت هم در خلوص بکند نیت دل ندارد و چونکه مناط و دان
محرک پس هزار مرتبه اگر نیت در دل بکند زانی بزبان بگوید و لکن اصل
محرک از یکی از اینها باشد عمل خالص نمیشود و چنانچه از مردم در
اعمال خود مینماید باین کیفیت میشوند خدا باین تفصیل لازم است در
در فصل اول در ملاحظه مدح مردم را و خوش آمدن مثل اینها
که انرا و نیت نیت فصل اول و نیت در ملاحظه ثمرات دیگر که مرتب
عمل میشوند فصل اول بدانکه ملاحظه نمودن مردم در عبادت خدا بجهت
طریق میشود اول اینکه اصل عبادت را مخصوص برای رب و شهرت
و همه بجا میآورند و این باطل است شبهه حرام است داخل کما حقان که
است بلکه شرکت بخداوند عالم و همینکه عبادت یا نیت شد اگر چه
اعلای عبادات باشد مثل اینکه شخص در عبادت و در کار خیر بجهت صلی الله

در مسائل بقاء

(۲۷۲)

الله علیه السلام گفته شود که فصد او شهرت و بقاء باشد جاری نزد خداوند
ندارد و در فصد او در اصل عمل بران برداری خداوند بقاء هر دو باشد با بخت
که هر دو هم رفته باعث عمل شده با هر یک سبب مستقل باشد بقاء اصلی و
قرین تبعی تا قرین اصلی و بقاء تبعی باشد و جمیع اینها در عمل باطل بلکه وزر
و نال حاصل است پس آنکه در اصل عمل فصد خالص است لکن در یک جزو
از واجبات از فصد بقاء کرد پس اگر آنجزو قابل ندارد نیست مثل روزی که
ممکن نیست بعضی جزو بقاء آن جزء دیگر آورد این هم باطل است اگر قابل باشد
مثل آنکه یک جزء از غایب با آوردن آنکه در بعد عود نموی فصد قرین
گفت عمل صحیح میشود همان معصیت را بجز نموده است اما در مثل نماز را
بجز واجب نماز و بقاء بجا آورد اما ندارد از ثانی فصد قرین نموده بقاء
حل اشکالست چهارم آنکه بعضی اجزاء مستحبه عمل واجب بقاء نمود مثل
آنکه فتور بقاء خواند بدار استغفر الله مابین دو سجده بقاء کرد قول بخت
در این خالی از وجه نیست تا حوطا غایب است پنجم آنکه در بعضی اجزاء
عمل مستحبی که هست جماعتی ندارد و بقاء نمود مثل آنکه قرآن بخواند و بقاء
ایه فصد بقاء کرد همان یک به باطل و باقی صحیح است اگر خواندن انوار بود
واجب باشد از همان یک ایه را غایب کند بجز نیست ششم آنکه در جزو عمل خج
که هست جماعتی دارد و بقاء نمود مثل آنکه در زیارت عاشورا در یک
لحظه بقاء از فصد بقاء نمود پس اگر غایب آن نمود بقصد قرین صحیح میشود
و اگر بجهان طریقی گذاشت اصل عمل باطل است شاید ثواب مطلق زیارت
در انقراض که بقاء در آنجا نبوده حاصل شود هفتم آنکه اصل عمل بقصد
قرین باشد لکن مکان از فصد بقاء باشد مثل آنکه شخص اصل نماز را بر

بلکه
اقوی اگر فاضل
و بقاء باشد بوجه
که مثل بخت
است

تفضل
ک

در مسائل بقاء

(۲۷۳)

برای خدا خالصا خواند کرد لکن مستحبه بقصد بقاء بخت نیست بلکه سجده
آمدن الله باشد لکن صفات اول بقاء و بقاء باشد تحت محل اشکالست
این بقاء و بقاء برای بقاء باشد که متر می بینند اما اگر هنگام مستحبه
بقاء کرد و خالصا بقاء و بخت فاع شد اظهر تحت است هشتم آنکه اصل
عمل خالص لکن در زمان و بقاء و بخت است آنکه شخص اصل نماز را برای خدا
میکند لکن بقاء در اول وقت بجا آورد تحت محل اشکالست نهم آنکه اصل
عمل برای خدا باشد لکن در بقاء و بخت از صفات است که حکم علیه دارد
مثل جماعت بجا آوردن قول بخت اصل عمل خالی از وجه نیست لکن احتیاطا
بباید شد بقاء را غایب است مشکل در جماعت بجا آوردن بجهت تقیه
با مخالفان مذاهب عینی ندارد بلکه مستحب است که بخت خاصه دارد و مسائل
جماعت نشاء الله بقاء میشود مشکل در جماعت بقاء از موافق از جهت
خوف از وجه نیست که احکام جماعت بجا آوردن در هرگاه مثل منفرد رفتن
بکند و بقاء از خوف بقاء که جماعت می کند تحت خالی از وجه نیست دهم
آنکه بقاء کند بقاء خواندن ظاهر نیست که باطل نیست باز دهم آنکه بقاء کند
بجمله خواندن ظاهر نیست که باطل است و از دهم آنکه بقاء کند بجهت نماز
مثل کردن راجح نموز و بعضی خالات خشوع ظاهر نیست که اصل نماز باطل
نشد لکن فی الجمله اشکالی دارد سیزدهم آنکه بقاء کند در فعلی از افعال خالص
نماز که دخل بجزاء ندارد مثل تحت الحنك گذاشتن ظاهر نیست که باطل
نمیکند اگر چه معصیت بر بقاء حاصل شده باشد چهارم آنکه مجموع عمل
خدا است لکن در نشاء عمل که متر می آورند بخت خالصا شود این عیب ندارد
پانزدهم آنکه اصل عمل بخت را خالصا بجا آورد لکن در خیال و میباید

این احتیاط ترک
نماید

بلکه بی اشکالست
مشکل است
بخط آنکه راجح
نمود نماز است

میکنند و از آنرا خوشترند از اینرا بدانکه عیب ندارد و این خطور و با امانت نخواست
و با امانت بلکه مثالی شدند و دلیل حاجت خلوص است **فصل** و چهارم در
ملاحظه بعضی ثمرات عمل که اگر قصد نشوند مرتب میکنند این عبادت را
با مباح است مثل کرم یا سر شد و غسل بایستد یا کرم و مانند آن را
است و تفصیل حکم در مباحات اینست که اگر محرک شخص بر عمل بندگی فلان ثمر
با هم باشد چهار قسم دارد اول اینکه بطریق اینست که بندگی خدا و آن ثمر
هم در فتنه محرک شد اند که اگر کرم شد مثلا نبود غسل نمیکرد ظاهر حکم بطلان
دوم اینکه بطریق اینست که مریض است مستغلبه اند که اگر عبادت بود بجا
میاورد برای آن ثمر و اگر ثمر نبود برای عبادت هم عبادت بجا میآورد و ظاهر
حکم بطلان است پس اینکه بالذات مقصود کرم شدن است بالتبع قصد غسل نمود
در اینجا حکم بطلان میشود چهارم اینکه بالذات مقصود غسل است بالتبع
کرم شدن ظاهر اینست که عیب ندارد و در مسائیل و خصوصاً این مسئله اشاره شد
و اما هرگاه آن ثمر مزاج باشد اما از بابت نماز مثل اینکه کسی نماز را بکند
و قصد اعلام غیر کند بعضی از علما مضمونه اند که اگر اصل کفنی برای نماز است
و بلند کفنی برای اعلام است عیب ندارد و این حرف تا ملی نیست قوی اند
که اگر بالذات قصد نماز باشد و برب تعینت قصد اعلام نماید عیب ندارد و ترجیح
و مباح و این خصوص تفاوت ندانند اینست تمام کلام در اصل نیست خلوص
کلام اینست که در نیست همان قدر که شخص معتز باشد که کلام ما و برب را میخواهد
بجا میآورد و محرک او فرمایند بر داری باشد کفایت میکند بکرم و عبادت و رجوع
باندک با قضا با اداء با قضا با اتمام هیچکدام ضرر و نیست مگر اینکه تعین
آن امر که فرمان از امیر موقوف بر آن باشد پس هرگاه شخص در وقت نماز

ظاهر حمله او سر خداوند شد این شازی که الان در میان شد برخواست و بگوید که
تصور اینکه ادا است یا فطرت یا تمام است و در وقت بی اگر کافی نماز قضا میکند
و وقت را در هم میشتاید بپوشید کنیدی اصل بخت و خلوص آن تابع وجود اعلی
و در آن خیال و محراب آن داعی اعضاء بر فعل با خلوص آن داعی بیجهت قرار
خداوند لکن در اینجا مطلبی هست تمام پیا از اینست که فرما بر داری اطاعت که
منه قریب است بعد از آنکه خالص شد و منتهی شد که در آن متحقق شد هر کجا
بجای چه معرفت منظوری در آن هست در تمام در این خصوص بسیار
مختلف است رجا بعضیها فوق بعضی از رجا اعلی آنها این است که عبادت خدا
نمیکند چون که خدا اهل عبادتست و عبادت منظور ندارد و مکر عبادت
و این در جبر است که امام متقی و مشر صدیقین علیه فضل صلوات الله علیه
عرض کردند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا عَبَدْنَاكَ خَوْفًا مِمَّا نَرَاكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْنَاكَ
اَهْلًا لِلْعِبَادَةِ قَمَدًا نَكْ دَوَّجَمَ اِنَّكَ عِبَادٌ مَبْكِدٌ بَرَايَ شُكْرِ نِعْمَتَائِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْنَاكَ
بَاوَكَا مِمَّا فَرَمُوْهُدَ كَ اَوَّلَانِ نِعْمَتِ خَلْقِ اسْتَ و بَعْدَ اَزَانِ نِعْمَتَائِكَ كَ بِنَا و اَحْصَا
اَنَّهُا مَعْدِنَا اسْتَ بَرَهْرَ فَرَسِي نَا فَرَادِمُ مَحْمُودِي كَا مَنَكُ مَبْدَا بَقَرُ بِلَا فَا
بِكُورِ بَا شُدْ هَمَّ ثَابِتْ اسْتَ تَهْمَا نَكُ عِبَادٌ مَبْكِدٌ بَرَايَ اِنَّكَ خَدَا اَزَاوْ خُشُود
بَا شُدْ اَزَاوْ سَخَطْ اَوْ فَرَادِ كُنْدُ كَ مَنظُورْ اَوْ هَمَانِ رَضَا خَدَا اسْتَ اَزَاوْ قَرَاد
اَزَاوْ رَضَا شُدْ اَوْ حَمَارْ مَنَكُ عِبَادٌ مَبْكِدٌ حَمَارْ مَنَكُ غَلَا مَزَانِ كَ اَمَّا
اَوْ بَرَاوْ مَطْلَعْ اسْتَ هَمَّ اَزَاوْ بِنْدَا اَزَاوْ بَابْ حَمَارْ مَشْرُفْ مَزَانِ بَرَايَ اَوْ مَبْكِدُ
بِجَمَّ اِنَّكَ عِبَادٌ مَبْكِدٌ بِجَمَّ حَمَارْ مَبْكِدٌ بِجَمَّ اَزَاوْ مَبْكِدٌ مَبْكِدٌ
اِنْ غَيْرِ اَزَاوْ قَرَبْ اسْتَ كَ بِمَعْنَى فَرْمَا بَرَاوْ اِنَّ كَ هَمَّ اَوْ بَابْ مَبْكِدٌ مَبْكِدُ
شَمَّ اِنَّكَ عِبَادٌ مَبْكِدٌ بِجَمَّ مَبْكِدٌ بِجَمَّ اَزَاوْ اَزَاوْ مَبْكِدٌ اَزَاوْ

در احکام رنیت

(۲۷۶)

بکونوع آن صحیح است بکونوع آن محال است اما نوع صحیح از اینست که طاعت
خدا میکند ملا خطه بندگی او میکند بجهت مقبول و اگر او را بجهت نصب
و اینکه از اثنای خلاص نماید این عیب ندارد و اما آن نوع که محل اشکال است این
است که این عمل را میکند بطریق معاصیه یا بجهت از قبیل خرید و فروش و مثل
عمله بنائی که عمل را بجهت جرت میکند صاحبخانه و فرمای او اصلاح در نظر این
رنیت و صحت عبادت با این نوع مایل نیست جمعی از علماء باطل می دانند
بعضی نمازها هستند که خوردن و شایع آنها را برای امری یا برای قمار داده مثل نماز
خاجات نماز استنفا و بعضی دیگر را علاوه بر آخر و ثمر بنویسند برای او
مغفره فرموده مثل نماز شب که علاوه بر ثمرات خروجه باعث دفع و ابروی
مختص می باشد بنا بر این یا قصد محض این امر نبوی و این عبادت بجهت نوع آ
مخصوص مقام رنیت که باید قصد همان بود و در این نماز باشد و بعد از تحویل
اگر فرمایند و در بر او سبیل حصوان امر نبوی بکند عیب ندارد و اما اگر این
عمل را بخصوص بقتل این خاصیت نمود مثل خوردن و سکنجین برای دفع
صغریه و سبب عبات ثمر ندارد فائز بداند که رنیت را احکام چند است
رنیت بهم زدن آن رنیت قطع با طاعت و تود و غفلت از رنیت از او تعلو
قطع و عدول از رنیت به رنیت دیگر و یا آنکه در ضمن چند مسئله است
مسئله اولی هرگاه در اثناء نماز رنیت قطع نمود یا بیهوشی که فرار داد
که حالا نماز خود را بهم زد و رنیت داشت و هنوز مشغول مغلی نشد باز
عود کرد به رنیت نماز و مشغول شد ا قوی رنیت که عیب ندارد و احوال عباد
و هرگاه در بین این رنیت مشغول شد و اکتفاء بها کرد باطل است هرگاه بعد از
عونی رنیت تا آنکه افعال را که در حین رنیت خلاف می آورد بود بعد از رنیت حکم

چنانکه مبین
صحیح است
۵

در احکام رنیت

(۲۷۷)

حکم بجهت مشکل است در جای که آن افعال بسیار بوده اند یا اینکه در نماز
قطعا باطل است اگر کثیر نبوده اند و رنیت نباشد محل اشکال است **مسئله اولی**
هرگاه در اثناء نماز رنیت کرد که قاطعی بعمل می آورد و مشغول نشد از این رنیت
قاطع رنیت داشت عیب ندارد و هرگاه مشغول شد یا این رنیت با قوی صحت
و احتیاط در آن مثل مسئله اولی است **مسئله دوم** هرگاه مشغول شد
در اثناء نماز که نماز را بهم زد و مشغول نشد جز نمود عیب ندارد و اگر در
حالت مشغول شد و عمل را با اینحال بجای آورد باطل است اگر بعد از آن عود
به رنیت کرده و علاوه بر آنچه را انجام می آورد و نمودهای تفصیل مابین می باید
مسئله چهارم هرگاه در اثناء نماز اتفاقی برای او شد که نمیدانند
نماز او باطل شد یا نه هرگاه نماز او تمام میکند یا بن طریق که نماز او تمام میکند
بیزنیم اگر گفتند باطل است عارده میکنیم با این تردید نماز صحیح است **مسئله پنجم**
بجز هرگاه رنیت نماز را کرد و در اثناء غافل شد بخلاف آنکه نماز دیگران قلند
از اول یا همه آنرا تمام کرده آن نماز که از اول رنیت کرده بخیر و بدو هر
ششم هرگاه در اثناء که خیال نمود نماز دیگر را هم خیال نمود که اول
هم به رنیت بود باز هم ضرر ندارد و همانند بقیه بخیر و بدو **مسئله هفتم**
هرگاه در بین نماز قرار داد که اگر بیدار آمد باطل نماز را بجم منبر
ظاهر رنیت که خود این رنیت مضرت رنیت لکن خالی از اشکال رنیت بعضی
گفته اند باطل میشود اگر چه اشخص نیاید یا صدانند و بعضی گفته اند اگر
انقاز شد معلوم میشود که نماز او باطل بود **مسئله هشتم**
هرگاه در اول رنیت نماز را بخلاف ادا داشت اشکال پیشتر میشود و اما عدل
از رنیت عبادتی به رنیت دیگر یا این رنیت **مسئله نهم** در چند موضع

اینجا بخلاف است
۵

در احکام منتهی

(۲۷۸)

موضع مخصوص از شارع رسیده است و در نماز و چند موضع
اول هرگاه شخصی نماز عصر را شروع نموده و اثناء نماز هرگاه باشد بخاطر
آمد که ظهر را نکرده یا عشا را شروع نموده و قبل از رکوع رکعت چهارم
آمد که مغرب را نکرده و رکعت از نماز و تیمم بنماز اول بعد از هر وقت
که بخاطر اثر آمد که در این نماز اول باشد و این در جایی که
شروع در وقت مشترک باشد به اشکال است اما اگر شروع بنماز عصر
غفلت در وقت مختص بنماز ظهر نماید بقول یا خصا بعد عدول بظهر محل اشکال
لکن خالی از وجه نیست و اما علم مسئله یعنی هرگاه شروع کرد بنماز اول
معلوم شد که اگر اینجا آورده نمیتواند عدول بنماز و تیمم که مسئله
هرگاه شروع کرد بنماز عصر مثلا بعد بقیه کرد که ظهر را نکرده و عدول
کرد بعد معلوم شد که ظهر را نکرده و شروع او بنماز عصر بوقت واقع
با بعد از عدول بظهر میتواند عدول کند بنماز عصر که از آن عدول کرد
و از اول نیست کرده بود جزو خالی از قوت نیست خود بعد از عدول
و اتمام اعاده است **مسئله** را با این حکم در نمازهای مستحبه میاید
یعنی هرگاه شروع کرد و نماز شفع مثلا بعد خواتر آمد که از نماز شب
مانده میتواند عدول کند بآن محل تا اتم است بل هرگاه شروع کرد
رکعت از نماز شب با غفلت این که در رکعت و بقیه است بعد معلوم شد که
هیچ بجا نباشد و بنظر اینست که عدول بقیه ندارد و تیمم هرگاه شروع کرد
بنماز ادائی بعد معلوم شد که قضا سابق بقیه از وقت عدول کند از ادائی
بقضا ششم هرگاه شروع کرد بنماز قضا بعد معلوم شد که قضا سابق بقیه
هست عدول کند بنماز سابق چهارم عدول از نماز واجب نافله و این در

ت
احوال و اعلا
است

ت
متعین
که در وقت و محل
است عدول
آنجا باشد

در احکام عدول از نیت

(۲۷۹)

در جایی که شروع کرده باشد بنماز واجب امام مشغول شود بنماز جماعت
و بداند که اگر تمام کند نماز از این جماعت غیر شد پس عدول میکند از این نیت
واجب نافله و در رکعتی در صورتی که هنوز از رکعت نکذشته بعد از
عدول از تمام میکند یا قطع میکند و ملحق با امام میشود **مسئله** را با
مقصود از نیت با امام که مجوز از نیت است اینست که هر کس از نیت
با این که اگر با اول شروع می نماید یا نیت که این طریق کند قوی ثانی است
پنجم عدول از جماعت یا افراد در صورتی که مطلقا بنا بر اوقتی ششم عدول
از امامی یا امامی هرگاه در اثناء نماز غایب شود برای آن امام که اول یا اقرار
حاصل شود و بعضی ملحق کرده اند عدول از افراد جماعت و در آن تاملی
هست تفصیل این مسائل در باب جماعت بیان میشود هفتم عدول از قصر
بنماز هرگاه در بین نماز قصد اقامه کرد هفتم از اتمام بقصر در وقت که قصد
اقامه داشت هنوز در رکعت و لا است که زای او برکعت در این قسم
احتیاطی **مسئله** را عدول و اتمام است بعد از فراغ لکن در
خصوص نماز ظهر عصر چه هست که هرگاه نماز عصر را کرد و بعد از
نماز معلوم شد که ظهر را نکرده قرار بدید نماز ظهر سابقا گفته شد
که در این صورت عصر صحیح است ظهر را بعد از آن میکند احتیاط در این مقام
اینست که نیت عدول کند نماز را که بعد میکند نیت کند این مطلق
خداوند عالم است چه عصر باشد اگر اول عدول ظهر شد و چه ظهر
اگر نشد اینست تمام کرد و مقام اول کتاب که در مقلدات نماز از
واجب مستحب و منفصله مشتمل و مفارقه بود **مسئله** را با این
کیفیت اصل نماز و افعال آن که نماز از آنها مرکب است بعد از جمع همه مقلد

در کیفیت نماز

(۲۸۰)

مقدمه و شرائط بدانکه اصل نماز بجماعت است و تکبیر و قرائت رکوع و سجود و تشهد و سلام که طاعت است و توبه بخاطر موانع و انما حاصل باشد و اینها بحکم مختلف اند بعضی از آنها رکن است و بعضی که نیست ترک شدند عمدا یا سهوا نماز باطل است بعضی رکن اند و اینها نیست که اگر ترک شدند عمدا یا سهوا یا از یاد شدند عمدا یا سهوا نماز باطل است بعضی واجب اند باین معنی که اگر ترک شدند عمدا یا سهوا نماز باطل است اما اگر سهوا ترک شدند باطل نیست بعضی از آنها اگر عمدا یا سهوا ترک شدند باطل است اما سهوا باطل نیست عذر مهم در این مقام تفصیل هر یک و تشخیص حکم اوست و خصوص ترک یا زبانی پس و اینجا چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه افعال و اجزای نماز بعد از حضور و بقا بطریق ذی و تحرک یا کلامی و در قیام است و لازم است قیام یکپشت خاصه که واجباتان میباشد و احکام آن مختلف است با خلاف آنچه از مقدار است در صورتی که مکان بدای چند برای آن متعلق و اینجا چند مقصد است **مقصد اول** در کیفیت آنکه لازم است در قیام لازم است و از چند امر اول اعتدال یعنی راست ایستادن بطریق که هرگاه اگر بر روی هم استوار باشند بجهتیکه بجنبه بانباده و از آن بمجاها می شود و همچنین گردن را هم باید راست نگاه داشت یعنی بقدری که نکند که چنانچه سینه یا پاهای او را اندک کج نگاه داشتن عیب ندارد و قیام استقلال یعنی که ایستادن او با اعتماد بر پاهای خود باشد نه تکیه کردن بدیوار و عصا یا سایر اشیاء و اینها بر پایه هرگاه متصل بدیوار باشد یا اندک اعتماد بر عصا باشد عیب ندارد و بطریق است که اگر ایستادن نمی افتد سیم است و بعضی در وقت ایستادن بدیوار میزد و حرکت ندهد یا بر جای نباشد که همیشه حرکت باشد و حرکت

در کیفیت قیام

(۲۸۱)

دست نهاده و اینست چهار اعتبار در همه و در وقت ایستادن بر یکپایه یا نه یا با انگشتان نهاده و بعضی نیست بجهتیکه دو پا را بسیار از هم جدا نکند که خلاف مقتضای باشد **مطلب اول** بدانکه قیام در نماز یک ملاحظه رکن میشود و یک ملاحظه مقارن رکن میشود و یک ملاحظه واجب غیر رکن میشود و یک ملاحظه مستحب میشود و بعضی اوقات منباح است بر قیام در حالت پنج صفت است حالت اول که کتف در آن در دو موضع است اول در حال تکبیر الا حرام یعنی از صحن شریع بالف الله تا راه اگر تمام شود باید ایستاد باشد با نظر بر آن که گفته شد که هرگاه عمدا یا سهوا ترک شد نماز باطل است و لازم است اینست که فی الجمله مقدم بر تکبیر بلکه فی الجمله مؤخر از قیام حاصل باشد که تقصیر حاصل بشود که مجموع آن در حال قیام یا استغفار و عمل است **مطلب دوم** بدانکه میباید بجهت نماز جماعت در حالتیکه امام در رکوع است بجهتیکه میباید بر سر نماز ایستاد و ایشان بسبب استغفار و قیام شروع بکبر گفتن باطل میشود پس لازم است که در محل نماز خود که رسیده و لازم است که اگر از آنجا که در حال از آنجا بگویند بعد بر رکوع بروند و اگر بخیر نشین باشند قدی و دراز صف یا بلند یا نظر بکبر بگویند و رکوع برود و بعد ملحق بشود بصف هم چنانکه در باب طاعت بیان میشود انشاء الله و در قیام طاعت متصل بر رکوع آن قیام نیست که از آن رخ میشود و در آن خم شدن بلا فاصله بر رکوع قرار میگیرد و معنی رکن بودن در قیام آنست که اگر شخص بعد از قیام حال تکبیر سهوا نشین و قرائت نشین خواند بعد خاطر اثر آمد بر خواندن بجهتیکه در آن بر سر بر رکوع رفتن از صحن است اگر در وقت بر خواندن متعنی بر خواندن است و رکوع باطل است چونکه از قیام بر رکوع نرفته و اگر در قرائت فکر افتاد

ان متصل بودن رکوع و قیام

اینکه بود بعد از آنکه از نشستن بجا آمدن کوع شد پس باطل است چونکه ان قیام
با کوع فاصله داشته خالت و هم قیام است که بخودی خود واجب است لکن رکن
نست یعنی اگر سهو از نشستن شد عیب ندارد و از قیام بعد از کوع است که از آن بجا
مهر خالت هم قیام است که واجب است بجهت قرأت حالت چهارم قیام است که مستحب
بجهت قنوت حالت پنجم قیام است که در آن فارغ باشد از قیام ها بنا شد از قیام
مباح است اگر چه در آن نماز است **مطلب** پنجم در مستحبات قیام بدانکه در
قیام بعد از تحقیر اجتناب برای هر یک از اعضا کفایت خاصه مستحبات
اما سر کردن باید بطوری است نگاه داشتن لکن اندک کجی عیب از او اما
دوشها باید پائین انداخته باشد یعنی آنها را بالا نگاه ندارد و اما چشمها آنها را
پایین نگاه ندارد و میانی پائین و نگاه با بنظر از طرف نکند و اما دستها
پیرانگشان را بخار و بجهت که متصل نماید و گفته اند که دست با پنجه انگشت پیرانهای
خود بگذارد و است بر داشت چپ چپ اما یا چپا بر دست و گذارد و هر دو
بسیار جدا نکند و متصل هم نکند و عرض است انگشت ما بین هر دو قرار
ناشد تا بگوید و قد نال و اما برای هم گذارد که یکی بر دیگری مقدم است
و اما انگشتان را بپای هر دو بنظر قبله قرار دهد یعنی چیزی از آنها را
منحرف از قبله نماید هر چند منافی استقبال واجب باشد **خاتمه** بدانکه
جا آوردن این کیفیات ظاهر مخصوصی تا فیهی در توجیه و توجیه و حضور قلب
دارد و بنحریه مشخص میشود و خصوص در اینها تا فیهی از او در اینجا است
غریب از خالت قلبی اعضا ظاهر میشود **مطلب** چهارم در زیاده قیام
برای کسی که از قیام مذکور میگزیند و نباشد بدلتا یا نه از اندک تزیینات و قیام
بآنکه نمودن در بعضی از ممکن باشد و هم قیام بدانکه نمودن در کل ستم

سیم چهارم قیام فی انصاف تمام در بعض بعد از آن در کل پنجم و ششم قیام فی انصاف
 در بعض بعد در کل هفتم در صورتیکه اینها هیچکدام ممکن نشد نشین است و بعضی
 انصاف از انفسال و انصاف و شتم نشین کل یا انفسال و انصاف و انصاف
 نه نشین نایک و دهم نشین با اضطراب حرکت و از هر صورتیکه همه اقسام
 نشین ممکن نباشد خوابیدن بر جانب نشین بر همه بعد از آن مکان آن خوابیدن بر
 چپ چهاردهم خوابیدن بر قفا مثل مختصر در ملا خطه قبله یا نرد هم در هر بقعه
 ممکن باشد هر چند با اختلاف الا نشین در اینجا چه مسئله است مسئله ششم
 در صورتیکه هر یک از اقسام را با اول آن قرار بدهند و در اول بنشینند
 بعد برای کوع بخبر اقوی و نشین مسئله ششم در جانب که خوابیدن نماز میکند
 برای کوع و سجود ایما میکند بطریقی که در مسائل مذکور میشود و نشین مسئله
 هرگاه امر را بر باشد یا بر قیام فی انصاف و قیام یا نیکه ظاهر اینست که دویم
 مقدم است مسئله ششم هرگاه امر را بر شود مابین اینکه ایستادن نماز کند و یا بنهد
 و کوع و سجود کند یا نشین نماز کند و کوع و سجود حقیقی را آورد و احتیاط
 نماز نشین بدو کیفیت مسئله ششم هرگاه در جنب اینان بیدار شد و نشین
 بالا تر مثل اینکه بعد از نماز و قرائت نشین شود و بر قیام شد از همانجا منقل
 شود یا نمیشد و دیگر آغازه آنچه خوانده ضرورت نیست لکن در جنب انتقال کثرت
 شود مسئله ششم هرگاه در جنب اینان بمیرد بالا تر نماز شد منقل شود بمیرد
 یا بین تربیع هرگاه در انشاء قرائت که ایستاد بود کمر در عارض او شد
 می نشیند و یا در اینجا میباشد ساکت شود یا قرائت بیکر یا نه احتیاط خواندن
 و بعد از آنحال انصاف در نشین آغازه آن مطلب و همچنین و تکیه الاحرام
 است کلام در انوافع میشود در حکم و واجبات منغلقة آن و واجبات کیفیت

فشن
بالحننا يا خيرهم
صح

۱۰
ملکہ
مائیت
ک

در بیان تکبیر الاخر

(۲۸۴)

بگفتن تلفظ بان و واجبات آن و مستحبات آن و بدلتان که
در صورت علم متکون از کیفیت مع کون این مسائل مختلفه بان و اینها در
مطلبی میشوند **مطلب اول** بدانکه تکبیر الاخر واجب حکم است اول الجز
واجبه نماز است محرم نماز بان بنده است آنچه حرام میشود در نماز بعد
از فراغ از آنست و ناما شدن منوط بر آنست و از آنکه در وقت است و این
که ترک آن عمل و سهواً مبطل است و بنا بر این عمل و سهواً مبطل است و گفت
زبان در اینست که تکبیر بگوید تا بقصد افتتاح همین نماز با آن گفتن با
میشود و ثالثاً که گفت صحیح میشود و اگر در این صحیح تا با گفت باز باطل
میشود و همچنین مسئله هرگاه در نماز غفله برای شروع بنازی و بگویند
الاخر که گفت احوط اینست که نماز اول را تمام کند و بعداً خطاباً اعاد
کند **مطلب دوم** و گفتند که گفتند از این باید الله اکبر گفت شود که مجموع
حروف آن از مخرج ادا شوند و بدین دلیل و اعراضاً صحیح بگویند چیزی از سابق
بان وصل نکند که محتاج بانداختن همرا و بشود و چه بعد از آن متصل
باز نکند که محتاج شود با عریضه و زاء اکبر و همرا الله و همرا اکبر و این
ندند که الف با مصف الفی از آنها متولد شود و هاء الله و اشباع ندند
که و او عمل بیاورد و بار اشباع ندند که اکبر و شنبه شود و زاء و لا تشدید
ندند و الف الله را اگر قدری قدیم شد عیب از او اما مذکورند و ندند
و احوط اینست که لام الله و زاء اکبر را تفخیم بدهد و لا زمست که مؤلفان
در کلام نا شد پس گویند که اگر گفتن است شد با کلام دیگر گفت باطل
ختم آنکه اگر گفت الله تعالی اکبر باطل است همچنین مؤلفان این حرف
آنها را ملاحظه کند و باشد نکوبد که صوت آن بهم بخورد و اگر کلام که

در مبطل
بودن زبانه
سهواً است
ک

در بیان تکبیر الاخر

(۲۸۵)

کمی و با دیند عد بنو الی همان ناصله گفتن معلوم باشد و نباید در مطلب
دو کیفیت تلفظ بان بدانکه ناصله کلمه در همه واجبات و مستحبات و اولیه از تکبیر
و قرائت و از کار اینست که سقوط بانها بشود که زبان او را بشوند بخوبی که خوشخص
صدا خود را بشود اگر مانعی نباشد پس در دل گذرانند کلمات با بطریق
همسخریات و زبان بانها بطوریکه گوش خود را بشود و در نماز و اگر
بسیب صدا با بان فعال مرد و صدای خود را بشود و عیب ندارد و مستحبات
هرگاه شخص نیت از زبان بیاید و در که بعد از گفتن قرئ الله تکبیر نماز را بخواند
بگوید یا اینکه دعا یا پیش از تکبیر بخواند مثلاً اخبرکما توحه و آنا من
المؤمنین است گفت و بخواند بعد از این تکبیر ثانی را بگوید لا رشت که اند
نامی کند که وقف عمل بیاورد بعد بگوید الله اکبر پس اگر متصل هم گفت قرئ
الی الله اکبر خصوصاً اگر الی الله را با ظاهر کمر گفت و متصل بان نمود
الله اکبر را باطل است و اگر الف الله را انداخت که بعد ازها الی الله که وصل
نمود بحدیث نمودن الف الله را بعضی حکم صحیح نموده اند لکن محل اشکال
است پس باید نامی کند بعد تکبیر بگوید **مطلب چهارم** و در واجبات
حال تکبیر واجب است و حال تکبیر چند مراد اول قیام تام و استغفار که باید
اینها حاصل باشند بلکه پیش از شروع بالف الله باید قیام تام با استغفار
حاصل باشد و ثانیاً آنکه الف الله در آن حالت بزبان بیاید و در اینجا
مسئله اینست که گفتی که گفتی که از دور میباشد که بر کوع اما ملحق
شود بحدیث و پس تکبیر میگوید محل اشکال است باید که در اینجا که میباشد
برای نماز آرام بگیرد و بعد از استغفار تکبیر بگوید و وقت بر کوع برد و اگر
تکبیر کوع را بخواند بگوید تا بگوید برای کوع و الا همان تکبیر اخر را

الله اکبر
و چه بطور
صل بکون یا
بطور وقف
نموده باشد
صحیح است

در بیان احکام تکبیر الاخر

(۲۸۵)

کافیت اگر سرهم خوانده نشد یا بقیه که فاصله مابین آن و اول تکبیر باشد و بنا بر این طریقی که گفته شد باشد اشکال در این نیست پس اول الف تکبیر است تا مابین السلام علیکم همه حقیقه مقدار نیست هستند و بعضی گفته اند که باید نیست منقسم باشد از الف الله تا از اکبر و اینکلا مقبض یعنی و همین قدر که بر آن نماز آمد و برای نماز از آن گفته و اقامه گفته و مشغول شد باین ترتیب خاصه نماز او مقدار نیست است نه همان اول تکبیر نه تمام کلمات **مطلب** در مستحبات خال تکبیر است مستحب است بلند کردن هر دو دست در حال تکبیر تا مقابل گوشها یا مقابل صورت و یا مقابل کردن با سینه و نوک اول بلند کردن الف الله را بگویند تا گفتن از بعد بلند نمودن سید و بعد از فراغ آنها از پای نیاید و در دیگر منطبق شدن اول با اول و وسط بوسط و آخر با آخر و نیست بلکه همین قدر که خال گفتن تکبیر چهار بلند کند بعد از اتمام تکبیر بلند نمودن باین بنا و در کافیت انگشتان چهارم و فصل کند حتی نکند کوچک و بزرگ و بعضی گفته اند و فصل انگشتان چهارم با آن چهار ضلع نیست و شک گفته اند و بلند کنند هم خوب است خود کشها با هم نباشد هم خوب است بگردد بلند کند هم خوب است این اشکال رفع برای همه تکبیرات نماز ثابت است چه واجب چه مستحب **مطلب** ششم در بدل تکبیر هرگاه بخوبی ممکن نباشد و آن بر چند قسم است اول هرگاه گفتن الله اکبر صحیح برای او ممکن نباشد و در غلط بگوید با بعضی حروف از آن تبدیل کند بدل صحیح میشود و دیگر هرگاه متماکز از تمام گفتن الله اکبر صحیح و صورت آن هم بطور غلط نیست بداند که نمیداند ترجمه آنست بر بگویند الله بزرگتر است هرگاه هیچ نداند ترجمه همه آنرا بگوید زبان خود مثل زبان بزرگتر است چهارم هرگاه قدری غلط نداشت

در بعضی کتب از این گفته اند که در بعضی از کتب از این گفته اند

در بیان احکام تکبیر الاخر

(۲۸۶)

اشاره باز کند چنانچه از وی که بگوید بسم هرگاه هیچ نماز نیست و اول تکبیر از آن مکرر از آن **مطلب** هفتم در مسائل متعلقه باین بیان که لازم است بگوید تکبیر صحیح و اگر نمیداند نماز از آن بگوید تا آخر وقت که بگوید و اگر نگوید بدو طایقی که گفتیم عمل نیاید و در مسئل در اگر عذر باشد نگوید تا وقت نماز باز خوان بدل کفایت میکند **مطلب** نهم از اینست که گفته شد برای تکبیر تا باینست حتی تکبیر مستحبه **قاعده کلی** بدانکه تکبیر الاخر و آنچه تکبیر مستحب و نماز وقت بجهت کوع و سجود و سحر داشتن بتفصیلی که خواهد آمد همه آنها باید در حال قرار و استقامت باشد پس تکبیر استحب که غالب در وقت نماز در حال غم شد و داشتند میگویند حکم استحباب آنها اینست که بلکه فی الجمله اشکالی در اصل نماز هم حاصل نمیشود چونکه بقصد جزیئت نماز میگویند و در مقام خود نیستند پس داخل نماز فی در نماز شاید بشوند و بیستاد با بزرگ از ملا خطه آن مشکل است و تکبیر الاخر قطعاً باطل میشود لکن در باقی چهاره اینست که شخص قصد خود را غم و چیز فراوان بداند که اگر در موقع خود بجای آورد و تکبیر جزء نماز باشد و الا تکبیر مطلق باشد چونکه تکبیر طایف و نماز مبطل نیست این اشکال در حق است که شخص عدا بسبب خطه نکرد و چنین کند اما اگر سهواً شد عیب **مطلب** دهم در قرائت است بیا میشود حکم و کیفیت مستحبان و بدل از بعضی احکام آن در ضمن چند **مطلب** **مطلب** اول حکم آن بدانکه قرائت خود و بگوید واجب بگویی است و هر کس که نماز و در گفته و در اول سه و گفته و در باقی و کلمات غیر از اینها قرائت همه آنها و بدل آنها از تسبیح **مطلب** یازدهم در کیفیت خواندن سه و بدانکه

شکست
طریق دیگر
مستحب است

در بیان کیفیت قرائت

(۲۸۸)

بدانکه چند اُمَر و خوانند خود لازم است اول آنکه بر زبان نیاید کذا
در دل کفایت نمیکند و به آنکه بطریق بر زبان نیاید و شود که خود شخص صفا
خود را بشنود پس بخواب زبان بکلمات که کسر از این حد باشد ندارد و مکرر
در مقام یکی هرگاه متهم کن از پیش تر از این باشد و یکی در جاییکه از بابت تقیه
اقتداء کند بر پیش نماز مخالفند هبکه باید چهار سوره بخواند و هر چند بطریق
اخفات باشد و نماز عجمی و اگر اخفات هم نتواند بسبب تقیه بخواب زبان
کند بقرائت هر چند خود هم نشنود و متهم آنکه حرف از خارج ادا شوند
با نیت که بگوشت اهل لسان نخرید بگویند الف با و با عین مثل بر زبان
ادعا کنند و پیش از آنکه حرف از مخرج بواسطه طبیعت است ضرر نکرده است
که خارج حرف را که قرائت کرده اند بگویند هبکه الخ را از او شنید شد
کافیت هر چند هرگز نداند که مخرج الف لام و حاء و ميم و ذال از کجاست
بلکه خارج حرف که قرائت کرده اند و دو حرف درون استنباط کرده اند
خصوصیت ندارند و شاید حرف را بشود باندک تفاوتی از آن مخرج خارج
که گفته اند و هبکه بگوشت آن حرف شنید شد کفایت میکند و همه حرف را
هم بگویند بخدا میشوند بلوی رضاء و طاعت و کذا و کذا و مشکلی میشود چونکه در
آنها تمیز آنها مشکل است لهذا لازم است از آن مخرج آنها که در وقت خواندن
ملاحظه آن کند خصوصاً بر فارسی بانان پس میگویند مخرج صا و که در مثل
المنصوب الضالین است کثرت زبان است از جانب راست چپ و آنچه بر او است
از دندانها بالا از اضر اس یعنی دندانها که بعد از چهار دندان پیش و در این طرف
و این طرف اند و در مخرج طاء که العظیم است بر زبان است و دندان پیش بالا
مسئله هرگاه بر فارسی بانان این کیفیت صحب باشد و نتواند تفرقه

بلکه لازم نیست مکرر توقف داشته باشد بدانند

در بیان اجتناب از اشتباه

(۲۸۹)

بلکه عباد و مکرر آنکه عاجز باشند و یا عجز فرقی نیست بین تداوم و طاء

تفرقه نمایند هبکه بفضله و استطلق نمود بنحویکه زام باشد و هر چند طایفه
در حرف ضاد و طاء مشبه باشد عیناً از چهارم آنکه هر حرکت آنها موافق
عیناً باشد بر غلط و در حرکات اینها کلام شد بدانی آن در حرکت سکون
آخران مبطل است هرگاه عباد بسبب درنگ رفتن باشد و کلام سهواً باشد حکم آن
احکام خلل یابن خواهد شد ان شاء الله تعالی **مسئله** بانا یاد گرفتن حرکات
آخران با کلام زام باشد آنکه هرگز در وقت صحیح نمیکند کافیت مثلاً اگر مرده
که حمد زام باشد اند و غفر الرحمن العالمین مننا یند و صحیح است لکن اگر بخوابد
و صل بکند عیناً آنکه یا الرحمن یا الرحمن یا الرحمن مننا باشد و یا هرگز در
بک صورت صحیح از بر او بداند کفایت میکند یا نه قوی نیست که کفایت میکند
لکن نیاید و وصل بکند چونکه وصل یا بد یا حرکت آخر کلام باشد و غرض اینست
که او را نمیدانند و اینهم اختصاص با آخران است و در هر جا وقف بکند
که حرکت آخران اند عیناً دارد مگر آنکه طریقی بشود که صوراً به از هم بیاید
شود که باعث بطلان است **مسئله** هرگاه در حین خواندن سوره شک
نمود در کلمه که بکدام از دو طریق مثلاً یا بد خواند شود ظاهر اینست که هرگز
نخواند خوب است لکن احتیاط است بسوره دیگر که صحیح تر است یا بداند یا بنحویکه
از حفظ بخواند پس از دو نوشته خواند محل اشکال است ششم آنکه بخواند
پس کلمه تمنا نیست گویند بگویند محل اشکال است و این شرط بجا اجتناب است
و در حالت ممکن پس در حالت عدم امکان البتة باید از دو نوشته یا تمنا نیست
گویند و دیگر بخواند هبکه ملاحظه بعضی کفیات را جبهه و در قرائت بدانکه
کفیات قرائت بر پنج قسمند و هر یک را حکمی هست قسم اول آنی گفته شد
که در خلل زام حرف حرکات اینها حرکت و سکون آخران دارند و اینها

بلکه جای عذر باشد و احتیاط و غرض از عذر نماز است بکدام عدل یا خوانند و در هر دو طرف است

در بیان واجبات قرآنی

(۲۹۰)

حقیقه واجبند از باب اصل تنطق بقواعد نحو که برای غلط نبودن کلماتند
 قسم دوم بعضی متعارف و در کتب بیان خوانند مثل تقییم و ترمیم و اشباع
 و میل دادن و در و و اشباع و نحو اینها میگویند که نزد اهل لسان سخن و مرغوب
 باشد اینها مستحبند و واجب نیستند اگر چه قراء بعضی آنها را واجب میکنند
 بعضی کتب است که باعث کج کردن چانه و تحریک لب و کرا و پند چانهها و
 ظهور صدای شبیه قی و هجوع و زور بسیار و خارج حرف حلق از حلق
 و مثل اینها که مکروه طباع و مستحبی و معنی آنند اینها حرام بلکه مبطل است
 قسم چهارم چهار عنوان مخصوصند که احکام آنها نسبت به وجوب و استحباب
 متفاوت است و در غامر و تاعده مؤین و قاعده وقف و فصل و میامکن
 معنی و محل مقام و جوی آنها و در ضمن چهار آخر اول است بدانکه مد
 بمعنی کشیدن است بعضی حرف میکشند که از آنها بدین کشند اول میباشود
 آنها را حرف مد نامیدند و مد آنها را مد طبعی و ذاتی میگویند و مد از مد
 که گاهی واجب است و گاهی مستحب است از آن مد طبعی است بلکه از آن مد طبعی ندارد
 کشیدن است از بابی باینکه باین الفاظ و الف با س و یا چهار الف است
 و بخوبی بدان بطریق تحقیق نمیشود و حرف مد که کشیم یکی و او است که
 پیش از او مضمومه باشد یعنی با صلاح و ملین افعال پیش داشته باشد
 و دیگری آن است که ما قبل آن مکسور یعنی زبر داشته باشد و دیگری الف است
 که قبل آن مفتوح یعنی زبر داشته باشد و جمع شده اند هر سه و کلمه از اینها
 و با این سه حرف مد گاهی سببه حاصل میشود که مد ندارد و از آن مد طبعی
 میخواهند و این آن مد است که گاهی واجب است و گاهی مستحب است و بملاحظه
 حالات باین سه قسم دارد که در هر یک از آنها همان سه حرف است که سبب از است

له
 ارفاع صوت
 ملو باشد
 ك

در بیان واجبات قرآنی

(۲۹۱)

از اسباب جمع میشوند و اینجا محل تفصیل آنها نیست و واجب از اینست که
 هرگاه در یک کلمه بعد از یکی از اینها همزه باشد مثل جاء و سوء و حی و اینگونه
 لازم باشد خصوصاً مدغم مثل الصّالین این دو سبب میشوند برای لزوم
 مد زیاده و ترازی مد طبعی که فایده آنها است اندک زیاده تر کشیده شود و نباید
 زیاده از مقدار زیاد باشد مثل شامگاه مدید مدید و جانی که مد ندارد
 مثل یسای از موقوفه هر کس که را و حی و علی و فلاح و امده مدید و باطل
 یا نه علی و امده و بعضی اوقات ناظران شام و همزه را در غامر بدانند که از غامر
 در اصطلاح علماء است که حرف را در حرف دیگر بپوشانند و بقوت شدت
 بان تنطق میکنند که فی الحقیقه تلفظ یک حرف است که سبب خال یکی و دیگری
 بقرین یک حرف شنبه میشود مثلاً در مد و ذال ظاهر است و مد باز هم در
 حقیقت مد و ذال تلفظ شدن یکی مدغم در دیگری و بتعمق وقت تلفظ مشخص میشود
 و بعضی میگویند که یک حرف تنطق شد لکن عوض حرف دیگر اعتدال زیاد بر حرف
 حرف حاصل شد که شد عبات از است مراد از این ادغام نه است که در اصل
 بنیه بعضی کلمات تشدید دارد است مثل مد و ذال بلکه در ادغامی است که در
 قرائت مابین دو حرف متصل یکم از و کلمه که آخر کلمه سابقه و اول کلمه لاحقه
 باشد فاعل شود در چند وضع حکم بوجوب آن میشود اول و مؤن و فاعل
 ساکن که بعد از یکی از حرف بر مملوز باشد همچنانکه خواهد آمد و دیگری و الف
 و لام که بعد از آن یکی از چهار حرف مخصوص باشد که لام را با الف حرفی و الف
 میکنند مثل الشمس و اللیل و در باقی حرف غیر از این چهار حرف لام را بحال نحو
 باقی است مثل القمر و الارض و غیره که دو حرف متصل بهم باشند اول
 ساکن باشد چه یک کلمه حتماً شوند مثل پدر که با و کلمه مثل اضر به از و این

در بیان وجایزات

۲۶۲

بکار بردن اینها بر عام واجب است و دیگر در خبرین سه جا که حکم بوجوب دارد
نموده اند محل نام است لکن احوط است امر به هر دو قاعده نون ساکن و نون
که متصل کنی و از بکلمه بعد کسبه از اینست که چهار حالت بجهت از هفت
ادغام و اظهار و قلب و اخفاء اما ادغام در وقتی است که بعد از آن یکی از
حرف بر ماقون که شش حرف است باشد و بعد وصل خوانده شود مثل در بکن
که نون را در لام ادغام میکنند و این را واجب است پس اگر مثل نوشته در بکن
محل اشکال است بلی اگر وقف کنند در بکن بعد از وای بگویند عیب ندارد اگر چه
در اینجا فیه میگویند و اما اظهار پس در جائی است که بعد از آن حرف از حرف طوف
باشد و آنها مشن اند و هم و ع و ح و ع و ح که باید نون و نون قبل از
اینها خوب ظاهر کرد و مثل محمد عید و در و چون این تاملی است اما فایده در
جائز است که بعد از نون و نون باء باشد مثل خبر که نون و اینجا قلب می شود
و ظاهر حکم بوجوب نیست و اما اخفاء پس در کسبه است که مرکب است از
واظهار که اصل حرف پنهان میشود لکن شدت ندارد و آن در غیر این سه جا
است داخل محبت و وجوب این معلوم نیست چهار مورد قاعده وقف و وصل
بذلکه در خبر فرات است اگر بکلمه قطع نفس صورت نمود و بعد از نفس کشیدن
مکث نمود بعد مشغول شد باین وقف میگویند چه نفس بکشند یا نه و اگر اندک
مکث نمود و قطع صورت نمود لکن قطع نفس نمودن را مکث میگویند و اگر اندک
مکث نشد از وصل میگویند و در همه جا هر یک از این سه کیفیت جایز است
پس وقف بر هر کلمه جایز است و وصل خوانند بکسوره تمام جایز است لکن هر
از وقف و وصل را حکم خاصه است اما وقف پس از اسر حکم است اول اینکه
وقف بحرکت نکند یعنی همین که ابتدای هر کلمه که ابتدای حرکت از آنرا

معلوم نیست
وجوب نیست
ک

در بیان وجایزات

(۲۶۳)

آفرینند از بر هر کاه بر لب الله وقف نمود باید از آن کسب کند اینکه بگویند
بسم الله و باینست که مثل ش میته هر کاه شخص مشغول خواند بود و وصل
میگردد و آخر کلمه را حرکت داد که وصل کند عارضه بجهت او شد که فاصله بعد
آمد و وقف بحرکت یا اخبار حاصل شد یا از کلمه بعد بخواند یا از این باب
که لازم میباشد که در سابق وقف بحرکت میشود اشکال دارد ظاهر نیست که اما
ضرر نیست مگر اینکه طول بسیار کشند باشد که صورت آیه هم خورده باشد
که در اینجا باید عاده از کلمه سابقه یا از اول آیه میکنند مثل ش میته
بر وسط کلمه نفس قطع شد مثل اینکه در حال کفن نشین نثر را گفت و نفس
و فاکتور ظاهر نیست که همین قدر که طول نکشند اما کلمه کافیست لکن
احوط عاده است اول کلمه در تهم آنکه بر هر کلمه وقف کند بطریق که صورت
کلام از هم پاشد شود مثل ش میته هر کاه شخص نفس تنگی باشد که نوا
متصل بخواند لازم نیست کلمه بکلمه بخواند هر چند صورت مؤلفان آیه هم بخورد
سیم آنکه وقف بلکه مکث بر وسط کلمه نکند و همچنین بر الف لام کلمه بنا بر الح
و اما وصل پس از اسر حکم است اول اینکه اگر فقره وصلی را باند کلمه ثانی
که باین متصل است باشد یا بداند آخته شود پس اگر بر نشین وقف کرد بعد
بگویند هذا الصراط و اگر متصل خواند یا بحرکت نوز نشین و اگر ضمه است
ظاهر کند و بجا هذا بچنانند و الف هذا را باند از در صکت از هر کاه
در صورت وصل نفس قطع شد و وقف اخبار شد و کلمه بعد از وصل را از
که اگر نفس قطع نشد بود لازم بود انداختن هم مثل الصراط و گفت یا لا
المستقیم و نفس قطع شد باید مستقیم بنها بگویند المستقیم بگویند یا باند از
الصراط عاده کند اگر چه ظاهر نیست لکن احوط در تهم است و احوط از این

در بیان اجتناب از اشتباه

(۲۹۴)

از این است که در کمال وصل باید حرکت از اول وصل میکنند
ظاهر کند پس اگر گفتند این الصراط المستقیم بسکون منتهی و متصل با و گفت
صراط الذین اشکال دارد باید بگوید المستقیم صراط الذین یا اینکه بر المستقیم
کند بعد بگوید صراط الذین سبیلهم که حرف آخر کلمه که قبل از او سکنه شد با و
کلمه بعد متصل نکند چنانچه مثال و بیایان خواهد آمد که مثل در و ز کار
متصله مثل شیخ و العفو کستن مکرر بعضی وصل بسکون را جایز میدانند پس گفت
سبحان الله سبحان الله یا سکون علی عین دار و **مطلب** بیستم ملاحظه
مهم در ملاحظه بعضی کلمات خاصه در خواندن حمد که ملاحظه آنها از غلط
محفوظ میباشد بعضی از آنها قاعده کلی دارند و بعضی جزئیات خاصه
و آنها چند ملاحظه اند اول اینکه یا بسم الله و آنکه میگویند از محل تری بهمین باشد
که اگر از اول لب که غالباً خشن است داشته باشد یا غیری میشود و در میان
قاعده کلیه است و همه قرآن و از کلمات و اینکه کلمه را که بر زبان جاری میکنند
حرف آخر از ابتدا نکند که بر اول کلمه دیگر بگذارد و مثلاً و یا آنکه بعد از
انها مکث نکنند که کاف از هر سر بعد بگذارد و که کس خواند شود و این حرف
در میان عوام مشهور است که در حمد گفت اسم شیطان حرفت نامرئوس
و بعضی در حمد بد اسم شیطان نیست لکن ملاحظه که لازماً است اینست که
آخر کلمه بر اول کلمه دیگر گذاشته نشود که خلاف قاعده نطق کلمه بشود مثل
ذیل و قریب و الحمد لله رب العالمین و کتب در باب آن فیه اگر مسموع شد
گاهی باعث بطلان میشوند و گاهی نمیشوند مگر با این حد ترسید لهذا
باید ملاحظه نمود و چاره از اینست که در آخر کلمه قدر صد و اینست
و در کلمه دیگر ظاهر نماید یا بگویند یا اینکه اتصال حرف کلمه را بهم زیاده تر

در بیان کتب قرآنی

(۲۹۵)

زیاد تر از اتصال موهله نماید که این قوم برخاسته نشود سیم آنکه در تفسیر
اینست قوت نماید که چند حرف بشود تند باد حال کچرف و بیان خزن است
اینست قوت نماید که بر آن نکند که چهار پنج حرف بشود چهار مانده در حرف
بخصوص مثل و الرحمن الرحیم اینقدر مکث و آراء آن نکند که چهار را اذا
بشود چونکه اصل را فی الجمله متساوی است بر اینست بقوت شدت و با طول
اذا و آن چهار پنج را اذا میشود و چاره اینست که بمحض تلفظ برای زبان بکلام
متصل بکند که در معکوس نشود و شیخ ملاحظه الصراط و صراط الذین نماید از
باید ظاهراً که شبیه نماید و اما ضایع اگر ضایع را نشود که بدین
شود و صراط گفته شود عیناً از سبب آنکه صراط از جمله قرآنی است ششم
آنکه در گفتن ایالات زیاد قوت نکند که چند بار متوالی شود و هم آنکه آنست
و غیر المضموع سکون آنها را خوب ظاهر بکند نه بطریق سکت و وقف نه
طریق لبشود که شبیه با دغام بشود و بعضی خصوصاً سوره توحید و آن
چهار یا است اول بسم الله الرحمن الرحیم و دریم قل هو الله احد سبب الله
الصمد چهارم لم یلد و اخر و بعضی لم یلد و انها ائمه میباشند و علی ای حال
وقف و همه مواضع از خویش اگر بر احد وقف نکند و از او متصل با الله الصمد
نمود باید حد از تنوین بد و تنوین را مکث کند و بلا الله بر ندید گفته
شود حد الله الصمد و الله و این قریب بگویند و چنان است که بی تنوین وصل
کند و بگوید حد الله الصمد لکن قرآن اول و اول و حوط است و گفتوا
و گفتوا و گفتوا و گفتوا چنانچه باید ملاحظه ذال و ان بشود که
غالب مردم بسبب عدم ملاحظه تلفظ ان با میخوانند و بیک نفس خوانند
اینست مکرر است از شش مرتبه از کتب قرآنی ملاحظه حضرت

مشکلات
۵

در کیفیت قرائت

(۲۹۶)

انخفاض که شروع مقترن همزه و لا نه در مصنان و محلان و احکام است
اما مقصود از این بدانکه هر چه از اخفات و صفات خداوند هرگز با هم جمع نمیشود
و آنچه بعضی خیال نموده اند که اکثر اخفات با اول هر کلمه میسر میشود غلط است
پس میگوئیم اخفات عبارتند از خواندن بطریقی که خود شخص صفا بخواند بشود
و هرگاه کسی که گوش او بدمان این نزد یک باشد مثل نزدیکی گوش خود به
خود بشود هم عیب ندارد بلکه اگر کسی هم از گوش او دور تر باشد و با شتاب شود
لکن موقوف باشد و جوهر صفا ظاهر نشود عیب ندارد و چهار قل از این است
که نزدیک باو بشود از این سبب جوهر صفا و اما محل آنها پس بجهت این لازم است
چند در قرائت نماز صحیح در کف اول ضرب عشاء و اخفات در دور کف
اول ظهر و عصر و اما از میان این چهار ایشان لازم نیست و هرگاه که بر هر چهار
لازم است و بجهت این چهار اخفات و اما در جائیکه هر یک از اخفات لازم
یا بر زمان هم لازم است اینک زمان در همه نمازها بخواند و این چهار اخفات
در مسئله و قول گفت حوط اول است و دوم خالی از وجه نیست و اینها
مسئله دیگر گفت که در جائیکه قرائت در سجده باشد یا در هر یک از اخفات
یا با غیر بودن او همیشه است و در جائیکه نا محرم صفا او را نشود پس اگر نا محرم
گفت که صفا او را میشود واجب است اخفات در هر نمازی که باشد این مسئله
متنبه است بر مسئله دیگر و از اینست که آیا صفا از مطلقا امر است گوش
دادن و یا واجب است اخفات آن بانه اقوی این است که گوش دادن بصفا
زن نا محرم حرام نیست حرف زن و در حضور نا محرم جایز نیست مگر اینکه
بفصد نماند و خوف افتش از باشد انوقت حرام است پس هر خواند او با وجود
نا محرم عیب از او مگر آنکه بداند که آن نا محرم بقصد نماند صفا او گوش

در بیان احکام سوره

(۲۹۷)

که اخود
در صورت احاطه
است

بخط
انکه قصد اجاز
از نماز و عین
باشد باشد
است

گوش میدهد بنا بر این در نهایی مجوز که صفا ایشان مکروه طابع است ابتدا
اشکالی و هر خواند ایشان نیست **مطلب** در احکام مختصه سوره
چند حکم است لکن در وقت بسم الله گفتن قصد سوره معین کنند همان را
بخواند پس اگر بسم الله گفت با این قصد که بعد از فراغ تعیین سوره کند باطلا
و اگر بسم را بقصد سوره گفت سوره دیگر خواند باطل است **مسئله** در
عاده سوره دارد کفایت در قصد میکند **مسئله** در سوره سوره داشته
و سهوا بسم الله بقصد سوره دیگر گفت و آنرا خواند عیب ندارد **مسئله**
هرگاه در قصد از اول در عادت معین بر زبان او بیاید و سوره جاری شد عیب ندارد
و این غیر از آن مسئله است که بسم الله در قصد سوره معین بگوید و منافاتی با آنکه
تعیین در جمله خبر است ندارد و در میان باطل ظاهر میشود **مسئله** در هرگاه
بسم را بقصد سوره معین گفت بعد از طریقی گفت که کدام بود اعاده کند
بفصله سوره که بخواند هرگاه بسم الله بقصد یکی از دو سوره مجزئ توحید
گفت و بعد نماند کدام یک بوده بقصد یکی معین از آن بسم الله را اعاده کند
و سوره دیگر نمیشود بخواند حکم دوم آنکه یک سوره در یک رکعت نماند
باشد پس بعضی آن کافی نیست و باری از یک سوره خواندن جایز نیست بنا
بر مشهور لکن سوره الف ترکیف یا سوره لا یزال او هر یک سوره حائز است و
همچنین سوره والضحی و الف شرح پس باید هر دو را بخواند یا بسم الله که مابین
هر دو است حوط ترک خواندن این سوره ها است و نماز واجب حکم پنجم
آنکه سوره که سجده واجب در آنست نخواند آنها چهار سوره اند الف تحذیر
حم سجده و الف تحم اقر و مکه خواند عدا نماز باطل میشود و سجده بر او واجب میشود
مسئله در نا محرم شرف در خواندن باطل میشود با آنکه اگر شرف نمود

در بیان حقیقت رکوع

(۳۰۰)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس از شروع بدین الله حمد در دو رکعت اول
دویم مستحب است بعضی سوره یا مخصوص پس در نماز صبح سوره بخواند که در طول
مثل سوره هل فی سوره قیامه باشد و در نماز ظهر مثل سوره والفرس و
اعلی بخواند و در نماز مغرب عشاء سوره انا انزلناه و اذاجا بخواند و در ظهر
روز جمعه سوره جمعه منافقین بخواند سیم آنکه سوره قل هو الله و انا النبی
در نماز ترک نکند چهارم آنکه برای این دو سوره خصوصیتی عجبیست که
هرگاه شخص عز دل کرد از سوره مخصوصی که فضیلت دارد یا بنهاست
فضیلت آنها خداوند عالم اجر دهد و ابا و اکر امت میفرماید مقصد
در رکوع است لازم است بیان حقیقت آن و حکم آن و واجبات آن و فائده
بدانها و بعضی مسائل متعلقه بان در چند مطلب مطالب اول در حقیقت
رکوع بدانکه رکوع در شریعت اینست که کمر را خم کند بر شانه شکم و خفتن
آن موقوفست بر چند امر اول آنکه خم شدن بجهت باشد که سر و انگشتان
حتی انگشتانها را بر زمین نهند و احوط اینست که سجده باشد که گفته
دست بر کند و سیم آنکه از قیام خم شود و بر این مفرع میشود یا نه
که هرگاه نشسته نماز کرد یا عاجز بود و قادر شد خم شد برخواست یا نه
نمیدارد و لازمست که دانست باینکه از راسته بر کوع برود سیم آنکه
از قیام مضار آن خم شود و بر این مفرع میشود این مسئله که هرگاه قیام
بجای آمد و بعد خال قرائت نشد بعد از آن برخواند تا حد رکوع نماز
باید دانست باینکه از راسته مقارن خم شود چهارم آنکه نشسته باشد
رکوع نباشد و بر این مفرع میشود چند مسئله یکی آنکه اگر در نماز بقصد
برداشتن چیزی خم شد رکوع زیاد نشد مسئله دوم آنکه اگر بقصد سجود

در بیان حقیقت رکوع

(۳۰۱)

سجود یا بقصد چیزی برداشتن خم شد و از وقت بخاطرش اند که رکوع نرفته مجد
رکوع مانند ثمر ندارد باید دانست باینکه بقصد رکوع خم شود مسئله سیم
اینکه اگر بقصد رکوع خم شد بخاطرش رفتن از حد رکوع گذشت اما بطریق
خم شد بالا یا پائین یا مجد رکوع قرار گیرد چهارم آنکه اگر قبل از رسیدن مجد
رکوع قصد سجود کرد خم شد بالا یا پائین یا بان حدی که بقصد رکوع بود و از اینجا
خم شود تا مجد رکوع قرار گیرد و بعضی گفته اند که باید بقصد رکوع خم شود
پس اگر قصد خم شد تا حد رکوع مانند ثمر ندارد و علامت خط این احوط است
لکن اقوی اینست که همین قدر که قصد غیر رکوع ندارد کفایت میکند اما
از امور که متحقق اصل رکوع بانها است اینست که فی الجمله مکتب باز نیست
انحالت انحاء حاصل بشود و بعضی گفته اند که فی الجمله طائیفه در انحالت
باشد بعضی گفته اند که مجد رکوع که رسید اصل رکوع بجای آمد و حد
ایدامکت نشود و از آن گرفتار واجب علیحد اینست بر این مفرع میشود
مسئله مهمه و از اینست که هرگاه شخص بقصد رکوع خم شد تا حد رکوع
رسید و غفله بجهت رفت که در اینجا موافق قول سیم رکوع بجای آمد
و حکم بطلان از انبابت ترک رکوع و دخول در سجده نمی شود و ترک طائیفه
و ذکر رکوع که شد و واجبند که ترک شد اند و محل آنها بدخورد و سجود
گذشته و عود بر کوع باعث بقدر رکعت است پس حکم میشود بصحیح نماز
و موافق قول اول و دوم باطل است اقوی همین است اگر احتیاط شد باید
بعد از اتمام اعاده اینست که مثلش هرگاه قد شخص خمید باشد مجد
رکوع لازم است و وقت رکوع زیاد تر منحنی شود برای فرقی میان قیام
و رکوع و اگر خم بودن و از حد آخر رکوع برگزید و اینجا آنها کند بطریق

و احوط
اعاده نمازات
در این مسئله
مسئله
ک
این احتیاط است
نشد
ک

مسئله
این احتیاط است
نشد
ک
مسئله
باید مقید بود
نشد
رکوع
ک

در بیان واجبات کوع

بجز آنکه گفته خواهد شد مستلزم هرگاه غیبه قیامت تواند که بیکه
بر عتبات و مثل آن ملک بالا ترا از آنجا بیاید بعد از آنکه شود که وقت برای کوع
چنان کند که هر قدر تواند داشت بود تا آن خم بود از اصلی و کوع او بشود
بعد از آنکه این کیفیتان بعد از آنکه حاصل کوع حاصل شده و در آن همین مقلدا
و اگر که شده عمل با سهوا نماز باطل است بعد از حصول کوع از واجبات
چند نیست که در ضمن مطلب و تمهید می باشد **مطلب اول** در بیان واجبات
و کوع است آنها شش اند اول طائیفه یعنی قرار گرفتن همه اعضا هر یک
در جای خود و احوال مخصوص و تمهید ذکر خواندن در آن و مقدار واجب
هر یک بنحای آن و ثانی العظیم و بجز آنست با سهوا نماز است باید که طائیفه
نماید و طایفه العظیم که بدل بر او وضو نشود و مخرج آن سر باشد که بدین
پیش با لای بر خورد و اگر سهوا نماز الله بگوید و وقف کند بر هر یک با اینکه
هاله الله را مکسور نماید و درونای اولی متصل کند بین سبحان و مستحجاب
سه مرتبه گفتن سبحان و ثانی العظیم و بجز آن با پنج مرتبه یا هفت مرتبه و فصل
در هفت است بعضی گفته اند هر چه زیادتر بگوید هم مستحب است عمل آنها طایفه
باشد هم مستحب است **مسئله** در آنکه از زمانیت تعیین واجب کند هرگاه سه مرتبه
یا بیشتر بگوید مستلزم هرگاه سه مرتبه بگوید برای آنکه بعد معلوم شود
آن یک غلط بوده بعد نیست که از دیگری که بقصد استیجاب گفته شده
عوض او بشود **مسئله** هر سه مرتبه که در آن بقصد قربت بگوید و بگوید
بناد و همه را بقصد و بگوید ظاهر نیست که عیب ندارد و اگر همین
طریق که مشغول نماز است و در کوع سه مرتبه را بگوید و باطل نیست و با
و مستحب است و خدا حاضر نیست هم عیب ندارد و سهوا نماز کوع آنست

در بیان واجبات کوع

آنست که تمام گفتن ذکر واجب در حال طائیفه باشد پس اگر هنوز قرآن نکرده
شروع کرد بدین که اگر چه حرف اول او باشد باطل میشود و اگر یک حرف از او تمام
شروع کرد بر آنست که باطل میشود و هم چنین ذکر مستحب هم شرط صحیح
اینست که در حال طائیفه باشد و در اینجا مسئله اینست که اگر سه مرتبه بگوید
از این باب است که عات کرده اند که بعضی هم شده هنوز از امر نکرده شروع بپایان
میکند و اول آنست بنحای آن از امر گفته میشود پس اگر با آنکه گذاشت بقیه نماز
باطل میشود و اگر تا نیا که قرار گرفت ذکر بقصد جوب گفتن یا عمل اشکاک
اگر از اول در ملاحظه چنین کرده و احوط اتمام نماز بعد از آنست و
هم چنین اگر در ذکر مستحب مثلا در حال بجز گفتن شروع کرد و خواست
با اینکه طائیفه خود را بهم و آن ذکر مستحب که در احوال گفته شده باطل است
بلکه در ضمن نماز اشکال است اگر چه عاده بخیر و صحیح کند پس از این مسئله بنا
غافل شد خصوصا برای کسانی که شایسته میکنند غالبا نماز ایشان از این جهت
باطل میشود چهار مرتبه داشتن از کوع بعد از نماز اگر خم شده بسجود
و غافل باشد و یا نماز است نشد نماز باطل است پنجم آنکه در آن سر داشتن
طائیفه حاصل شود پس اگر در طائیفه سجود رفت عمل آنها باطل است و با
این واجبات کوع که گفته شدند اگر سهوا ترک شدند تا محل آنها گذشت
نماز صحیح است اما از واجبات که دخل و تحقق کوع داشتند اگر سهوا ترک
شدند هم باطل است **مسئله** اگر طائیفه با سهوا نماز و در کوع
سهوا ترک شد احوط اعاده است چونکه احوط داخل بودن در حقیقت
و کوع است **مطلب دوم** در بیان واجبات کوع و اقسام آن برای طایفه
از اصل آن و آنها چند قسم اند بر تلبیلین قسم که هر مؤخر بعد از عذر مانگا

اگر یون
ملاحظه چنین
نموده و فصل
بان نموده و بعد
قرار در واجبات
گفته نماز اشکال
ندارد
اشکالی
نیست اگر بقصد
خصوصا بگوید
بابا قصدان قطعه
فریب نماز داشته
باشد علی
ای حال

در بیان ابدی کوع

(۳۰۴)

امکان مقدمه است که در کوع باشد یا مکان بعد از آنکه در کوع رسیده باشد
و این مقدمه است بر کوع نشسته مرد خم شدن بطریق خم شدن کوع بی
اگر ابدی ممکن نباشد که خم شدن است که این طرف و آن طرف ممکن باشد پس
در مقدمه بودن آن بر کوع نشسته تا مانیست و بعد کوع نشسته برای کعبه
خم شدن ایشان را برای او ممکن نیست چه نماز او بقیام باشد یا نشسته و کعبه
ر کوع نشسته نیست که خم نماید خود را تا بجای که صورتی مقابل از نوعی
بشود و چنانچه که مقابل محل سجود او بشود سیم کوع نشسته که در آنجمله
منتهی شود برای کعبه انفرادی آنجا که گفته شد و از آنکه نباشد چهار ایما
بر عرض کوع برای کعبه که ممکن از اقامه کند نشسته نباشد با بنظر کوع
ر کوع سر خود را قبل از ایما بکشد بقصد کوع و سر از او بردارد و فکر کوع
بخواند بکشد را بالا کند پنجم ایما بکشد برای کعبه ایما بکشد و از آنکه نباشد
با بنظر کوع بقصد کوع چشم را بندد و در آن حال سبحان ربی العظیم بگوید
نگوید بعد پنجم را و اگر بقصد سر برداشتن از کوع ششم برای کعبه از ایما
هم عاجز باشد اینست که در دل بکشد زان کوع را و در کوع بخواند و اگر خواند
هم در دل بکشد زان را بن آخر مرتبه ایما است این بدعا که کند و فصل پنجم
سهواً مبطل است اگر زیاد شد بقصد بد کوع هم مبطل اند و در اینجا مثل
نمونه دفعی است که هرگاه شخص تکلیف بدلی از آنها باشد و در همانوقت ممکن شد
از اصل ببدلی که مقدمه است بر آن مثلا کوع نشسته را بسبب عجز یا آورد
در آنجمن ممکن شد از ایشان پس بگوید که این بچند قسم متصوّم میشود
اینکه کوع را تماماً باطمانینه و تمام کوع را آورد و در آن حالت او را قیام ممکن
شد و اینجا کوع او صحیح و باید برخیزد برای قیام بعد از کوع دوم اینک کوع

دو ذرات
نیت بر خم شدن
بمناسبت کوع
نشسته بلکه کوع
نشسته که در کوع
در صورتی که از
خم شدن با حدیث
دفعه از آنجا که
نشسته احاطه

در بیان امتحان کوع

(۳۰۵)

کوع نشسته را تمام کرد و سر برداشت و معطل شد و طمانینه بعد از آنکه
باید بر فاد بر ایشان زد و اینجا قیام بعد از کوع از او میخواهند و بالا
که برخیزد برای اینکه از قیام بگوید و در آنوقت نیت که لازم نیست
بر کوع نشسته رفتن و هنوز از اقامه نکرده فاد را بشد چهارم آنکه هنوز در کوع
نخواند فاد را شد پنجم آنکه هنوز در کوع مستحب بخواند فاد را شد ششم آنکه
که در همه این صورتها چنانچه طریق نشسته بالا یا بگوید کوع احلی که رسیده
و کوع واجب مستحب را یا آورد و بعد کوع حاصل نشد و بعضی را بن اشکال
گرفته اند و از حوط عمل یا بطریق و از آنکه است کثرت مرکه بسبب
با نا انشوائی مانند خنده یا نشسته مثل کعبه بعضی گفته اند و وقت کوع نیست
انرا کند کافی است از آنکه مدتی خم نشود مگر آنکه از حد کوع
بگذرد و آنوقت نیت اکتفاء کند و از حوط اینست که بکسر هم ایما کند اگر تواند
که تکبیر بر چیزی کند مدتی بالا نشود و از آن بالاتری خم شود لازم است که
آن وقت بعد کوع خم شود و مطالبه چهارم در امتحان کوع است
و آنها چند چیزند اول بکسر کعبه برای کوع و نشستن و بعضی این تکبیر واجب
میدانند و شرط بر آن اینست که نباید در حال ایشان با فرار و از ایما
پس در حال خم شدن بطریق که بسیار از مردم غارت کرده اند و فرغ
نیت بلکه اگر عدا یا از ایما بقصد استیجاب جز نیت نما
باشد صحیح است و محل اشکال میشود و هر تکبیر نماز یا بکسر را از آنکه باید
در حال قرار و از ایما باشند در حال برداشتن و خم شدن پس از این وقت
نباید غافل شد و بپراستنی کوع گذاشتن و گفتنش بر سر
و آنها را نشسته است چنانچه که آنکه آنها را از دور نمایند و اگر

را حوط
و از حوط قیام است

این احاطه است
نشود
کشت
که بعد از کوع
بگذرد

کشت
تقصیل است

در بیان احکام سجده

(۳۰۶)

کبره سرافرازا با همه انگشتان سیم اینکه در حال رکوع زانوهارا بر زمین
و پیشانی و دو چهارم اینکه پشت خود را راست سازد که اگر قوی است از ران
شود بجا خود بنامند سجده آنکه کردن را موازی پشت بکند و شکر آنکه نگاه او
ما بر زمین افتد باشد مغفرت آنکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ
هشتم آنکه زانو و دستها خود را بالا ترا از زانو بگذارد لکن در اصل خم شدن
باید بطریقی باشد که اگر نخواهد بر زانو بگذارد بر سر خم نکند پیش از گذشتن
سبحان ربی العظیم این دعا بخواند اللهم لك ركعت ولك تسليط لك
امنت وعليت توكلت وانت ربي خشع لك سمعي وبعثي وسمعي وبعثي
والجوى وحقى وعصيت وعظمت وما اقلته قد ما غير مستطير
دهم آنکه چون از رکوع سر برآورد بگوید سبحان الله الحمد لله
الكبرياء والجود والجبر **مفصل پنجم** در بیان سجده
حقیقت واجب و اقسام و بدای و مسائل و منتهای آن و در چند مطلب اول
در حقیقت آن بدانکه سجده کیفیت خاصه است که در همه ادیان بجهت
تعظیم معبود ثابت است اصل حقیقت آن خم شدن و گذاشتن پیشانی بر زمین
بجهت تعظیم و در شهرت پنج قسم است سجده نماز سجده تلاوت سجده شکر
سجده شکر سجده تعظیم الهی و تذلل و هر یک از اینها را احکامی است که در
چند مقام بیان میشوند **مقام اول** سجده نماز است سجده در آن
و کز است و در کمال اصل سجده است کیفیت آن بودن بپا خاستن
و بعد از حصول حقیقت آن بجز صورت سجده نماز شکر است از آنکه
اعتماد نماید بر هفت عضو که آنها را مساجد سجد میگویند آنکه باید که
بدن خود را بر هفت عضو باشد بطریقی که گفت شود که بر اینها سجده

در بیان احکام سجده

(۳۰۷)

سجده کرده و آنها پیشانی و دو رکعت کشته و دو سرافرازا و آنکه بزرگ پاهای
پس اگر بعضی از اینها غایب بر زمین نباشد و اصل از اعتنا نشود نماز باطل است
لکن ضرر نیست که سنگینی انداختن بر سر مثل هم باشد باید که این مساجد سجد
منفر باشند یعنی هر محل خود قرار گرفته باشند پس اگر بر برف زمین یا پنبه
یا شیشه مندرج سجده کند بطریقی که بعضی اعضا منفر نباشند نماز باطل است
و بدانکه گذاشتن هر یک از اینها را بر زمین سجد سجد است حکم خاصه است اما
پیشانی و زانو و دست از میان دستگاه مؤسسه و ابروها و در طول مابین
دو چیز است پس مجموع مقداری که این چهار را داخل کرده اند پیشانی است
و لکن در گذاشتن آن بجهت سجده هر قدر لازم است که گفته شود پیشانی
گذاشتن و ظاهر اینست که بقدر در هم از آن کافیت است اما لازم است که این
مقدار مجتمع باشد با اینکه اگر منفر گذاشته شود که قدری هوای و قدری
گذاشته باشد بجهت آنکه اگر گذاشته متصل باشد بقدر یک در هم نباشد
مثل آنکه بر چند وصله کل پیشانی را با این نحو گذارد کافیت اگر چه در هم
از فوق نیست بعد از صد گذاشتن پیشانی لکن احوط اینست که مجتمع باشد
مسئله اگر گذاشتن بجهت زنجی یا در مکی ممکن نباشد هر قدر که از این
ممکن است کافیت و اگر ممکن نشود زمین را کوبیده که از دمل در آن
کودی مقداری را از اطراف بر زمین واقع شود و بعد از تحقق گذاشتن
لازم است و آنچه در پیشانی بر آن گذاشته میشود چند امر اول آنکه شکر
ما بصلح السجود علیه باشد یعنی باید از زمین نباشد یا از زمین و پنبه باشد
و خوردنی و پوشیدنی نباشد پس اگر چیزی از اینها بر زمین و پنبه مثل
معدن یا سجد بر آن جایز نیست بر آن و کدره و لباس خود پنبه کتان

در بیان واجبات سجده

(۳۰۸)

و کما ان جاز نیست مسئلش بر واهانی که خوردن از آن در حال انحراف
متعارفست مثل کوزه باز و غلبه خاک بر رویش که آنست که در اشکال
دارد مسئلش بر کپاهانی که متعارف نیست استعمال آنها اگر چه کاهی
دواستعمال شوند سجده واجب ندارد مسئلش بر خوراک حیوانات مثل
کاه و علف سجد جائز است مسئلش بر برکهای خاکی سجد اشکال است اگر چه
و دیگر قابل طبع نباشند مسئلش بر نبتا کوهی و جائز است مسئلش بر نبت
سجد جائز نیست و هر چند برشته نشده باشد مسئلش بر خشک شدن خوط
ترك سجد است بر ترك از جائز است مسئلش بر ترك سجد مشکلا
مسئلش بر رفته زرد الو سجد اشکال است بر رفته خرمای عینک و
مسئلش بر پوست زخم سجد جائز است مگر آنکه ماکول متعارف
باشد مسئلش بر پنبه اند و بر پوست خرگوش و سجد جائز است مسئلش
بر جوفها خشک هر چند از چیزی گرفته باشد که سجد بر آن جائز است سجد
جائز نیست مسئلش بر بادام و گرد و درختان و پنبه جائز نیست
هر چند بر پوست آنها باشد مسئلش بر پوست شلشوک جائز نیست
جائز است اخوط و در هر دو وقت مسئلش بر نخاله کدو و جود و
بالای آنها سجد جائز است مسئلش بر برگ درختها و برگ نخل سجد
جائز است مسئلش بر برگ مود و آغی که ماکول است سجد جائز نیست
و در غیر از عیب ندارد مسئلش بر چیزی راقان کرانی ماکول است
نه از آنکه هیچ وقت سجد بر آن جائز نیست مسئلش بر چیزی در قبض
صفحات ماکول است و هیچ جائز نیست بر آن جائز نیست مسئلش بر
نارینه سجد بر آن جائز نیست اگر چه هنوز خوردن نشده باشد مسئله

بلکه
جائز است مگر در
چیزی باشد که
شده باشد سجد
اگر چه کدو
از آنکه خوردن
ک

در بیان واجبات سجده

(۳۰۹)

مسئلش بر چیزی که بعضی اشخاص کاهی از بابت کثافت طبعیت بخورند داخل
خوردن نیست پس سجد بر آن جائز است مسئلش بر کاغذ سفید سجد
جائز است اگر چه از کهنه پنبه و املک است بر خود پنبه املک جائز نیست
مسئلش بر چیزی است که غده که از او برشم نباشد لکن اخوط ترك این
مسئلش بر کاغذ نیک کرده اگر نیک از جرم ندارد سجد بر آن جائز است
مهر نیک که نباشد خطا نیک اگر از چیزی نباشد که سجد بر آن جائز نیست مسئلش
کاغذ نوشته اگر مرکب غلیظ نیست سجد بر آن جائز است مطلقا و اگر غلیظ
و بعد رسماً سجد پیشانی بر کاغذ سفید گذاشته میشود باز هم جائز است اگر
پیشانی بر آن نوشته گذاشته میشود و آن مرکب غلیظ از چیزی نیست که سجد بر آن
جائز نیست مثل صمغ و دود و نشاسته باطل است مسئلش بر کاغذ که
از پوست اهو است سجد جائز نیست مسئلش بر لاله و گلها حتی گل کلاب
سجد جائز است مسئلش بر کچ و سنگ املک قبل از بچن سجد جائز است
و بعد از آن محل اشکال است مسئلش بر گل آفتاب و گل داغشا و گل مخوم
سجد جائز است اگر چه خوردن میکنند مسئلش بر اجروسقال مثل صله
کوزه که لایه ندارد اخوط سجد کردن آن اگر لایه دارد جائز نیست اگر لایه
از آن نیست و بخور باشد مسئلش بر نبت بلور سجد جائز نیست چونکه
از اسم مبین میزنند فصل بدانکه شرط بودن مایع السجده علیه و شای
امکان است پس اگر زمین یا از رویه از آن که غیر ماکول و ملبور باشد سجد
و کاغذ هم نباشد با اینکه از آنها با سجد بر آن ممکن باشد شرط مایع
و نماز میکنند بر هر چه بخورند لکن اخوط اینست که اگر از پنبه کمان چیزی
باشد از آن مقدمه ندارد و بعد از آن آنچه مقدمه نباشد بعد از آنکه نشانیها

بلکه
فقدیم پنبه کمان
است ممانند آن
قدیم پنبه است
بر مقدمه
ک

منها ما يصح الجمع عليه

(41)

اینها بر پشت گفت گشت خود سجده کند **مسئله** اگر شخصی مشغول نماز باشد
 و در این اثناء طفلی مثلاً مهر او را ببرد و نزد پدر او ما بصره ^{علیه} التمجید بگوید
 پس اگر وقت نماز است همانا کیفیتاً اضطراب را در نماز کند و اگر وقت نیست و در
 نماز باشد بهم بزند و اگر پیشانی را گذاشت فوق معاف شد حکم آن خواهد آمد
مسئله اگر بدانکه افضل همه افراد ما بصره ^{علیه} التمجید ما را و کل است و افضل
 تربت سیدالشهدا علیه السلام که در احادیث معتبر است که سجده بر آن خرق هفت
 جانب آسمان میکند یعنی موانع قبول که در هر یک از آنها است میبارد و در ^{محل} سجده
 در محل سجود تا هفت طبقه زمین و اگر تربت سیدالشهدا که خاک باشد سجده
 کند فضیلت آن از مهر یا خندیشتر است بعد از تربت سیدالشهدا علیه السلام سجده
 بر کل خاک از بانی چیزها افضل است و نماز او مودیکه در محل پیشانی باشد باید
 ملاحظه شود اینست که پیشانی باید برین قرار گیرد پس هرگاه تر باشد بطریقی
 که پیشانی بر آن قرار نگیرد سجده بر آن جایز نیست اما اگر پیشانی بر آن قرار گیرد
 عیب ندارد **مسئله** هرگاه شخصی در زمینی باشد که مجموع آن آب است
 که اگر سجود ببرد سر و صورت و لباس و کل اورد میشود پس اگر از این آب پیشانی ^{محل}
 بریدن اورد میشود قیام و رکوع را اینجا اورد و بجهت سجده بپا کند و اگر ضرر
 ندارد لکن همز فدا است که کل اورد میشود باز هم ظاهر نیست که بتواند بر
 سجده نماید لکن احوط ^{است} تمیز شدن این کیفیت و نشستن برای تسبیح است
مسئله هرگاه محل سجده کل زمینی باشد که اعتماد بر آن ممکن نیست کفای آنجا
 متصل نمودن پیشانی بر آن نمایی **مسئله** هرگاه پیشانی را بر کل گذاشت
 و کل بر آن چسبید باید برای سجده دویم از آن پاک کرد ستم آنکه محل پیشانی
 ناپاک باشد اگر چه بر آن نجس باشد چهارم آنکه از حیوانات گشت و یا در آن

ملک
اقوی شہزادہ
الوزی بکل طور
نباشد کہ محمد
کر عادی

در میان و جیبانی

67112

با محل ایستادن تفاوت نداشته باشد و فصل آنها و مکان گذشتن
 آنکه پیشانی گذاشته شود بران پس اگر مهر مثل چسبیده باشد بر پیشانی از محل
 سابق گذشتن آن تا نیایی آنکه از پیشانی جدا شود محل اشکال است **مسئله**
 مهر پیشانی را بر خاک گذارد و خاک الو دوشده تا نیاید سجده کرد عیب ندارد و
 مثل حل نیست که گفته شد باید از ارفع کوه شمر اینکه خالی باشد پس هرگاه بر
 یا ستانه چرخ زباد باشد سجده باطل است یا نه عیب نیست به پیشانی است اما
 عضو دیگر بر محل آنها شرط ندارد و همین قدر باید قدر بگیرند پس با صحیح الجود
 بودن در محل آنها شرط و تکیه ^{نیت} هر یک را کیفیت خاصه است اما در کیفیت
 دست پس باید باطن آنها را گذاشت رجائی که قرار بگیرند و مضایقه است که
 گفته شود که مرد و گذاشته شوند بگرفتار گرفتن تمام آنها بدقت شرط نیست
 و اگر بر فاصله دو بود یا با دو فرسنگ گذاشته شود که قطعی از میان آنها هوای
 باشد عیب ندارد **مسئله** اگر دو کفش را بر پنجه بگذارد پس اگر هوا
 از بی بار بزرگ نباشد عیب نیست اما اگر مثل شب میل از کفش و به
 مشکل است **مسئله** اگر مهر باطن دست نتواند گذارد و در گذار آنرا اگر
 هیچ نخواند ظاهر است بگذارد و اگر نشود که قدر از دست که بان نزد
مسئله اگر بر سر نکشان آنها سجده کند بخیر نیست **مسئله** اگر
 کفش را نیند و سجده کند بخیر نیست هر یک در حال اضطراب کافی اند اما
 دوسر را نویسنده از آنها اصل کاشه را نوانست که مفصل ساق و زانو
 باید فی الجمله بر ظاهر آنها سجده شود و فراموش کرد که کار نیست اما آنکه بزرگ
 یا بر نیاید سجده بر سر نکش باشد که سر نکشان بزرگ بر زمین گذاشته شود
 و ظاهر نیست که ظاهر باطن در هر یک هم کفایت میکند هر چند سرخا گذاشته

در بیان واجبات سجده

(۳۱۲)

کذاشته شود لکن احوط گذاشتن سر نکشاند و هم از واجبات سجده کفش بجا
 رقی الا علی و رقیبکم بکسر نون یا سبحان الله سه مرتبه نماز مسائلی که در رکوع گفته
 شدند و اینجا هم جا گرفته و در صورت عدم تمکن بک سبحان الله هم کافیست
 ستم از واجبات از ارام گرفتن است بعد از ذکر واجب شرط ذکر مستحب هم هست
 و نماز اشکال که در رکوع گفته شد نیست بکسانیکه ارام نگرفته مشغول میشوند
 در اینجا هم هست چهار و مساوی بودن با موقوف بطریق که در مکان گفته شد
 پنجم آنکه در حال ذکر هفت عضو در محل خود برقرار باشند پس اگر دست را یا انگشت
 پا را برآورد و در آنجا مشغول نگردد یا بلند باشد یا طاعت امار و وقت سکوت هر یک
 از شش عضو را که برآورد و بعد در حال خواندن بگذارد و عیب ندارد و اما پیشانی
 پس در برآوردن و گذاشتن از چند مسئله هست اول اینکه عدا سجده برآورد
 سجده زیاد کند بقصد نماز و این باعث بطلان است و هم آنکه سهواً سجده زیاد
 کند و در این حکم بطلان نمیشود سیم آنکه بی اختیار بیدار گذاشتن پیشانی
 اندکی بلند شود و بی اختیار گذاشته شود بعضی از علماء در اینجا حکم خبری
 که در سجده عمل آمده دیگر سجده دیگر نرود و ظاهر در نظر این است که این
 کیفیت باعث تحقیر و سجده نیست همان یکی حناست چهارم آنکه سر که
 گذاشت اگر برجا بلند گذاشته شد که از چهار انگشت از موقوف بلند تر است
 در اینجا برآورد تا نایب بگذارد و اینجا عیب ندارد پنجم آنکه پیشانی گذاشته شد
 بر چیزیکه از ثبات و دیگر سبب بران جای نیست و اینجا باید پیشانی را برآورد
 و بگذارد بلکه پیشانی را بکشد تا از ابرو خارج بگذارد ششم آنکه پیشانی
 بر جای گذاشته شود غیر از تربت که افضل است اینجا اگر بخواند از ابرو بگذارد
 و برآورد هفتم آنکه بر جای گذاشته شود که محال از جهت دراز باز جان

نیت
 احوط کشیدن پیشانی
 ۵

در بیان واجبات سجده

(۳۱۳)

جائز است از بکشد تا محلی که آسار باشد و باید برآورد و قسم از واجبات سجده
 سر گذاشتن است از سجده اولی و منتهی نشستن و طاعتیست بجا آوردن در آن حال
 و بعد از سجده دوم رفتن فصلی بدانکه کیفیت کن بودن سجده با این طریق
 که اگر هر دو سجده را هم در یک رکعت تره شدند نماز باطل است چه عمل او چه سهواً
 لکن اگر یکی از اینها ترک شد سهواً نماز باطل نیست حکم آن در احکام ظلال
 میشود انشاء الله و اگر در هر رکعتی یکی ترک بشود سهواً باز هم نماز باطل نیست
 و حکم آن همانست که گفته میشود و اگر هر دو سجده زیاد شدند و دیگر گفت چه
 عمداً و چه سهواً نماز باطل است اگر یکی زیاد شد عمداً باطل و اگر یکی زیاد
 شد سهواً باطل نیست اگر چه در هر رکعتی یکی زیاد بشود **مطلب سیم**
 بلای سجده بعد از عدا تمکن از حقیقت آن را نماز و اینها چند چیزند نیت
 اول هرگاه گذاشتن پیشانی بهیچ طور ممکن نیست باید اجتناب از برآوردن گذارد
 و احوط تقدیم جبر است و هم آنکه هرگاه این ممکن نیست چنانکه بگذارد
 ستم آنکه هرگاه این هم ممکن نیست هم بشود مجزئ که ممکن است اگر چه محل سجده
 بالا یا پایین و در پا خود در جای خودی باشند چهارم آنکه سر یا پایین نرود
 و در حال از آرمیدن بر سجده را بخواند و اگر رکوع او یا تمام نبوده برای سجده
 سر یا پایین تر نماید احوط اینست که در اینجا آنچه که سجده بران جای نیست بالا
 برده پیشانی بران گذارد و اگر نمیشود از ابرو پیشانی گذارد و بعضی گفته اند
 انباء بشر عضو دیگر نماز این حرف بی معنی است پنجم آنجا پنجم که چشم را
 عوض سجده بسته داشته و ارام گرفته و اگر سجده بخواند و اگر رکوع او هم با این
 چشم نبوده بعضی گفته اند در ایام سجده چشم را بند بزند و این حرف ظنی
 ندارد ششم اگر آنهم ممکن نباشد سجده را در دل بگذارد یعنی قرار دهد که

حزینا بید شکر است

(315)

وَلَا مَسْطًا بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ خَجِرٌ وَدُرُوقٌ سُرٌّ وَاشْتَنُ تَكْبِيرٌ مَسْجِدٌ
 حِجَارَةٌ مِنْ سَجْدَةٍ قُورِيَتْ بِسُكْرَةٍ كَرْدَ مَعْصُوبٌ كَرْدَ وَدُرُوقٌ تَانِي بَارِ
 قُورُوا وَاجِبٌ أَنْتَ هُمْ چَیْنِ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ چَیْنِ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ چَیْنِ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ
 بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ
 شَنِیدَ ظَاهِرٌ كِتْفَاءُ بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ شَنِیدَ ظَاهِرٌ كِتْفَاءُ
 مَرَكَاہُ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ
 وَبَعْدَ از نماز سجدہ حقیقی بعل آورد و حوط اعاده نماز هم هست این هم
 سابقا گفته شد مسکُلش مَرَكَاہُ و سجدہ بود و این سجدہ خواند باشند
 ابابا بدگر بر آورد و سجدہ بر خواند ابابا بدگر بر خواند ابابا بدگر بر خواند
 که لا رَفْعَ سُرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ
 نمیکند مسکُلش مَرَكَاہُ نابالغ آید و انبوا بدگر بر بالغ هم سجدہ واجب میشود
 مسکُلش بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ
 بعد بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ بعد بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ
 نارسید پیشانی بر بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ نارسید پیشانی بر
 خود گذاشتن پیشانی که مفارز نیست شد کفایت میکند مَرَكَاہُ
 در سجود سهواست تفصیل آن در احکام است و سهوا خواند اما دانسته
 مفارز مَرَكَاہُ در سجود شکر است و آن مُخْلِیست بجهت اداء شکر و
 حال بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ
 مَرَكَاہُ و مَرَكَاہُ بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ مَسْئَلَةٌ مَرَكَاہُ بَلْ سَجْدَةٌ وَاجِبٌ
 مسکنکه فایز و مفارز مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ
 مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ مَرَكَاہُ

در بیان سجد شکرانه

(21)

و اما در مکان هم شرط است تکبیر و سر داشتن آن هم مستحب است و ذکر خواندن
هم شرط از اینست گفتن شکر خدا و نه مستحب است و نه مستحب است بکثرت
هم خوب است یک سجده کافی است و سجد هم مستحب است با هر طریق که بعد از گذشتن
پیشانی از بطرف افراط صورت را بر خاک گذارد و از دست پا و شقیقه را
با این طریق یا هر دو بان طریق بعد از آن پیشانی را گذارد که این سجده در همه
حالات میشود و دیگر سر داشتن بمخافه است و سر گذاشتن هرگاه شخص خواست
و مقصودش شکر بعلی از خوردن یا از پیاده شدن یا بجهت سجده دارد و بر سر بر زمین ^{و ترا}
گذارد بقصد سجده و اگر این هم نشود گفتنش با لایحه پیشانی را بقصد سجده
بگذارد و در صورت عدم امکان اینها و غیره بچشم و گدازاند مدد بطلب بداند
میشود و مستحب است در سجده شکر این سهها همیشه شکم را بر زمین متصل کند
و مستحب است بعد از سجده شکر دستها را بلند بر محل پیشانی و از آن بر صورت و مقادیر
بدن بکشد و مقام ^{در} سجده و سجود و تعظیم و تعبد است بدانکه اصل سجده
رفتن بخود خود عبادت است آنکه در نماز باشد یا سبب از سایر باشد یا نشد
بلکه اعظم عبادات است بلکه هیچ عبادتی مثل آن نیست هیچ چیز بی شیطانی
بر خاک می آید مثل اینکه در نماز باشد یا سبب از سایر باشد یا نشد
آنطرف صورت هم بخودی خود مستحب بگذاشت و اگر با حال ندانست تعظیم حقیقی
باشد و مختصیل ترین قرب عبادی از آن بالاتر نیست هفتم از واجبات نهادن
و از واجبات و هرگاه در رکعت ویم بعد از سجده ویم و در سه رکعتی بعد
از رکعت سیم نیز دو چهار رکعتی بعد از رکعت ویم و چهار رکعتی واجب است گفتن
از اینست که بعد از سر داشتن از سجده و سر برداشتن در حال خرد و طاعت بگوید
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

مرتباً فتهللاً

(71)

[illegible]

درین باب احکامات الهیه

(314)

مسئله است و اخل در نماز و بیغی قائمند باینکه یکی معتبر مخرج از نماز است بعضی
فیسین اول بیغی دوم و بعد از آن خلای کرده اند که بیغی خروج از نماز در آن
معتبر که باعث خروج است شرط است باینکه خلای کرده اند که ایا اصل سلام واجب
جز نماز است باینکه و باز خلای کرده اند که اصل سلام واجب است یا مستحب و مسئله
نمایند اشکال است تشخیص احتیاط در آن هم بسیار مشکل است و آنچه احتیاط بنظر
میرسد اینست که آن دو سلام را بتمام قصد نماز که داشته بقصد غیر یا بر ذری میگرد
دیگر تشخیص اینکه واجب است یا مستحب جزو اند یا خارج کدام واجب است کدام از آن
بیشتر معتبر در بیغی است که قصد او امثال باشد و گفته میشوند باید
که بعد از کفین السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یقیناً از نماز خارج است کما
میکند بجهت صحت عمل بل بعضی غرض و مفید است که محتاج به تشخیص از احکام
خلافت میشود مسئله می گویند اگر بعد از کفین السلام علیکم مبطل برای نماز
حاصل شد حکم باز و اعاد میشود مسئله می گویند در جای که او را یک بجز
از نماز در اول وقت نماز اگر از السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته چیزی
او را شد کفایت میکند و احوط اینست که حکم بار را که نشود و نمازاً
شود مسئله می گویند اگر السلام علیکم فراموش شد و السلام علیکم را گفت
و دیگر غریبه سلام علیکم کند مسئله می گویند و سلام را به مصلحت نکرده و بترتیب
پس و گفت یا بدبر الصالحین و این را کند یا السلام علیکم فتم و واجباً ترتیب
افعال نماز است واجب است افعال نماز را بجهت ترتیب که گفته شد بجا بیاورد
پس هرگاه عداً مفقود کرد مؤخر را یا بعد نماز باطل است حتی اینکه اگر غرض
بترتیب از صحت مشکل است اما اگر سهواً چیزی کرد و عود کرد عیب ندارد و اگر
مکرراً کند و کفی تقدیم کند که اعاده ترتیب تلوم و با و حیثان شود مسئله می گویند

ابن اخیوان

در ترتیب قوالان

(۳۲۰)

هرگاه شخص در نماز چهار رکعتی مثل رکعت ویم نماز را که در سوره دار و فرمود
 کرد و رکعتهای بعد از آن را بجای آورد و یکسجده بعد از سلام با قبل از آن
 بخوابد بر منبر بعد از آن رکعتی بخوابد و در سجده و این رکعت
 از رکعت ویم است الا لازم بود که بعد از سوره یا یا و در سجده و این رکعت
 رکعت ویم ویم میشود و چهار رکعت میشود و ترتیب هر یک حاصل میشود
 که این فراموش شده رکعت چهارم است که حکم ندارد آن میشود ویم
 واجباً موالانست بدانکه موالانست و معنی است اول اینکه مابین افعال
 نماز اینقدر فاصله نشود که قوت نماز محو شود و ویم اینکه محض از
 از فعل مشغول دیگری شود که افعال در ری واقع نشوند و فاصله ابدان
 نه بعد محصور و نه کمتر از آن و این معنی گاهی نیست بجز نماز ملا خطه
 و گاهی نیست یکی یکی از افعال بر در خود قرائت و رکوع و سجود یا بدین
 صورت آنها نشود و اجزای آنها هم باید متصل عرفی بهم باشند پس در اینجا
 چهار مسئله است اول لازم است قوالان بمعنی حفظ قوت نماز و محو نشود
 آن در اصل نماز بجای بماند اگر ترک شد عمداً یا سهواً نماز باطل است و
 لازمست موالانست بمعنی بی ریختن اوقات و نماز و بیجان ماندن و غیر
 نماز بجا نیاوردن مابین آنها مکرر بعضی ممان خاصه که بعد از این بجا
 خواهد شد و این موالانست اگر نهوا ترک شد عیب ندارد لکن ترک آن عمداً
 محل اشکال بعضی از مشایخ عظام حکم میکنند بطلان نماز نمودن و
 موالانست در هر یک از افعال بمعنی حفظ صورت و این لازم است که اگر عمداً
 ترک شد نماز باطل است اگر سهواً ترک شد حکم آن حکم فراموشی است
 که بعضی اوقات مبطل است بعضی اوقات مبطل نیست بقیه کلی که در مسأله

در بیان مستحبات نماز

(۳۲۱)

مسائل که گفته میشود ان شاء الله و اگر با اعتنا بخواند صلوات بر او باد
 چهار موالانست را با هم معنی در پی بودن اجزاء آن علاوه بر حفظ صورت
 با افعال عرفی که اندک فاصله در آن مضرت نیست بعضی از افعال لازم است
 و قوت آنرا عمداً مبطل میدانند لکن سهواً عیب ندارد و مستحبات نماز
 نماز است انچه قوت آن مستحب مؤکد است و نمازهای ناچیز و بیفایده
 دانسته اند و نمازها چهار قسمند و محل آن در رکعت ویم است بعد از قرائت
 پیش از رکوع و معنی قوت نماز خواندن است و رکعت برداشتن جز او نیست
 لکن مستحب است که در مال قوت استها را برادر و برابر و خوش بگویند
 شک آنها بجا نیست پیش از اینها بر منبر و آنکه ترک از باقی جدا نکند و
 مسأله نماز که قوت نماز مؤثر کرد تا رکوع رفت بعد از رکوع بعد
 بیاورد و اگر بخوابد بر منبر تا بجا رفت بعد از نماز قضا از کند و در
 حدیث صحیح وارد است که اگر در بجز راه که از محل نماز رفت بمحاطه شد
 اینجا با نیست و قوت آن بخواند اگر عمداً ترک کرد قضا آن مسأله نماز
 شک در قوت نماز و ضرورت رکوع نرفتن از بجا نیاورد و اگر بعد از رکوع
 شک کرد محل نیکو آمد مسأله نماز در قوت قول مخصوصی شرط نیست و
 کفایت میکند از آن چنانچه بجا نیاورد از ذکر و دعا و حمد ثناء خدا بلکه کفایت
 میکند و اولی بسم الله الرحمن الرحیم یا سه مرتبه یا مستحب است آنچه وارد
 شد از ائمه علیهم السلام بخصوص کلمات فرج افضل همه قوتها است و کفایت
 لا اله الا الله العظیم اکبریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
 العالمین سبحان رب الارضین سبحان رب السموات و ما بینهن و رب الارش
 العظیم و الحمد لله رب العالمین و بعضی روایات و سندهای معتبره از ائمه

در بیان مستحبات نماز

(۳۲۲)

اضافه دارد و بعضی از آن نماز دارند مکمل در وقت و عا کون بفار
 با و باز دیگر عینی ندارد و بعضی گفته اند که اداء قنوت هم بان میشود لکن
 احوط این است که بقصد قنوت خاص نباشد و احوط ترك بلزات مکمل
 در عا کون و اعلی خواندن در قنوت عین نماز و همانکه در فارسی گفته شد
 در این جایز است مکمل از مستحب است تکبیر قنوت و اداء قنوت با این طریق
 که دستها خود را برای تکبیر بلند کند و باین طریق که بعد از ابر و قنوت بخواند
 و از جمله مستحبات منقلبه بنا از تعقیبات و مراد از تعقیبات آنست که شخص بعد از
 فراغ از نماز متصل یا منقطع شود بقاء پا در کجای پا قرار نماند
 مانند کمال است در آخرت تفکد و انا بطریق که مشغول کار دیگر که مشغول
 هست از نزد اهل شرع نباشد و ان مختلف است با اختلاف حالات و سفر
 و حضر و اختیار و اضطرار و غیر اینست که در مکان نماز باشد و نقل مکان نکند
 و بخانه و بیست و غیره و در آن باشد تعقیبات عاده و خاصه بجهت نماز بسیار اند
 و در تفصیل آنها کتب علمیه نوشته شده و افضل هر تعقیبات شیخ خضر
 فاطمه در صلوات الله علیها است که گفت از سه و چهار مرتبه الله اکبر و بعد از آن
 سی سه مرتبه الحمد لله و بعد از آن سی سه مرتبه سبحان الله و از عجایب خاصه
 آن این است که خضر امام جعفر صادق علیه السلام میفرمودند که شیخ خضر فاطمه را
 بعد از نماز با فاصله دو دست از نماز قرار دهد و بگوید یا الله یا الله یا الله یا الله
 فاطمه بخود بخواند و مستحب است در هر وقت و احوط است در بعضی از احوط است
 بعد از نماز و نماز مستحب است در وقت از آن خواب هم مستحب است
 و غایت آنست که با عتد و غایت و خواب و بیداری و از آنست
 چندین مکمل نماز که کرد در وقت هر یک بنا و ابر و بگذارد

در بیان مستحبات نماز

(۳۲۳)

و اگر شک بعد از نماز از آن محل است محل نکند و مکمل نماز هرگاه از آنست
 تکبیر پیشتر گفت و هوا را و بی و غیره نباشد بنا و ابر و فاسی چهار گذاشته بعد
 شروع با کبره کند لکن بجز اینست که بنا و ابر یکی گذاشته بعد از آنست و شش تکبیر
 مثلا که گفته دیگر بخیر و باز و سی سه تکبیر دیگر بگوید بعد شروع با الحمد لله
 کند مکمل نماز الحمد لله از سی سه پیشتر گفت باز همان دو وجه است
 مکمل نماز سبحان الله از سی سه پیشتر گفت دیگر عود نمینماید
 شیخ تمام شده و آن اضافه داخل نماز است مکمل نماز و ابر و فاسی
 شیخ لازم است که بیست و یکم نخورد مکمل نماز اگر بر هر یک گفتن از
 الله اکبر و قنوت و خوب است اگر وصل کند یا بگوید الله اکبر الله اکبر که
 الف الله و هم را بیند از و اگر متصل بهم بگوید الله اکبر الله اکبر یا الله
 الف یا بطریق که غالب کرده اند بعضی اشکال کرده اند و صحیح و نظر خالص
 از وجه نیست همچنین در الحمد لله مکمل نماز شیخ بیکل قنوت هر خضر
 سید الشهدا علیه السلام خصوصیتی دارد و اگر بجهت باشد هم خوب است در وقت
 است که هرگاه شیخی از تربیت سید الشهدا در وقت باشد خود آن شیخ شیخ
 خداوند میکند هر چند شخص پاک نباشد و ابر و شیخ آن شیخ برای آن شخص که در
 اوست نوشته میشود و از جمله تعقیبات خاصه مؤکد اللهم صل علی محمد
 و آل محمد و آخر من اللنا و در قنوت بجهت و روحی من المحرابین که عت
 دعا عتد و حواله این برای او میشود و از جمله تعقیبات با فاصله عظمه الله
 اهدنی من عندک و اقض علی من قضاک و اکثر علی من رخصک و انزل
 علی من برکاتک و غیر اینها که در کتب معتبره مکتوبات تعقیبات است
 در بطلان قوالع و موانع نماز است آنهاست و اول حد اصغر و اگر

در بیان مبطلات نماز

(۳۳۴)

را کبر و هر چند در حرف آخری نماز باشد چه عمدا چه سهوا چه احتیاطا و مکر
در مکلف و مبطل و مضایقه بقبولی که گذشت و هم هم خوردن شرط
در اتمام نماز یا سه وقت بخوبی که تفصیل آن در مرقیات و شروط گفته شد
سیم دلت پس بطریق که معارف غایبه است در نماز بعد از بیعت نادان
سهوا ابطال این معلوم نیست مگر از باب احتیاط و اما در حالت تقیه پس
اشاره اگر زن شد صحت نماز محل اشکال است و حوط ترک مطلق است و کذا
است مطلقا و در هر حال از حالات نماز حوط و حال نشستن و غیر اینها
گفتن این بعد از اتمام حدیثی سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه با معنی
هرگاه عمدا باشد و اما یک حرف مبطل نیست مگر آنکه دلالت بر مطلبی کند
مثلا که در لغت عربی معنی محافظت بکس است پس هرگاه آنرا بگوید یا دانستن
آنکه دلالت از باطل میکند مسئل در خود تنجیح مبطل نیست لکن حرف
آن که ظاهر کند مبطلند و اگر بیجهت دلالت بر مطلبی تنجیح کند هم عیب ندارد
و مثلاً در تنجیح برای مطلبی مسئل در خود تنجیح مبطل
نیست لکن اظهار حرف و آن که گفتن بفساد مبطل است و هم چنین خود
او و ناله مبطل نیست لکن اظهار حرف و آن که او را و باشد مبطل است و در
اینجا چند مطلب است اول بدانکه سخن گفتن که مبطل است سخن مردمان
یا مکر هر چند مخاطب نباشد اما قرآن خواندن و ذکر خدا و دعا کردن
در نماز عیب ندارد مسئل در نماز قرآن این است که آنرا بخواند که
مختص باشد و اما مشرک مثل جامه رجل پس باید قصد قرآن در آن بشود
و الا مبطل است مسئل در خدا بلفظ عربی و شبهه است و اما بقرآن
مثل آنکه بگوید خدا را برای خداست یا منزه یا بزرگتر از هر چیزی که عیب ندارد

در بیان مبطلات نماز

(۳۳۵)

ندارد و احوط ترک اینها است مسئل در غامضه و اینست که از خداوند
خواهر مطلبی کند و با مختص مخاطب یا خداست مثل اللهم اغفر لی یا اینکه اگر
بگوید عفو الله که هم دعا است و مافی القوی است مسئل در عافارشی
نماز ظاهر نیست که با عری تفاوت ندارد لکن احوط ترک است مسئل در عافارشی
آیه قرآن و دعا و ذکر خدا از ابعث خدا نصرف و نماز بجا آید و در شبهه است
و اگر منظور بگوید و او و مثل اینکه بگوید سبحان الله و امر او منع از کاری
هم عیب نیست و این تفصیلی است که اگر حقیقه منظور ذکر خداست و در بلند
گفتن این قصد مطلب نبوی کرد عیب ندارد و اگر لفظ سبحان الله را که گفته
اصل قصد او استعمال این لفظ در این معنی بود که بآن شخص بگوید که تامل کن
مثلا یا بر بی شبهه نماز باطل است اگر قصد هر دو معنی را داشت که استعمال
لفظ در هر دو کرد باز هم محل اشکال است همچنین است کلام در رجائی که مائا
یا ما مائی میکند که برخیز یا بنشیند و میگوید بحول الله یا الحمد لله که اگر قصد
ایشان استعمال این لفظ است و میباید برخیز یا بنشین نماز باطل است و مطلب
بدانکه سلام کردن داخل کلام است بعد از مبطل است همچنین بحث مطلقا
مثل سبحان الله یا بحیر و مآل الله یا بحیر و مثل اینها مسئل در عافارشی
سلام کردن نماز یا یکی گفت سبحان الله یا بحیر قصد او محض نماز و تحمید
است شبهه مبطل است اگر قصد او محض دعا و خواهر از خداوند است و او
سلامت بدارد یا صبح او را بخیر کرد یا ندید عیب ندارد و اگر قصد او هم دعا
و هم نماز باشد محل اشکال است مسئل بدانکه جواب نیست در داخل کلام
لکن بخصوص در نماز جواب سلام لازم است و از چند مسئل است
لازم است در چهار صنف از سلام جواب نماز مثل انما سلام عليك سلام

باشد و نماز محل اشکالست مخم شک در رکعات و بعضی مقامات که تقصیر
انها بیان خواهد شد هم زیادتى جزئى در آن عمدا بقصد جزیئست هر چند
مستحب باشد و در غیر مقام خود بجا بیاورد باز در هر کاری که مخصوص نماز
نماز کند هر چند قلیل باشد مثل بر جستن و نماز بآباد و هر صد اکون و مثل
اینها که در عرف گفته شود که نماز نمیکند پس فعل قلیل و کثرت را برین خصوص
تفاوت ندارند و سکون طویل که مبطل است هم از این باب است اما اگر
که مایع صورت نبیند لکن موالان بمعنی پی در پی بجا آوردن نماز را بهم میزنند
چون برای رعایت این موالان تمام آنها مبطل است لکن بخصوص در شریعت
در خصوص چند فعل وارد شد که در نماز واجبیم عیب ندارد و عقاید
اند بر صورتی که مخصوص در نافع موالان نباشد از جمله کثرت نماز و غیره
در نماز و از آنها است مخم شد در نماز و عکایم هرگز بدست آوردن و از
آنها است بر داشتن و ز طفل خود داد و نماز و دیگر کفین او و شهادت
او و بر زمین گذاشتن او و از آنها است شاره بدست برای کارى و از آنها
خاراند بد و از آنها است که هرگاه در مقابل قبله و بر دیوار مسجد چیزی که
مکروه طبع است ببندد و در نماز چند قدم پیش رود و آنرا بچیزی مثل جفا
بردارد و ازین مسئله حاصل میشود مسئله که هرگاه شخصی در أثناء نمازات
و معلوم شد که مسجد بخیر است نماز صحیح است لکن هرگاه آن بجا نباشد
روی او است رفع آن با چاقو و بخوان میگز است باین نحو که چند قدم برو
و از آنکه حکم بر جوین در أثناء نماز خالی از عیب نیست و از هم خوردن
و آشامیدن هر چند قلیل باشد و شاید ابطال از بابت مخصوص نباشد و ظاهر
اینست که فرو بردن بقیره غذا که در دهان ماند و عیب ندارد و اما هرگاه بجا

صالح بن عبد الله بن

5

۵۲

ما في سورته

نمازند

5

92

افقوی
میانماز است

5.

ترتیب و دستباز

تحت

رد و جوابات
کے لیے

1

رفع خوف و

سید

5

at

11-11

5

در بیان نمازها مستحبه

(۳۳)

خاص چهارم نوافل که سبب خاص دارند لکن وقت خاص ندارند پنج نوافل که
وقت خاص دارند ششم نوافل طالع حنفی قول نوافل بومیه تابع واجب
بومیه و آنها بیست سه رکعت اند هشت رکعت نافله ظهر هشت رکعت نافله عصر چهار
رکعت نافله مغرب و دو رکعت نشسته که یکی جانب نافله عشاء و دو رکعت نافله
صبح و بجهت هر یک وقت مخصوص احکام خاصه هست اما وقت نافله ظهر
و عصر از استراحت اول و اول و جانب فضیلت است اینست که سائیه
شاخص که نازه بکمال نماید بعد دو رکعت یک شاخص برای ظهر چهار رکعت
یک شاخص شود برای عصر دو رکعت یک بعد و چهار رکعت نماید از اینکه بنا
بعد شاخص شود برای ظهر دو رکعت شاخص شود برای عصر چهار رکعت
ان باینست نام مقدار وقت ظهر و عصر نماید و احوط همان اولت بعد از گذشتن
ان باینست که اگر نافله را میبکند تا آخر بیدار از آن نماز و قصد قربت مطلقه
نماید بی غرض از اداء و قضاء و اما وقت نافله مغرب پس بعد از نماز مغرب
ناز و ال سرخی از جانب مغرب قول باینکه باقی است تا بقاء وقت مغرب عالی از
وجه نیست لکن افضل و این صورت تا آخر است از نماز عشاء و عده قصد
اداء و قضاء و اما نافله عشاء پس وقت آن بعد از نماز عشاء است هر وقت
که بجا بیاید و در که صدق میکند بعد از آن جا آمدن خوبست اگر بخواند نماز
بعد از عشاء میکند و نیز از ائمه آنها قرار میدهند باینست اما نافله صبح
پس اول آن طلوع صبح کا ذببت تا بقیه دو رکعت فاند بظهور سرخی
طرف مشرق است مثل نماز نافله صبح و احکم خاصه هست که جایز است تقدیم
ان بر وقت نماز شب بلکه میتوان گفت که اگر نماز شب قبل از نصف شب
انرا هم میتوان بجا آورد لکن احوط اعاده آنست بخصوص هرگاه در وقت

در بیان نوافل بومیه

(۳۴)

در وقت ممکن است هرگاه نافله که قبل از نماز قرار شده است
بجای آنکه نماز را کرد و هنوز وقت نافله برقرار است مثل اینکه نافله ظهر نکرده
نماز ظهر را کرد و هنوز وقت نافله نگذشته یا جایز است باینست که اگر وقت
آن باینکه صحت قبل از نماز بودن در آن شرط است حال که نماز را کرد
لذا در مسئله محل اشکال و احوط اینست که بقصد قربت بجا آورد
و مترخص از اداء و قضاء شود و مثل نماز نافله که بعد از نماز قرار شده مثل
نافله مغرب هرگاه بعد از وقت از قبل از نماز بجا بیاید در صحت آن
تامل نکند اگر چه نافله در وقت مضاعف جایز باشد بر فرض جواز باینست
اذا است حنفی و از نمازها مستحبه بوافل بومیه که تابع نماز است
نشدند و آنها نازده رکعت اند هشت رکعت از شب و دو رکعت شفع و بگر
و تو کلام در کیفیت اداء و عین آنها و فضیلت احکام آنها است اما
که گفتن آنها اینست که باینست میکند نماز شب و در هشت رکعت که هر دو رکعت
بیک سلام باشد باینست نماز شفع میکند و دو رکعت بعد از آنها و باینست
و تو میکند و بگر کند بعد از آن دو رکعت هر قدر که اقل ارکان و شرایط جا
بیاید کا باینست پس در هر رکعتی یک حمد آنها بخواند هم بخیر است و باینست هرگاه
در عا نخواهد هم کا باینست بلی از رحمت باری و فضیلت و ثواب آنها ادای و عین
و سوره ها مخصوص باینست که در تفصیل آنها رساله های علی حده تالیف
شده هر که خواهد جوع بر ساله نماز شب مرحوم علامه مجلسی باینست
الفلاح شیخ بخانی نماید و یکی از کیفیتها فضیلت آنها اینست که در دو رکعت
اول بعد از حمد می مرتبه قل هو الله احد بخواند و در هر رکعت از شفع
مرتبه قل هو الله احد بخواند و در دو رکعت مرتبه قل هو الله و باینست

در بیان نوافل یومیه

(۲۳۲)

و بکریه سورۃ قل و بکریه سورۃ ناس و کیفیت دیگر که در رکعت اول
شفیع قل اعوذ برب الفلق و در دوم قل اعوذ برب الناس و در رکعت دوم
هو الله احد و در حدیثی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در این
رکعت سه سوره میخواند رکعت اول شفیع الهیکم و انا التلناه و از اول رکعت
دوم و هم والعصر و نصر و کوثر رکعت دوم و ترقل یا ایها الکافرین و ثبت قل هو الله
و غیر اینها کیفیت خاصه بسیار است عمل مجرب خوب است در قوت و ترغیب
خاصه بسیار است اما فضیلت از یاد از حد و صفاست عمل خواص
از اینست که جمیع فواید دنیا و آخرت را در جمیع رکعت اکتفا میشود و این است
حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که همه انبیا و از اینها زشت فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و حبه الملائکه و سنه الانبیاء و نور المعرفه و اصل الایمان و زاده الایمان
و کراهیه الشیطان و صلاح علی الاغلاء و اجابه للدعاء و قبول الاعمال
بر که فی الرزق و شفیع بیز ضایعها و بیز ملات الموت و سرخ فی قبر و فرائض
مخت جنبه و جواب مع منکر و نکیر و مؤمن و ذائق قبره الی یوم القیمه
کان یوم القیمه کان ظلا فوفه ما جاء علی راسه لباسا علی بدنه و نور السجی
بین بدنه و کثر اینی و بکر النار و حجه بین یوم الله تعالی و ثقل فی
الیمین و جواز اعلی الصراط و مقناحاً للجنة حاصل اینچنین شریفی که
بیست شش خاصیت است جامع منافع دنیا و دنیا مطاوبه آخرت خلاص
از همه عقبات حصول اسباب نجات و فوز بهشت که مشتهای مظاهر است
و دیگر خواص و ثمرات علم از این تصویر نمی شود خلی اینکه خانه که در آن
نماز شب میشود نور میدهد برای اهل آنها مثل اینکه ستارها نور میدهند

در بیان نماز شب

(۲۳۳)

میدهند برای اهل زمین و بعضی خصوصاً آن تا به طول عمر توفیق معیت
علاوه بر اینها و او شده است و اما مسائل و احکامی که بعضی از آنها کمتر
مابین همه نوافل و بعضی مختص نماز شب است **مسئله** بدانکه جائز است
اکتفاء کردن ببعض نوافل مثلاً مکه از نافله ظهر و رکعت یکم بقصد
ثواب همان نوافل بجهت احوال میشود و همچنین از نماز شب و رکعت
شفیع را تنها با و تر و اینها میکند هم خوب است زیرا که کفایت این است که ثواب
مقدار خاص با و میرسد لکن ثواب باقی و ثواب مجموع روی هم رفته از او
قوت شد است **مسئله** رضا این نوافل مستحب است اگر بسیار باشند که
ندانند چه قدر است این قدر و قضا میکند که بدانند چه قدر اند و اگر قضا نکنند عرض
از هر دو رکعت یک مد بفقراء و کفاره بدهد که اوزاک ثوابان بشود و اگر این
نشود هر چهار رکعت یک مد و اگر اینها هم نکند بکند بجهت نوافل و زود بکند
بجهت نوافل شب که اوزاک ثوابانها بشود و داخل مضیع نوافل که مدت
بسیار دارد نشود مسائل مختصه نماز شب **مسئله** نماز شب مستحب است
داشتن نماز شب و وقتان بجهت مسافر و جوانی که بسبب طوبیت مانع
خوابیدن و نشستن دارد و همچنین پیری که عجز از آن در آنوقت دارد بلکه
هر کس که خوف سرها یا احتکام با عده ممکن از بیاید بگوید او تقدیم میکند
در اول شب بیک وقت از اینست که نماز شب بجهت انجام مایه و رزق و نیت اذا
تکند **مسئله** قضا نماز شب افضل از تعبیل آنست **مسئله** وقت
نماز از نصف شب است بحر افضل است افری صبح افضل است بحر ثلث
اخر شب است باین خبر **مسئله** مکه تقدیم نمود نماز شب بجهت
عذر و در وقت آن متمکن شد بکرا عاده نکند اگر چه خالی از و کبر نیست

در میان افراشته

(۳۳۴)

نهیست که گفته شود که آن نماز تجبلی بود که ثواب حاصل شد حال هم اگر هم
شبانه ای کرد ثواب بزرگتری او حاصل میشود مسئلن هرگاه شخصی بیدار
شد وقت طلوع فجر باید همان نافله صبح و نماز صبح را بکند و دیگر مشغول
نباشد و اگر بیدار شد و قیام که رکعت بیشتر نماند نماز شفع و وتر میکند
و اگر بکر رکعت نماز و تراشها بجا بیاورد و مسئلن هرگاه بمخالف
و سعت مشغول نماز شب شد بعد معلوم شد که وقت و سعت ندارد اگرچنانچه
رکعت را نموده باقی آنرا تمام کند هر چند صبح بشود لکن مخففاً آنها را بخواند
نماید و اگر چهار رکعت نکرده همانرا که در دست دارد تمام کند و مشغول نافله
صبح یا نماز صبح شود و از بعضی آیات استفاده میشود که دو رکعت یا بجا
آورده شفع قرار بدهد و بکر رکعت ترک میکند و بعد مشغول نافله صبح یا نماز
صبح شود و مسئلن هرگاه برخواستن شک دارد چه قدر وقت هست
مشغول نماز شب بشود و هرگاه طلوع فجر شد همان ملاحظه که گفته شد
مسئلن هرگاه مظنه دارد که وقت و سعت ندارد نماز شفع و وتر بجا
آورد و تراشها و نافله صبح و از بعضی آیات است که خداوند عالم فرمود
همه نماز شب با وعظا میفرماید و در اینجا دو مسئله اند که عکس هم بگویند
اول مسئله گذشته که هرگاه نماز شب کن و معلوم شد که وقت تنگ است
نماز شب شفع قرار دهد و بهم اینکه هرگاه بمخالف تنگ وقت شفع و وتر
بجا آورد بعد معلوم شد که وقت و سعت دارد آنها را نماز شب قرار بدهد
و بر رکعت ترک نمی بفرماید و بعد از آن نماز شفع و وتری را بجا بیاورد
صنف سیم از نمازهای مستحبیه نمازهای که در همه وقت میتوان
بجا آورد و سبب خاصه ندارند و آنها بسیار مفضل از همه نماز شب است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(२२८)

حضرت یحییٰ بن جعفر طاب ثوابه تعلیم نمود و مشهور است بنماز جعفر و ابراهیم
ص و وصلوا تسبیح هم میگویند و بعد از نوافل بوقت نمازی بفضیلت آن
نمیزند و در حقیقت سید و بقیه بودن آن مثل نماز و بجهت مطالب
دنیوی و دینی کما هان تاثیر عظیم دارد و کیفیت آن چهار رکعت است
بدستگاه در رکعت اول بعد از حمد سوره اذان از رکعت دوم و سوم و چهارم
و در سیم از اجاء نصر الله و در چهارم قل هو الله و بعد از قرائت در هر
پانزده مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع
ده مرتبه و بعد از سربل شدن از آن ده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه و در سربل
بودن از آن ده مرتبه و در سجده ثانی ده مرتبه و در سربل شدن از آن ده مرتبه
که مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد مرتبه میشوند و دعائی در سجده
آخر خوانده است بعد از نماز نیز دعا خاصه دارد لکن هیچکس شرط
صحت عمل نمیداند بلکه مستحب و مستحب اند و بدانکه بجهت نماز جعفر طاب و مساند
خاصه است مسئل اول هرگاه سوغای مخصوصه بخواند و در کفهای آنرا
بقل هو الله احد میخواند یا بقل هو الله که میخواند که مطلقا مقبول
هو الله احد یا بقره مسئل اول و ثانی هرگاه کسی تسبیح دارد بجهت شغل
این نماز را خالی از تسبیحات در محل قرار بیاورد و بعد که میرود در
سیصد مرتبه تسبیحات را بگوید مسئل ثانی هرگاه در خالی از حال
تسبیحات را فراموش کرد و در حال دیگر بخوابد یا در حالت که بخوابد
او آمده تسبیحات حالت گذشت را بگوید و اگر در حال دوم هم فراموش کرد
باز هم در آن حالت که خوابد یا در تسبیحات حالت گذشت و خود آنرا
که در آنست بگوید مسئل ثانی چهار مرتبه در رکعت دوم بعد از آن

منزل از خانه منبر

(۲۳۵)

ان شغل حاصل نشود برود بی آن شغل بعد از آن دو رکعت دیگر را میکند
چونکه در وقت نماز پنجشنبه نماز شب با نوافل دیگر را یکجا نیست
جعفر بن یسار روایت میکند از آنکه هر دو فضیلت نموده و بعضی گفته
که نماز قضای اجابت بلکه ادائی را هم میتوان باز کیفیت کرد لکن بناء بر این
باید نماز نیت نماز واجب آنها کند لکن از این کیفیت بجهت اوزان ثواب میکند
اصل آنست که از استعمال نیت صفت چهارم نمازهای که خارج
دارند که وقت ندارند و آنها جایز اند از انجمله است نمازهای نماز قضا
خارجات و کشف ثوبا و از جمله آنها نماز استسقاء و اکفاء میشود و این در
یک نماز از نمازهای قصا خارج که مکرر بخوبی و سبک و از نماز است که
معتمد بر کتاب من لا یحضر الفقه روایت شده که خطا ما جعفر ضائق فرمود
بعبد الله علیه که هرگاه در شدتی گرفتار شدی و بواسطه شومختر پیغمبر و
رکعت نماز هدیه بجهت آنحضرت بکن عرض کرد بچه کیفیت باید باشد حضرت
فرمودند غسل بکن و دو رکعت نماز مثل نماز صبح بجا بیاور بعد از سلام بگو
اللهم هات انت السلام و منک السلام و الیک ترجع السلام اللهم صل
علی محمد و ال محمد و بلغ روح محمد و ال محمد منی السلام و السلام علیهم
و رحمة الله و بركاته اللهم ارفعنا بر الرکعتین هدیة منی الی سؤلک
فاننی علیها ما املت و لا رجوت منک و فی رسولک یا اوتی المؤمنین
بعد تسبیح مبرری و چهل مرتبه میگوئی یا حی یا قیوم یا تحیا یا تموت یا حو
لا اله الا انت یا ذا الجلال و الاکرام یا ارحم الراحمین بعد طرف راست روی
خود را بر زمین میگذاری و همانرا چهل مرتبه میگوئی بعد طرف چپ و بخود
بر زمین میگذاری و همانرا چهل مرتبه میگوئی بعد سر را بر زمین میگذاری و همانرا

در بیان نمازها مستحبه

125

خود را بلند میکنی بقدریکه بلند میشوند و همان را چهل مرتبه بگویند
سپاه و مقابل کردن خود را نکتش شهارت تضرع میکنی یعنی ترا بطرف
و انظره بالا و پایین میکنی و همان را چهل مرتبه بگویند بعد از آن حاضر
خود را بدست چپ میکنی و گویه میکنی یا خود را بگویم و امیدوارم
یا محمد یا رسول الله لشکوا الی الله و الیک حاجتی و اشکو الی اهل بیتک الی
حاجتی و یرحمکم الله فی حاجتی پس محمد کن و بگو یا الله یا الله یا من
منقطع شود بعد بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد حاجت خود را بطلب کن
خضر فرمودند که هر کس چنین کند من ضامنم از جان خداوند عالم که در نماز
ساعت تقدر قضا حاجت بر آوردن مطلب او شود صنف پنجم
نمازهای که وقت خاص دارند مثل نماز ماه رجب شعبان و ماه رمضان و آنها
بیشتر اند خصوصاً در ماههای متبرکه و تفضیل آنها در کتب اعمال الله مثل
زاد المعاد و غیره موطور است صنف ششم نمازهایی که نه نایع بود
و نه وقت خاص دارند و نه سبب خاص نه اسم خاص دارند و آنها را توافل
مستند میگویند و نافله مطلقه میگویند و بنا آنها اینست که در مجموع اوقات
روز و شب و هر قدر از روزمان که بقدر اداء در رکعت نماز باشد و
رکعت نماز مستحب است بفسدند بقرینه الی الله و در جانی که بگویند نماز
واجب عدول بنا فله شود این نافله است از احکام این نافله این است که در
پنج وقت مکروه است عقارب غروب اثنای مقارن طلوع آن و مقارن
وسط النهار بودن آن که بعد از آن بلا فاصله و البته بعد از نماز
بلا فاصله و بعد از نماز عصر بلا فاصله و باقی فوافل مکروه نیستند و آنها
انچه شرع کرده هم مکروه نیست و معنی کراهت اینست که ثواب آنها کم شود

در نمازهای مستحبه

(۳۲۱)

میشود و الا در هر حال ثوابی دارند **مطلوب** و بجز در احکام خاصه نمازها مستحب است آنها از سی حکم بخاورند اول آنکه بی سوره هم صحیح است مگر اینکه اصل خصوصیت او در سوره خاصه باشد مثل نماز شب عید دوم آنکه دو سوره یا بیشتر و دیگر گفتن را از عین ندارد سیم آنکه قدری از سوره در آن خواند عین ندارد چهارم آنکه قنای آن نیست پس در حال احتیاط نشسته هم میتواند بکند **مسئله** هرگاه بخواهد در آنجا ایستاد و از آنکه تضعیف کند یعنی هر دو رکعت نشسته را باین ایستاده حساب کند **مسئله** اگر از الطاف خداوند اینست که هرگاه نماز مستحبی در حال احتیاط نشسته کند و برای رکوع بر خیزد ثواب نماز ایستاده را بر او ثواب میشود بیغم بعضی گفته اند که در حال احتیاط خوابیده بر بچلو یا بر قعاه میتواند نافله کند که بجهت رکوع و سجود ایستاده و این خالی از وجه نیست لکن خالی از اشکال هم نیست ششم عدد از هر سوره بسوره دیگر در نافله جایز است هفتم بعض سوره در نافله هم کفایت میکند و اگر کسی الله تنها باشد بقصد سوره معینه هم خوب است هشتم زیاده و کم کردن نافله ظاهر اینست که باطل نمیکند نه نقص رکعت را سهواً بعضی هم گفته اند که باطل نمیکند و هم با وجود امکان هم استغفار شرط نیست پس در حال نماز و قنای میتوان نماز مستحبی کند هر چند بدین باشد و استقبال قبله در اینجا شرط نیست رکوع و سجود با نماز است کبریا بچشم باز در هر دو حالت سوره نماز مستحبی میتواند کرد هر چند پیاده شد ممکن باشد و از دم هیچ شکری در آن مبطل نیست بخیر است باین بنام بر اقل و اکثری که اتم باشد اول افضل است سیم سجده نمود در مقام خود و در نماز مستحبی ضرر نیست

خط
در زمان رکوع
و اقوی رتقا
آن بطلان
است

در نمازهای مستحبه

(۳۲۹)

چهاردهم نماز احتیاط در آن وقت یا از دم قضایا جزء فراموش شد که در نماز واجب نیست و نافله نیست شازدهم در حال احتیاط و در کشته میشود بخا آورد هفدهم در میان خانه کعبه پشت بامان یا آوردن کراهنه نواز سیم هم جماعت و آن مشروع نیست مگر در نماز استغفار نوزدهم قطع نماز مستحبی باینست لکن در الجملة احتیاطی دارد مگر در بعضی مقامات که قطع آن مستحب نیست از آن نماز جماعت در مقام خود یا خواهد شد ان شاء الله تعالی بیست و یکم از علماء فرموده اند که در نماز مستحبی اگر موی سر زن مستور نباشد عیب ندارد بیست و یکم مستحبی با دخول وقت نماز واجب محل اشکال است مگر فوافل بومیه و بعضی مقامات مخصوصه که دلیل خاص دارد مثل نماز غفله و مثل عمل آمد و رفت و عیب نیست و در نماز مستحبی بجهت کسب نماز قضاء مذمومه و مثل محل اشکال است لکن اقوی اینست که هرگاه مشغول نماز قضایا هم نیست تصحیح آن نکرده هم عیب ندارد بیست و یکم بعضی حکم کرده اند که نماز مستحبی در مکان مخصوصه است لکن باطل نیست اینهم محل شهر است بیست و چهارم نماز مستحبی در خانه عین است از مسجد مگر نماز که مخصوص مسجد است بیست و پنجم بعضی گفته اند در حال قرار هم قبله شرط نماز مستحبیست بجز در وقت بیست و ششم هرگاه شخص در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر او را صدا بزنند مستحب است که جواب ایشان را بگوید هر چند نماز او باطل شود بیست و هفتم اینکه هر نماز مستحبی و هر مستحبی در صورتی باینکه با او اقامت باشد و کتبی باطل است لکن اگر منع نموده و شک دارد که راضی است یا نه صحیح است مگر در وقت که اشتغال بان یا خدمت اقامات داشته باشد بیست و هشتم در نماز مستحبی اجتناب از تقلید خاص ضرر نیست بلکه هرگاه معتبر و قول

اقوی
صحیح است اگر چه
آنکه بر جای
آورده شود هم
بجای است حکم
مسئله
بطلان
خالی از
حال طواف
بلا شبهه

ملکه
ضرر است اگر
خواست باشد
که بدای استحب
و خصوصیت
بجا آورد و
نیت هرگاه
را قیود
بجا آورد

در بیان نمازها و مستحبات

(۲۴۰)

و قول مرغالی متبوع از اهل نمود و تفصیل کلام در مقدمه بیاید اینست
 در بعضی مواضع فعل منافی بطل نیست مثل نماز و برای کسیکه میخواهد در وقت بکشد
 و وقت تنگ است و پیش روی او وقت که راه برود واجب بخورد و نماز خود را بجا
 کند سعی بعضی گفته اند که اگر نماز مستحبی را بخورد واجب که قرائت بکند
 زبانه بر مستحب است بر آن مترتب میشود و در این حکم و کلی بودن آن قاعدتا نماز
 هست سعی بکشد در مستحبات با نیت از احیاء و اموات جاهاست مگر در نمازهای
 مستحبیه که نیت از احیاء مشروع نیست مگر نمازی که نیت نماز است و سجده و غیره
 باشد که مخصوص وارد شده و شاید که در اعمال دیگر که نماز جزو آنها نیست مثل
 عمل استغفار هم جایز باشد خالی از شبهه نیست پس در استخاره ذات الرقاع
 عنوان نیابت محل اشکال است و در هر نماز که کسیکه نماز قضا دارد نماز مستحبی را
 بخورد واجب نمود از اشکال خلاص میشود **مسئله** در بیان اشکال
 و سهویات نماز که اینها را مسائل خلل مینامند و در این مقدمه است چند
اما مفصل در بیان آنکه خلل عبارت از تغییر زبانه و نقص در نماز
 واقع شود و وقوع خلل یا از روی عمد است یا سهوا از جهت تنگی است و از
 شارع هر یک از احکام چند فقره شده و لازم است بر تکلیف معرفت آنها تا آنکه
 هرگاه در نماز اتفاق شوند تکلیف خود را بدانند ترک یا در گرفتن آنها مقصود
 و علاوه بر این بعضی از محققین اصحاب ضوابط علمیه حکم فرموده اند بطلان
 نماز کسی که آنها را بخشد هر چند که در نماز او جهل و اتفاق نشوند ظاهر
 اینست که تحقق عصبیه که مذکور شد و احتمال بطلان ترک نیت
 بمسائل عامه البیوی باشد یعنی مسائلی که بسبب اتفاق میشوند مثل مسائل
 سهو و بعضی از مسائل تنگی در قوع نادره خفیه و مسائل قبله الوقوع

مسئله
 محل اشکال است
 ک
 محقق
 عصبیه و بطلان
 در این صورت نیز
 و قیاس که حق
 اخلاص بقصد
 قریب که در عصبیه
 اتیان بنماز بطور
 که واجب است
 با اطمینان بعد
 اتفاق خلل یا بنا
 بر احتیاط در عمل
 بر تعلیل اتفاق
 عصبیه و بطلان
 و محتمل دارد

در بیان احکام خلل

(۲۴۱)

الوقوع پس هرگاه مسائل قبله الوقوع و انداختن باشد از این باب است که اگر
 نماز و بیت **فصل اول** در خلل عمد است بدانکه خلل عمد یا بنقص
 یا زبانه و نقص یا نسبت بخیر است یا شرطا یا کیفیت هر یک از اینها با وجوب
 است یا در مستحبین را اینجا چند مسئله است **مسئله** در بیان هرگاه
 عمد ترک نمود شرطی یا جزئی از اجزاء واجب و هر چند که بکسر باشد ترک آن
 باشد بطلان بغیر تاثیر غیر این ترک نشدند باشد و بهین طریق نماز را
 تمام کرد نماز باطل است شبهه و همچنین هرگاه بسبب جهل بمسئله یا عدم تعلم
 قراءه و ذکر یا شد چه معذور و چه غیر معذور نماز او باطل نیست بکسب
 چونکه شارع از برای نماز کسی که جهل سوره را هنوز یاد نکرده طریقی دیگر
 قرار داده و قصه وقت که تکریر بکند بقدر آنها از آنچه میدانند از خود جدا
 یا آنچه میدانند از قرآن تفصیلی که سابقا گفته شد است **مسئله** در بیان
 هرگاه ترک نمود کیفیت از کیفیت قرآن یا ذکر یا مثل موالان را یا همه و یا
 هر چند که در بیان کلمه باشد نماز را بهین طریق تمام کرد باطل است مگر
 از موالان اتصال مابین آیات و کلمات حروف مجتبی که از صورت آید و
 کلمه بنفشند پس هرگاه در آتش آیه مابین کلمات یا در آتش کلمه مابین حروف
 فاصله اتفاق شد مجتبی که نظم آیه یا کلمه یا شده شد و از صورت افتاد گفتا
 بان نمیتوان نمود و فاصله بر چهار قسم است سکوت مغال یعنی نرفه و تکلم
 بغیر لکنت بان و حکم در اینها اینست که میگوئیم که هرگاه یکی از اینها مابین
 حروف یک کلمه اتفاق بشود چه عمد و چه سهوا چه اختیاری و چه اضطراری
 چه قبل از آن و چه کثیر آنها و بگوئیم که کلمه فایده ندارد پس هرگاه آنرا تمام
 نمود و اقتضای آن کرده نماز باطل است بسبب ترک کلمه فایده بلکه حکم او

در بیان احکام خلل

(۳۴۲)

اینکه هرگاه فاصله اتفاق شود بدون تعدیس هرگاه کلمه متصل بیاقی بود
اتم از اینکه بر کلمه سابقان وقف کرده باشد یا اینکه ابتدا مکمل باشد و در این
صورت خود کلمه را اعاده نماید اصلا اشکالی ندارد و هرگاه بطریق اتصال
بنا بر خوانده شده پس در این تفصیلی هست باین نحو که هرگاه ابتدا این کلمه
همه وصل باشد پس عاده آن بدینها مشکل است بلکه باید عاده کلمه سابقه
انرا نیز کرد مثل اینکه ما بین حرف الله در بسم الله چنین اتفاق شد پس باید که
از سر بکشد و با عاده الله نهاد درست نمیشود و هرگاه سابقه آن کلمه سابقه
مبتدا به هم وصل باشد باید کلمه سابقه بر آن سابقه را نیز عاده نمود مثلاً
هرگاه در حرف کلمه المنعم فضلی شد با عاده خوش نهاد با کلمه الصراط
اکفاء مشکل است بلکه باید از اینها عاده نماید احتیاطاً و هرگاه
ابتدا کلمه همزه وصل باشد پس هرگاه فصل قلیل باشد و طول نکشد باشد
خود از کلمه زانها عاده بکند و الا خوباً ما قبل از آن عاده کند خصوصاً
در بعضی مواضع که ربط کلی مابین دو کلمه هست مثل مضار و مضار و مضار
وصفت اینها همه در صورتیست که هم درین موالان کلمات و حرف و از دو عده
اختیار نباشد و هرگاه بطریق تعدیل باشد محال است اشکال است اتماماً
است بعد از اعمال طریقه فرموده و بعد عاده کردن آن سهیل مسئله هرگاه شخصی
این کیفیت را که گفته شد بر شخص مشکل باشد همینه که در یک کلمه ما بین دو
دو کلمه فاصله شد انرا تمام نموده و ثانیاً بقصد قریب مطلقه اید و از سر بکشد
مسئله ثالثه بدانکه از جمله کتب معتبره که اخلاص بانها علمای
بطلانست هم در اخفائست بل فرقی مابین مسئله هم و اخفائست و غیر آن از
واجب است که در هم و اخفائست مسئله معذرت است یا بنحی که هرگاه

در بیان احکام خلل

(۳۴۳)

هرگاه کسی بسبب جمل مسئله در نمازهای خود ملاحظه جمیع اخفائست نکند
و باطل نمیشود بلکه جمیع از علماء حکم فرموده اند که هرگاه اصل از و هرگاه
خفائست فهمید و تفصیلش تخصیص کرده نیز عیبی ندارد لکن صحت را نیز
در نظر فرد مشکل است هرگاه کسی جاهل مسئله باشد و خصوصاً خفائست
لازمه در نماز جماعت پس معذرتی محال ناملا و اشکالست هر چند اقوی
معذرتی است لکن احوط خلاف اینست مسئله و العبره که در
همه این حرف بود و حرف خصوصاً در آخر به بطریق اخفائست و امیشود و کلمه
بعکس اتفاق میشود ضرر ندارد مسئله خامس سابقه گفته
شد که لازمست بر مکلف که در هر چه بسم الله قصد سوره معینه بکند بسم الله
بقصد آن بگوید پس هرگاه بسم الله را گفت بقصد سوره معینه بعد یکی
از سوره ها را خواند با بقصد سوره دیگر بسم الله کرد و سوره دیگر خواند
بجزی نخواهد بود و هرگاه عادت او جاری شده باشد بخواندن سوره معینه
ظاهر اینست که در تفسیر کلمه باشد بلی اگر بقصد غیر عادت بسم الله گفت و
غفله عادت را خواند کفایت مشکل است مسئله ششم هرگاه بر زبان
بسم الله و سوره بعد از آن جاری شد بدانکه از اول قصد آن سوره را داشته
باشد عیب ندارد و این غیر از آن مسئله است که بسم الله گفت بقصد سوره
معینه بعد سوره را خواند بگوید بسم الله نشوند قضای و هرگاه در
احکام نفس شرط سهو و در آن چند مطلب است مطلب اول در اخلاص
بطهارت از حدث است و آن چند مسئله است مسئله اولی بدانکه
نقص نیست بشرط طهارت از حدث سهو نیز مستلزم بطلان نماز و موجب
و اعاده است پس هرگاه شخص خیانت فراموش کرد و بعد از آن بخواند و او را

این احکام را بشو
ک
بشرط آنکه عادت باشد
ک

بشرط
که قصد از کلام
راشته باشد
چنانکه گفته شد
ک

در کتاب غسل
الانوری

باید مجموع نمازهای او در این وقت محکوم بطلان خواهد بود بلی هرگاه
 غسل از جنابت بکر بعد از آن کرده باشد هر چند که آن جنابت اولی و ملحوظ نباشد
 پس عبادان بین الجنابتین تنها محتاج بقضا و اعاده **مسئله ثانی** اگر کسی
 در مقدمه و ساقه گفته شد که هرگاه شخص در حال نابالغی جنب شده باشد بجز
 مشروع یا غیر مشروع لازمست بر او غسل جنابت و اول ایام بلوغ پس هرگاه
 فراموش کرد یا جاهل ترک نمود عبادان او باطل اند تا اوقتی که جنابت بکر
 از او متحقق شده باشد و غسل از او نموده باشد بر قضا میکند عبادات بین
 البلوغ و الغسل را **مسئله ثالث** هرگاه در جنابت بلوغ جنب شده
 باشد و غسل کرده باشد از آن حال یا چنین غسلی کفایت میکند یا لازماً
 غسل وقت البلوغ مسئله محل خلافت حکم بجهت آن غسل که در ایام
 نابالغ بودن اتفاق شده و ارتفاع حد بان مشکل است و احتیاطاً شد بکر
 اینست که اول بلوغ اعاده غسل نماید **مسئله رابع** هرگاه غسل
 جنابت یا حد اصغر معلوم و مکلف نشد باشد عبادات را بجا آورده باشد
 ظاهر نیز حکم بطلان و لزوم اعاده و قضا است مگر آنکه شخص در آن
 شخص بخود میدید بقین آن برای او حاصل شد که آنرا از جنابتی است
 که شخص بر او نشد و غسل از جهت آن نکرده در آن صورتی شبهه غسل آن
 کلامی که هست در این است که چه قدر از نمازها خود را با بداعاده و قضا
 کند ظاهر این است که لازم است بر او که قضا کند نمازهایی که بعد از
 خوابی باشد که احتمالاً تاخیر جنابت از آن نموده هر چند که احتمال تغافل
 باشد و لکن احوط اینست که قضا کند آنچه را که احتمال سوء احاطه بر آن
 هست تا از تمام وقوع غسل توجیه این باشد **مسئله** هرگاه شخصی در وقت جنبه

در بیان احکام خلل

بعد از نمازهای بومی و لباس خود چیزی نهد که بفیض کرد که متی است معلقو
 از شد که محتمل شد و مشعور به او نشد لکن احتمال میدهند که از آنها خواب
 شبی باشد که در آن لباس خوابید با بعد از آن پس میگوئیم که در واجب
 بر او بعد از غسل قضاء همان نماز و در وقت شبیه شبیه بنمونه که قرار میدهند
 که در شب بوده که همان نماز صبح را قضا و ظهر و عصر را عاده میکنند لکن احوط
 این است که نمازهایی که در آن لباس کرده بعد از خواب اولی و قضا کند
 بسبب احتمال اختلاط در نماز شب اول اینهمه که مذکور شد در صورتیست که
 بقین کند که این مسئله از آن احتیاط نیست که غسل از آن کرده در این صورتی
 اینست که غسل بر او لازم نیست احوط غسل است قضا بخود مذکور
مسئله خامس هرگاه معذور شود و متعذر نیست بکر از استیسا
 و خوب غسل غیر جنابت حکم آن نیز مثل جنابت است و آنچه گفته شد بکر
 هرگاه غسل جنابت نموده باشد احوط اینست که باعث سقوط حکم آن نیست
 نیز میشود و هر چند که در وقت نیست منظور نباشد و طریقی احتیاطاً و ترجیح
مسئله ششم هرگاه معذور شود خصوصاً در وضو یا غسل
 بسبب فقدان شرطی از شروط مثل نجاست یا اضافة آن با جرمی از اجزای غسل
 نشان عضو یا وجود مانع وصول آب بر عضو و لو قلیل پس حکم آن مثل
 حکم عدم وضو و غسل است بلی هرگاه معذور شود غصبی بقدر شرط
 اباحه و زاب یا مکان یا جاهل یا ناچارین الوضوء می ندارد همچنانکه در کتاب
 طهارت مذکور شد **مسئله سابع** در بیان نقص طهارت از جنابت است
 و حکم آن اینست که ترک شستن بجنابت غیر معذور نماز عباد یا جهلاً
 بالمشکله باعث بطلان است همچنان که گذشت تنها ناموجبا عاده و قضا

در احکام خلل

(۳۴۶)

وقضا است علی الاقوی جملا عیبه ندارد یعنی هرگاه ندانسته اصل تحقّق
بجاست و بعد از نماز معلوم شود نماز او صحیح است و اما هرگاه در اثناء نماز
مشخص شد پس لازم است بر او قیام انداختن آن و اتمام نماز و هرگاه ممکن نباشد
با احتیاج بقتل کثیر باشد وقت و وقت داشته باشد نماز را بر هم میزنند
و بعد از تطهیر بنشیند و منتهی هرگاه مضیق باشد بجهان طریقی نماز را تمام
میکند و هم چنین است حکم هرگاه در اثناء نماز نجاست غرض شد مثل آنکه
خوز از بینی او بگذرد و ببرد و در هم بپاشد لباس یا ظاهر بر او آلوده کرد
مطلب پس در ترک شرع و رکن بدانکه در وقت نماز مذکور شد
که از جمله شرایط نماز شرع و رکن است نماز باطل و وجود ناظر بلکه خوشتر
شرط است هر چند که در مکانی باشد که کسی از آن بپند و مراد بپوش که لا
است شران نسبت بر قیام و بر است نسبت بر جمع بدن و سر و
اول است الا صور و کفین از بند کشت ظاهر و بدن بلکه باطن قدس علی
اشکال پس هرگاه ترک نمود ستر من کورات را عامداً یا غامداً یا جاهلاً یا ساهواً
نماز باطل است هر چند که بپوشد کسرت نسبت بر آن و هرگاه فراموش
نمود باز اقوی بطلان است و اما هرگاه غلم یا نکشاف نداشته پس تمام صحیح
نماز است مثلاً هرگاه زنی در نماز شروع نماید لحظه شرع را نداند و بعد
مشخص شد که از موی سر او چیزی بیرون بوده نماز او صحیح است و اما هرگاه در اثناء
نماز معلوم شد نکشاف یا اینکه منکشف شد در اثناء نماز یا خیار و جیب یا زینت
و نحو آن که لباس را در رکوع پس از نماز غرض نمودن آن و اینکه
مغوی چیزی از نماز بشود و اتمام نماز بعد از سر و احوط اعاده است بعد از آن
و اما اگر ممکن نباشد سر و اثناء نماز با موقوف بر فعل کثیر باشد نماز را بر

بلکه صحیح است
۵

در احکام خلل

(۳۴۷)

بر هم میزنند بعد از اتمام نماز و در صورتی که وقت اما در صورتی که
پس در آن بقتل عیبه یا بطریق که هرگاه منکشف شد اصل عورت یعنی
قبل و بعد از وضو و تمام نماز میکند پس هرگاه از ناظر باشد
نشسته هرگاه از ناظر نباشد و در هر صورت وضو بر کوع و سجواتها
میکند یا این بخو که ندی سر خود را منتهی باین میکند بپوشد کوع و ذکر میخواند
بعد از آن میکند و سميع الله لمن حید را میگوید بعد از این میکند و گفته
یا این ترا اول بقصد سجود و ذکر میخواند بعد از آن لا میکند و ثانیاً
بجهن بخو سجود ثانی را بعمل میآورد و این حکم نیز ثابت است از برای کسی که از
اصل بر عهد باشد اصلاً ساقی از عجز او نباشد نماز او این نحو است لکن احتیاط
شدیم اینست که در صورتی که از نظر کنند نماز کند پس هرگاه بر کوع و سجود
متعارف و بعد از آن کند نماز را استاده یا نه یا هرگاه منکشف غیر قیام
و بر نباشد مثل ستر آنچه و خصوصاً زن ستر او لازم است و اینجا در وضو
مفروضه نماز را تمام میکند بطریق متعارف قضای بر او نیست احتیاط
متحرک **مطلب** چهارم در خلل نمودن و نقص رسیدن به طریقی
ساقی و لباس است در این مسئله است چند مسئله اما مقدمه
بدانکه در مجتبی لباس مصلی مذکور شد که لباس در حین نماز شستن
ماند و او باشد و طهارت آن مکرر نیست بعضی شباهت که معفو شده و
اباحه یعنی حرام بودن چند در اینهاست که درختان درختی شده و حلی
سپهر قدس هرگاه از پوست یا شایب نماز در شب یا طلال است حتی بکشد
آن علی الاحوط چهارم ماکول اللحم بودن هرگاه اجزاء حیوانی باشد پس
نماز در لباسی که اجزاء حیوان حرام کوشنا باشد باطل است هر چند که بپوشد

در بیان احکام مرخصان

(1245)

نیت نیت که ظاهر باشد حتی در مثل و شمشیر و هر چه که کشته که از پوست شتر
باشد حتی ز یک مرغی از غیرها کوزه از دهن او که بر تو ریخت باشد علی الاکمل
و این چهار مشترکند مابین هر دو نیت نیم خبر خالص نبودن مگو نیت بغض اشیا
و بعضی حالات که مجوز است مثل الاثم بیه الصلوه و بعضی اقوال شتر طایفون حتی
مثل انکثر و زنیافت علی الاصح و این دو مختص بر آن میباشد و حکم ترک آن
شرط عالمی عامدانا یا جاهلا یا محکم معلوم است و در حکم باقی اقسام ترک کردن
اینها ذکر میکنم شش مسئله **مسئله اولی** در دخل نیت بطهارت لباس
حکم آن بغض یا کفنه شد **مسئله ثانی** در دخل نیت یا باعه لباس پس
میگوئیم هرگاه عالم بغض بکیت نباشد یا بفهمی که خیال میکرد که این لباس ملک
خودش میباشد یا اینکه میداند که مال غیر است بجهت داشت بر حکم مالک
و بعد از نماز خلاف آن معلوم شد نماز صحیح است هرگاه میداند خبر او
کرده بود اقوی نیز صحیح است و احوط اعاده است **مسئله ثالث** در دخل
نیت تنه که شرط است لباس هرگاه از جلو باشد بداند که هرگاه بگذرد
معلوم شد کشته بودن پس هرگاه از پهن بقتل میمان بدست او افتاده باشد
حکم بصدق عالی از قوه نیت و لکن احتیاط شده در اعاده است هرگاه او را
نباشد نماز در آن باطل است و هر چند که متنبه بودن معلوم نشود و هرگاه
نسبانا نماز کرد ظاهر حکم بطلان است **مسئله رابع** در دخل نیت
بما کول اللهم بودن و حکم در این بطلان است چه عمدا و چه جهلا و چه نسیانا
مکرر و خبر که استثناء شده **مسئله خامس** در دخل نیت بغض خبری و
غیر طایف بودن یعنی هرگاه بعد معلوم شد که لباس او خبر یا طایفای بود
و حکم در این نیز بطلان است هرگاه نماز در آنجا کرد و هر چند که از اول ندانند

به انصاف و دان
 نماز کرد باشد اگر
 به غفلت از آن باشد
 نماز صحت ندارد
 در صورتی که
 صحیح است

در بیان احکام خلل

(५५५)

لا
 افوی من
 حنا ناز است
 روموز
 ک
 ط
 اخو
 جرات
 برود
 لباس
 بقدر بک
 عورت بان
 بنود
 ک

کذبت

[illegible]

در بیان احکام خلل

(۳۵)

موقوف بر ذکر چند مسئله است که در این باب در احکام خلل و بیاض و غیره
است حکم در این نظیر خلل است با ناعه یا بر چنانچه مذکور شد پس در صورت خلل
و جمل بصبیبت صحیح است همچنین در صورت خلل و بیاض با عاده است
ولکن ضمنا اگر در وجوب صورت ثابت است مسئله ثانی در خلل
بشرط استغفار است اما اضطرار و غیره ندارد و لهذا جایز است نماز و غیره
سوار بود و زانو را در فتن و اضطرار کثی هرگاه قسم بگویم که نماز و اما خلل
باز غفله پس احوط بلکه اقوی عاده است مسئله ثالث در خلل بان
در شرط است بنا بر شرط ظاهر نیست که در صورت اضطرار عیب ندارد و در
صورت خلل و بیاض احوط عاده است مسئله رابع در خلل و بیاض
محل پیشانی است اما در صورت تعدد و اختیارات بر طبق آن معلوم است اما در
صورت عذر علم بخت یا فراموش نمودن آن و سجد کردن بر آن حکم بجز عاده
باقتضا قهر خالی از قوه نیست و اقوی با احتیاط میباشد و اما هرگاه مختص باشد
محل سجد به تنجی و غیر آن ممکن نباشد پس در حکم آن سجد هست و لا اینکه بگویم
در این هنگام که سجد اضطرار سجد بر منتهی عیبی ندارد و در این حکم شود بل
انسان هر چه در سجد لازم است هر مصلحت کردن پیشانی بر سجد میرسد
بجای کیفیت معهوده لکن پیشانی را متصل بر زمین نمیکند بلکه آنرا بطرفی
نکاه میدارند که نماز نمائند آن بعمل نیاید سیم اینکه بگویم سجد کند بر مالا
بصحیح الجوع علیه قتل یا من خامه یا قیام و مانند آن از چیزها نیکی بکنند
باشد و اگر ممکن نباشد سجد کند بر پشت کف دست خود و احوط جمع است
مابین پشت نماز بکعبه اول و یک نماز بکعبه ثانی و احوط از آن نماز
بیک کیفیت ظاهر نیست که میشود در یک نماز هر سه بعمل نیاید مثلا بیا بیا

اقوی عاده
است
اقوی عاده
است بنا بر شرط
نیز در این
صورت
قوه آن عمل
نظر

در بیان احکام خلل

(۳۵)

بیا بیا خلل هرگاه در وقت سجد پیشانی بر زمین محل وضع آن و انگاه داشته
و ذکر را بگوید بعد از هر بار این پاکت است گذاشته و ذکر را بخواند بعد از آن
کشد بر همان زمین متوجه گذاشته و ذکر را بگوید عمل با احتیاط شود باشد
مطلب ششم در خلل با استقبال قبله است بدانکه لازم است مصلحت قبل
از نماز تحصیل علم بقبله در صورت امکان یا تشخیص آن یکی از علامت شرعی
بعضی که در بنا قبله است با علامت مکان یا بنا عمل بطنه کردن جایز است لکن
لازم است تحقیق سجد و تحصیل خلق قوی بعد از مکان و وسیع بگویم هرگاه تشخیص
قبله با خلط در بخور نموده و مشغول نماز شد بعد از آن معلوم شد و انگاه
نماز را بعد از نماز پس میگویم که بعد از آنکه مشخص شد که سمت قبله محال است
یا انقض که انشاء باید ملا خط کند سمت قبله را یا سمتی که اول باشد که انما
ما بین دست راست و دست چپ اتفاق شده یا بر دست راست چپ اتفاق شده
یا بقیب متر اتفاق شد پس اگر قبله ما بین دست راست و دست چپ انشاء بود اتفاق
شد یا ما بین دست چپ و انقضی که انشاء اتفاق شد نماز صحیح است عیب
ندارد هرگاه بعد از انشاء معلوم شد باشد و هرگاه در انشاء معلوم شد که از
غربت و ذکر و نماز قبله متبهم شود و نماز را تمام بکند و اما هرگاه سمت قبله
بر دست راست باشد چپ بوده در این صورت هرگاه وقت نماز باقیست
آن واجب است اگر در انشاء معلوم شود آنرا بر هم زده و از سر بکشد سمت قبله
و هرگاه سمت قبله بقیب متر اتفاق شد که مشخص که پشت بقبله نماز کرده و در
صورت در بقا وقت عاده لازم است در خروج وقت احتیاط بسیار شد
اینست که قضا نماید مفسد چهارم در متعلق باجره نماز است و
و حکم در اینها مختلف است چهار قسم میرسد بعضی نماز باطل میشود و در

علی الاحو
این احتیاط
نمود

در مینا احکام خلل

(۲۵۲)

بعضی از نماز عود و نماز او زدن آن فراموش شد و در بعضی ماقاط می شود و در
بعضی از نماز، قضای آن بعد از نماز یا در سجده است و اما فی المثل اول بر آن در
فراموش نمودن اصل رکعت یا بن کیفیت که میگوئیم بطریق قاعده کلیه که هرگاه
کسی در کثیر فراموش نمود و بخاطر شرب یا مکر یا در کون و دیگر داخل شد پس حکم در
این قسم بطلان نماز است و تفصیل کلام در این قاعده موقوفست بر آنکه چند
مسئله مسئل اول در خلل است نسبت به نیت بدانکه خلل یا در اصل
مختوفیت است یا در موقوفیت نسبت به نیت و صفات است نسبت به غفلت پس در
اینجا چند مسئله است مسئل اول هرگاه فراموش نمود اصل نیت و تکبیر گفت
نماز او باطل است یا نه یعنی که دخول در نماز متحقق نشد است این حکم در فراموش
اصل نیت است مسئل دوم هرگاه تبدیل در موقوفیت یا بعد مثل آنکه
غفلت عصر را بدل ظهر نیت کرد یا بنحلی هرگاه او در نیت عصر کرد پس در اول
هرگاه اصل داعی همان ظهر بوده و خطور بطریق غلطی بعضی یا غلبه شد صحیح
و اشکالی ندارد و اما در ثانی اگر نماز او سابقه هرگاه محل عدل
نگذشته باشد مسئل دوم هرگاه تغییر در صفات او شده باشد مثلاً آنکه
وجود یا بجای ندان یا بعکس یا تضاد یا جای داء یا بعکس یا تضاد یا بعضی تمام
یا بعکس یا مامومیت یا بجای انفراد یا بعکس پس میگوئیم که هرگاه غلطی در محض
خطور بوده یا بقای داعی بطریق حقیقت پس اشکال در صحیح است و اما هرگاه اصل
صفتی که در نیت ملاحظه گردید مخالف باشد با صفت واقعی آن پس میگوئیم اما
در وجودی ندان هرگاه ذات آن فعل در شریعت متصف نیست و میگوید یکی از
اینها پس ظاهر این است که این تغییر جملاً یا نسباً ناعیب ندارد بلکه در صورت
عدم بعد از نیت که حکم بقتل شود و مرید از این شریعت غایب باشد مثلاً نماز

۵
مکرم و نیکو و سید
مصلحت
۵

درمیان احکام خلل

(۷۵۳)

نماز ظهر و شکریت طهر منصف می شود ابتدا مکرر بوجوین هرگاه در حین
ایستادن بان غفلت بعنوان استیجاب از اتمای غفلت کرد ظاهر این است که باطل است
و اما هرگاه آن فعل در شریعت بدو طریق واقع میشود مثل وضوء و رکعت
که مستحب است پیش از وقت نماز و واجب میباشد بعد از دخول وقت
پس هرگاه شخصی مکلف خیال کرد که وقت داخل شد و نیت جوب کرده و غفلت
ان ظاهر شد یا بعکس در این صورت حکم صحیح مشکل است بناء بر این هرگاه در
نماز ظهر غافل شد از اینکه این نماز ظهر ابتدا نیت که عمل باورد بلکه خیال
کرد که اعاده آنرا میکند بجماعت استیجابا یا اینکه در اعاده استیجابی خیال ابتدا
ان نمود و قصد جوب کرد صحیح مشکل است مسئله ششم در استیجاب هرگاه در
نماز تمام قصد یا قصر یا در قصر قصد تمام یا در کجا غفلت و قصد انفراد یا در انفراد
و قصد جماعت نمود و بعد ملتفت شد عمل بمقتضا آن نیت خلاف نکرده بلکه
تکلیف حقیقی خود را در وقت عمل بخاورد یعنی در صورت تحصیل جماعت قبل از
خواتم محل حد سوره ملتفت شد و آنها خواند و در تحصیل قصر قبل از تلاوت
ملتفت شد نماز را بجای آورد و همه این صور اوقوی صحیح است بل در صورت
نیت قصر در محل تمام احتیاط شده و اعاده آن مسئله ششم در استیجاب هرگاه
نیت اداء در محل قضا یا قضا در محل اداء نمود بدو اوقات هرگاه در زمه او هرگز
اداء آنها بوده یا قضاء آنها نبوده و ملاحظه امثال تکلیف بخود را ننموده
لکن خیال کرد که قضاء است حال آنکه ادا بوده یا بعکس در این صورت حکم صحیح
مسئله ششم مسئله ایست که بسیار اتفاق میشود و از اینست که هرگاه
شخصی را ابتداء نماز نیت از همه بابت بطریق فایده کرده لکن در اثناء نماز
غفلت و عدم اجتماع حواس خیال خلاف آن نموده و قدری از نماز یا همه آنرا

۵
اشکالی
نذار و مکرانده
بر کوزه بند
قریب
۶
بعد از زمان
۷

۳۵
ملاقات
این احاطه لازم
نیتا
خ

در بیان احکام خلل

(۳۵۳)

انرا با از اعتقاد خلل و کمال و در صلاحتی مشغول نماز ظهر شد بابت آن
بطریق حقیقت من جمیع الجهات بعد از درین او چنین خطور نمود که این عصر
با ناطق است استقامت نیست بر همین کیفیت مخالفه شده تا آخر نماز با ناطق از آن
پس گفته میشود که اظهر در این مسئله در جمیع صور مذکوره صحیح است **مطلب**
سوم در فراموش نمودن تکبیر الاخر است مخفی نماید که فراموش نمودن تکبیر
الاخر امر حکم مخصوص در غیر باقی اوقات و بیان از اینست که باقی اوقات که
فراموش نشوند و قیام نماز باطل میشود که داخل رکن دیگری میشود و تکبیر الاخر
هم اشکام دارد که اگر فراموش شود تا داخل رکوع نشود نماز باطل است
لکن علاوه بر این مخصوص اینست که اگر فراموش شد تا داخل رکعت شد
باطل است چنانکه فراموش کردن تکبیر الاخر امر کفائی است فراموشی
آن و هر چند که داخل رکعت نشود نیز باطل است حکم کردن بعضی نمازها
با این که این نیز مثل باقی اوقات است و حکم نیز بر وجهی است و بدانکه فراموشی
نیت و هر یکی که گفته شد با این است که از اصل تکبیر فراموش کند یا اینکه
انرا غلط از آنکه در کیفیت آن تفسیر بر ماورد با نقص حاصل شود که در
جمیع این صور نماز باطل است با این معنی که از اصل منعقد نشده است
مطلب چهارم در فراموش نمودن رکوع است در چند مسئله **مسئله اول**
هرگاه رکوع فراموش نموده و بقصد سجود شود پس بخاطر او باید پس این
بخاطر آمدن بادر و قیام است که هنوز مجزا بخلاء رکوع نرسیده بادر و قیام است
که رسیده است بادر و قیام است که گذشته است بادر و قیام است که مجزا بخلاء
در سجود رسیده و هنوز پیشانی را بسپایان بودن محل وضع آن نگذاشته
بادر و قیام است که پیشانی را گذاشته است حکم این نیز قسم است که در

در بیان احکام خلل

که در سه قسم اول لازم است که مثل بشود و اینست که با ناطق است
در احوال نیز بعد از این و بعد از آن نیز بشود از جهت رکوع و حکم قسم چهارم نیز
اینست که گفته شد با احتیاط و اعاده نماز و حکم قسم پنجم بطلان نماز است
مسئله ششم در هرگاه بقصد رکوع خم شد و لکن بعد از آنجا فراموش
کرده و بقصد سجود رفت و اینجا نیز هرگاه بعد از گذاشتن پیشانی بخاطر
آمدن نماز باطل است هرگاه از حد رکوع نگذشته بخاطر ثبوت بادر و قیام
در حد رکوع عینیت ندارد و چون اول خم شد از بقصد رکوع بود پس
اندکی از آن که بقصد غیر رکوع بود غفله مضرت نیست و هرگاه از حد
رکوع گذشته باشد و بجز که سجود صحیح باشد نرسیده باشد در اینجا
بعضی از علماء فرموده اند لازم است که بطریق احتیاط خود را بحد رکوع
برگرداند لکن اقوی اینست که در اینجا نیز حکم شود بجز و راست باندن
و بعد از آن رکوع بعمل آورد و هرگاه بحد رسیده باشد که سجود صحیح باشد
هنوز پیشانی را نگذاشته باشد بعضی احوال بطلان داده اند و لکن اظهر این
است که همان حکم سابق را در احتیاط و اعاده است بلکه در صورت سابقه
نیز احتیاط اعاده نماز است **مسئله هفتم** در فراموش نمودن چیز طایفه
که در رکوع واجب است با این طریق که اصل رکوع را بعد آورده لکن بعضی طایفه
از آنها را ترک کرده باشد مثل اینکه ذکر را فراموش کرد یا سهواً انرا غلط گفت
یا طمأنینه بعد نماید در جمیع این صور هرگاه بعد از سر برداشتن بخاطر ثبوت
بر کثرت نماز نیست نماز صحیح است لکن در صورت فراموش نمودن طمأنینه در
رکوع احتیاط اعاده نماز است **مطلب هفتم** در فراموش نمودن سجده است
و در از چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه در سجده فراموش نمودن و اینجا

احوط
الاعمال
و سجده و رکوع
و اعاده نماز است
در مسئله
سجده

این طایفه است

در بیان حکم فراموشی سجده

(ع ۳۰)

سجده
در نماز
لازم است

و بخاطر او آمد بعد از برخاستن بلا فاصله قبل از آن که مشغول بفراغت باشد
شود یا بعد از مشغول شدن یا بعد از فراغت او فراتر از ذکر یا بعد از انشاء برای
و کوع و لکن هنوز نرسیده بحدی که در جمیع اینصورتها و کعبه بر او که برگردد
و در محال که مستحکم شود از جهت جا آوردن سجده و سجده نیز باطل باشد
و اگر فراتر باشد یا نشاء خواند یا نشاء خواند یا نشاء خواند و احوط این است که
بعد از اتمام نماز یا غایب از یکدیگر مستحکم است که هرگاه بخاطر او یا بعد
آنکه داخل شده باشد در کوع و رکعت بگردد یا بنحایان باطل است مستحکم است
هرگاه بکشد فراموش کرده و قبل از کوع و رکعت بگردد بخاطر شرع یا بدینجا
میکرد از برای جا آوردن آن بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
و بسجود میفرستد و اینجا باین طریق میفرستد بجهت آنکه سجده ثانیه باید بعد از
نشستن باشد و جلوس بین التجددین واجب است لهذا در اینجا تفصیلی است
یا بنظر بوی که میگوئیم در اینجا چند صورت اول آنکه بعد از سر برداشتن
از سجده برخاسته بود و اصل نشستن از او مستحکم بود صورت دوم آنکه
آنکه نشسته بود بقصد جلوس و ایستادن التجددین بعد فراموش کرده و برخاسته
صورت سوم آنکه نشسته بود بسبب حال جا آوردن و در سجده بقصد نشستن
بعد از دو سجده که مستحکم است از جمله است که بگوید صورت چهارم آنکه نشسته
داشته باشد که با نشستن از او بعد از آن بود و یا بجهت سر برداشتن برخاسته
بود صورت پنجم آنکه نشسته از او که نشستن از او بجهت سر برداشتن و در سجده
این پنج صورت است که در صورت اولی ظاهر این است که لازم نیست نشستن
انوقت بسجده رود و صورت دوم آنکه نشستن از او که نشستن از او که نشستن
ما از انقباض منحنی بشود بجهت سجده کافی است و در صورت دیگر که نشستن

بلکه اگر نشستن
در سجده
لازم است

در بیان حکم فراموشی سجده

(ع ۳۱)

نشستن و بعد از آن سجده کردن مستحکم است هرگاه که با سجده
فراموش کرده و بخاطر شرع یا بدینجا میفرستد بجهت آنکه سجده
و بر کوع و رکعت انوقت بخاطر او آمد که با سجده از او که نشستن باقی فراموش کرده
است مشهور میان اصحاب این است که نماز صحیح است باین طریق که این اتمام
میکند و بعد از سلام سجده فراموش شد از اینجا میاورد و باین کیفیت که بجهت
سلام دادن بلا فاصله با طهارت و ستر و استقبال قبله نیست میکند که قضا
میکند سجده که در این زمان فراموش کرده ام و جواب فرموده الهی بکشد را
بعد از پا و در مانند سجده نماز و جمیع واجبات و شرائط و شرائط این از آن
دو سجده سهواً برای فراموشی سجده میاورد و این قول هر چند که حکما
از قوت نیست لکن احوط اینست که بعد از اتمام کورات غایب نماز میکند
و شد بدینطور این احتیاط هرگاه سجده فراموش شد از دو رکعت اولی باشد
مستحکم است بجهت هرگاه با سجده فراموش کند و در رکعت اخیر سلام
بداده هنوز بر حالت معتبر و صلوة باشد ظاهر اینست که بجهت جا آوردن
آن سجده اکتفاء نشود و قضا هم نشد است پس جای آوردن سجده از این نیست
قضا بلکه همان سجده نماز است و محل خود و بعد از آن تشهد
و سلام را تا اینجا غایب میکند و از جهت نقص سجده سهو هم ضرر نیست
بلکه از بابی که یاد فی سجده سهو بر او لازم میشود بخوبی که در محبت سجده
سهو بیا خواهد شد ان شاء الله تعالی و هرگاه در اینان بسجده منتهی نیست
از اتمام قضا نشود و بعد از اتمام دو سجده سهواً جهت فراموشی هم
بجای آوردن و عمل با احتیاط کلی شد است مستحکم است هرگاه دو سجده
فراموش میکند و در رکعت اخیر و سلام بعد ظاهر کار و بجا آوردن از علما بطلان

میرزا احکام فرمود سجده

بطلانست و لکن طایفه از مؤمنینست که بگویند بر همان حال نماز است و اصله باطل
بطلانست و همان طریقی میکنند که در یکجمله گفته شد و مسئله گذشت اما احتیاط
در اینصورت با عاده نماز است و احتیاط در اینجا ایستاد است بنا بر اینست که
نمود که باین طریق که گفته شد اولاً بجا یا وزر و بعد احتیاطاً طایفه نماز میکنند
مسئله هفتم هرگاه بعد از نماز بقیع کرد که دو سجده در نماز فراموش
کرده است لکن نمیداند که هر دو از یک رکعت بوده اند یا اینکه هر یکی از رکعتی
بوده اند که نماز صحیح باشد و قضا هر یک از دو سجده بینه او باشد مسئله هشتم
است بسیار از علماء وضو از الله علیه حکم ببلز و عاده کرده اند لکن اولی
اینست که دو سجده بجا یا وزر هر یک سجده بینه است و بنحویست سهواً از حیث
نیز بجا یا وزر و بعد از آن نماز احتیاطاً اثر فی الیه عاده نماید مسئله نهم
هرگاه احتمال بدو فرض مذکور که دو سجده از رکعت اخیر باشند باین
طریق که امر و ما بین سه احتمال مردانست که نمیداند که آیا دو سجده فراموش
شده از یک رکعت است یا از دو رکعت غیر خیره بودند که حکم بطلان کند یا اینکه
هر یک از دو رکعتی بوده که حکم بقضا آنها نباشد یا هر دو از رکعت اخیر اند که
حکم ببلز و مرجع آوردن آنها و عاده تسبیح و سلام کند ظاهر اینست که جمع
ما بین حکم محتملات و عاده نماز اسلم و حرج عمل در مقام است
مسئله دهم هرگاه فراموش نمودن کل رکعت مثل اینکه در نماز چهار
رکعتی برسد رکعتی سلام بدو بجا میگویند در این مقام تفصیل باین کیفیت
که این شخص بعد از سلام و خاطر آمدن او اینست که اصلاً او ابداً مبطل از مسئله
نماز بجا یا وزر یا اینکه مبطلی بجا آورده که عداً مبطل است سهواً مبطل
اینست مثل اینکه حرف زده باشد بغیر کرد یا با این است که مبطلی از رکعتی که

(101)

له
بلکہ لازم است
ایضا غار نماز
اختیار
ک

بلكه لازم حجابا

بادور کھنے نا
انکھ در سہ
بردور کھنے سلم
باہد
{

در میان حکام و مشایخ

که عمداً و سهواً مبطل است مثل حد و پشت بقبله نمودن و مانند اینها پس اگر
اصلاً مبطل بعمل نیامد باشد بر منجبر و رکعت یا بجا میآورد و سجده سهو
حسب احتیاطی سلام و تشهد نیز بعد از او و نماز او صحیح است اگر مبطلی جا
آورده باشد که سهواً مبطل نیست عمداً مبطل است مثل حرف زدن پس ثوی اینست
که باز حکم میشود بصحت بعد از آن جا آوردن بطریق که گفته شد لکن احوط
بعد از عمل مذکور اعاده نماز است اگر مبطلی جا آورده که عمداً و سهواً مبطل است
مثل حد و در اینجا نماز باطل است باید که آنرا از سر بگیرد بعد از طهارت و بزداند
از جمله چیزهایی که مبطل نماز است عمداً و سهواً فاصله بسیار است که بهم نرسند
صورت نماز را و بنا بر این که گفته شد پس باید که در صورت طول فاصله بسیار
هم حکم بطلان بشود لکن ظاهر اینست که فاصله بسیار را بهن مقام مبطل نماز
نباشد پس مرکه بر رکعت فراموش کردن در نماز صحیح که آنرا اول وقت کرده
و زمان طریقتش در عمل از مبطل تا قبل از طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آن
بناظر بر آمد پس بر منجبر دو رکعت یا بجا میآورد و نماز او صحیح است و دیگر
از حد تا دو قضا را بر رکعت و صورت اخیر ضرر نیست احتیاط با عاده کردن
خوبست **مسئله** مرکه شخص بقیه کند که رکعت ویم نماز را فراموش کند
فلک دو رکعت آخر را بطریق خود یا آورد و خال که بر منجبر برای رکعت
شد یا بعد حمد و سوره بخواند موافق هم باشد باین موافق رکعت اخیر تحقیق اینست
که باید موافق رکعت اخیر بجا میآورد و چونکه ستمی جا آمده جای و تمی میبکشد
که جا نیامد و چهار مجایم را پس خود چهار مرتبه حقیقه قضا میکند و بدانکه
سابقاً گفته شد که چیزی که در نماز فراموش شود حکم آن چهار قسم است و بعضی
بطلان نماز و بعضی از ویرگشتن و عاودن و بعضی سکوت و بعضی

(F. 59)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بیان حکم فراموشی رکعت

(۳۵)

روز قضا بعد از نماز و ناخال حکم قضا اول گفته شد و چه در آنکه بالنسب بعضی
دیگر در ضمن مذکور شدند اما قاضی و مجتهدی که لازم است برکش
و بجا آوردن این اتمام قاعده کلیه دارد باین طریق که هر کس چیزی را از واجبات
فراموش کرد و داخل در رکعتی نشد و برکش با و باعث بادی رکعتی نمی شود
است که بر کرد و او را بعد از آنکه بجا آورد که ترتیب عمل باید پس اگر آن
مثلا چیزی را فراموش کرده یا غلط خوانده و قبل از رکوع بخاطرش اندر میبرد
و از آنجا میاورد و در آنجا بعد از فراموشی آن خوانده تا بنا می خواند و هرگاه
سهواً بعد از آن کرده مثل آنکه تکلیف او چند سوره بود و شیخ خواند تا تکلیف
او شیخ بود و چند سوره خواند تا بعد از آن خواند و هنوز رکوع نرفته خاطر
آمد بر میگرد و تکلیف خود را بعد میاورد و هرگاه در صورتیکه تکلیف او شیخ
بوده غفله حد را خوانده باشد تا بنا حد را بعد بخواند تا بعد از رکوع باشد
و اما قاضی و مجتهدی که در هر رکعتی که ترک واجبه غیر رکعتی و بخاطر
نیاید تا داخل رکعتی شود یا اینکه داخل نشد لکن انواجب رجا نیست
که برکش بان باعث بادی رکعتی نشود مثل آنکه ذکر رکوع فراموش
شد باشد یا غلط خوانده شد باشد سهواً و بخاطرش یا بعد از سر گذشتن
از رکوع در این صورتان فراموش شد یا قضا است نماز صحیح است و سجده
لازم است و این صورت مذکور باین قوی و صدقیت مطلقه در آن است
اگر بیا حنیاط باشد و اما قاضی و مجتهدی که در آن در وقت آنست اول
فراموش کردن سجده است که حکم آن مفصل گذشت و بعد فراموش کردن
نشد است و در تفصیل فراموشی نیست بقیه چند مسئله است مسئله اول
هرگاه کسی تشهد را فراموش کرد و بخاطرش از قبل از رکوع در هر

در بیان احکام خلل

(۳۶)

در هر وقت که باشد بر مقتضای قاعده که گفتیم اینست که بر میگرد و تشهد را
بجا میاورد و ما بعد از آن از شیخان و غیره که عمل آورده تا بنا اغار می کنند و نماز
صحیح است اگر اینست که سجده سهواً و از آنکه نمی شود مگر از بابت زیادتی سهواً
مسئله شانیه هرگاه فراموش نمود تشهد اول را و بعد از دخول در
رکوع بخاطرش اندر چهره نماز و چه بعد از نماز پس نماز صحیح است لکن از آن
که بعد از آنکه متنبس کند که تشهد فراموش شد از آنجا میاورد و خوبا قریبه الی
و تشهد بخواند و بعد از آن دو سجده سهواً از این جهت بجا میاورد و اما هرگاه
تشهد دوم را فراموش کرد و سلام داده باشد اکثر علماء فرموده اند که حکم آن مثل
سابق است لکن قوی و نظریه اینست که تشهد را بمان طریقی که نشسته است
بجا میاورد و سلام را تا بنا بگوید و سجده سهواً از چهره زیادتی سلام بجا میاورد
و لکن حوط اینست که تشهد را اینان کند بقصد اطاعت خداوند عالم دیگر
ملاحظه اینکه در محل خود است یا قضا است نکند و سلام را هم احتیاطاً بگوید
و بعد دو سجده سهواً از چهره زیادتی سلام علیحد و از چهره نسیان تشهد در نماز
علیحد بجا میاورد و مسئله شانیه هرگاه چیزی را از اجزای تشهد فراموش
کردا حوط اینست که حکم فراموشی تشهد را اینجا بشود و اگر صلوات باشد
حکم بجز در قضا آن بعد از نماز خالی از قوت نیست هرگاه فراموش کرده باشد
کفتر و ال محمد را در صلوات حوط اینست که در کتب قضا کردن بعد از نماز
میه صلوات بگوید مسئله شانیه هرگاه در صورت فراموش کردن تشهد
محدث بشود بعد از نماز و قبل از قضا آن حوط اینست که وضو بگیرد و از آنجا
قضا بکند و نماز را اغار بکند خاتم نسبت بمسائل سهویات
و در آن دو مقصود است مفصل اول بعد از آنکه دانسته که فراموش

اینجا
نکته شود

در بیان سهو و با و سجده سهو

(۳۶۱)

فراموش شدن چهار رکعت در هر رکعه معلوم و معین باشد حکم واضح است
و اما در آن فراموش شدن غیبی آن هم فراموش شود مثل اینکه بیدار در نماز
فراموش کرد که تکبیر اندک چه بوده است آنکه حکم از جاری میکند پس این
بچند صورت منصوص میشود صورت اول آنکه بعد از نماز بقیه میکند
که این چیزی فراموش شده است که تکبیر اندک دینی بوده که نماز باطل باشد یا یک
سجده باشد یا تشهد بوده که باید آنرا خالفاً بکند یا از واجبات غایب کان بوده
که نماز صحیح باشد سجده سهو یا بخوابد بر سبیل احتیاط پس اقوی
در این صورت صحیح نماز است چیزی را و از غیبت لکن دو سجده سهو
بجا میآورد از جهت نیانی که واقع شده است هرگاه احتیاط کند با عا و اول
خواهد بود صورت دوم هرگاه بعد از نماز بقیه کرد که چیزی فراموش
شده و علاوه بر آن سهو احتمال گشته احتمال هم میدهد که چیزی بوده که آنرا
در نماز ندانست کرده خلاصه هرگاه در فراموش شدن چهار احتمال بدین دو
انصورت اقوی تر صحیح نماز است لزوم سجده سهو هم معلوم نیست صورت
سوم هرگاه بقیه کرد که از او یا سجده فوت شده است یا تشهد در انصورت
اقوی قصاص نماز است دو سجده سهو از جهت فراموش شدن نیز بجا میآورد
مفصل در بیان هر دو کیفیت و سجده سهو است و در بیان آنکه در کمال
مستغور اما کیفیت آن باین نحو است که مقارن شروع در سجده باشد یا تشهد
که دو سجده بجا میآورد از جهت آنکه از یاد دینی که اتفاق شده و بخوابد
الی الله و هرگاه در مقام احتیاط باشد نماز صحیح و تکریم کند و صورت دوم
مصدف برین نهادن تکبیر گفتن احوط است بعد از آن بجموع و در
در آن سجود مجموع شرایط نماز و سجود نماز دانسته باشد باطل اندک

سهو
جدا از
قضا نمودن نماز
باشد که احتیاط
فراموش شدن نماز
سهو
بلکه لازم
است

در بیان احکام رنك

(۳۶۲)

ذکر آنکه باید با بنظر حق بسم الله و بالله اللهم صل على محمد و آل محمد بعد
سهره فرموده و تکریم و تائید با طریقی بحد برود بعد از سهره و شنیدن از سجده
دوم بگوید تشهد ان لا اله الا الله و تشهد ان محمد رسول الله اللهم صل
على محمد و آل محمد السلاّم عليك و اگر مثل تشهد نماز بگوید یا یا یا یا یا
شده باشد اما بیان محل آن پس مشهور است که در پنج مقام لازم است اول
کلام در نماز سهو او دوم سلام به موقع سیم فراموشی یک سجده چهار فراموشی
تشهد پنجم شك مباهار و پنج بعد از رفع راس از سجده نهم که خواهد کرد
لکن سبب نهش حکم شود بوجوب آن در هر زمان و دینی و کسی که سهو اتفاق بشود
و اقوی احتیاط بر هر وقت در هر صد ضربت گفتن هرگاه چند سبب بچند
جا از نماز اتفاق افتد و از برای هر یک دو سجده سهو علیحد بکند و اگر همه
سببها را به موقع گفت احوط اینست که برای هر یک دو سجده سهو را بعد
نماز فوراً بجا آورد و اگر فراموش شود هر وقت که خاطر او بیاید فوراً بجا
میآورد و نماز باطل نمیشود و اگر عمد ترک بکند معصیت کرده و نماز باطل
نمیشود و فصل پنجم در احکام رنك و ران پنج مطلب است اول شك
در مقدار نماز دوم در شك در جا آوردن نماز سهره و شك در افتادن نماز
چهارم در شك در رکعات نماز پنجم در شك در توان نماز مثل اجزاء و ثلثه
و سجده سهو نماز احتیاط اما شك در مقدار نماز پس در آن چند مسئله
مسئله اول شك در شك در اصل جا آوردن طهارت حلیه است یعنی
هرگاه کسی شك کند قبل از دخول در نماز که آیا مستطهر میباشد یا اینکه مستطهر
میباشد پس در این سه صورت صور اولی آنکه بیداند قطعاً که
مستطهر بوده است لکن این شك را کرده بسبب آنکه احتمال میدهد که بعد از

احتیاط
گفتن و زیاده
بر شهادت بوحدا
در سالک باقیست
ضربت مطلقه
نشد
ک

در بیان احکام رنك است

(۳۴)

وضو یا غسلی که داشته است نافه نماید باشد و این صورت حکم میشود
 باینکه متطهر است با اینحال دخول نماز صحیح است و در صورتیکه
 حدث بوده لکن رنك کرده که با وضو یا غسل بجا آورده باشد و این صورت حکم میشود
 باینکه حدث است باید وضو یا غسل را بجا آورد که دخول نماز جایز باشد
 صورت پنجم آنکه بقیه آن که وضو گرفته و حدث هم بعد از آن نماند
 که کدام مقدار بود و کدام مؤخر و ظاهر آنکه است بجز وضو و علقه از حوض
 دخول نماز و بخوان **صورت ششم** آنکه بعد از فراغ از نماز رنك بکند
 که با وضو داشته باشد یا نه در اینجا حکم میشود باینکه نماز صحیح است لکن اگر بخواند
 نماز دیگر بکند باید وضو بگیرد پس اگر بعد از نماز رنك از رنك را در نماز
 ظاهر و صحیح است اما برای نماز عصر یا نافه آن با وضو بکند **صورت هفتم**
 آنکه در اثنا نماز رنك بکند که با وضو گرفته باشد یا نه آنکه غسل کرده باشد یا نه در
 این صورت احوط تمام نماز است و بعد از آن وضو بگیرد و عاده نماز
 بکند **مسئله ششم** آنکه اگر کسی بقیه داشته باشد که وضو گرفته است لکن
 رنك دارد که بعضی اعضا وضو مثل که بجز برده اند یا نماز ظهر و عصر که وضو
 او صحیح باشد یا نه مثلا هرگاه دست او نجس بود و بعد از آنکه وضو تمام کرد
 رنك کرد که دست ظاهر کرد بود قبل از وضو گرفتن یا نه در این صورت
 بعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه وضو صحیح است لکن دست او وضو محکوم
 نجاست همچون هرگاه ظرفی نجس بود و بعد از وضو گرفتن رنك کرده که
 با او ظاهر کرد بود یا نه در اینجا نیز بعضی حکم میفرمایند بوضو و لکن
 ظرف را بآن محکوم نجاست اند و این حکم هر چند خالی از وجهی نیست لکن در
 نظر حکم باز مشکل است بلکه قول بجز عاده وضو مد از ظاهر ظاهر خالی از قوت

مگر آنکه
 خالت سابقه
 طهارت بود است
 در وضو
 خالت سابقه
 نداند که طهارت
 بوده یا حدث
 در وضو و تنگ
 که بشارت بود
 نماز صحیح است
 و محکوم است باینکه
 با وضو است
 نماز دیگر صحیح
 و در صورتیکه
 بدانند که حدث
 است باید وضو
 بکند احتیاطا
 و هیچ ندارد
 باینکه احوط است

در بیان احکام رنك

(۳۵)

نیت لکن نمازی که با آن وضو کرده حکم بقیه آن میشود **مسئله اول** آنکه
 هرگاه رنك دارد که آب مطلق است یا مضای وضو یا بجز نیت بی اگر مطلق بود و
 میکند که مضای شد یا نه وضو یا بجز نیت هرگاه چیزی بقیه از آن افتاده و خلط
 بان شد و بقیه رنك کرده که با وضو شده باشد یا نه اقوی تر بجز وضو و غسل
 بان و احوط آنکه **مسئله دوم** آنکه هرگاه رنك دارد که آب پاک یا نجس
 حکم بجا میروند آن میکند وضو و غسل بان صحیح است **مسئله سوم** آنکه
 هرگاه مظنه دارد که آب نجس است پس اگر بسبب خبر و عاقل یا بکفایت باشد احوط
 لزوم اجتناب و همچنین هرگاه صاحب خبر بداند که اگر از پاره اموات
 یا اخبار غیر عاقل یا با بالغ مظنه حاصل شود نجاست غلبه ندارد بی اگر بقیه
 شود اجتناب از آنست هر چند بسبب نیت باشد **مسئله چهارم** آنکه هرگاه
 دارد در وقت نماز و این سه صورت **صورت اول** آنکه رنك دارد که وضو
 داخل شده باشد یا نه در اینجا نماز میشود بکند **صورت دوم** آنکه بکند
 که وقت بجز رنك یا آنکه هنوز باقی است مثل آنکه شخص از صبح خواب برخواست
 و رنك بکند بسبب رنجی که با افتاب طالع کرده باشد یا نه در اینجا ظاهر است که متواتر
 نماز باید نیت از آن بجا بیاورد لکن اگر در وقت وضو و قضاء ننمود و همین قدر
 نیت کند که نماز صبح که بر من واجب است بجا بیاورد و مقربه الی الله باشد
 باشد **صورت سوم** آنکه هرگاه قدری بجز نیت نماند که بقیه رنك است
 که هر دو نماز را بکند یا بقدحینار رکعت است که نماز عصر را بکند اگر چه
 باینکه لازم است مشغول ظهر نشود خالی از وجهی نیست لکن احوط آنست که نیت
 کند که بجا بیاورد نماز که الان خداوند عالم از من میخواهد چه ظهر
 باشد چه عصر و حینار رکعت میکند یا قل واجب بعد اگر ملا خطه نمود که وقت

بشرط
 آنکه علم نجاست
 آن در سابق
 باشد
 در یک
 عاقل و آقوند
 لزوم اجتناب
 اگر بکفایت
 نیت

در بیان مقدار نماز است

وقت بعد از هر گشت یا پیش از هر گشت نماز عصر را بکند و اگر پیش از وقت نماز عصر
کند و مثل هر وقت نماز هرگاه شک ندارد و قبل از وقت نماز است که قبل از آن
باشد و می کند و در تحصیل علم یا با اینکه خجوع کند بعد از آن چند که از برای هر طرف
فرزاده شده و یا بعد از آن که با آنکه در آنجا باشد و یا در آنجا نباشد و یا در آنجا نباشد و یا در آنجا نباشد
مقتضی مغنی بیک جهت حاصل میشود پس هرگاه احتمال دارد و در طرفت هر یک نماز
پس از آن در طرفت بکند و اگر در سه طرف شک دارد و در آن سه طرف نماز را مکرر
بکند و اگر در همه اطراف احتمال است بجهت نماز بکند و در صورتی که نماز
ظهر عصر را میخواند بکند و حوط است که اول نماز را بجهت و طرفت نماز کند بعد
عصر را و همچنین مغرب و عشاء و مثل هرگاه شک دارد که لباس او در آن
در آنجا جمع است یا نه پس از چند صورت میشود و صورت اولی آنکه نمیداند که لباس
ظاهر است یا نه بکند و اگر در آنجا حکم میشود یا نه بکند یا کت صورت دوم آنکه
آنکه نمیداند که نجس بود مگر نمیداند که تطهیر شدن یا نه در آنجا نمیداند یا نه
نماز کرد هرگاه بخاست آن معفو باشد بلکه با در پیش کند یا نه که تطهیر شدن بخواهد
شرع و لهذا بعضی از علماء اشکال نموده اند در آنکه در وقت نماز اگر کسی در آنجا
که او را وکیل نکرده باشد یا آنکه در آنجا کتبی که اعتقاد بر شستن آن
نباشد و این اشکال در محل خود میباشد پس هرگاه در وقت نماز کسی در آنجا
خود را و یا بنوبد بطریق شرعی یا آنکه یقین میکند که کتبی از او برداشته است برای
شستن بطریق شرعی شستن اشکالی ندارد و همچنین هرگاه وکیل کرده
کسی را که فی الجمله اعتقاد بر او هست باید گفت که اگر تا آنکه نموده نیز خیر است
و در غیر این صورت را احتیاطاً باید کرد و همچنین اعتقاد بر شستن بر اطفال اطفال
نا بالغ که بگویند فلان چیز را حاضر کرده ام مگر آنکه یقین بکنی که بطریق شرعی

۳۶۰

کذا
مراتب این است
لازم نیست

۵۴
مکرر
سوره که بلند
که بگوید
است که غلبه

است که غلبه شد که درست شسته باشد

در بیان احکام شک در مقدار نماز

شرعی تطهیر آن نموده است بدانکه ملا صاحب بدین ترتیب پنج اصل را ذکر کرده است
مستوعب است صورتی است که شک میکند که آیا لباس صحیح است یا نه
مثلاً آنکه لباسی از کمی غاریه گرفته و شک میکند و این پس میگوئیم که هرگاه آنرا از
دست شخص مکلفی بر حاکم او گرفته باشد حکم میشود با آنکه صحیح است و هر چند
که آن شخص را غصب داشته باشد پس هر قدر که یقین نداشته باشد که عین این بر این
یا عیناً مثل شخص است کفایت میکند و جواز نماز در آن را اگر بداند که عین
این لباس غصباً گرفته شده یا آنکه بعین پول حرام خریده شده است نماز در آن
نمیتواند بکند و همچنین هرگاه لباسی از غیر مکلف گرفته باشد هر چند که از او
باشد نیز نماز در آن نمیتوان کرد صورت چهارم آنست که شک میکند که این
لباس حر یا غیر است یا نه و این صورت صحیح صلوة در آن محل اشکال است
پنجم آنست که شک میکند که آیا این لباس از پوست یا کول اللحم است یا نه
غیر کول اللحم یا آنکه از اجزاء کول اللحم یافته شده یا غیر آن در آن صورت نیز نماز
در آن نمیتوان کرد بلکه هرگاه موقوف بر این باشد که مکلف نمیداند که از کول
اللحم است یا غیر آن نماز در آن لباس با وجود آن مؤثر است و محل شبهه است و صورت
ششم آنست که شک میکند که آیا این لباس از پوست میباشد یا نه که شده
در این صورت هرگاه آنرا از دست مکلف گرفته باشد یا از دست عیناً و نداند
و نماز در آن صحیح است اما اگر از دست غیر گرفته باشد حکم میشود که شبهه
و نماز در آن باطل است و همچنین هرگاه پوست انداخته و بداند که در آن
دست کسی باشد نماز در آن مشکل است که هر چه در میان باشد مسلمانان باشد
مسئله ششم آنست که شک میکند در مکان که آیا شرعاً نماز در آنجا جمع است یا نه
و در این چند صورت اولی آنست که شک میکند که صاحب آن مکان

(۳۶۱)

۵۵
اقوی
در این مسئله
بعد از نماز
عدا است

در بیان حکم شکر افعال نماز

و شکر کرد که آیه سابعه را خوانده است یا نه یا غنای نمیکند و اگر هم شکر را
و کوع و بان نرسیده شکر کرده که اما سوره را خوانده اما نه یا نه یا غنای نمیکند
و این قاعده در همه افعال نماز جاریست مگر در یک مسئله از اینست که شروع
کردن در برخواستن از حقیقت قیام و در حین آن برخواستن قبل از آنکه بتقدیم
برسد شکر کرد که سجده را بجا آورد اما نه در اینجا هر چند که از محل گذشته
لکن باید که بر کرد در سجده را بجا آورد و اما اگر بتقدیم رسیده و آنوقت شکر
کرد دیگر شکر اعتبار ندارد و قاعده دیگر هرگاه شکر کرد و فعلی را
داخل در فعل دیگر نشد مثل آنکه نشسته شکر کرد که سجده را بجا آورد
یا نه یا آنکه ایستاده است بنشیند سوره خواند یا نه یا نه یا غنای نمیکند
انها را اینجا بیاورد و مسئله دیگر هرگاه فعلی از افعال نماز را بجا آورد و لکن نمیداند
که بطریق صحیح بوده یا فاسد مثل آنکه میدانند که کمال خواند لکن نمیدانند که
صحیح خوانده است یا نه پس هرگاه از محل گذشته است مثل آنکه بعد از دخول در
آیه مالک بگوید یا شکر کند که الرحمن الرحیم را صحیح گفت یا نه در اینجا بنبه
اعتنای باین شکر نیست و اما هرگاه هنوز داخل چیز دیگر نشده مثل آنکه در
المضامین را گفت بعد شکر کرد که اما از آن خوب گفته اما نه در اینجا هر چند
قول با اعتناء نکردن خالی از قوت نیست لکن ظاهر اینست که بقصد احتیاط
هرگاه ثانیاً تکرار بکند عیبی نداشته باشد و اما هرگاه بتجدد سوره بخواند و احتیاط
از این نیست که محل باین شکر نکند و بعد از اتمام نماز اعاده از کند و در اینجا
سه مسئله دیگر هست مسئله اولی هرگاه بعد از آنکه شکر و چیزی نمود
و محل آن باقی بود و آنرا بجا آورد بعد از آن بخاطر اثر آمد که آنرا بجا آورد
بود و این نیز در قیام بوده که جا آورد پس هرگاه آنچه در کتب بوده نماز داخل شد

(۳۷۸)

بلکه اعتنا کند
اعتماد

بلکه
اعتماد
اعتماد
اعتماد
اعتماد

در بیان حکم شکر افعال نماز

شده و اگر در کتب بوده نماز صحیح است بعد از اتمام آن دو سجده سهو میکند
مسئله دیگر هرگاه شکر در چیزی نمود و بسبب کثرت آن محل آنرا نکند
بعد بخاطر او آمد که بفیما او را ترک نموده پس حکم از مانند حکم فراموش نمودن
فعلی از افعال نماز است که تفصیل حکم آن در مسائل سهو گفته شد و مسئله دیگر
هرگاه شکر در سلام دادن داشته باشد پس هرگاه بر همان حالت یا خود را
نشسته ببینند یا فعل منافی پس از آنکه سلام را بگویند و اما هرگاه خود را
مشغول ببینند یا مانند آن میبینند یا آنکه برخواستن است بقصد رفتن یا اینکه
رفته است از محل نماز دیگر اعتنای باز شکر نمیکند و نماز او صحیح است
مطلب دیگر هرگاه در حکم شکر در عدد رکعات است و در آن مقدمه است
و چند مقصد اما مقصد اول بدانکه شکر در عدد رکعات که در نماز ثبوت
چهار رقم است اولاً یا ثانیاً که حکم بطلان نماز است و هرگاه باشد
در وقت نماز باشد که نماز صحیح است احتیاج بچیزی دیگر نیست اما ثانیاً که
صحیح میشود بشرط یا آوردن نماز احتیاط چهار رکعت یا ثانیاً که نماز صحیح
در سجده سهو نهی لازم میشود و اینها در ضمن چهار مقصد بیان میشوند
مقصد اول در بیان آنکه شکر باعث بطلان نماز ندارد
و اینها در پنج موضع اند اول نماز در رکعتی که واجب باشد مطلقاً مثل نماز
صبح و نماز عصر و نماز طواف نماز ایات هرگاه شکر در رکعتی باشد
نه شکر در اصل رکعتها آنجا باینکه شکر در رکعات باشد و نه در رکعتها
که شکر کند و هیچ در رکعت نداشته باشد مثل آنکه نمیداند که بکر کند
یا در یا سه یا چهار رکعت در نماز منقطعاً یا چهار رکعت در نماز چهار
رکعتی قبل از غروب یا کمال و در کتب پنج مسئله است که احتمال فرماید اینست

(۳۷۹)

بلکه
اعتماد

در بیان احکام شکی در عذر کمال

(۳۷۳)

له
در صورت
احتمال شکی در
هرگاه احتمال
آن صحیح باشد
اقوی بنا بر اقل
احوط احوط
است

از شر و کذب و از نباشد که مجموع صور ممکنان باطل است و در حالت که باشد
و هم چنین هرگاه احتمال شر و کذب در دو حال قیام نباشد و اما اگر احتمال
شر و کذب باشد و در دو حال قیام باشد حکم آن مذکور میشود ان شاء الله تعالی
پس در این شیوه موضع شک باعث بطلان است علاوه بر این که در اینجا
دو مسئله مهم است **مسئله اول** اینست که اگر در این جاها که شک نماز
میشود که آیا در این جاها که شک نماز میشود که وقوع شک باعث بطلان است
بجز شک نماز باطل میشود یا نه که نامی کرد و بنیاد او آمد و بگویم نمی تواند
باشد که بجز شک نماز باطل نیست بلکه بعد از تأمل در هرگاه چیزی است که
نشأ فوق حکم بطلان میشود مسئله محل خلافت و اقوی اینست که بجز شک
حکم بطلان نمیشود بلکه اندک تردید و تأمل نمیکند هرگاه چیزی معلوم نشد آنوقت
نماز باطل است هرگاه احدی غیر معلوم شد بان عمل نمیکند و نماز صحیح است لکن
چون بعضی از علما حکم فرموده اند بطلان بجز وقوع شک در این مسائل که
گفته شد پس هرگاه در این صورت ضروری احتیاط کند با عذر عیب دارد و این
احتیاط بسیار ضعیف است لکن محض اینست که محض استقرار شک هم بطلان
نمیشود و اگر بعد از استقرار و عذر مبطّل بگوید یا طر شریک یا هم صحیح است
لکن اگر مبطّل بگوید یا طر یا طول بسیار کشید آنوقت باطل است و از احتیاط
معلوم است **مسئله دوم** در این صورت هرگاه بعد از تأمل مظنه برای او
خاضل شود نیز از آنست که عمل بان مظنه میکنند و مظنه در اینجا حکم یقین را
دارد لکن احوط اینست که عمل بان مظنه بشود و بعد از تمام نماز عذر آن نیز
بشود **مسئله سوم** در اینجا جاها که شک باعث بطلان نیست و نماز صحیح
است احتیاج بچیزی بگویم نیست آنهاش موضع اند موضع اول در نماز

له
محل یقین
موضع در اینجا
از بیاعتنا
شکست

در بیان احکام شکی در عذر کمال

(۳۷۴)

در شک شخص کثیر الشک یعنی کسی که در عذر او را بگویند که بسیار شک میکند
پس چنین شخص هرگز شک نماز او را باطل نمیکند حتی در نماز صبح و عصر و قبله
از آنجا که بلکه حکم او اینست که در هر جا بنده در آن کثیر الشک است بنا بر اینست که
بر آنچه پیشتر است آنچه صحیح است پس در این و در بنا بر اینست که در هر دو
بنابر اینست که اگر نماز او در دو رکعت باشد بنا بر اینست که در دو رکعت و در دو
و چهار رکعت باشد بر چهار رکعت و اگر در یک رکعت باشد که بنا بر اینست که در یک رکعت
و همچنین چیزی که کسی در آن کثیر الشک است قرار بر اینست که در دو رکعت و در دو
هرگاه در آن شک نمود و هرگاه **مسئله اول** بدانکه کثیر الشک کثیر الشک است
که اصل عذر او اینست که در هر جا شک باشد در غایت قاطع و در زمانی معتد به این
هرگاه عذر شود و اگر در آن شک بسبب طایفه غرض او شد مانند خود
و غضب یا غشاش حواس و مصیبت بخوان که بزرگ زائل میشود مشکل که
حکم کثیر الشک در این جا که بنود موضع در وقت شک زائل یعنی کسی که
عمل نماید بعد از اهل بشود یعنی متبدل بشود اعتبار بان شک نیست و موضع
اینکه اینست که در وقت شک در نماز اتفاق بشود و اینست که اندک
نامی و تفکری میکند و بعد از آن یکی از چهار صورت منصور میشود اول اینکه
شک او بدل بیقین میشود یعنی یقین میرساند بیک طرف و در آنکه متبدل
بمظنه بشود یعنی مظنه میکند بیک طرف حکم این در صورت اینست که همان
طرف معلوم یا مظنون را میگوید و نماز را تمام میکند و چیزی بر اینست
بسیار بنده متبدل شود شک دیگر مثل آنکه شک کرد مابین دو و سه و اندکی
که نامی کرد شک کرد مابین سه و چهار و این صورت شک اخیر را که قرار گرفته
میکند و بموافقی حکم آن رفتار نمیکند و شک او را که زائل شده اعتبار ندارد

له
کثرت
امکان در عذر بنده
در غیر اینست
از بیاعتنا
ک

در بیان حکمت در نماز

(۳۷۴)

نماز در صورت چهار رکعتی که بعد از نماز تمام شد و حال باقی ماند و نماز
تغییر نمود و نشود در آن صورت که برقرار بماند بموافق حکم آن و نماز میکند و
بذلکه لازم است و چون تمام و ترک نماز بماند چیزی بخواند و اگر بخواند
اکتفا به نماز خوانده شده نمیتوان کرد و هرگاه اکتفاء کرد نماز باطل است و چندین
چیزی که خوانده است و موقع باشد **موضع** بسم شکر در نماز جایز نیست
که اعتبار ندارد باین معنی که هر وقت که امام شکر کرد و نماز مؤمن شکی ندارد و اما در
با و نمیکند و هر وقت که مؤمن شکر کرد و امام شکی ندارد و ما مورد جوع یا وسوسه
ظاهر نیست که در هر جا که شکر عارض یکی از ایشان بشود میتوانند مشغول بشوند
تا بیفایمی برسند که استعلام نمیکند باشد و هرگاه امام و مؤمن شکر کردند و بیک
طرف مثل اینکه هر دو شکر کردند یا یکی سه چهار رکعتی و موافق حکم آن شد
و قرار باید بکند و هرگاه شکر بکنند و یک بطریق دیگر هیچ دخلی ندارد و اگر یکی
متفرق میشوند و هر یک بموافق حکم خود را میکنند **موضع چهار رکعتی**
شکر در عدد رکعات نافله است آن باعث بطلان نمیشود هر چند در رکعت
با یک رکعت باشد بلکه بخیر است تا این یا مبراقل یا اکثر مگر آنکه حکم اکثر باعث بطلان
باشد انوقت صحیح را میگیرد و هر چند که اقل باشد و بناء بر اقل مطلقا بهتر است
مسئله هرگاه کسی نافله را بر خود واجب کند و نماز را بپایان
حکم آن حکم نماز در رکعت واجب میشود و باطل است شکر با اینکه حکم نافله
نافله از این جهت است و او با و است محل خلافت اقوی نیست لکن احوط
اعاده است **موضع پنجم** شکر در نماز احتیاط چه یک رکعت باشد
و چه دو رکعتی که هر وقت در آن شکی نباشد بنا بر آن میکند و بر بیشتر مگر اینکه بیک
باعث بطلان او بشود در انوقت بنا بر آن کمتر میکند و **موضع ششم** شکر

در صورتیکه
خوانده اند یا بد
خوانده و یا بر
خوانده و یا بر
انفاق افتاده
است

و اما
در صورتیکه
داشته باشد مثل
آنکه یکی شکر کند
و دیگری در رکعت
بپزد و در رکعت
بپزد و چهار رکعت
بنا بر آن میکند
یک اعتناء با احتیاط
در نماز میکند
با احتیاط نماز
بنا بر آن

در بیان حکمت در نماز

(۳۷۵)

شکر بعد از نماز هیچ اعتباری بآن نیست محل بآن نباید گذاشت و قصیده
در بیان جاهاتی که شکر باعث نماز احتیاط میشود و این در چهار صورت است
و همه آنها در نماز چهار رکعتی میباشد **صورت اول** شکر مابین دو رکعت
در نماز چهار رکعتی بعد از اتمام دو رکعت اولی پس در این صورت بنا بر آن
میکند از دو رکعت دیگر که یک یا میاورد و دو رکعت دیگر و سلام را میخواند بعد از سلام
بلافاصله بقصد و بخود و رکعت نماز احتیاط نشسته یا بیک رکعت ایستاده یا
میاورد و یک رکعت نماز احتیاط بعد از آن رکعتی میشود انشاء الله تعالی
قاعده بدانکه مراد از اتمام آنکه در اینجا گفته شد و در بعضی صورت بعد از
این رکعت میشود اینست که دو رکعت اول تمام شد باشد و شکر در بین
باشد که ایا همان نماز را بجا آورده یا باز از آن اتمام و اتمام و اتمام
است که اگر سجده و قیوم برداشته باشد و قبل از سر داشتن از آن اتمام
نشسته لکن اقوی و در نظر حقیر اینست که همینکه ذکر واجب در سجده دوم
گفت اتمام سجده شکر است بآن یا اگر گفته میشود از هر چند که سر
نداشته باشد و هرگاه احتیاط را بخواهند در این صورت بعد از اتمام نماز
و بجا آوردن نماز احتیاط نماز را بنواهند کند احتیاطا قریب الی الله
صورت دوم شکر مابین سه چهار رکعتی که باشد بنا بر آن
میکند از دو رکعت تمام دو رکعت نماز نشسته یا بیک رکعت ایستاده یا
میاورد **صورت سوم** شکر مابین دو چهار رکعت بعد از اتمام دو رکعت
پس بنا بر آن چهار رکعت از دو رکعت تمام نماز دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده یا بیک رکعت میاورد **صورت چهارم** شکر مابین دو سه چهار رکعت
از اتمام پس بنا بر آن چهار رکعت از دو رکعت تمام نماز او را دو رکعت نماز

له
بلکه
اقوی است
که

در بیان اشکالات نماز

(۳۷۹)

نماز احتیاط ابتدا و بعد و رکعت نشسته بعد از دو رکعت چهار
در جائه که شک با عت سجد سجد سجد شود و آن در یک صورت است که
شک باشد مابین چهار و پنج بعد از اكمال سجد پنجم که بنا بر چهار گذارد
میدهد و بعد از سلام دو سجد سهوی یا میاورد و بدانکه صورت چهار صحیح
از صورت شک همین پنج صورت است که گفته شد و بسیار از علماء پنج صورت
دیگر گفته اند که آنها را باین پنج صورت گذارند اول شک ما
بین سه و پنج و حال قیام پس قیام برهم میزند و بنشیند که در وقت
نشستن شک او مابین دو و چهار میشود پس حکم دو و چهار را که گفتیم
چاره نمیکند و بر شک مابین سه و چهار و پنج در حال قیام پس قیام برهم میزند
و بنشیند که شک او بر دو و سه و چهار و پنج که از رفتار کند بطرفی
که گفته شد تمام شک مابین چهار و پنج در حال قیام پس قیام برهم میزند
و بنشیند و شک او بر هر یک دو و مابین سه و چهار بعد از اكمال سجد پنجم
که بنا بر چهار گذارند سلام میدهد و عملی چهار یا بنا میاورد و بعد
آن دو سجد سهوی یا میاورد چهار شک مابین دو و چهار و پنج بعد
رفع ناس از سجده ثانی که در اینجا موافق حکم دو و چهار و حکم چهار
پنج هر دو باید عمل کرد یعنی هر دو رکعت نماز احتیاط بکند بسبب چهار
و هم سجد سهوی بکند بسبب چهار و پنج پنج شک مابین سه و چهار و پنج
که در اینجا موافق حکم سه و چهار و حکم چهار و پنج هر دو رفتار بکند
و حکم همه این پنج صورت با نظر بر آنکه مذکور شد و نظر حقیر بسیار مشکل
و احتیاط در همه آنها اینست که بعد از اتمام آنچه گفته شد عاده نماز
بکند خاموش در میان رکعت نماز احتیاط و مسائلا آن را بکشد نماز

له
بعد
نیت که در این
صورت باید بنا بر
اقل گذارد و نماز
تمام کند و اگر احتیاط
با عاودت
نکند

در مسائل نماز احتیاط

(۳۸۰)

نماز احتیاط باین طریقست که بعد از نماز بلافاصله همان طریق که در نماز
معتبر است از شرایط نیت میکند که نماز احتیاط نشسته یا ایستاده یا نشسته
از جهلان شک که در نماز ظهر و عصر که در آن واجب قریه الی الله تعالی
تکبیر میگوید و بعد از منجوا نه است هر چند که برای نماز عجزیه باشد دیگر
مورد پنجوا نه در کوع و سبوح و استغفار مثل نماز بعد از باران و در وقت
و اما مسائل این چهارده مسئله مهمه در آن بیان میشود مسئلہ اولی
هرگاه کسی شک کرد در جائی که باید بنا بگذارد و نماز احتیاط بکند و
چنین کرد با عاودا بسبب یاد نکردن مسائل نماز یا بهم ده معصیت کرده
است لکن نمازی که بعد از آن عاده میکند صحیح است مسئلہ ثانی
هرگاه شک کرده و بنا گذاشت سلام را و لکن نماز احتیاط نکرده و میخواهد
که عاوده نماز کند معصیت کرده است قطعاً و نمازی که عاده میکند مشکل
که صحیح باشد بل هرگاه فاصله بسیار شده و نماز گذارند یا اینکه از مبطلات
نماز مثل حدث یا عذر حرف در افتاد باشد آنوقت نماز ثانی او صحیح است اما
هرگاه سهو حرف در عیب ندارد و در هر دو تکلیف نماز احتیاط است و احتیاط
در صورت سابقه اینست که نماز احتیاط نکرده و بعد نماز را عاود بکند
مسئلہ سیم هرگاه بعد از آنکه شک کرد و بنا گذاشت هنوز نماز
تمام نکرد بخاطر او آمد دیگر اعتیاد یا بنا نیت بلکه ملا خطه میکند
که اگر نماز او در تمام بودن محتاج بیک رکعت است یا دو رکعت آنرا همان
مخیر تمام میکند و دیگر چیزی بر او نیست اگر معاوم شد که نماز او تمام است
و زیاده یا او زده پس اگر رکوع یا سجده پنجم یا دو رکعت یا سه رکعت
اینکه در شک چهار و پنج بعد از بنام بر چهار هنوز سلام نکند دست

در بیان نماز احتیاط است

(۳۷۸)

دست کبر و شد که پنج رکعت در نماز باطل است اگر در آن غبار یا
باشد نماز صحیح است بعد از نماز و سجده سهو بعد از هر رکعت
مسئله چهارم اگر در نماز که شک کرد و بنا گذاشت و نماز
تمام کرد و نماز احتیاط هم کرد آنوقت بخاطر او آمد تمام بودن اصل نماز
نماز احتیاط که کرده است نافله حساب میشود و خداوند عالم ثواب آن را بیک
رکعت بآورد و رکعت که کرده با وعطا میفرماید **مسئله پنجم** اگر
بعد از بنیاد گذاشتن و تمام و بخار آوردن نماز احتیاط آنوقت بخاطر آمدن
که اصل نماز ناقص بود مثلاً در شک سه رکعت بنیاد گذاشت بر چهار رکعت و در
احتیاط را نشسته یا ایستاده کرد بعد بقیه کرد که اصل نماز سه رکعت کرده و
اینجا اقوی اینست که نماز صحیح است محتاج با عاده نیست هر چند که هنوز در
خود نشسته باشد هر چند در رکعت نشسته یا ایستاده باشد **مسئله ششم**
هرگاه بعد از نماز احتیاط معلوم شد نقص نماز زیاد از آن قدر که نماز
احتیاط عوض آن باشد مثل آنکه در شک مابین سه رکعت و چهار رکعت باشد
بر چهار رکعت گذاشت و نماز احتیاط را هم کرد آنوقت معلوم شد که دو رکعت
کرده است و اینطور هر چند میتوان گفت که آن نماز احتیاط بیخبر بیک رکعت
حساب میشود پس باید برخیزد و بیک رکعت بکشد لکن حکم باین بسیار مشکل
است احتیاط اینست که بعد از بنیان بدو رکعت فراموش شد نماز را عاده
بکند **مسئله هفتم** هرگاه بعد از نماز احتیاط مکاری نشود که بجز
نماز احتیاط که کرده زیاد بود از مقدار یکی که نماز ناقص بوده مثل
آنکه در شک دو رکعت و چهار رکعت باشد یا در چهار رکعت و شش رکعت باشد
و در رکعت ایستاده یا اگر در بقیه بنشیند که نماز او سه رکعت بود و

در بیان مسائل نماز احتیاط

(۳۷۹)

این احتیاط را
نمود

در اینجا هر چند که صحیح است از غیر نیست لکن احتیاط اینست که بیک رکعت ناقص
بجا بیاورد و بعد نماز را عاده بکند **مسئله هشتم** هرگاه بعد از
بنیاد گذاشتن و سلام دادن پیش از نماز احتیاط معلوم شود که نماز ناقص
بوده و بر سه رکعت بایستاد و رکعت سلام داده و در اینجا بیک نماز احتیاط
ندارد و تکلیف اینست که برخیزد و ناقص را بجا بیاورد و ثانیاً سلام
بکند و از جهت سلام بخیر و قیام که اول گفته سجده سهو بجا بیاورد و بخیر و
در مسائل سهو باین گفته شد **مسئله نهم** اگر در نماز احتیاط
احتیاط معلوم نشود که نماز تمام بوده است احتیاج باین نماز نبود
است و اینجا ظاهر اینست که میتوان نماز را بر هم نبرد و احتیاط اینست
که بعد از آنکه احتیاط را تمام کند و اگر بیک رکعت است که بیک بر آن عاده
بکند که نافله دو رکعتی بشود **مسئله دهم** هرگاه در اثناء نماز
احتیاط معلوم بشود نقص نماز پس با اکتفاء باین تمام میشود یا حکمی بیک
هشت مسئله محل اشکال است تحقیق اینست که تفصیل دارد بشود یا بن
طریقی که این نماز احتیاط که در آن شروع شد باید که ملاحظه شود و آنقدر
ناقص بوده چهار قسم را این ممکن است اول آنکه مستأجر باشد و قد و کیفیت
مثل آنکه در شک مابین سه رکعت و چهار رکعت باشد و شروع نماز احتیاط بیک رکعت
ایستاده معلوم شد و ثانیاً آن که نماز را سه رکعت کرده پس اصل نماز بیک
ایستاده که است و نماز احتیاط او نیز بیک رکعت ایستاده است و اینجا اقوی اینست
که اگر اتمام میکند نماز صحیح است و ثانیاً آنکه مستأجر باشد و قد و کیفیت
مثل آنکه در بقیه نشسته و شک سه رکعت و چهار رکعت باشد و تمام نماز و شروع
در دو رکعت نماز احتیاط نشسته بقیه کرد که نماز بیک رکعت ناقص بوده آنکه بر

بلکه برخیزد

که نماز

در بیان مسائل نماز احتیاط

(۳۸)

بوسه کفنه سلام داده است پس این نماز احتیاط بخونه نشسته است بگره نشسته
لکن کیفیت او مخالف است باینکه بگره نشسته و غرض از اینست که در رکعت
بطریق نخستین عمل نماید و اینچنانچه چند که قول بلزوم تمام این نماز احتیاط و
صحت نماز خالی از قوت نیست لکن احتیاط شد بدینکه بعد از اتمام نماز
احتیاط و رکعت فراموش شده را مانند کسبکه رکعت فراموش کرده بجا میآورد و
سلام ثانیاً بگوید و سجده سهو بکند و بعد از آن احتیاط ثانیاً را آغاز بکند
باینکه در قضا آن مخالف باشد و در کیفیت مثل آن باشد مثل اینکه در رکعت
مابین دو سه و چهار مشغول و در رکعت ابتداء شد بعد بقیه کرد که نماز سه
رکعت بود است قوی را بنصورت این است که میگوئیم هرگاه بقیه قبل از دخول
در رکوع رکعت ویم نماز احتیاط است از اعوض بیک رکعت ناقصه قرار میگیرد
و سلام میدهد نماز صحیح است هرگاه بعد از دخول در رکوع رکعت ویم باشد
در سجده حکم فرموده اند که اگر ابراهیم بزند بگره بکند که ترک شده است و لکن قیاس
محل تأمل است احوط اینست که چنین کند و بعدا عاده نماز بکند چهار رکعت
نماز احتیاط مخالف باشد بان قدر که نماز ناقص شده است هم در وقت و هم در کیفیت
آن مثل اینکه مشغول و رکعت نشسته بود بقیه کرد که در رکعت از نماز او
ناقص است در اینصورت حکم بلزوم میآوردن این رکعت که از نماز بجا
نیامده است خالی از قوت نیست احتیاط باغای است مسئلۀ ثانی هرگاه در نماز
که دو نماز احتیاط از او میخواهند مابین هر دو نماز بقیه کرد که نماز او چند
رکعت بوده است پس در این نیز چند صورت هست **صورت اولی**
اینکه بقیه بکند بتمامی نماز در اینجا حکم آن از سابق معلوم شد که
اینکه بقیه کرد بناقص بودن نماز بان مقدار که نماز احتیاط کرده مثل

احتیاط باغای
در این مسئله
و سابق ترک
نشود

در بیان مسائل نماز احتیاط

(۳۸)

مثل اینکه در رکعت مابین دو سه و چهار بعد از بجا آوردن رکعت احتیاط
بقیه کرد که نماز او دو رکعت بوده در اینصورت نماز او صحیح است و بیکر
احتیاط نیست که دو رکعت نشسته را بکند **مسئلۀ ثانی** اینکه بقیه کرد که نماز
نماز زبانه از این یک نماز احتیاط کرده است مثل اینکه بنا بر قول بخوان
تقدم دو رکعت نشسته بعد از بجا آوردن اینها بقیه کرد که نماز او دو
رکعت بوده پس در اینجا میشود که بگوئیم که این دو رکعت نشسته عوض
بیک رکعت باشد و بیک رکعت بگوئیم میکند و نماز صحیح است لکن این حکم
خالی از اشکال نیست احوط این است که دو رکعت را که از نماز ناقص
کرده بجا میآورد و بعد نماز را عاده بکند **مسئلۀ ثانی** هرگاه
هرگاه بعد از نماز بر مکلف هم نماز احتیاط واجب شد باشد هم جزء
فراموش شده مثل سجده یا تشهد که بعد از نماز باید قضا بشوند و هم سجده
سهو بر او باشد اما کدام یک مقدم اند ظاهر این است که اول نماز احتیاط
باید کرد بعد از آن فراموش شده را و هر چند که این اجزاء از رکعت اولی
باشند و بعد از آنها سجده سهوی که از او میخواهند بجا میآورد و هم چنین
هرگاه از نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده میخواهند با نماز احتیاط و
سجده سهو میخواهند و احتیاط است هم چنین هرگاه سجده سهو
و اجزاء فراموش شده بر او باشد اول اجزاء فراموش شده را با بجا
میآورد **مسئلۀ ثانی** هرگاه کسی نماز احتیاط را فراموش
کرد ناامدی طول کشید یا محدث شد احوط این است بعد از بجا آوردن
شرائط نماز احتیاط را بکند بعد نماز را عاده نماید **مسئلۀ ثانی** هرگاه
هرگاه کسی بعد از نماز بقیه کرد که در نماز یکی از صورت های صحیحه شک

این احتیاط ترک
نشود

در بیان حکم شک در تواجیع نماز

(۳۸۲)

برای اوقات شک در نماز که در هر یکی بوده است حالا بموافقی حکم
که اگر در یک یا در وقت و در هر یک از صور این است که در وقت نماز احتیاط
میکنند اینست و در وقت نشسته و در سجده سهو بنا بر همه صور نماز و صحیح
میشود و راه احتیاط واضح است اما هرگاه بقیه ندارد باصل شک و نمیداند
که از صور نماز باطله بوده یا از صور صحیح بوده و کدام بوده و یا تراجیح
اینست که از طریق که گفتیم بکنند بعد نماز احتیاطا اعاده کند مطلقا
از شکبان در بیان شک در تواجیع نماز است و در آن سه مقصد مفصل
شک در نماز احتیاط با وصل جا آوردن آنست و در رکعات است و در افعال است
یعنی از این سه مسئله است **مسئله اول** هرگاه شک کرد در نماز او در نماز
احتیاط پس هرگاه هنوز در نماز خود نشسته منافی بعمل نیامده ظاهر است که
اثبات بان لازم است و هرگاه برخواند و منافی بعمل آمده لکن وقت آن تمام
باقیست حکم باینکه اعتنا نکند باین شک خالی از قوه نیست لکن احتیاط نیست
که از نماز بعد از ملاحظه شرایط نماز باورد و اما هرگاه وقت آن نماز گذشته
و بخواهد اعتنائی باین شک نمیکند و هر چند که هنوز منافی بعمل نیامده باشد
مسئله دوم هرگاه شک در افعال نماز احتیاط کرد بعضی از افعال
گفته اند که محل نمیکند از دو بنا بر اینست که مطلقا لکن اقوی اینست که
اگر در همان محل است از اینجا میاورد و اگر گذشته محل نکند از دو مسئله
در شک در رکعات نماز احتیاط است حکم آن سابقا در مسائل گفته شد
که بنا بر آنرا اگر واضح میگذارد بطریق دیگر باشد مفصل در هر یک از این
منعوت باجرا مقرر نموده شده است هرگاه شک کرد که آیا تشهد یا سجده فراموش
شد یا بعد از نماز با آوردن آن یا نه پس حکم آن مانند شک در جا آوردن

نه
احتیاط
باعتبار ترک
نکند
ک

نماز
مجاز
ک

در بیان حکم شک در تواجیع نماز

(۳۸۳)

نماز احتیاط است هرگاه شک در جزئی از آن کرد و داخل جزو دیگر نشد محل
نکند از دو مقصد است **مسئله اول** هرگاه شک در سجده سهو است و در آن سه مسئله
مسئله اول اینست که شک بکنند که از اینجا آوردن آن یا نه ظاهر نیست
که از اینجا با آوردن و هر چند که منافی بعمل آمده باشد طول کشیده باشد از اینجا
خود برخواند باشد و لکن هرگاه بعد از وقت باشد نظام نیست که اثبات
لازم نیست **مسئله دوم** اینست که شک بکنند در اثناء آن در عدد سجده
که آیا یک سجده کرده اند یا دو سجده و حکم در اینست که باید بنا بر بیشتر
بگذارد پس در شک مابین یک سجده و دو سجده بنا بر دو سجده میگذارد و تمام
میکنند و منافی بر او نیست و احتیاطا آن را دو سجده سهو است و اما شک
مابین اقل و اکثری که زائد باشد شک مابین دو سجده و سه سجده در اینجا
بنا بر دو سجده میگذارد و تمام میکنند و چیزی بر او نیست **مسئله سوم**

نه
بلکه لازمست
ک

اینکه شک میکنند و فعلی از افعال آن مثل اینست که نمیدانند که

ذکر خوانند یا نه یا تشهد خوانند یا نه و اینجا نیز بعضی

حکم کرده اند که اعتنا نمیکند مطلقا لکن

اقوی اینست که هرگاه هنوز در محل

است بخواند و در هر

داخل جزو دیگر

که بعد

است شده محل نکند از دو

بجز آنست که اگر در محل

محل چنانکه

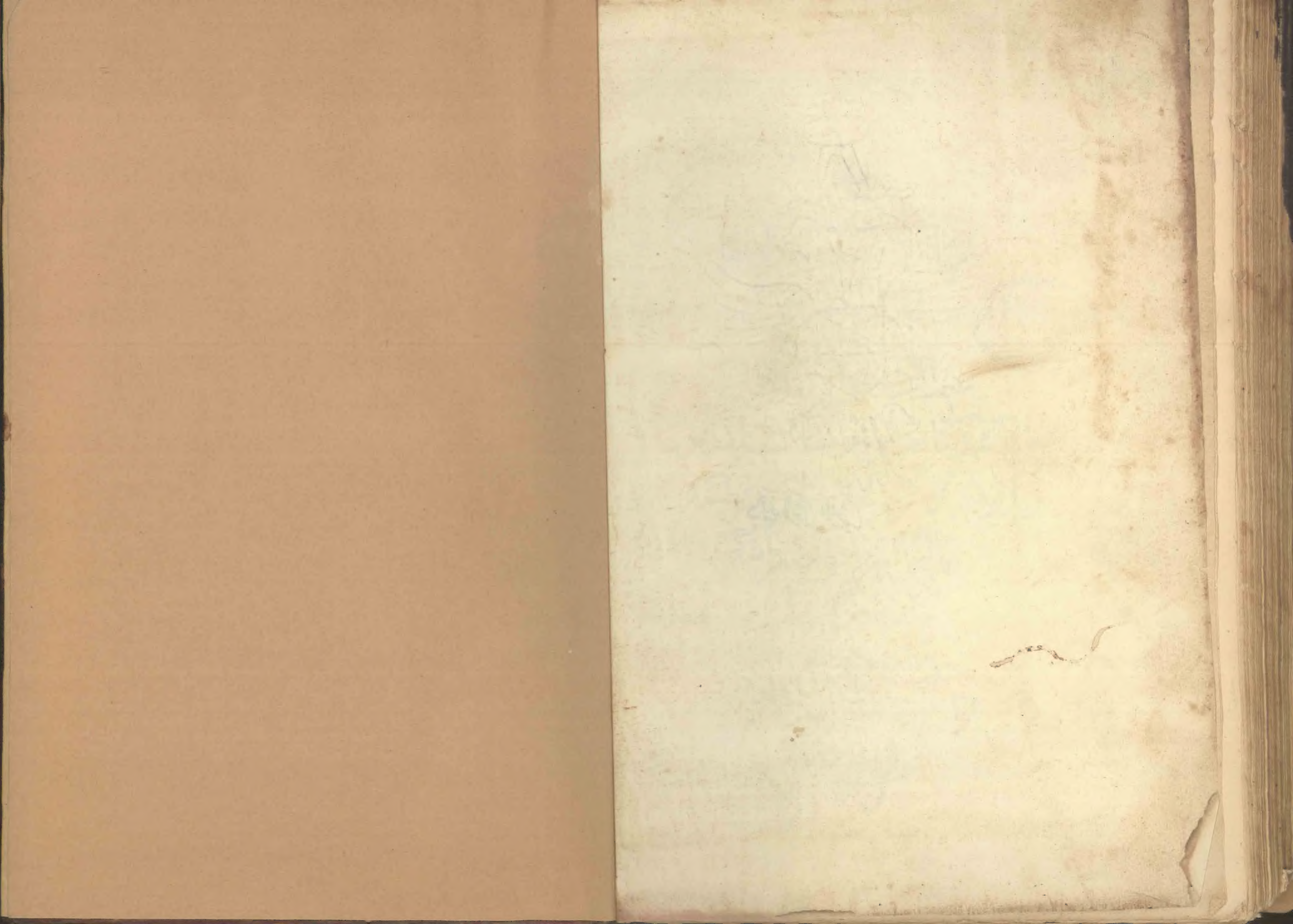
است

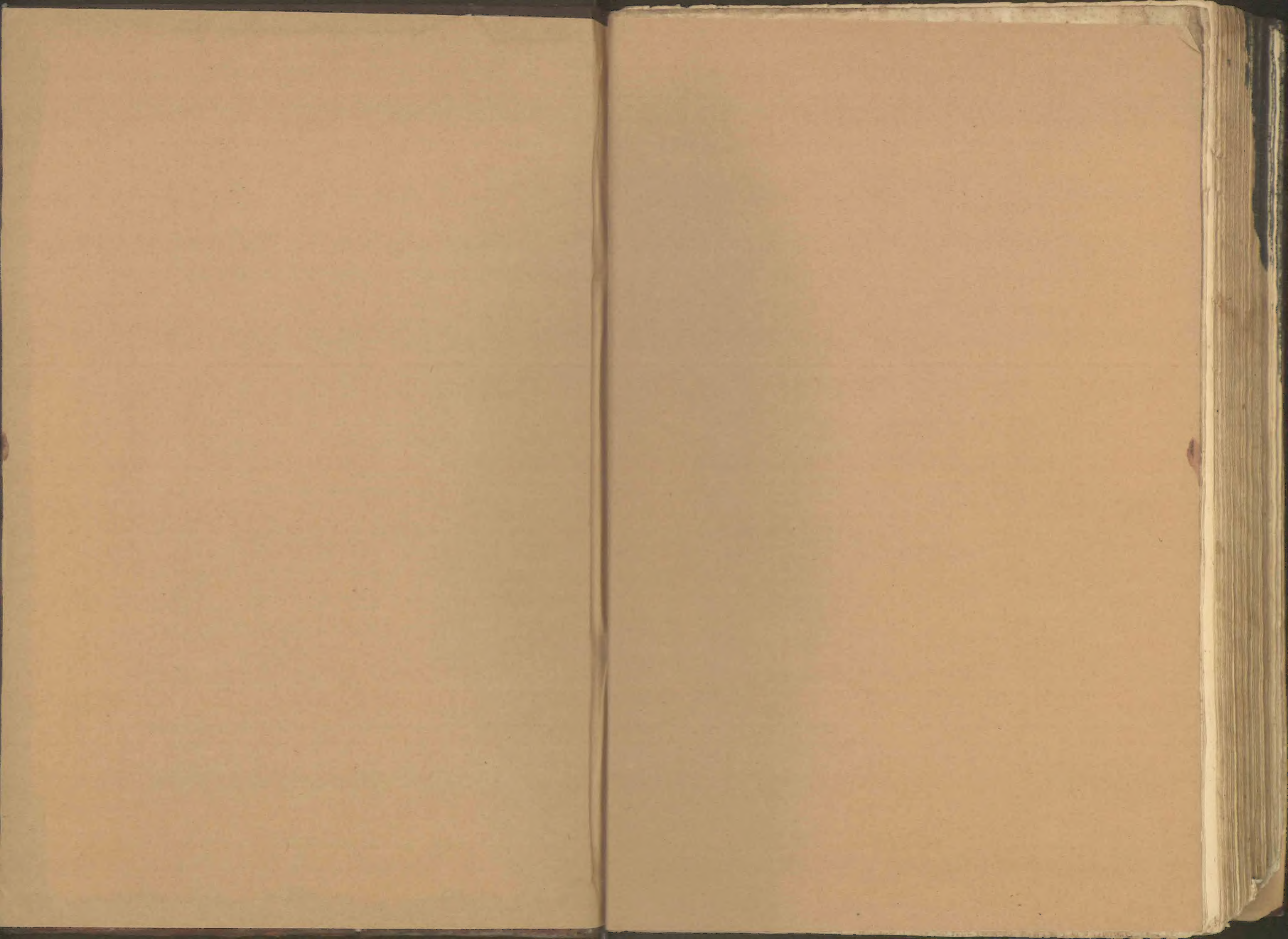
نه
بلکه احتیاط
است
ک

حب الوطن
 حب الوطن
 اقتدار الحاج حاجي ملاذولفق
 و...
 مناصب...
 ميرزا محمد...
 زيد...
 عالم...
 خلف...
 حب...
 از...
 مؤ...



بسم الله الرحمن الرحيم







کتاب
مجلس شورای
اسلامی
۱۶۵۰۴۹